



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیکتر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

بسمه تعالی

مجموعه حاضر، جلد دوم از گزارش مباحث پژوهشی، علمی مرحوم استاد علامه آیه‌الله سید منیرالدین حسینی الهاشمی می‌باشد که طی ۴۲ جلسه و دو مجلد، از تاریخ ۱۳۷۶/۱۰/۱۹ الی ۱۳۷۷/۰۶/۲۱ به بحث پیرامون «مدل تنظیم سیاست‌های کلان فرهنگی» پرداخته است که این مجلد شامل جلسات ۲۱ تا ۴۲ می‌باشد.

این مجموعه جهت استفاده کلیه کسانی که در جریان تحقیق مزبور قرار دارند، از نوار، پیاده و با تغییرات جزئی لازم، مورد تصحیح قرار گرفته و عنوان گذاری شده است. لذا صرفاً ارزش تحقیقاتی دارد.

ضمناً از همه همکارانی که در تنظیم این مجموعه ما را یاری رسانده‌اند، تقدیر و تشکر می‌نماییم.

فرهنگستان علوم اسلامی

مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی

جلسه ۲۱

۷۷/۰۲/۱۴

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

قواعد تعریف اصطلاحات مدل فرهنگی

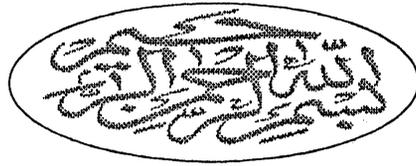
فهرست

- ۱- * مقدمه - طرح سؤال ۱
- ۲- ۱/۱ - فلسفه چرایی ۲
- ۱- مقدمه: طرح سؤال ۱
- ۱- اصلاح جدول اصطلاحات فرهنگی با قید اول قرار دادن اوصاف توسعه (همفکری، همکاری و همدلی) و قید وسط قرار دادن اوصاف کارایی (مقدورات اولیه، شکل پذیر، شکل گرفته) به دلیل جدید بودن دستگاه نظری همواره قاعده باید اساس هماهنگ سازی باشد
نه تبادل ذهنی ۲
- ۲- ستونی بودن ترتیب توازن اصطلاحات یکی از قواعد لازم برای تعریف اصطلاحات ۲
- ۲/۱ - علت ستونی بودن ترتیب توازن اصطلاحات ۳
- ۲/۲ - متفاوت بودن معنای وصف و موصوف در دستگاه منطقی نظام ولایت با استعمال ادبی آن ۳
- ۲/۳ - ادامه بیان علت ستونی بودن ترتیب توازن اصطلاحات ۴
- ۲/۴ - به کار گیری قاعده فوق در تعریف اصطلاحات ۴
- ۳- تعریف همفکری مقدورات شکل پذیر عدالت ۴
- ۳/۱ - قرار گرفتن تعریف تکاملی همفکری و مقدورات شکل پذیر در تعریف اصطلاح فوق ۴
- ۴- راههای اثبات کارآمدی طرحهای تنظیمی ۴
- ۴/۱ - اثبات ارتباط مباحث با مبنا و سطح اول از اثبات کارآمدی ۵

- ۴/۲- اثبات گستردگی و شمولیت مباحث سطح دوم اثبات کارآمدی..... ۵
- ۴/۳- اثبات کارآینی عینی مباحث سطح سوم اثبات کارآمدی..... ۵
- ۴/۴- توصیه به تکیه بر سطح سوم برای اثبات کارآمدی طرحهای تنظیمی..... ۵
- ۵- ادامه تعریف همفکری مقدورات شکل پذیر عدالت..... ۶
- ۵/۱- گمانه اجتماعی بر محور تکامل نظام موضوعات تعریف تکاملی همفکری مقید به گمانه..... ۶
- ۵/۲- وجود قید اجتماعی در کلیه تعاریف..... ۷
- ۵/۳- اساس نبودن گمانه زنی در موضوعات ساده در همفکری اجتماعی..... ۷
- ۵/۴- «شکل پذیر دانستن مواد اولیه با توجه به روابط قدرت تکاملی» تعریف تکاملی مقدورات شکل پذیر مقید به مقدورات..... ۷
- ۵/۵- تعریف «همفکری مقدورات شکل پذیر» به گمانه نسبت به روابط قدرت تکاملی..... ۸
- ۵/۶- تعریف عدالت تکاملی مقید به ترتیب به «تکامل ترتیب حدود اجتماعی»..... ۸
- ۵/۶/۱- وابستگی ترتیب حقوق به ترتیب قدرت، اطلاع و ثروت..... ۸
- ۵/۶/۲- «ترتیب» در عدالت یعنی تعیین سطوح موضوعات..... ۹
- ۵/۶/۳- تنظیم عدالت یعنی تعیین نحوه توزیع موضوعات..... ۱۱
- ۵/۶/۴- تدبیر در عدالت یعنی تعیین نحوه تخصیص موضوعات..... ۱۱
- ۵/۶/۵- تفاوت ملاحظه انتزاعی و مجموعه‌ای حقوق افراد..... ۱۱
- ۵/۷- امکان استفاده از ادات ربط از قبیل «در، از» در وصل کردن تعاریف قیود برای تعریف یک اصطلاح..... ۱۱
- ۵/۸- «تعریف همفکری مقدورات شکل پذیر عدالت» به «گمانه زنی در مورد تکامل ترتیب مقدورات اجتماعی»..... ۱۲

کد بایگانی کامپیوتری: ۰۹۰۰۵۰۲۱
 تاریخ جلسه: ۷۷/۰۲/۱۴
 تاریخ انتشار: ۷۷/۱۰/۲۴
 حروفچینی و تکثیر: انتشارات فجر ولایت

نام جزوه: مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی
 استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی
 عنوان گذار: حجة الاسلام پیروزمند
 ویراستار: حجة الاسلام جمالی



جلسه ۲۱

مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی

۷۷/۰۲/۱۴

« ۷۳ دقیقه »

قواعد تعریف اصطلاحات مدل فرهنگی

مقدمه: طرح سوال

حجة الاسلام پیروزمند: روند پیشنهادی در جلسات گذشته به این صورت بود که ما از جدول اوصاف جامعه یک جدول فرهنگی استخراج و سپس بر اساس آن عناوین مجمع را طبقه بندی و عناوین مصوب را مدلمند کنیم. در جلسات اخیر ابتدا مدل فرهنگی را از جدول جامعه استخراج کردیم و سپس برای تعریف کردن واژه‌ها و اصطلاحات جدول فرهنگی لازم شد که هر کدام از واژه‌ها در سه سطح تعریف شود سپس برای اینکه هر قید ۹ بار در جدول تکرار شده و قرار هم شد که تعریف تکراری نداشته باشیم در مرحله بعد این اوصاف در موضوع هم ضرب شده‌اند که نهایتاً در جلسه قبل بنا شد سطر اول از هر سه سطر جدول جامعه که فعل موضوعاً یا علت را بیان می‌کند مبدأ تقسیم و تکثیر مجدد قرار بگیرند. به این ترتیب هر کدام از ۹ موصوف ما، ۹ تعریف پیدا کرد.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: که در حقیقت یکبار مفهومی و یکبار موضوعی تکثیر شدند.

(س): بله طبیعتاً براساس این مفردات قرار شد اصطلاحاتمان را تعریف کنیم و در مرحله آخر تطبیق این اصطلاحات را با عناوین مصوب بررسی کنیم سؤال دیگری که فراموش کردم آن را در نظام سوالات بنویسم این می‌باشد که ما در جدول فرهنگی بنا شد، اوصاف ساختار را مقدم کنیم ولی در درون سه قیدی‌ها ما ابتدا تا اوصاف توسعه را و سپس اوصاف ساختار و در آخر اوصاف کارآیی را قرار دادیم نسبتها الان با بررسی مجدد این سؤال پیش می‌آید که چرا نسبت به سه دسته (اوصاف نه در درون هر دسته اوصاف بلکه نسبت به مجموعه اوصاف کارآیی و توسعه و ساختار) باز همین قاعده را پیاده نمی‌کنیم؟ که طبیعتاً ساختار قید سوم و کارآیی قید دوم قرار می‌گیرد هست

۱- اصلاح جدول اصطلاحات فرهنگی با قید اول قرار دادن اوصاف توسعه (همفکری، همکاری و همدلی) و قید وسط قرار دادن اوصاف کارایی (مقدورات اولیه، شکل پذیر، شکل گرفته) به دلیل جدید بودن دستگاه نظری همواره قاعده باید اساس هماهنگ سازی باشد نه تبادله ذهنی (ج): بنابر قاعده که ساختار فرهنگی هست اول و همکار فرهنگی دوم باشد.

(س): سوال از رابطه همفکری، همکاری و همدلی با مقدورات شکل پذیر اولیه و شکل گرفته می باشد به اینکه جای سه تا باید با این سه تا عوض شود یعنی مقدورات شکل پذیر اولیه و شکل گرفته پایین و همفکری، همکاری و همدلی بالا بنیاید آیا این کار لازم است یا نه؟

(ج): یعنی ساختار را موصوف دوم و قاعدتاً امور اقتصادی در مرتبه قبل و در مرتبه قبل از امور اقتصادی امور توسعه می باشد.

(س): البته کار مقداری پیچیده تر می شود.

(ج): که بدون توضیح حتماً معنا نمی شود

(س): پس طبق قاعده باید اینگونه باشد.

(ج): بله قاعده اش را باید حفظ کنید ما باید بتوانیم مقنن بکنیم ولو سرعت انتقال نداشته باشد البته باید قاعده مند هم نحوه تشریحش را پیدا بکند و این نکته بسیار مهم است ذهن ما مانوس به یک چیزهایی است و چون مانوس است تبادر روی انس و پذیرش کار می کند غیر متبادر یعنی به ذهن ثقیل می آید و متناسب با ارتکازات پذیرش فرهنگ موجود نیست. اگر دستگاه نظری یک دستگاه جدید باشد، ما باید مرتباً به قاعده و نه به استنباط ذهنی کنترل کنیم.

۲- ستونی بودن ترتیب توازن اصطلاحات یکی از قواعد لازم برای تعریف اصطلاحات

(س): حال از این جدول فرهنگی که بگذریم، وارد اصطلاحات می شویم در قدم اول باید بررسی کنیم که چگونه باید اصطلاحات را معنا کنیم و طبق قاعده هر وصف تکرار می شود، این ۹ باری که تکرار می شود، باید ببینیم هر کدام از تعاریف در چه منزلتی قرار می گیرد حضرتعالی دو قاعده فرمودید: ۱- از هر سه قید در یک اصطلاح منزلت قید اول انتزاعی و قید دوم مجموعه ای و قید سوم تکاملی می باشد. ۲- هر قید در ۹ خانه تکرار می شود که متناسب با شیب از بالا وزن تعریف مشخص می شود.

(ج): یعنی تناسب اوزان به تناسب منزلت می باشد.

(س): حالا این قاعده را مشخص تر تطبیق می کنیم مثلاً

۹ تعریف راجع به مقدورات شکل پذیر بصورت مشخص کجا قرار می گیرند؟

(ج): سنگینترین خانه، اولین خانه گوشه سمت راست

بالای جدول اصطلاحات است که هر سه قید آن تکاملی

معنا می شود و سبکترین خانه گوشه سمت چپ پایین

جدول است که هر سه قید آن انتزاعی معنا می گردد.

(س): ترتیب اوزان سطری است یا ستونی؟ یعنی بعد

از مقدورات شکل پذیر، همفکری، عدالت پایین می آید یا

اینکه اولی از بلوک دوم؟

(ج): ۹ ترتیب ارزشی آن بدین قرار است، ۶۴، ۳۲ و

۱۶ در ستون اول، ۳۲، ۱۶ و ۸ در ستون دوم، ۱۶، ۸ و ۴ در

ستون سوم دوباره بر می گردیم اینجا ۳۲، ۱۶ و ۸ در ستون

چهارم، ۱۶، ۸ و ۴ در ستون پنجم، ۸، ۴ و ۲ در

ستون ششم.

(س): ما ۹ تعریف برای مقدورات شکل پذیر داریم، مقدورات شکل پذیر را در مقدورات، موانع و مقاصد ضرب کردیم که ظاهراً منزلت مقدورات ۴ و موانع ۲ و مقاصد ۱ می‌آید. در اینجا تعریف تکاملی از مقدورات شکل پذیر که در مقدورات ضرب شده، در قسمت تکامل می‌آید. حال جایگاه دومی در کجاست؟

(ج): بنابر اصلاحی که انجام گرفت دومی همفکری می‌شود و بالا می‌آید در اینجا همفکری و عدالتش تکاملی است.

(س): حالا ما می‌توانیم تک قیدی معلوم بکنیم، یعنی بگوییم: در اینجا تعریف مقدورات شکل پذیر اینگونه است. در دومی چه تغییری می‌کند؟

(ج): دومی را باید یک درجه پایینتر بیاورید.

(س): این مطلب برای کل ۹ تای مقدورات شکل پذیر است حال در خود «مقدورات، موانع و مقاصد» و «انتزاعی، مجموعه‌ای، تکاملی» ترتیب اوزان چگونه می‌باشد؟ اگر مقدورات ۴ باشد، تکاملی مقدورات وزین‌ترین اثر می‌شود.

(ج): تکاملی مقدورات بالاترین خانه مان است.

(س): ما اگر از یک تا ۹ بخواهیم شماره گذاریم این را یک می‌گذاریم.

(ج): خیر از بالا به پایین نمی‌آید.

(س): این تکاملی از مقدورات است.

(ج): یعنی این ۴ است.

(س): البته الان از بالا به پایین نوشتیم ولی درست این بود که تکامل بالا باشد.

(ج): در موانع هم عین همین عمل می‌کنید؟

(س): یعنی این بار ستونی می‌آید؟

۲/۱- علت ستونی بودن ترتیب توازن اصطلاحات

(ج): بله حتماً ستونی بیاورید البته قاعده‌اش را بیان می‌کنم. ما وقتی سطر و ستون می‌کنیم اگر بخواهیم اینها را در سطر ببریم به چه ترتیب و وقتی بخواهیم ستونی بالا ببریم چه ترتیب می‌باشد؟

(س): موقعی که ما بحث نظام تعریف را دانستیم یک

اشکالی به ما کردند که چرا سطر را نبردید؟

(ج): اگر مضاف و مضاف الیه باشد باید سطری ببرید ولی الان صفت و موصوف است یعنی موصوف دوم و بر حسب وصف می‌باشد باید نسبت به سه وصفی که دارد بدلیل اول بودنش ۳ تایش در سطر اول بیاید زیرا مفروض این است که آنچه در اینجا هست مقدم است بر آنچه که در اینجا می‌باشد. اینها از شئون این می‌باشند، یعنی مرتباً این وصف را ذکر می‌کنند.

(س): در وصف و موصوف هم اشکال می‌کنند و می‌گویند: ما وقتی می‌گوییم...

(ج): اینطرف، در سطر تکرار شده است. من متوجه هستم که اشکال آنها چیست؟ بنا بر این می‌توانند بر حسب ستون، سطر را انتخاب کنند (در بردن آن به سطر بعد) ولیکن مفروض ما این است که اول سطر را و بعد ستون را نوشتیم. لذا همین تقدمها را در سطر باز رعایت کنید.

۲/۲- متفاوت بودن معنای وصف و موصوف در دستگاہ

منطقی نظام ولایت با استعمال ادبی آن

(س): ما در وصف و موصوف‌ها مثلاً ولایت تولی، تولی را موصوف می‌دانیم و حال اینکه ظاهراً قاعده ادبی آن بر عکس است زیرا مثلاً می‌گویند سبب شیرین که در این ترکیب صفت و موصوفی وصف دوم می‌آید و حال اینکه ما موصوف یا موضوع یا اعم را قید دوم می‌گیریم.

پذیر داریم و می‌خواهیم این ۹ تعریف مقدماتی شکل‌پذیر را به این ۹ تا تطبیق بدهیم و بنا شد ستونی هم باشد، یعنی تعریف تکاملی که قید مقدماتی خورده در وزین‌ترین خانه و تعریف مجموعه‌ای از همان مقدماتی زیر و همچنین تعریف انتزاعی در پایین‌تر قرار بگیرد. در ۹ تایی همفکری هم که متفرق شده باز ترتیب، ستونی است.

(ج): بله، درست است.

۳- تعریف همفکری مقدماتی شکل‌پذیر عدالت

۳/۱- قرار گرفتن تعریف تکاملی همفکری و مقدماتی

شکل‌پذیر در تعریف اصطلاح فوق

(س): پس ما تعاریف را طبق این قاعده می‌نویسیم حال در متن تعاریف می‌آییم در اصطلاح «همفکری مقدماتی شکل‌پذیر عدالت» تعریف تکاملی، همفکری، تکاملی و مقدماتی شکل‌پذیر در این تعریف می‌آید البته تعریف تکاملی، همفکری، قید گمانه و مقدماتی شکل‌پذیر قید مقدماتی خورده است.

۴- راههای اثبات کارآمدی طرحهای تنظیمی

(ج): آیا شما مقدماتی را هم مفهومی و موضوعی تقسیم کردید؟

(س): قیدهای دوم قیدهای موضوعی می‌باشند.

(ج): در مقدماتی که شما گفتید شکل‌پذیر است، تکاملی اش قید مفهومی آن است. اما قید موضوعی آن خود مقدماتی به نفسه است.

(س): بله، مقدماتی در سه موضوع «مقدماتی،

موانع، مقاصد» ضرب شده است.

(ج): بنابراین زیربخش همه اینها شکل‌پذیر

بوده است.

(ج): ما کار به این نداریم که از نظر ادبیات فارسی چگونه کار می‌کنند؟

۲/۳- ادامه بیان علت ستونی بودن ترتیب

توازن اصطلاحات

(س): وصف و موصوف یک معنا بیشتر ندارد.

(ج): مضاف و مضاف الیه یک معنا و وصف و موصوف هم یک معنا دارد. در اضافه «کتاب من» «کتاب» را اول و «من» را بعد می‌آورید ولی در وصف و موصوف «سیب» در اول و بعد «شیرین» را می‌آوریم. حالا ما می‌خواهیم در اینجا تکثیر بکنیم و مفروضمان هم این است که به لحاظ این طبقه‌بندی اوصاف مثلاً این وصف (مقدماتی) متغیر اصلی و این وصف متغیر فرعی و آن وصف (موانع و مقاصد) متغیر تبعی است. اگر نباشد اینگونه باشد، آنوقت شما ذیل این هر چیزی را که می‌نویسید دارای متغیر اصلی است بنابراین اوصافی که دارای متغیر اصلی هستند در سطر و اوصافی که دارای متغیر فرعی هستند جلوتر و متغیرهای فرعی هم از متغیرهای تبعی جلوتر می‌باشند بعبارت دیگر جدول نویسی ما و اختصار عبارات حکم می‌کند که چگونه معنا کنیم بنابراین قواعد اصطلاحی ما اینگونه است و ممکن است شما بگویید این قواعد اصطلاحی با قواعد اصطلاحات ادبیات همخوانی ندارند.

(س): حال به بحث برگردیم. بنابراین از پایین به بالا قابل شماره‌گذاری هستند و ترتیب آنها ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، می‌شود.

۲/۴- به کار گیری قاعده فوق در تعریف اصطلاحات

حالا ما می‌خواهیم این ۹ تا را در ۹ تایی جدول قرار بدهیم. مثلاً ما در جدول اصطلاحات ۹ تا مقدماتی شکل

بیاندازد، یعنی اگر از پایه خراب باشد ما را بیشتر منحرف می‌کند.

(ج): مهم همینجا است این سطح دوم از استدلال برای کسی است که اصلاً قایل نیست که از زیر بنا بحث کنیم و تنها قایل است که اگر شما جواب مسایل بیشتری را دادید کارتان درست است، آنوقت ما مدعی می‌شویم که بیشترین جواب را می‌توانیم بدهیم. مثلاً می‌گوییم ما می‌توانیم نسبت‌های بین شش موضوع (وحدت و کثرت، زمان و مکان، اختیار و آگاهی) که عامترین موضوعات در سطح جهان‌بینی هستند را تمام کنیم مثلاً اگر در نسبت بین وحدت و کثرت نتوانیم نسبت تغییرات کثرت را به تغییرات وحدت پاسخگو باشیم در مرتبه بعد در تبیین مسأله مجموعه‌سازی در زمان و مکان تغییرات ساختار و تغییرات توسعه دچار مشکل می‌شویم همچنین اگر نتوانیم از اختیار و آگاهی تفسیری هماهنگی آرایه دهیم باز در مجموعه سازی دچار مشکل می‌شویم.

۴/۳- اثبات کارآیی عینی مباحث سطح سوم
اثبات کارآمدی

مرحله سوم اثبات کارآمدی در عینیت است به عبارت دیگر در سطح دوم کارآمدی شما می‌گوئید از نظر نظری هر موضوعی را که به ما بدهید می‌توانیم در دستگاه خود جایگاه آن را مشخص کنیم و لذا انتزاعی به موضوعات نگاه نمی‌کنیم.

۴/۴- توصیه به تکیه بر سطح دوم برای اثبات کارآمدی
طرح‌های تنظیمی

(س): ما در این مجموعه کار به کدام سطح از کارآمدی توجه داشته باشیم؟

(ج): شما باید به سطح دوم توجه داشته باشید مثلاً

(س): یعنی ما ابتدا برای مقدمات شکل‌پذیر با سه قید مفهومی «انتزاعی، مجموعه‌ای و تکاملی» تعریف کردیم البته قبل از پرداختن به این مطلب سوالی مطرح است به اینکه آیا ما فقط می‌خواهیم ربط منطقی و اتفاق منطقی این مدل را برای مخاطب اثبات کنیم یا اینکه بدنبال کارآمدی عینی آن هستیم؟

۴/۱- اثبات ارتباط مباحث با مبنا و سطح اول از
اثبات کارآمدی

(ج): کارآمدی سه مرحله دارد. گاهی می‌گوئید کارآمدی مبنایی و اثبات ارتباط مباحث با فلسفه و مبنا، یعنی یک مبنا توانسته اتصال زنجیره‌ای خودش را تا مهره مورد بحث اثبات کند. در بحث کارآمدی روش نفی غیر می‌شود مثلاً می‌گویند: حرکت و تکامل جز به ولایت و تولی تعریف نمی‌شود و باید حرکت به خود حرکت تعریف شود. حرکت اگر بخواهد به خود حرکت تعریف بشود باید کیفیت و قاعده‌مندی خاصی حاکم بر آن نباشد، بلکه خودش موجد قاعده و نسبت باشد. بنابراین باید اختیار در آن اصل باشد و هرگاه اختیار سه بار در خودش ضرب بشود، ولایت می‌شود. یعنی اختیار تعلق داشته باشد به اختیاری که آن اختیار توسعه اختیار اول را اختیار می‌کند که این مفهوم ولایت می‌شود. بنابراین، این سیر سیری است که نفی غیر می‌کند.

۴/۲- اثبات گستردگی و شمولیت مباحث سطح دوم
اثبات کارآمدی

راه دوم کارآمدی گسترش تلائم است یعنی به شما می‌گوئید آیا با مبنای خودتان می‌توانید به اندازه ما گستردگی قدرت و تلائم داشته باشید؟

(س): ممکن است این گستردگی ما را به اشتباه

شما می‌گویید: مجموعه جامعه شناسی در دنیا ساخته‌اند ولی دین را زیر بلیط جامعه شناسی آورده‌اند. ما نظام اجتماعی را متناسب با نظام تشریحی، نظام تکوینی تعریف می‌کنیم در تعریف دین حداقل دو فرض وجود دارد یا دین برآمده از جامعه است یا حقیقت دارد و اگر حقیقت داشته باشد ما می‌توانیم منزلتش را به رسمیت بشناسیم ولی شما نمی‌توانید بشناسید پس در یک فرض گسترش عملکرد ما خیلی بیشتر است.

۵- ادامه تعریف همفکری مقدمات شکل پذیر عدالت

۵/۱- گمانه اجتماعی بر محور تکامل نظام موضوعات

تعریف تکاملی همفکری مقید به گمانه

(س): حال به تعریف اصطلاحات بر می‌گردیم و از اولین خانه که وزین‌ترین خانه باشد شروع می‌کنیم اولین اصطلاح «همفکری، مقدمات شکل پذیر، عدالت» می‌باشند و در ابتدا می‌خواهیم از همفکری تعریف تکاملی آرایه دهیم.

(ج): موضوعاً و مفهوماً چه چیزی است؟

(س): مفهوماً تعریف تکاملی آن، همفکری بر محور تکامل نظام موضوعات و روش ملاحظه نسبت بین موضوعات می‌باشد سپس همفکری در جدول جامعه به...

(ج): گمانه، گزینش، پردازش تقسیم می‌شود.

(س): گمانه، گزینش، پردازش باید ضرب در همفکری بشود. حالا می‌گوییم همفکری بر محور گمانه نسبت به تکامل نظام موضوعات ...

(ج): کلمه همفکری را می‌توانیم برداریم و بجای آن گمانه‌زنی بر محور تکامل نظام و روش ملاحظه نسبت بین موضوعات را بگذاریم حال آیا نظام موضوعات مقدم است یا روش؟ به نظر می‌رسد که باید روش مقدم باشد.

(س): این تعریف مربوط به همفکری می‌شود.

(ج): یا می‌توان گفت «گمانه زنی جهت‌دار در روش تکامل نسبت بین موضوعات».

(س): جهت‌داری را از کجا آوردید؟

(ج): جهتش مگر تکامل نبود که همیشه به جهت اضافه می‌شد.

(س): بجای بر محور تکامل...

(ج): جهت‌دار می‌شود.

(س): جهت‌دار مطلب را نمی‌رساند. زیرا خود جهت

را هم بعد می‌خواهیم بگوییم تکامل پیدا می‌کند.

(ج): قصد ما این است که معنای جهتی در آن به یک

نحوی آورده شود. خود تکامل قاعداً جهت‌دار است.

(س): بله، جهت‌دار است منتهی، باید یک چیزی را

موضوع قرار بدهیم که بعد بتوانیم بگوییم اینگونه انتزاعی و اینگونه مجموعه‌ای و اینگونه تکاملی می‌باشند.

(ج): در تعریف انتزاعی گفتید: همفکری در

موضوعات ساده و مستقل از سایر موضوعات یا گمانه‌زنی

نسبت به موضوعات ساده و مستقل از سایر موضوعات در

تعریف مجموعه‌ای هم گفتید. گمانه‌زنی نسبت به نظام

موضوعات با روشی که قدرت ملاحظه نسبت را دارد البته

یادمان باشد که این قید توضیحی نسبت به روش (نظام

موضوعات) در هر سه‌تای اینها می‌باشد.

(س): یک موضوع مشترک و یک روش مشترک برای

همفکری وجود دارد.

(ج): روش وقتی که ساده باشد آیا خود موضوعی که

روش و فلسفه است جزو همفکری است یا نه؟ ممکن

است بگویید که در جدول نیست و حالا که نیست موضوع

را اینجا چه بگیریم؟ آیا گمانه‌زنی درست است. پس بجای

عمل فکر کردن گمانه‌زدن را بگذارید.

(س): یعنی در همفکری سه فعل صورت می‌گیرد

فعل اول در قسمت اول می‌آید.

(ج): من یک اشکال می‌کنم گمانه‌زنی در اینجا کار فرد

است یا کار جامعه؟

(س): اینجا طبیعتاً وصف اجتماعی است.

(ج): پس گمانه اجتماعی است. حال آیا گمانه

اجتماعی در موضوعات ساده فرض دارد؟

۵/۲- وجود قید اجتماعی در کلیه تعاریف

(س): این یک بحث دیگر است اگر اجتماعی را قید

مجموعه کردیم از اول باید بگوییم همه (حتی انتزاعی)

مجموعه‌ای است.

(ج): در جامعه‌ای بدلیل اینکه روش آن جامعه انتزاعی

است به قضایا ساده برخورد می‌کنند.

(س): پس ما تفاوت انتزاع و غیر انتزاع را در فردی و

اجتماعی بودن نیاوریم و از اول موضوع را در

جامعه بیاوریم.

(ج): بله، در جامعه است یعنی افراد جامعه در

حوزه‌هایی انتزاعی فکر می‌کنند. بنابراین گمانه اجتماعی

در موضوعات ساده، گمانه اجتماعی در نسبت بین

موضوعات، گمانه اجتماعی در تکامل نسبت می‌باشد.

(س): قید روش می‌خواهد بیاوریم یا نه؟

(ج): خیر.

(س): پس در مرحله بعد بجای گمانه، گزینش و

پردازش می‌گذاریم تا ۹ تا تعریف بدست بیاید.

۵/۳- اساس نبودن گمانه زنی در موضوعات ساده در

همفکری اجتماعی

(ج): در آن خانه پایینی که سبکتر است می‌گویید:

گمانه‌های اجتماعی روی موضوعات ساده که این

گمانه‌های اجتماعی روی موضوعات ساده، وزنش بسیار کم

است و لذا باید تخصیص به آن هم بسیار کم داده شود البته

برای ما وزن خیلی کم دارد ولی اینطور نیست که بالمره تا

آخر کار وجود نداشته باشد ما باید وزنش را بدانیم که

چقدر است به تعبیر دیگر ما به عمل انتزاع کار داریم ولی

عمل انتزاع را هرگز جوهره و رکن اصلی تنظیماتمان قرار

نمی‌دهیم. تنظیمات به نسبت بین امور می‌چرخد.

(س): یعنی اساس همفکری نمی‌تواند بشود.

(ج): احسنت! ولی ابزار همفکری در سطح ساده

می‌شود یعنی شما می‌گویید: با ادبیات فارسی وصف و

موصوف را اینطوری می‌کنیم و شعر را اینطوری می‌خوانیم

و امثال ذلک، حال سوال می‌کنم که محتوای هنر شما

چیست؟ و شما می‌گویید در اینجا دیگر محتوای هنر را

می‌سنجم به اینکه این حرکت چه حالتی را باید به نسبت

چیزهای دیگر بوجود بیاورد، یعنی همه موارد را شعری

اداره نمی‌کنید.

۵/۴- «شکل پذیر دانستن مواد اولیه با توجه به روابط

قدرت تکاملی» تعریف تکاملی مقدرات شکل پذیر مقید

به مقدرات

(س): حال در اصطلاح اول نوبت به مقدرات

شکل‌پذیر می‌رسد که معنای تکاملی‌اش را باید ذکر کنیم.

(ج): باز آنهم باید این وصف سطح ساده، سطح

مجموعه‌ای و سطح تکاملی داشته باشد.

(س): معنای تکاملی مقدرات شکل‌پذیر اینگونه شد

تکاملی بزینیم.

(ج): احسنت! پس می شود: گمانه نسبت به روابط

تکاملی، قدرت ترتیبی یا ترتیب قدرت.

(س): فعلاً گمانه را کنار بگذاریم. شما همین تعریف

تکاملی عدالت را مقید به ترتیب و بعد با تعریف همفکری

ترکیب کنید.

(ج): باید تعریف انتزاعی ترتیب را داشته باشیم.

(س): خیر خود ترتیب را انتزاعی، مجموعه‌ای معنا

نکردیم بلکه عدالت را انتزاعی، مجموعه‌ای و تکاملی

معنا کردیم.

(ج): تکامل در ترتیب، تنظیم، تدبیر. حال عدالت را

چگونه تعریف کردیم؟

(س): اصل عدالت را به رعایت حد و حق تعریف

کردیم ولی بعد آنرا در سه سطح معنی کردیم.

(ج): حد و حق در شکل ساده، حد در شکل مجموعه

(یعنی آنچه‌ای که قانون را می‌سازد) حد در شکلی که

تکامل قانون را تحویل بدهد. حال در اولین خانه این

تعریف «تعیین حدود اجتماعی ترتیب، تنظیم، تدبیر در

شکل تکاملی» را می‌آوریم.

(س): یعنی هر سه (ترتیب، تنظیم، تدبیر) را در

تکاملی آوردید. آیا بنا نبود که ترتیب را در خانه

دوم بیاوریم؟

(ج): یعنی یک جا باید ترتیب را بگذاریم که به معنای

تعیین حدود اجتماعی، ترتیب در شکل تکاملی می‌باشد.

۵/۶/۱- وابستگی ترتیب حقوق به ترتیب قدرت، اطلاع

و ثروت

(س): بله، در شکل تکاملی تعریف تنظیم، تدبیر هم

داریم معنای این حدود اجتماعی ترتیب در شکل

که: شکل‌پذیر دانستن مواد اولیه با توجه به

تکامل اجتماعی؟

۵/۵- تعریف «همفکری مقدرات شکل‌پذیر» به گمانه

نسبت به روابط قدرت تکاملی

(ج): باز نسبتی را که شما در بین اینها ملاحظه کردید

نسبت تکاملی است، یعنی نسبت تکاملی بین مواد اولیه

می‌باشند البته یادمان نرود که مواد اولیه هم شامل انسان و

هم روابط اجتماعی و هم منابع طبیعی می‌باشد و از آنجا که

موضوع «قدرت، اطلاع، ثروت» می‌باشند باید برای قدرت

مواد اولیه قائل بشویم.

(س): ما وقتی مقدرات شکل‌پذیر را قید

قدرت می‌زینیم.

(ج): قدرت را بصورت انتزاعی می‌بینید.

۵/۶- تعریف عدالت تکاملی مقید به ترتیب به «تکامل

ترتیب حدود اجتماعی»

(س): یعنی قید انسان نمی‌خورد بلکه قید

قدرت می‌خورد.

(ج): قدرت انتزاعی، قدرت مجموعه‌ای، قدرت

تکاملی. پس می‌گوید: گمانه نسبت به روابط

قدرت تکاملی.

(س): پس ما معنای تکاملی مقدرات شکل‌پذیر را

گفتیم، قدرت تکاملی. حال در تعریف تکاملی عدالت هم

باید بگوییم: عدالت در تدبیر.

(ج): ترتیب، تنظیم، تدبیر موضوعات

عدالت می‌شوند.

(س): ما آنجا عدالت را به تکامل نظام قوانین و حقوق

معنا کردیم. در اولین خانه ترتیب مورد بحث است.

(س): ما باید قید ترتیب را به این تعریف

تکاملی چیست؟

(ج): شما یک طبقاتی را در تصمیم‌گیری دارید که محال است در کار بگویند باید همه اطلاعات، همه اختیارات (قدرت) و همه ثروت را در دست همگان داد به عبارت دیگر وقتی می‌گویند: مشارکت، معنایش این نیست که جامعه هیچ نظامی و هیچ ساختاری نداشته باشد بلکه می‌شود ساختارش استکباری نباشد ولی نمی‌شود کار دست همه باشد مثلاً بنده ۲۴ ساعت وقت دازم و اگر بخواهد همه آگاهیه‌های بخش تجارت در ریزترین موضوع به بنده داده شود محال است که وقت من کافی باشد. یعنی اگر بخواهند سبد قیمت‌ها و نرخ بازار را در ۲۵۰ نوع کالای مصرفی به من بدهند من نمی‌توانم همه آنها را گوش دهم. و لذا مجبورم بگویم: عده‌ای بروند و این سبدها را بگیرند و عده دیگری هم یک تعداد از اطلاع را در شبانه روز جمع‌آوری کنند سپس آنها را در یک دسته‌هایی قرار دهند و به من ارائه دهند. بنابراین بنده تنها با کمک دسته‌بندی و تقسیم کار می‌توانم به اطلاعات تجارت دست پیدا کنم. در جامعه هم همین‌گونه است. در قسمتی نسبت بین بازارها سنجیده و سیاست‌گذاری پولی می‌شود که در این قسمت اصلاً لازم نیست اطلاعات را به ریز داشته باشند بلکه تنها اطلاعات در سطح کلان کفایت می‌کند. بنابراین اطلاع برای تصمیم‌گیری است و توزیع آن حتماً ترتیب می‌خواهد قدرت و ثروت هم عین اطلاع هستند بعبارت دیگر یک نظامی باید داشته باشد: مثلاً شبکه‌ای متمرکز باشد بنابراین ابتدا بخش بخش و ترتیب معین می‌کنید و بعد یک نظامی برای این رتبه‌ها و در آخر یک تدبیر و برنامه‌ای برایش ذکر می‌کنید.

(س): شما قید حقوق و قانون به آن بزنید؟

(ج): اگر پیدایش قانون، قدرت، اطلاع، ثروت ترتیب

نداشته باشد نظام اجتماعی درست نمی‌شود.

(س): این حرف علی‌الاصول درست است منتھی ما

الان در تعریف عدالت گفتیم: تکامل قوانین حقوق و حالا می‌خواهیم قید ترتیب به آن بزنیم.

(ج): حالا چگونه مراتب را معین کنیم که یک عده‌ای

مسلط بر عده دیگر نشوند و به آنها ظلم نکنند. ترتیب

چگونه نسبت به تکامل پیدا می‌کند؟

۵/۶/۲- «ترتیب» در عدالت یعنی تعیین

سطوح موضوعات

(س): ترتیب در قوانین یعنی چه؟

(ج): ترتیب یعنی حدود مراتب و سطوح دارد.

سازماندهی حدود، سازماندهی مراتب است ولی باید به

گونه‌ای باشد که منشأ تجاوز قشر بالاتر به قشر

پایین تر نشود.

(س): پس سازماندهی ترتیب می‌شود. تنظیم

آن چیست؟

(ج): این دو چیز مربوط به سازمانی است یعنی هم

ترتیب و هم تنظیمش مورد نظر است.

(س): هر دوی اینها در سازماندهی است؟

(ج): بله، تدبیر هم مربوط به برنامه است.

(س): ترتیب بدون قید به چه معنا است؟

(ج): ترتیب مربوط به سطوح عمودی و تنظیم مربوط

به ستون افقی آن است.

(س): بعد در قوانین که می‌آید نظام قوانین عمودی

یعنی چه؟

(ج): در قوانین یک تعدد موضوعات دارید.

(س): موضوعاتی که نسبت به آن حقوقی وضع

شده است.

می‌کند و نمی‌داند که چرا این مشکلات پدید می‌آید؟ ولی می‌داند که دستمزدش به خرج زن و بچه‌اش نمی‌رسد همچنین این روایت را هم از بالای منبر می‌شنود که «ما جاء به فقیر الا بما مطع به غنی» (هیچ فقیری گرسنه نمی‌شود مگر اینکه ثروتمندی بهره‌مند شود) یعنی از طرفی می‌بیند که یک ثروتمند به گونه‌ای مصرف می‌کند که اصلاً برایش قابل فهم نیست. لذا می‌گوید: کجای قانون اشکال دارد که در تحقق، من دچار مشکل هستم و او دچار اسراف و تبذیر است؟ در حقیقت شما نتوانسته‌اید تنظیم بکنید اگر این اصلی را که می‌گوید (ما جاء به فقیر، الا بما مطع غنی) در تنظیم حدود اجتماعی‌تان آمده بود نمی‌گفتند: که این ثروتمند به کسی ظلم نکرده و حقش این است که اینگونه مصرف کند و آن کارگر هم حقش این است که آنگونه در مضیقه باشد.

(س): این مطلب را در مجموعه و تنظیم دادن می‌گوییم.

(ج): الان ابزاری بنام کارخانه آمده که مثلاً مال اوقاف می‌باشد یا تخصیصهای اجتماعی که امکان کارخانه دار شدن یک کارخانه‌دار را می‌دهد. گاهی در تخصیصهای اجتماعی می‌گویند: بانک گشایش اعتبار می‌کند و گاهی می‌گویند: ۳۰۰ میلیون تومان وام به فلان آقا می‌دهیم از طرفی او ۳۰۰ میلیون تومان از پول همین فقیری که حقوق ناچیزی به آن می‌دهد در همین بانک می‌گذارد. امکاناتی که به طرف این آقا شیب پیدا می‌کند حق همینهاست و نمی‌گویند: بانک وامهای مثلاً تولیدی بزرگ را به امور غیر انتفاعی بدهد یا کلیه ساختارهایی که انسان را می‌تواند در برابر سرمایه وسیله بکند، اینها باید حذف بشود. یعنی مقتضای عقود اسلامی ابداً اینطوری نیست که سرمایه بر

(ج): بله، حقوق هست که آن حقوق اختیارات (یعنی قدرت، اطلاع و ثروت را) حد می‌زند و یک نظمی هم دارد که در آن کیفیت تنوع موضوعات و تقسیم آنها مشخص می‌شود که عدالت تکاملی را نتیجه می‌دهد. پس مراتب معین کردن مربوط به سنجش عدالت است.

۵/۶/۳- تنظیم عدالت یعنی تعیین نحوه توزیع موضوعات

همچنین توزیع کردن موضوعات هم مربوط به عدالت است.

۵/۶/۴- تدبیر در عدالت یعنی تعیین نحوه تخصیص موضوعات

همچنین تدبیر هم مربوط به عدالت است. یعنی تخصیصی را که می‌دهید مثلاً شما یک خانه‌ای در سطح دوم دارید که موضوع پنجم قرار گرفته، حالا چه تخصیصی را می‌خواهید به آن بدهید؟ شما دو مولفه را آوردید. مولفه سوم در تعیین حق تخصیص است، یعنی نسبت به تدبیری که می‌کنید.

۵/۶/۵- تفاوت ملاحظه انتزاعی و مجموعه‌ای حقوق افراد (س): یعنی ما در نظام حقوقی یک محور عمودی و افقی و نسبت بینشان را داریم و این را هم در تکامل می‌بینیم.

(ج): احسنت! که معنای آن این است که قوانین اجرایی، قوانین عامی برای عدالت می‌باشد و آن خروج موضوعی از بحث ما دارد. یعنی قوانینی است که تطبیق به عینیت پیدا می‌کند و قوانین عینی تحقیقی می‌باشد. قوانین عینی تحقیقی باید قوانینی باشند که بتوانند عدل را نه بصورت کلی التزامی محقق کنند. الان یک نفر کارگر کار

(ج): قدرت یا اختیارات تکاملی. قدرت اجتماعی همان اختیارات اجتماعی تکاملی است.

(س): در تعریف تکاملی عدالت هم گفتیم: تکامل ترتیب حدود اجتماعی مان می‌خواهیم این سه را به همدیگر وصل کنیم.

(ج): شما می‌توانید یک مقدار الفاظ تکراری را حذف کنید. مثلاً کلمه تکاملی را حذف کنید و سپس آنرا تشریح کنید.

(س): آنچه که از نظر روشی برای ما مهم است نوع اضافه شدن اینها به هم است.

(ج): در نوع اضافه شدن باید حتماً آنچیزی که آخر کار است ترتیب و آنچیزی که بالاترش هست، مقدورات تان و آنچیزی که بالای بالا است گمانه زنی باشد.

(س): این مطلب درست است ولی مهم ادات اضافه است به اینکه آیا ادات را بیاوریم یا نیاوریم مثلاً بگوییم گمانه‌زنی اجتماعی در مورد تکامل اختیارات اجتماعی؟

(ج): گمانه‌زنی اجتماعی مربوط به اولی بود، مقدورات چگونه است؟

(س): سوال ما همین است که آیا جای مقدورات اختیارات اجتماعی یا مقدورات را بیاوریم؟

(ج): مقدورات را بگذارید و قدرت مربوط به قید سوم است.

(س): سه سطح مقدورات شکل چیست؟

(ج): «مقدورات، موانع، مقاصد» می‌شود. پس اولین چیزی که داریم گمانه‌زنی و دومی عدالت اجتماعی و سومی ترتیب است که می‌شود گمانه‌زنی در باره مقدورات تکاملی، تعیین ترتیب اجتماعی.

(س): در مورد مقدورات تکاملی یا بگوییم از طریق

انسان حکومت داشته باشد حالا ما این مسأله را انتزاعی نگاه کنیم در ملاحظه انتزاعی می‌گویند: چکار کرده که پول گیرش آمده است؟ می‌گویند از بانک قرض کرده‌اند، می‌گویند آیا بانک حق دارد قرض بدهد؟ می‌گویند: بله، در بانک، پول به امانت می‌گذارند و از اول شرط می‌کند که هرگاه من پول را خواستم می‌گیرم برای همه صرف دارد که پول را بگذارند و هر موقع خواستند بگیرند. در اینصورت شما مسأله را انتزاعی و بریده بریده می‌بینید ولی اگر بنا باشد ارزش‌گذاری شود و بر ضرر من تمام شود و من بفهمم این پولی را که اینجا می‌گذارم ابزار کم شدن مزد من و زیادتر شدن اجرت کار او می‌شود من پولم را که بمنزله یک برگه رأی دادن است (رأی اقتصادی) به بانک نمی‌دهم یعنی به چنین چیزی رأی اقتصادی نمی‌دهم. پس اگر عدالت را تحقق بدانید و نه التزام به کلیات، آنوقت تعیین حدود اجتماعی ترتیب در شکل تکاملی می‌شود.

(س): ترتیب حدود اجتماعی یا ...؟

(ج): تعیین ترتیب حدود اجتماعی و ترتیب را جلو ببرید یا ترتیب حدود اجتماعی در شکل اجتماعی.

(س): اجتماعی در شکل تکاملی بگوییم یا تعیین تکامل ترتیب؟

(ج): تعیین تکامل ترتیب حدود اجتماعی.

۵/۷- امکان استفاده از ادات ربط از قبیل «در، از» در وصل کردن تعاریف قیود برای تعریف یک اصطلاح

(س): حالا ما سه قید اصطلاح «همفکری، مقدورات شکل‌پذیر، عدالت» را تعریف کردیم. همفکری در شکل تکاملی به گمانه اجتماعی بر محور تکامل نظام موضوعات و مقدورات شکل‌پذیر در شکل تکاملی به قدرت تکاملی تعریف شد.

تعیین ترتیب اجتماعی؟

(ج): به نظر می آید که موضوع کاملاً روشن شده است. شما می توانید کلمه «در»، «از» و امثال آنها را به مناسبت اضافه و کم کنید تا معنای صاف و روان بدست بیاید.

۵/۸- «تعریف همفکری مقدورات شکل پذیر عدالت» به «گمانه زنی در مورد تکامل ترتیب مقدورات اجتماعی».

(س): ما آخر کار می خواهیم بگوئیم که می خواهد تکامل ترتیب پیدا شود، یعنی گمانه زنی وصل شود به ...

(ج): ترتیب تکاملی در مقدورات پیدا شود.

(س): آیا موضوع گمانه زنی، ترتیب تکاملی می شود یا مقدورات؟

(ج): مقدورات می باشد گمانه درباره مقدورات تکاملی مان از نظر ترتیب است.

(س): یعنی ترتیب مقدورات؟

(ج): خیر، ترتیب که آخری بوده است.

(س): همان آخری را می گوئیم.

(ج): آخری را باید آخر بیاورید و مقدورات را باید وسط بیاورید.

(س): دوتایش معلوم شد یعنی گمانه زنی در مورد مقدورات تکاملی اما سویی که قید ترتیب است چگونه می باشد؟

(ج): باید اینگونه بگوئیم: گمانه زنی در مورد مقدورات ترتیب، حدود ترتیب اجتماعی:

(س): معنایش مشخص نیست.

(ج): یک مقدار روی آن دقت کنید اینکه ما گمانه زنی

درباره مقدورات تکاملی می کنیم آیا از نظر این است که

مثلاً مقدورات تکاملی تجزیه و ترکیب بیشتری بشود و میکروفن بیشتر داشته باشیم یا توزیع آن بهتر شود، یا از نظر مسأله عدالت است؟

(س): شما مقدورات را اصل گرفتید، یعنی در واقع مقدورات را موصوف دوم قرار دادید.

(ج): خیر، موصوف اول گمانه زنی در مقدورات است.

(س): پس در واقع در آخر کار شما می خواهید حقوق را ترتیب دهید.

(ج): احسنت! ترتیب حدود تکامل اجتماعی در آخر کار بدست می آید مثلاً اگر بخواهیم بگوئیم در مورد مقدورات از نظر نحوه ترتیب حدود تکامل اجتماعی یا از نظر نحوه تکامل ترتیب حدود اجتماعی معنای عدالت را می دهد. منظور از این صحبت این است که شما یک مقدورات تکاملی دارید که باید درباره اش فکر کرد، البته از نظر اینکه این میکروفن، میکروفن بهتری بشود بلکه از نظر وضعیت توزیع و عدالت اجتماعی آن چگونه است؟

(س): یعنی مقدورات را موضوع ترتیب گرفتیم.

(ج): موضوعی که به یک ترتیبی به جامعه تخصیص داده می شود که محل موضوع بحث، نحوه ترتیب است یعنی اگر بخواهیم ستاره بزینم نحوه ترتیب برای ما مهم است.

(س): اگر ما بخواهیم از نظر روشی تعریفها را بگوئیم از آخر به اول قید بزینم یا از اول به آخر؟

(ج): یعنی بالعکس بخوانیم و بگوئیم: تکامل ترتیب مقدورات بعنوان موضوع گمانه زنی می باشد.

(س): نه تنها از نظر خواندن بلکه از لحاظ روشی آیا

است و مجبور است خود مقدورات را به لحاظ خودش نگاه بکند و نه به لحاظ توضیحش، ملاحظه می‌شوند بنابراین اگر عدالت به رکوردی بیانجامد که جامعه شما متلاشی بشود طبیعتاً آن را نمی‌پذیرید لذا می‌گویید: هم باید عبودیت و هم توسعه و هم قدرت و درجه عدل از نظر ترتیب بالابروود.

آخر کار تکامل ترتیب را می‌خواهم؟ اصلاً موضوع تکامل ترتیب چیست؟
(ج): موضوع آن این است که ترتیب مقدورات بشود، یعنی موضوع گمانه ما مسأله ترتیب است و نه خود مقدورات، یعنی در اینجا اهمیت در مقدورات نسبت به ترتیب آنها است و نه تکامل خودشان. بعبارت دیگر این بخش به خلاف بخش اعتماد اجتماعی که سازش تولیدی

«وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی

جلسه ۲۲

۷۷/۰۲/۲۶

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

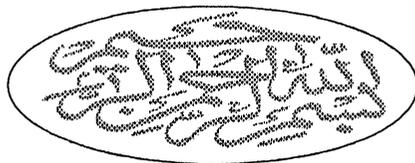
بررسی قاعده یافتن عناوین عینی و تطبیق آن با وصف همفکری (برنامه)

فهرست

- * مقدمه - طرح سئوال ۱
- ۱- تعیین عناوین عینی معادل اصطلاح همفکری مقدورات شکل پذیر عدالت ۱
- ۱/۱- معادل قرار دادن همفکری با «مشارکت در برنامه» و مقدورات شکل پذیر با «محصولات واسطه‌ای» ۱
- ۱/۲- امکان حذف توضیح «برای عدالت» از تعریف اصطلاح همفکری مقدورات شکل پذیر عدالت ۲
- ۱/۳- حذف تدریجی عناوین تکراری با توجه به اختلاف منزلت قیود هر اصطلاح ۲
- ۲- تعریف برنامه در سه سطح انتزاعی، مجموعه‌ای، تکاملی و مقید به سه موضوع گمانه، گزینش، پردازش ۳
- ۲/۱- تعریف برنامه مقید به سه موضوع گمانه، گزینش، پردازش ۳
- ۲/۱/۱- تعریف برنامه مقید به گمانه به گزارش‌گیری آماری (آمایش) ۳
- ۲/۱/۱/۱- مبتنی بودن برنامه بر گمانه عملی و مبتنی بودن پژوهش بر گمانه نظری ۳
- ۲/۱/۲- تعریف برنامه مقید به گزینش به تحلیل و ترکیب گمانه‌ها به وسیله روش (ارزیابی) ۳
- ۲/۱/۳- تعریف برنامه مقید به پردازش به تخصیص مقدورات به حل موانع (تخصیص) ۴
- پاورقی - ضرورت انجام تعاریف متنوع برای قیود به تعداد تکرار قید برای کم شدن فاصله برنامه و تحقق عینی جامعه ۴
- ۲/۲- تعریف آمارگیری، ارزیابی و تخصیص در سطح انتزاعی ۵
- ۲/۲/۱- تعریف آمارگیری انتزاعی به طرح سئوالات بدون وجود نسبت بین آنها بر اساس مدل ۵
- ۲/۲/۲- تعریف ارزیابی انتزاعی به ارزیابی روند رشد کمی هر موضوع مستقل از سایر موضوعات ۵
- ۲/۲/۳- تعریف تخصیص انتزاعی به تخصیص مقدورات براساس تلاش مسئولین در جذب منابع ۶

- ۲/۳- تعریف آمارگیری، ارزیابی، تخصیص در سطح مجموعه‌ای ۶
- ۲/۳/۱- تعریف آمارگیری مجموعه‌ای به طرح سئوالات بر اساس مدل ۶
- ۲/۳/۲- تعریف ارزیابی مجموعه‌ای به بیان تناسبات بر اساس مدل ۶
- ۲/۳/۳- تعریف تخصیص مجموعه‌ای به تخصیص مقدرات بر اساس مدل ۶
- ۲/۴- مقید شدن آمارگیری، ارزیابی و تخصیص به ملاحظه تکامل در تعریف تکاملی این سه ۶
- ۳- طرح بررسی اجمالی سه سؤال در رابطه با مدل فرهنگی با توجه به روند فعلی ۷
- ۳/۱- طرح شبیه در رابطه با استفاده از تعاریف انتزاعی ۷
- ۳/۲- طرح شبیه در رابطه با تکراری بودن بعضی عناوین انتخابی ۸
- ۳/۳- طرح شبیه در رابطه با کارآمدی این شکل عنوان‌گذاری در دسته‌بندی عناوین مجمع ۸
- ۳/۴- پاسخ اجمالی سؤال سوم ۸
- ۳/۵- تأکید بر احتراز از عناوین تکراری و توضیح تکراری نبودن عنوان برنامه ۸
- ۴- بیان خلاصه روش انتخاب عناوین عینی ۹
- ۵- بیان خلاصه تعاریف ۹ گانه برنامه ۹
- ۶- معادل قرار دادن «همکاری» با مشارکت در «مدیریت» و «همدلی» با مشارکت در «انگیزش» ۱۰
- ۷- انتخاب عناوینی که بیانگر علت هستند برای عناوین عینی به عنوان یکی از قواعد پیشنهادی ۱۰

نام جزوه:	مدل تنظیم سیاست‌های کلان فرهنگی	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۹۰۰۵۰۲۲
استاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه:	۷۷/۰۲/۲۶
عنوان گذار:	حجة الاسلام پیروزمند	تاریخ انتشار:	۷۷/۰۶/۲۳
ویراستار:	حجة الاسلام جمالی	حروفچینی و تکثیر:	انتشارات فجر ولایت



بررسی قاعده یافتن عناوین عینی و تطبیق آن با وصف همفکری (برنامه)

مقدمه: طرح سؤال

حجة الاسلام پیروزمند: بحث در رابطه با تعاریف اوصاف اصلی جدول جامعه «همدلی، همفکری، همکاری»، «اعتماد، صیانت، عدالت» و «مقدورات اولیه، شکل پذیر، شکل گرفته» در سه سطح بود. هر یک از این اوصاف را ابتدائاً تعریف انتزاعی، مجموعه‌ای و تکاملی و سپس این تعاریف را در موضوعات سطر اول از هر سه سطر جدول جامعه ضرب کردیم و نتیجه این شد که برای هر کدام از قیود اصطلاحات جدول، ۹ تعریف ارائه گردید. البته از آن طرف هم از خود جدول جامعه، یک جدول عمومی جامعه و یک جدول اختصاصی فرهنگ را بدست آوردیم که طبیعتاً اصطلاحات آن مشخص شد. مرحله آخر کار این است که توسط این تعاریف اصطلاحات را معنا کنیم که در جلسه گذشته مقداری بحث در رابطه با همین مطلب انجام گرفت. بنابراین یک مرحله از بحث این است

که مطمئن به درستی تعاریف انجام گرفته شویم و مرحله دوم این است که اصطلاحات را بر اساس این تعاریف تعریف کنیم و در آخر عناوین ما به ازاء عینی این اصطلاحات را مشخص کنیم تا بهتر بتوانیم به عناوین مصوب مجمع تطبیق دهیم که اگر احیاناً کاستی آن عناوین را مشخص و آن‌ها را مدلمند کنیم.

۱- تعیین عناوین عینی معادل اصطلاح همفکری

مقدورات شکل‌پذیر عدالت

۱/۱- معادل قرار دادن همفکری با «مشارکت در برنامه» و

مقدورات شکل‌پذیر با «محصولات واسطه‌ای»

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: حالا یکی یکی این عناوین را بررسی می‌کنیم. همفکری، مشارکت در برنامه و تنظیم روابط تکامل عدالت است.

(س): ما به ازاء عینی مقدورات شکل‌پذیر

چه می‌باشد؟

تکامل مشارکت در برنامه، می‌توان این قید تکامل را با قید محصولات بیاوریم و بگوئیم: مشارکت در برنامه تکامل محصولات. بنابراین در جایی ممکن است تکامل را در آخر آورد و گفت مشارکت در برنامه محصولات تکاملی.

(س): ما این مطلب را قاعده‌مند کردیم، یعنی لازم نیست که بگوئیم بعضی جاها چگونه می‌شود، بلکه مشخصاً می‌دانیم که در کجا چگونه می‌شود و در این تعاریفی که برای هر اصطلاح انجام داده‌ایم فرمش همین است. که مشخص می‌کند که کدام قید از اصطلاح تعریف تکاملی و کدام مجموعه‌ای و کدام انتزاعی و حتی بالاتر مقید به چه موضوعی می‌باشد. لذا منظورم این است که ما اگر در پیدا کردن عناوین آن خصوصیتی که در تعریف آوردیم، دخالت ندهیم، طبیعی است که تعاریف مشترک می‌شود.

(ج): بله، گفتیم که خصوصیتی که یک سطح آن تکاملی و یک سطح آن انتزاعی و یک سطح آن مجموعه‌ای است.

(س): و هر کدام هم سه موضوع دارند.

(ج): بله اینها را باید در عنوان دخالت بدهیم. یعنی یک جا تکامل را بگوئیم و مشارکت در برنامه تکامل محصولات برای تکامل عدالت را بیان کنیم.

(س): تعریف اصلی این اصطلاح این بود.

(ج): «همفکری بر محور تکامل نظام گمانه».

(س): بله این تعریف هم قید تکاملی و هم قید گمانه دارد و لذا عنوانی را که می‌خواهیم برای آن پیدا کنیم باید به گونه‌ای باشد که این خصوصیات در آن حفظ شود.

(ج): قید گزینش هم دارید.

(س): قید گزینش در تعریف دیگر آن می‌آید. گزینش

در ستون دوم می‌آید.

(ج): همفکری به معنای مشارکت در برنامه است و مقدرات شکل‌پذیر یعنی محصولات واسطه‌ای پس تعریف اصطلاح همفکری در برنامه محصولات واسطه‌ای برای عدالت می‌باشد.

البته هر چه بتوانیم الفاظ را عوض کنیم بهتر است و لذا به جای همفکری هم مشارکت در برنامه بنویسیم. حال آیا باید این عنوان را هم خلاصه کنیم یا باید به همین صورت مبسوط باشد؟

۱/۲ - امکان حذف توضیح «برای عدالت» از تعریف

اصطلاح همفکری مقدرات شکل‌پذیر عدالت

(س): باید آخر کار اینطوری نباشد.

(ج): آیا می‌توانیم قید «برای عدالت» را از عنوان حذف کنیم و بگوئیم مشارکت در برنامه محصولات واسطه‌ای؟ یعنی مشارکت می‌شود به حداقل و یا به حداکثر باشد حال آیا کمال مشارکت یا عدالت را نتیجه می‌دهد؟ آیا می‌توان فرض کرد که مشارکت کامل شود ولی عدالت نباشد؟

(س): چنین نمی‌شود منتها ما قیدش را مستتر کردیم.

(ج): حالا می‌خواهیم بعضی از چیزها را بیاوریم و بعضی از چیزها را حذف کنیم تکامل مشارکت اجتماعی در برنامه، معنا را تمام می‌کند.

(س): بسیار خوب، اگر اینگونه بگوئیم مشکلی نیست و البته بودنش هم ضرر ندارد.

۱/۳ - حذف تدریجی عناوین تکراری با توجه به اختلاف منزلت قیود هر اصطلاح

(ج): حالا تدریجاً به سمتی می‌رویم که تکرار از بین برود.

البته قید تکامل در جدول تنها نسبت به بعضی می‌باشد و نسبت به بعضی دیگر نمی‌باشد. یعنی مثلاً اگر بگوئیم

۲/۱/۱ - مبتنی بودن برنامه بر گمانه عملی و مبتنی

بودن پژوهش بر گمانه نظری

وقتی که بر اساس تحلیل تان تعیین می‌کنید که چکار انجام بگیرد در این صورت یک تخصیص خاصی را می‌گویید. حال آیا این سه مرحله را می‌توانید - مراحل گمانه‌زنی، گزینش و پردازش در اینجا ذکر کنید یا نه؟ بر این اساس توسط نظام سئوالات آمارگیری (گزارشگیری آماری) می‌کنید یعنی سئوالات بستر عینی گمانه‌ها هست. به تعبیر دیگر این گزارشگیری آماری مساوی با بستر عینی گمانه است. البته باید توجه داشت که ما هم گمانه‌های تئوری و هم گمانه‌های عینی داریم. برنامه اگر برنامه عینی باشد نمی‌تواند گمانه آن تئوری باشد. گاهی شما برای یک سطحی از گمانه تئوری سئوالاتی را معین می‌کنید و این مربوط به پژوهش است ولی نسبت به عینیت چگونه است؟ در برنامه عینی گزارشگیری عینی می‌کنید و بعد از گزارشها گمانه عینی می‌زنید.

۲/۱/۲ - تعریف برنامه مقید به گزینش به تحلیل و

ترکیب گمانه‌ها به وسیله روش (ارزیابی)

حال بعد از اینکه یک بستر گمانه نسبت به عینیت پیدا کردیم عمل تحلیل یا مدل و یا نتیجه‌گیری می‌باشد. این گمانه‌ها چه چیزی را به ما می‌فهماند که بگوئیم با عینکهای مختلف متفاوت می‌شوند.

البته هر چند به عینکهای مختلف می‌توان کلمه گزینش اطلاق کرد ولی جوهره گزینش یک کار دیگری است. ما می‌گوئیم ارتباط با عالم به دو گونه و بر دو محور ممکن است؛

۱ - بستر محور الهی ۲ - بستر محور الحادی و بعد بین این دو یک طیف وسیعی مثل طیف التفاتی قرار می‌گیرد.

۲ - تعریف برنامه در سه سطح انتزاعی، مجموعه‌ای،

تکاملی و مقید به سه موضوع گمانه، گزینش، پردازش

(ج): پس در حقیقت ما در سه مرحله نگاه می‌کنیم.

(س): در ۹ مرحله زیر ۹ قید همفکری داریم، یعنی

یک بلوک ما، بلوک برنامه می‌شود. که در سه تایی اولی مقید گمانه می‌باشد.

(ج): که در اینجا تعریف آن نیامده است.

(س): خیر، اصطلاح آن است و تعریفش

اینجا نمی‌آید.

(ج): درست است ولی برنامه باید سطح گمانه‌زنی،

سطح گزینش و پردازش داشته باشد.

(س): و سطح انتزاعی، مجموعه‌ای و تکاملی هم

داشته باشد.

۲/۱ - تعریف برنامه مقید به سه موضوع گمانه،

گزینش، پردازش

(ج): وقتی برنامه به عینیت نظام سئوالات می‌دهد و

گردآوری سؤال می‌کند در مرحله، برنامه مقید به گمانه

است. یعنی سؤال، تنظیم نسبتهایی را در عینیت به ما

نشان می‌دهد و امکان گمانه‌زنی متناسب با عینیت را

فراهم می‌کند.

۲/۱/۱ - تعریف برنامه مقید به گمانه به گزارش‌گیری

آماري (آمایش)

شما وقتی که ترکیب و تحلیل می‌کنید و می‌گوئید چون

این نسبت را دارد و وضع اینگونه است اینگونه باید بشود.

یعنی متناسب با مدل تان نظر می‌دهید و احیاناً همین

سئوالات و پاسخهای از عینیت (یعنی بستر گمانه‌زنی) را

در مدل دیگری ببرید - ولو سئوالات تان مشترک باشد -

ممکن است به گونه دیگری نظر بدهد.

ارزیابی آمایش؟

(س): در مرحله بعد می‌خواهیم چکار کنیم؟

(ج): در مرحله بعد باید بتوانیم تحلیل و تعریف ارائه بدهیم از آن چیزی که گزارش‌گیری کردیم، یعنی بستر عینی گمانه تمام شده و حالا با یک روش جمع‌بندی می‌کنیم.

(س): همان ارزیابی است.

(ج): ارزیابی را برای مرحله دوم ذکر می‌کنیم و در آخر کار تخصیص مقدمات به حل موانع می‌دهیم، حال اسم این تخصیص را چه بگذاریم؟

(س): خود تخصیص خوب است.

(ج): حالا آیا این سه را با پسوند برنامه می‌آوریم یعنی بگوئیم: آمایش برنامه‌ای، ارزیابی برنامه‌ای و تخصیص برنامه‌ای یا این پسوند را نمی‌خواهد؟

پاورقی - ضرورت انجام تعاریف متنوع برای قیود به تعداد تکرار قیود برای کم شدن فاصله برنامه و تحقق عینی جامعه^{۱)}

۱- (س): اگر از نظر خودمان معلوم باشد، نمی‌خواهد البته کدام از اینها باید انتزاعی مجموعه‌ای و تکاملی هم تعریف بشود.

(ج): احسن! حالا به این قسمت برمی‌گردیم. ما باید بتوانیم اینها را هم در سه مرحله ملاحظه بکنیم، گمانه در سه مرحله

(ج): گمانه ساده، گمانه در مجموعه و گمانه تکاملی می‌باشد.

(س): البته اگر ما بخواهیم همه قیود را متنوع معنا بکنیم الان مقدور ما نیست و لذا باید اشتراک را در یک سطحی بپذیریم.

(ج): هر چه اشتراک کمتر باشد، تطبیق سریعتر می‌شود.

(س): سریعتر و متنوع‌تر می‌باشد.

(ج): یعنی موضوع معین پیدا می‌کند. به عبارت دیگر فرق بسیار مهم منطق انتزاعی با منطق مجموعه‌نگر این است که در

منطق انتزاع به یک خصلت مشترک و وصف مشترک تکیه و حکم داده می‌شود و لذا آن حکم تنها حکم منطقی می‌شود، ولی

خارج نیاز به دستور عینی دارد و دستور عینی همیشه با (ادامه در صفحه بعد)

حالا شما هر چیزی را انتخاب کرده باشید، یک نحوه تنظیمی را به تعادل تعریف می‌کنید. لذا در عمل گزینش دستگاه منطقی شما راهی را معین می‌کند.

در بخش تئوری محض هم همین کار را می‌کنید. می‌گوئیم: تطرق احتمال یک بستر و جمع‌بندی منطقی یک ابزار می‌خواهد. ابزارتان ابزار ارتباط با عالم است.

۲/۱/۳ - تعریف برنامه مقید به پردازش به تخصیص مقدمات به حل موانع (تخصیص)

در برنامه و پژوهش یک عمل پردازش هم دارید. پردازش در برنامه یعنی تخصیص مقدمات به حل موانع طبیعتاً این تعریف در کار نظری هم می‌آید. در کار نظری محقق یک مفاهیمی را استنباط و یک نسبت حاکم و محکومی بین آنها درست می‌کند.

حالا ما سه تعریف برای برنامه در مرحله گمانه، گزینش و پردازش ارائه دادیم که این تعاریف بسیار عینی‌تر از کلمه گمانه، گزینش و پردازش است، یعنی عنوان اصطلاحی به عنوان ارتكازی جامعه نزدیک شد.

حال چه عنوانی را می‌توان برای این سه سطح از تعریف برنامه ارائه دهیم؟ آیا آمارگیری برای برنامه گمانه خوب است یا بگوئیم آمایش یا ارزیابی؟

(س): همان آمارگیری یا آمایش خوب است.

(ج): آمایش بهتر است یا ارزیابی؟ به گزارشهایی که در برنامه است آمایش برنامه می‌گویند. به ذهن می‌آید که ارزیابی هم می‌توان گفت.

(س): ارزیابی عام‌تر از صرف گزارشگیری است.

(ج): درست است به نظر می‌آید که معنای عرفی که الان رسم است، همان آمایش است. حال آیا در مرحله تحلیل آمایش صحیح است که بگوئیم تحلیل یا بگوئیم

روند رشد و نقصان هر موضوعی برای مستقل ملاحظه می‌شود و البته بر اساس این آمارگیری یک تنظیماتی را هم می‌کنند و نه اینکه تنظیم و تخصیص ندارند ولی تنظیماتشان هم انتزاعی است. مثلاً می‌گویند سیب زمینی زیاد کاشته شده و باید کمی هم پنبه بکاریم^۱»

به تعبیر دیگر آمارگیری انتزاعی شد و فقط روند سالانه درست کردند نسبت را بسیار ضعیف ملاحظه می‌کنند و بلکه اصلاً نسبت را ملاحظه نمی‌کنند. مثلاً می‌گویند گندم

(ادامه از صفحه قبل):

خصوصیات یقین هست. مثلاً می‌گویند برای ساخت این ساختمان، آجر و آهن لازم است. و معنای آجر را هم مطلق فرض نمی‌کنید و می‌گویید: برای این ساختمان ۵۰ هزار آجر فلان طور و پولش هم اینقدر است. وقتی شخصی برنامه پروژه را خدمت شما می‌آورد برای قبول کردن کترات یک ساختمان، شما از او یک صورت می‌خواهید که مصالح‌تان چه چیزهایی هستند؟ وقتی امکان سنجی و زمان بندی می‌کند و خدمت شما می‌آورد از او مقدار مصالح هم سؤال می‌کنید. برنامه عینی حتماً باید حداکثر تعیین پذیری را داشته باشد. اگر نوع آجر را هم بتوانید، خصوصیات اندازه‌اش را تعیین کنید مثلاً بگوئید آجر سفال پوک با فشردگی فلان درجه و از کارخانه فلان، کار دقیقتر می‌شود و مطلوب شما با آن چیزی را که در واقعیت تحویل می‌گیرید، نسبت تناسبش به حداکثر می‌رسد. البته یادمان نرود که تطابق یک به یک هرگز نمی‌شود و بلکه تنها نسبتش خیلی افزایش پیدا می‌کند. هر قدر خصوصیات تعیینی کم بشود به همان نسبت انعطاف پذیری فاصله بین مطلوب شما با آن چیزی که در واقعیت به شما داده می‌شود، قابلیت تخلفش زیاد می‌شود. پس اینکه الان ما یک مقدار دقت می‌کنیم، به این جهت است. بله اگر به مانعی برنخوریم اشکالی ندارد.

۱ - یک قضیه‌ای را برای‌تان تعریف کنم، یکی از دوستان می‌گفت: در جلسه‌ای در استان خراسان بحث پیرامون این بود که به گندم سوبسیت بیشتر بدهیم یا به پنبه؟ اگر به گندم سوبسیت بدهیم زمینها اینقدر از زیر کشت پنبه درمی‌آید و حاصل اقتصادی اینطوری می‌شود ولی روی واردات و صادرات اینطوری اثر دارد. آن دوست محترم می‌گفت بحث درباره تخصیص به گندم و پنبه به طول انجامید و آقایان التفاتی به فصل کشت نداشتند و در آخر کار خرپزه برنده شد.

۲/۲ - تعریف آمارگیری، ارزیابی و تخصیص در سطح انتزاعی

۲/۲/۱ - تعریف آمارگیری انتزاعی به طرح سئوالات بدون وجود نسبت بین آنها بر اساس مدل (ج): آیا آمارگیری را - که خودش نفساً یک کار

مجموعه‌ای است - می‌توان انتزاعی معنا کرد؟ اگر عمل آمارگیری توسط دستگاهی صورت بگیرد که نسبت به نظام سئوالاتش تئوری مجموعه نداشته باشد، در اینصورت آمارگیری انتزاعی می‌شود مثلاً بر اساس نیازهایی که به ذهن شخص می‌رسد شروع به جمع‌آوری اطلاعات عینی می‌کند و هیچگونه تئوری پُست سر نحوه تنظیم سئوالات نیست و لذا چون طبقه‌بندی خاصی ندارد، تئوری خاصی و دسته‌بندی خاصی هم ندارد. مثلاً برای اداره یک دفتر بیست تا شغل معین می‌کنند و چون بیست شغل را یک نفر نمی‌تواند انجام بدهد به این نتیجه می‌رسند که به ۵ نفر نیاز است و وقتی می‌بینند که تشکیلات عریض و طویل شد یک مرتبه می‌گویند: اصلاً این حرفها را رها کنید و یک نفر باشد و همه کارها را انجام بدهد.

هرگاه ما در تعریف به اینکه نیاز به چه سئوالاتی از عینیت داریم، هیچ مدلی نداشته باشیم و نیازها را مستقل گردآوری کنیم و تخمینی، بدون مجموعه داشته باشیم، به این نوع آمارگیری، «آمارگیری انتزاعی» گفته می‌شود.

۲/۲/۲ - تعریف ارزیابی انتزاعی به ارزیابی روند رشد کمی هر موضوع مستقل از سایر موضوعات

این آمارگیری انتزاعی طبیعی است که تحلیل آن تحلیل منطقی نخواهد بود و گزارشها را حداکثر سالانه پشت سر هم می‌گذارند و برای آن روند درست می‌کنند و در این

یک نفر گفت: کشاورزی یعنی کشیدن و ورزش کردن گفتم: یعنی چه؟ گفت: یعنی کشتی و ورزش. تخصیص انتزاعی هم زورآزمایی و سیاسی می باشد.

البته تخصیص انتزاعی در دورانهایی حتماً بوده، دورانی که اداره به صورت فردی انجام می گرفته است.

٢/٣ - تعریف آمارگیری، ارزیابی، تخصیص در سطح مجموعه‌ای

٢/٣/١ - تعریف آمارگیری مجموعه‌ای به طرح سئوالات بر اساس مدل

اگر بنا باشد آمارگیری مجموعه‌ای باشد طبیعتاً تئوری نسبت بین شان باید در تعریف نیاز - که سئوالات را می دهد - مشخص باشد.

٢/٣/٢ - تعریف ارزیابی مجموعه‌ای به بیان تناسبات بر اساس مدل

در تناسب موضوعات ارضای نیاز باید مشخص باشد. ٢/٣/٣ - تعریف تخصیص مجموعه‌ای به تخصیص مقدرات بر اساس مدل

تناسب در تخصیص مقدرات به حل موانع، حل نیاز هم باید مشخص باشد.

٢/٤ - مقید شدن آمارگیری، ارزیابی و تخصیص به ملاحظه تکامل در تعریف تکاملی این سه

اگر نیاز حول محور تکامل تعریف شود و معنی توسعه در کیفیت تنظیم نظام نیازمندی دخالت کرد در این صورت تعریف، تعریف تکاملی می شود. پس در سطح اول نیازمندیها نظام نداشت و در سطح دوم نظام داشت ولی نظامش مقنن و ربطش با توسعه و تکامل معلوم نبود و در سطح سوم علاوه بر مقنن بودن ارتباطش با توسعه و تکامل معلوم است.

اگر اینقدر تولید شود خوب است یا بد است؟ بعد می گویند اگر بد است باید امسال وام کمتر بدهیم تا کمتر کاشته شود و البته خود از ابتدا و در همه جا وام را یک مرتبه کم نمی کنیم زیرا کاشت رها می شود و لذا گزینش می کنیم که به یک جاهایی وام بدهیم و زیاد هم وام بدهیم، مثلاً به مناطقی که آب ندارند سوبسیت وام و کامل هم می دهیم و به جاهایی که مثل شمال آب فراوان است، سوبسیت اصلاً نمی دهیم. در اینگونه تخصیص ها حاصل نسبت کل ملاحظه نمی گردد. این کاری را که می کنیم و می گوئیم این زیاد و این کم است جای تحلیل را می گیرد.

٢/٢/٣ - تعریف تخصیص انتزاعی به تخصیص مقدرات بر اساس تلاش مسئولین در جذب منابع

تخصیصی را هم که می خواهیم بدهیم تخصیص انسانی می شود. اگر از آنها پرسیده شود که تخصیص چگونه داده می شود، در جواب می گویند: تا وزیر و معاون پارلمانی چگونه باشد. می گوئیم یعنی چه؟ می گویند: هر کسی که زورش برسد می تواند تخصیصش را در آن بودجه تصویب شده از طرف دولت نگهدارد و توسعه دهد و هر کسی که زورش نرسد از کف آن رفته است. تازه آنچه را که تصویب شد می گویند: باید پی گیری کنید و بروید از سازمان برنامه و بانک چکش را بگیرید زیرا تا نگرفتید مال شما نیست. این نحوه عملکرد معنایش این است که هم آمایش اش و هم آمارگیری و هم نحوه تخصیصش، همه انتزاعی می باشد. به تعبیر دیگر از ابتدا تعریف زیاد، مجموعه‌ای صورت نگرفت و تأمین نیاز بوسیله موضوعات زمانی بررسی شد و نه اینکه زمانی که به منزلت هر چیز نسبت داشته باشد و یک نظام را بدهد و تخصیص آن هم اینگونه می باشد. در تعریف کشاورزی

آیا روتق هست یا روتق نیست و سپس تخصیص می‌دهد
گاه به محور شکل‌گیری سیستم توجه ندارد و از آن غافل
است و مانند کسی که انتزاعی عمل می‌کند دستگاهش در
یک جهتی به هر حال نتیجه می‌دهد ولو در جهت منفعل
شدن یعنی آثار تکاملی هم دارد ولی به نفع او نیست.

اما نسبت به عناوینی که می‌خواهیم برای اینها بگذاریم
آیا بگوئیم انتزاعی بودن یعنی ملاحظه نیازهای مستقل
(استقلال نیازمندی‌ها)؟ البته کلمه استقلال خیلی زیبا
نیست و لذا به نظرم می‌آید که اینطوری بنویسیم «انفعالی
دیدن نیازها» وقتی انسانها نیازها را مستقل از هم می‌بینند
معنایش همین معنای انفعالی است.

(س): چون صیانت را عدم انفعال معنی کردیم باید
واژه‌ای باشد که ...

(ج): یا به «بریده دیدن»، «جدانگاری»، «مرتبط
ندیدن» و «موضعی دیدن» معنا کنیم. «موضعی دیدن»
اصطلاحی نیست که استفاده شده باشد؟

(س): خیر، البته اینجا چند مسئله هست.

(ج): سؤال اول در این مورد این است که آیا انتزاعی
انتزاعی انتزاعی، کارآمدی دارد؟

۳- طرح بررسی اجمالی سه سؤال در رابطه با مدل
فرهنگی با توجه به روند فعلی

۳/۱- طرح شبیه در رابطه با استفاده از تعاریف انتزاعی
(س): من می‌خواهم همین را عرض کنم که غیر از آن

که همه‌اش انتزاعی است، کلاً ما قرار دادن ...

(ج): خیر، همه جدول که انتزاعی نیست.

(س): بله، غیر از آن خانه‌ای که هر سه اصطلاح آن
انتزاعی می‌شود، قرار دادن فعل انتزاعی، وصف انتزاعی
در مجموعه چگونه است؟ با فرض اینکه ما می‌خواهیم

با یکی از مدیران جلسه‌ای بود ایشان فرمود: کشور بعد
از جنگ خاک غم گرفته است و باید شاداب بشود. بنده
عرض کردم من هم با شما هم عقیده هستم ولی باید در
ابتدا تعریفی از شادابی ارائه نمود. شادابی بالا بودن
پتانسیل تحرک است. در آغاز دعای ماه مبارک رمضان
آمده است. «ورزقنی جد والاجتهاد والقوه والنشاط»
معنایش این است که خدایا مرا با نشاط کن تا بتوانم از شب
تا صبح دعای جوشن کبیر، دعای ابو حمزه ثمالی و زیارت
معصومین علیهم‌السلام را بخوانم و در این اوقات چرت من را نگیرد
و در شدت تعلق روحی خطور ایجاد نشود. «و همتی فی
روح نجاج اسمائک» از این اسم به اسم دیگر و از این
نشاط به نشاط دیگر بروم. این یک تعریف از نشاط است
یک تعریف دیگر از نشاط هم این است که انسان خوراک
لذیذ و متنوع بخورد و در جاهای سرسبز و خوش آب و
هوا زندگی کند. این دو عملکرد دو نشاط و دو شدت عمل
و دو تحرک می‌آورد.

به هر حال سپس گفتم: اصولاً مفروض از شادابی
بهینه‌سازی شرایط زندگی باشد ولی سؤال بعدی این
است که این در زمان فعلی اینکار مهم تو است یا
بهینه‌سازی اشتغال و اینکه مردم بتوانند بهتر تولید کنند؟
آیا مصرف‌گرایی در شرایط زیست اولی است
یا تولیدگرایی؟

اگر نیاز نظام داشته باشد ارضاء آن هم باید نظام داشته
باشد و نباید محور تنظیم این نظامات منقول‌عنه واقع شود.
(ممکن نیست که مجموعه محور نداشته باشد، می‌شود
مفعول‌عنه باشد) آن کسی که مجموعه‌سازی کرد، ثوری
دارد و از تکامل تعریفی خاص در نظر دارد. حال کسی که
این سیستم را بکار می‌گیرد و بر اساس آن تحلیل می‌کند که

۳/۴ - پاسخ اجمالی سئوال سوم

(ج): به نظر می آید که آنها هم همین حرف ما را منتهی به یک لسان دیگر می گویند. آنها می گویند: مشارکت عمومی به اینکه مردم چگونه شریک باشند و ما هم در اینجا موضوع مشارکت را می گوئیم، یعنی مشارکت گاهی در سطح برنامه و گاهی در سطح جریان عدالت، اعتماد و صیانت می آید. البته ممکن است شما به یک چیز دیگری اشکال کنید به این که آیا این عناوین به عنوان مجمع تطبیق می کند مخصوصاً با توجه این مسئله که آنها نظام اولویت موضوعات را مهم و تمام شده فرض کرده اند؟

(س): ولو این مطلب محضوری ایجاد نمی کند. ولی اگر ما مدلی درست کنیم که خیلی بیگانه نباشد، خیلی از موضوعات آن تطبیق پیدای کند.

(ج): یعنی اگر مسلط بر عناوین بشویم و فقط اصطلاحات نگوئیم و بلکه معنویهای متبلا به را هم ذکر کنیم.

۳/۵ - تأکید بر احتراز از عناوین تکراری و توضیح تکراری نبودن عنوان برنامه

از بین اشکالات شما یک اشکال وارد است به اینکه می فرمائید عناوین مشترک می شوند و به نظر می رسد که باید عنوانهایی را که ما در اینجا بکار می گیریم، در جای دیگر به کار گرفته نشوند.

(س): بنابراین ما هم به همین منوال پیش می رویم و در آنجایی که به نظر می آید تشابه دارد بیشتر دقت کنیم.

(ج): بله باید دقت کنیم که ببینیم با چه خصوصیتی تفکیک می شوند. مثلاً گاهی می گوئیم برنامه فعالیت سازمانی و گاهی می گوئیم: برنامه درست کردن سازمان و گاهی صحبت از خود برنامه در سطوح مختلف می باشد.

مدل فرهنگی درست کنیم، آیا می خواهیم بگوئیم مثلاً در همفکری باید سه فعل انتزاعی حتماً صورت بگیرد؟
(ج): قاعدتاً جدولتان این را می گوید. بعبارت دیگر جدولتان می گوید: مفاهیم انتزاعی در جایگاه خود کارآمدی دارند.

(س): یعنی مثلاً در همین بحثی که الان داشتیم مافرض می گیریم می خواهیم برنامه ریزی کنیم آیا با وجود اینکه می توانیم مدل در اختیار داشته باشیم و مثلاً از اول با مجموعه نگری، آمارگیری کنیم باید باز از مرحله انتزاعی شروع کنیم، یعنی یک دفعه مدل را کنار بگذاریم و انتزاعی صحبت کنیم؟

۳/۲ - طرح شبیه در رابطه با تکراری بودن بعضی عناوین انتخابی

مسئله دیگر هم این است که بعضی از اصطلاحات مان مشابه می شود، مثلاً برنامه را که در اینجا گفتید ما در جای دیگر (تناظر، ترتیب، تنظیم) تدبیر را به برنامه یا تخصیص معنا کردیم، حال جمع این دو چگونه می شود.

۳/۳ - طرح شبیه در رابطه با کارآمدی این شکل عنوان گذاری در دسته بندی عناوین مجمع

مشکل سومی هم باز داریم و آن اینکه حجم قابل ملاحظه ای از این عناوین انتخابی با عناوین مصوب مجمع فاصله ای زیادی دارند. یعنی ما در اینجا می گوئیم ۱/۳ موضوعات ما برنامه می شود و حال اینکه در عناوین مصوب اصلاً موضوع برنامه نیست و فقط گفتند: الگوی برنامه و در الگوی برنامه هم فقط نسبت به این مسئله حساس بودند که آیا تقدم با الگوی سیاسی باشد یا فرهنگی و یا اقتصادی و خود برنامه موضوع سخن نیست.

بتوانید شروع کنید. ما اگر این جدولها را نداشته‌ایم و می‌خواستیم فکر کنیم، نمی‌دانستیم که نسبت به چه چیزهایی باید فکر کرد.

(س): تلقی اولیه ما این بود که ما وقتی می‌آئیم این اصطلاح را تعریف می‌کنیم - با توجه به این مراحل که پیموده شده - دیگر لازم نیست بیائیم برای تک تک مفرداتش عنوان عینی پیدا کنیم و باید خود آن تعریفی را که از این اصطلاح می‌کنیم، ما را به سمت عنوان عینی هدایت کند.

(ج): یعنی بوسیله اوصاف، موصوف معرفی می‌شود و نه اینکه هر وصف را دوباره معادله عینی برایش بگوئیم و بعد برای مجموعه هم یک معادله عینی بگوئیم.

۵- بیان خلاصه تعاریف ۹ گانه برنامه

(س): حالا اگر آن شیوه اول را شما مناسب می‌دانید، نتیجه‌اش این است که ما بقیه اوصاف اصلی را حداقل ابتدائاً یک معادل برایش ذکر کنیم.

(ج): بله، همینطوری است.

(س): مثلاً برای همکاری ممکن است بگوئیم مدیریت.

(ج): به نظر می‌آید که ما هنوز تعریف همفکری را تمام نکرده باشیم.

در تعریف انتزاعی نسبت بین نیاز ارضاء و تخصیص مقدرات به حل موانع ملاحظه نمی‌گردد.

بنابراین این سه در ملاحظه انتزاعی می‌آیند ولی نیاز جدا جدا و در یک سیر تاریخی پشت سر هم گذاشته می‌شود. مثلاً گفته می‌شود، کشت گندم اینقدر بود و کشت ذرت و پنبه هم این مقدار است. در اینجا دیگر نسبت تعادل بین اینها تعریف نمی‌شود و تنها بر حسب نیازها و

لذا باید دقت کنیم که چه سطحی از آن در اینجا قرار دارد و تناسبش بیشتر است. مثلاً به برنامه فعالیت یک سازمان - که نسبت بین تناظر و ترتیب را ذکر می‌کند - برنامه گفته نمی‌شود بلکه اسمش گردش عملیات یک سازمان است مثل آیین‌نامه‌هایی که در ادارات است. ولی برنامه‌ای که در اینجا شاید مدنظر باشد، برنامه فعالیت نسبت به شرایط بیرونی سازمان است یعنی تصرف سازمان در بیرون خودش که هر کدام از اینها را باید جداگانه بررسی و ذکر کرد.

۴- بیان خلاصه روش انتخاب عناوین عینی

(س): پس طبق روال، حضرتعالی باید برای ۸ عنوان اصلی دیگر (همدلی، همکاری و صیانت، عدالت، اعتماد و مقدرات شکل‌پذیر، شکل‌گرفته، اولیه) مشابه همان کاری که در همفکری صورت گرفت، (همفکری به مشارکت در برنامه معنا گردید) انجام بگیرد و سپس بر اساس آن معیاری که برای تفکیک تعاریف بوده دوباره این ۹ وصف را تعریف کنیم. یعنی همانطوری که نسبت به همفکری عمل کردیم و گفتیم: همفکری یعنی مشارکت در برنامه و برنامه در گمانه، گزینش، پردازش به چه معنا می‌باشد، می‌بایست مثلاً برای مقدرات اولیه هم همین کار را بکنیم و بعد یک واژه عینی تری برای آنها پیدا کنیم. مثلاً بگوئیم مقدرات در قدرت، اطلاع، ثروت و انتزاعی، تکاملی، مجموعه‌ای ضرب می‌شود و سپس با توجه به ۹ تعریف آن واژه‌ای جدید عناوین عینی تری ارائه دهیم. در واقع نقطه نقلش این شده که ما بیائیم به جای ۹ وصف اصلی یک معادله‌ای بگذاریم.

(ج): به عبارت دیگر کانه جدول ایجاد گمانه برای شما درست شده است. هر گمانه‌های نسبت معادلش را

مصرف سال پیشین، مقدار تولید هر یک را جداگانه در امسال برآورد می‌کنند. بر اساس همین هم تخصیص داده می‌شود. به عبارت دیگر به جای تحلیل، روند زمانی و مشاهدات یا گزارشهایی است که در سالهای مختلف به دست می‌آید و جایی تخصیص تخمین نسبت به هر یک بدون برقراری تناسب بین آنها می‌باشد. در ملاحظه مجموعه‌ای نسبت بین نیازها و موضوعات ارضاء و نحوه تخصیص ملاحظه می‌گردد.

(س): هم خودشان و هم نسبت بین شان را مجموعه‌ای می‌بینیم، یعنی هم نیازها را و هم نسبت بین شان را مجموعه‌ای می‌بینیم.

(ج): هم نیازها و هم وسیله ارضاء شان مجموعه‌ای ملاحظه می‌گردد.

تکاملی دیدن این است که ما قبول نکنیم نظام نیازها اینگونه باید باشد و لذا در تنظیم نظام سئوالات جهت تکاملی مدنظر می‌باشد و سپس نیازها و موضوعات و تخصیص را حول محور تکامل تعریف می‌کنیم.

(س): اگر ما به ازاءهای آن اوصاف اصلی را داشته باشیم، خودمان می‌توانیم تا حدودی گمانه، نسبت به تعاریف ۹ گانه بزیم، بعد هر جا که به مشکل برخوردیم از محضر شما استفاده خواهیم کرد.

۶- معادل قرار دادن «همکاری» با مشارکت در «مدیریت» و «همدلی» با مشارکت در «انگیزش»

(ج): حالا وارد قسمت دیگر می‌شویم و می‌گوئیم متناظر همکاری چیست؟ با هم کار کردن حتماً مشارکت است ولی مشارکت در برنامه نیست.

(س): مشارکت در اجرا که مدیریت است.

(ج): همدلی مشارکت در چه چیزی است؟

(س): مثلاً مشارکت در تمایلات است.

(ج): مشارکت در «جسدهتگیری، مجاهده، موضعگیری»، مشارکت در «ارزش، دستور، حقوق»، مشارکت در «ولایت، تولی، تصرف».

خلاصه اینکه همدلی مشارکت در انگیزش است.

به تعبیر دیگر مشارکت در اخلاق و تکامل اخلاق است. در مشارکت در مدیریت تعاون بر یا عصیان انجام می‌گیرد.

(س): آیا این تعریف، تعریف عامی نیست؟ شما می‌توانید هم در برنامه و هم در اجراء و هم در ایجاد انگیزش تعاون بر برداشته باشید.

(ج): موضوع مدیریت هم می‌تواند شامل هر سه بشود.

(س): یعنی یک قسم از مدیریت اینجا یک شکل از آن اینجا می‌آید و حتی من و شما که با هم صحبت می‌کنیم این معنا می‌تواند نسبت به آن هم صدق کند.

(ج): بله، یعنی ما با همدیگر تلاش می‌کنیم که یک مطلب فرهنگی حل بشود.

(س): به همین اندازه کارمان را راه می‌اندازیم و مثلاً می‌گوئیم: مشارکت در مدیریت.

(ج): مشارکت در انگیزش اجتماعی یا اخلاق، اگر نخواهد به بالا (یعنی علت) تعریف شود، مشارکت در انگیزش است و اگر به اثر تعریف شود ارتقاء اخلاق اجتماعی و تکامل اخلاق است.

۷- انتخاب عناوینی که بیانگر علت هستند برای عناوین عینی به عنوان یکی از قواعد پیشنهادی

(س): پس ما یک قاعده درست می‌کنیم. ما برای

مجاهده می‌باشد و اشکالی هم ندارد. یعنی توسط جهت‌گیری، موضع‌گیری و مجاهده می‌توانید برای این عناوین، عناوین عینی بدست آورید.

(س): بله می‌شود دوباره ترجمه کنیم مثلاً عنوان برنامه، عنوان عینی‌تری نسبت به نظامهای پرورشی می‌باشد.

(ج): باید یک بار نظام پرورشی را معنا کنید و بعد بگویید جهت‌گیری در آن چه چیزی است؟

انتخاب عناوین عینی از عناوینی استفاده می‌کنیم که بیانگر اثر هستند.

(ج): اگر به علت بگویید بهتر است، مثلاً در همفکری «گمانه، گزینش، پردازش» مطرح است.

(س): خیر، گمانه، گزینش و پردازش را در داخلش آوردیم و نه در ماباه‌ازاء معین کردن برای همفکری.

(ج): خیر، علت را نظام پرورشی گرفتید که در نظام پرورشی گمانه، گزینش و پردازش هست، اینجا هم اگر انگیزشی بگیرید داخل آن جهت‌گیری، موضع‌گیری و

«وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی

۷۷/۰۲/۳۰

جلسه ۲۳

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

بررسی استدلالی چند قاعده در جدول اصطلاحات مدل فرهنگی

فهرست

۱. * مقدمه - طرح سؤال.....
- ۱ - علت استفاده از اوصاف فعل در تعریف قیود اصطلاحات مدل فرهنگی.....
- ۱/۱ - قرار داشتن تنظیم مدل فرهنگی در مرحله «تغییرات».....
- ۱/۲ - بدست آوردن جدول راهنمای تخمینها تا این مرحله از بحث.....
- ۱/۳ - نزدیک بودن مدل تنظیم شده فرهنگی به مدل برنامه تا مدل سازماندهی.....
- ۲ - بررسی علت تغییر موضوع گمانه، گزینش، پردازش در اصطلاحات مدل فرهنگی.....
- ۲/۱ - خلاصه روش تعاریف قیود.....
- ۲/۲ - تشریح سؤال (چرا ارزیابی نسبت به مقدرات شکل پذیر، تحلیل نسبت به مقدرات شکل گرفته و تخصیص نسبت به مقدرات اولیه است؟).....
- ۲/۳ - پاسخ سؤال طرح شده.....
- ۲/۳/۱ - مرتبط ملاحظه شدن موضوعات در مدل فرهنگی.....
- ۲/۳/۲ - کنترل جریان اوصاف در مدل فرهنگی.....
- ۲/۳/۳ - قابل مطالعه بودن صدق و کذب تحلیل، در درون موضوع و روند موضوع.....
- ۲/۳/۴ - وجود شکل خفیف گزینش و پردازش در گمانه و برعکس.....

۳- بررسی علت مقدم نشدن موضوع دوم از هر سه موضوع در مدل فرهنگی ۶

۳/۱- ضرورت تقدم سه تعريف مقيد به گزينش، نسبت به سه تعريف مقيد به گمانه در تعريف مفردات قيود مدل فرهنگي ۶

۳/۲- طرح سه احتمال در تفاوت مدل فرهنگي و مدل عمومي جامعه (۱- جابه جايي قيود اصطلاحات است

۲- جابه جايي اصطلاحات ۳- هر دو) ۹

۳/۳- تقويت احتمال عدم لزوم موضوع دوم از هر قيد (مانند تقدم گزينش بر گمانه) در مدل فرهنگي ۱۰

۴- بررسی مجدد علت تغيير موضوع گمانه، گزينش، پردازش در مدل فرهنگي (ادامه بند ۲) ۱۱

۴/۱- وجود گمانه، تنها در ستون اول جدول اصطلاحات مدل فرهنگي ۱۲

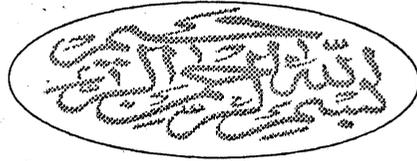
۴/۲- وابستگي اصلاح تخصيص مقدرات اوليه به ارزيابي مقدرات شكل گرفته و ارزيابي مقدرات شكل گرفته به

آمارگيري مقدرات شكل پذير ۱۲

۴/۳- انجام گرفتن گمانه، گزينش، پردازش نسبت به هر سه قسم مقدرات با رعايت متغير اصلي ۱۳

کد بایگانی کامپیوتری: ۰۹۰۰۵۰۲۳
تاریخ جلسه: ۷۷/۰۲/۳۰
تاریخ انتشار: ۷۷/۰۶/۲۲
حروفچینی و تکثیر: انتشارات فجر ولایت

نام جزوه: مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی
استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی
عنوان گذار: حجة الاسلام پیروزمند
ویراستار: حجة الاسلام جمالی



بررسی استدلالی چند قاعده در جدول اصطلاحات مدل فرهنگی

* مقدمه طرح سؤال

حجة الاسلام پیروزمند: در جلسات قبل پس از مشخص شدن اصطلاحات مدل فرهنگی بدنبال بیان تعاریف اصطلاحی و عناوین عینی متناظر با آن اصطلاحات بودیم. به همین جهت، حضرتعالی شیوه آنرا اینگونه فرمودید که ما برای هر کدام از اصطلاحات عنوان متناظر عینی پیدا بکنیم و بعد دوباره برای مجموعه یک عنوان شامل بزنیم. مثلاً برای هر کدام از اصطلاحات، همفکری، مقدمات اولیه و عدالت، یک عنوان عینی پیدا کنیم و بعد مشابه همان کاری که در مورد تعریف اصطلاحی اش کردیم، در مورد تعریف عینی آن اصطلاح هم انجام بدهیم. مثلاً ما در مورد همفکری ابتدا همفکری را در سه سطح مجموعه‌ای، انتزاعی و تکاملی و سپس مقید به سه موضوعش کردیم. در اینجا هم ابتدا جای همفکری، یک متناظر عینی مثلاً برنامه را پیشنهاد می‌کنیم و همینگونه متناظر قیود دیگر را پیدا می‌کنیم و سپس برای کل اصطلاح یک عنوان عینی بدست می‌آوریم. دنباله بحث

هم جریان این روش در اصطلاحات دیگر می‌باشد که در خلال کار مشخص می‌شود که آیا این روش قدرت اینکه عناوین عینی مناسبی را بدست بدهد دارد یا ندارد؟ منتهی یک مسئله در اینجا مطرح است و آن اینکه ما الان عملاً از اوصاف فعل برای تنوع تعاریف استفاده می‌کنیم (طبق آخرین پیشنهادی که در آخر جلسه قبل فرمودید).

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: یعنی اوصاف موضوع و فعل و هدف.

(س): بله، یعنی اوصاف موضوع و هدف را الان در شکل‌گیری مدل فرهنگی اصلاً دخالت نمی‌دهیم و تنها اوصاف فعل را دخالت می‌دهیم. البته در جلسات قبل به این نکته اشاره شد که برای تنظیم مدل فرهنگی هر چند بهتر است از اوصاف موضوع استفاده کنیم ولی از آنجا که اوصاف موضوع مطرح شده در جدول نوعاً ارتكازی نبودند، حضرتعالی پیشنهاد کردید که از اوصاف فعل استفاده بشود.

حال با توجه به این مطلب یک سؤال پیش می‌آید و آن

جدول سازماندهی، نزدیک باشد جدول برنامه می باشد. لذا در این جدول هم فعل می باشد و هم آنچه را که شما تقریباً برای مجمع می خواستید. البته بر اساس قوانین فرهنگستان جدول درست کردن با این جدول فرق می کند. گاه می گوئیم بر اساس جدول فرهنگستان و در مدل فلسفی محض جدول را شکل دهیم که احیاناً گروه سیاسی بیشتر این روش را اهمیت میدهد ولو بنا باشد که به موضوعات عینیش ۶ ماه دیگر برسیم. ولی شما این را نمی خواهید و بلکه از ابتدا بدنبال چیزی هستید که بدر آنجا بخورد و یا بتوانید بر اساس آن بگوئید نظام موضوعات فرهنگی، افعالش و اهدافش این است.

اما گروه اقتصاد از آنجا که موضوعات مدل را مدل سازمان برنامه و مصوب می داند لذا اصلاً اجازه نمی دهد که جای بحث آن اینجا باشد چرا که آقایان در کمیسیون به صراحت میگویند: که کار آکادمی ربطی به اینجا ندارد و معلوم نیست که این مدل آکادمی کلرآمد باشد و لذا حتی اجازه ندادند که در مجمع اصلی روی مدل بحث بشود. البته در عناوین مصوب موضوع مدل به عنوان یک موضوع مستقل طرح شده است و حال اینکه باید قاعدتاً اولویت اول مدل و اولویت دوم ساختارها باشد. بنابراین بحث روی مدل را حذف کردند و گفتند این یک کار آکادمیک است و ما باید بر اساس همین تعاریف و شاخصه های موجود تعیین سیاست کنیم. به عبارت دیگر حتی اجازه نداده اند که درباره سیاستها هم شاخصه ای معرفی کنیم زیرا میگویند: آنچه هایی را که آنها دارند بر اساس همین شاخصه ها بکار می گیرند و طبیعتاً ما مجبور هستیم آنها را در دسته بندی خودمان بیاوریم و مفروض ما این باشد که موضوعات افعال ما اینها هستند.

اینکه کلاً مدل فرهنگی چیست؟

(ج): یعنی آیا در مدل فرهنگی باید به موضوع بیشتر بهاء بدهیم یا به فعل؟
(س): یا اینکه باید هم موضوع و هم فعل و هم هدف باشد.

(ج): گرچه سؤال خارج از روند بحث است ولی بصورت کلی سؤالی بسیار خوبی است.

(س): این سؤال منشاء این تأمل است که آیا مدل فرهنگی باید تعبیر پیدا کند؟

۱ - علت استفاده از اوصاف فعل در تعریف قیود اصطلاحات مدل فرهنگی

۱/۱ - قرار داشتن تنظیم مدل فرهنگی در مرحله «تغییرات»

(ج): یعنی تکامل پیدا کند. هر موضوعی یک سطح پیدایش و یک سطح تغییرات و یک سطح تکامل دارد؟ البته در مرحله تکاملش به آنچه می رسد که باید برسید.

۱/۲ - بدست آوردن جدول راهنمای تخمینها تا این مرحله از بحث

(س): به هر حال به آن چیزی که باید برسیم هنوز نرسیده ایم. طبیعتاً باید دوباره برگردیم و از این موضع به جدول نگاه کنیم.

(ج): اگر بتوانید در این سطح تخمین متناسبش را بدست بیاورید در این سطح کار تمام است و به نظر من هم جدول راهنما برای تخمین بسیار کامل است.

۱/۳ - نزدیک بودن مدل تنظیم شده فرهنگی به مدل برنامه تا مدل سازماندهی

البته باید توجه داشت که این جدول بیشتر از آن که به

پردازش» به سه عنوان عینی «آمارگیری، ارزیابی، تخصیص» تطبیق دادیم.

حال عنوان اول مربوط به ستون اول و قید بعدی آن «مقدورات شکل‌پذیر» می‌باشد. و عنوان دوم مربوط به ستون دوم و قیدی بعدی آن «مقدورات شکل‌گرفته» و عنوان سوم مربوط به ستون سوم و قیدی بعدی آن «مقدورات اولیه» می‌باشد.

در اینصورت این اشکال پیش می‌آید به اینکه آمارگیری ما (گمانه) پیرامون مقدورات شکل‌پذیر است منتهی ارزیابی و تحلیل مان (گزینش) راجع به مقدورات شکل‌گرفته و تخصیص مان راجع به مقدورات اولیه است و لذا به نظر می‌رسد که با این روش عناوین عینی پیدا کردن، دچار این مشکل خواهیم شد.

ضمن اینکه برای دیگر اوصاف اصلی جدول باید همان کاری را که نسبت به همفکری کردیم، انجام بدهیم.

۲/۱ - خلاصه روش تعاریف قیود

(ج): مقدورات شکل‌گرفته و مقدورات شکل‌پذیر و اولیه طبیعتاً خودشان در سه سطح معنا شده‌اند.

(س): بله به سبک قبل معنا شده است. یعنی مقدورات اولیه ضرب در «قدرت، اطلاع، ثروت» و مقدورات شکل‌پذیر ضرب در «مقدورات، موانع و مقاصد» و مقدورات شکل‌گرفته ضرب در «روانی، ذهنی و عینی» شده‌اند.

(ج): یکبار هم در سه سطح انتزاعی، مجموعه‌ای، تکاملی معنا کرده‌اید.

(س): البته «انتزاعی، مجموعه‌ای و تکاملی» قید موضوعی نداشته تا بگوئیم مثلاً انتزاعی راجع به انسان و مجموعه‌ای راجع به ابزار است. بلکه این سه توصیف

البته شاید بشود گفت که این آقایان و کارشناسان کمیسیونها در فرهنگ و سیاست اینگونه عمل نمی‌کنند و علتش هم این است که در این بخشها، مدل سازمان برنامه‌ای در کار ندادند. در اقتصاد مدل سازمان برنامه‌ای دارند و چون این مدل ارتباط به وزارت‌خانه‌ها دارند، لذا حاضر نیستند با تغییر آن نظم فعلی کشور را به هم بزنند.

بنابراین ما هم مجبور هستیم روی همین موضوعات کار کنیم که در درون همینها به نظر ما بعضی زمانی و بعضی مکانی هستند و باید متناسب با آنها مدل درست کنیم. عبارت دیگر ما نمی‌توانیم دقیقاً روی دستگاه فلسفی خودمان و از راه فلسفی کار کنیم و بلکه باید از راه تطبیق عینی توسط جدول جامعه کار را جلو ببریم.

بنابراین ما الان درباره برنامه صحبت می‌کنیم و نه درباره سازماندهی تا عنایت شدید به موضوعات صورت بگیرد. بله به موضوع از زاویه فعل نظر می‌کنیم و نه اینکه اصلاً توجهی به آن نداریم. اگر میخواستیم سازماندهی ادارات را هم مثلاً تغییر بدهیم بهتر بود از ناحیه خود موضوع و مختصات آن ملاحظه کنیم. اما ما الان می‌خواهیم برای برنامه سیاست‌گذاری بکنیم. حال سراغ اصل بحث می‌آئیم.

۲ - بررسی علت تغییر موضوع گمانه، گزینش، پردازش

در اصطلاحات مدل فرهنگی

(س): ما ابتداً اگر سه تا وصف مربوط به سه قسمت را معنا کنیم براحتی می‌توانیم کار را جلو ببریم، یعنی اگر حداقل یک دور در یک اصطلاح بتوانیم تا آخر برویم، بهتر مطلب بدست ما خواهد آمد. اما نسبت به بحث قبل یک سؤال مطرح است و آن اینکه ما الان وصف همفکری را ابتدا به برنامه و سپس مقید به سه موضوع «گمانه، گزینش،

شکل گرفته و اولیه می باشد و از طرفی ما همفکری را در سه موضوع «گمانه، گزینش، پردازش» به آمارگیری، ارزیابی تخصیص معنا کردیم، حال با توجه به این دو مطلب این اشکال پیش می آید که اگر ما ستون اول را گمانه و ستون دوم را گزینش و ستون سوم را پردازش فرض کنیم لازمه اش این می شود که آمارگیری ما نسبت به مقدورات شکل پذیر باشد و ارزیابی نسبت به مقدورات شکل گرفته و تخصیصات هم نسبت به مقدورات اولیه صورت بگیرد. یعنی یک چیزی را مطالعه کنیم و نسبت به چیز دیگری حکم بدهیم.

آیا به روش اصطلاح سازی مان این اشکال وارد نیست؟ (س): ممکن است این اشکال لزوماً به روش اصطلاح سازمان برنگردد و بلکه به روش انتخاب عناوین عینی برگردد.

(ج): خیر، گاهی اشکال نسبت به تقدم و تأخر عناوین جدول است مثلاً بحث می کنیم که آیا جهنگیری اول بیاید یا موضعگیری و گاهی اشکال نسبت به موضوعی است که عمل می کنیم مثلاً نسبت به یک موضوع عمل می کنیم و درباره موضوع دیگری حکم می دهیم، در حالیکه قاعدتاً اینگونه نباید باشد و بلکه در جدول در باره موضوع مورد مطالعه برنامه ریخته می شود. لذا مثلاً نمی توانیم وضعیت مقدورات شکل پذیر را ارزیابی کنیم و بعد سراغ مقدورات شکل گرفته بیایم و تحلیل کنیم و وقتی میخواهیم حکم نهایی را بدهیم سراغ مقدورات اولیه برویم.

۲/۳ - پاسخ سؤال طرح شده

۲/۳/۱ - مرتبط ملاحظه شدن موضوعات در مدل فرهنگی

به نظر می رسد که جدول همه این عناصر را با همدیگر می بیند و می تواند آهنگ یک جریانی را بدهد و این

مفهومی می باشند به اینکه انتزاعی یعنی ندیدن نظام، مجموعه ای یعنی دیدن نظام و تکاملی یعنی جهت و تکامل را ملاحظه کردن که این سه سطح نسبت به اوصاف اصلی (آنهم مقید شدن هر وصف به سه موضوع خود) معنا گردیده است.

بنابراین نتیجه این شد که هر قید ۹ تعریف دارد و در هر تعریفش یک قید مفهومی و یک قید موضوعی می باشد. بر اساس این تمامی تعاریف انجام گرفت که نسخه آن خدمت شما می باشد.

در قدم بعد برای پیدا کردن عناوین عینی این اصطلاح، ابتدا از اوصاف اصلی شروع کردیم و بدنبال این بودیم که برای هر یک از اوصاف اصلی مانند همفکری، همدلی، همکاری و... معادل عینی پیدا کنیم.

در قدم اول معادله عینی همفکری را برنامه قرار دادیم. سپس مراحل انجام گرفته نسبت به همفکری را برای برنامه تکرار کردیم. به اینکه گفتیم: متناظر با گمانه، پردازش، گزینش در برنامه چه می شود؟ سپس برای بار دوم این معانی بدست آمده را مقید به انتزاعی، مجموعه ای و تکاملی کردیم. این روند را نسبت به وصف همفکری انجام دادیم. حال باید این کار را راجع به تمامی اوصاف انجام دهیم مثلاً بجای مقدورات شکل پذیر «کالای واسطه ای» می گذاریم. اما قبل از ادامه بحث باید آن اشکال قبلی رفع شود.

۲/۲ - تشریح سؤال (چرا ارزیابی نسبت به مقدورات شکل پذیر، تحلیل نسبت به مقدورات شکل گرفته و تخصیص نسبت به مقدورات اولیه است؟)

(ج): من ابتدا سؤال شما را تشریح می کنم. شما می فرمائید همفکری بالای سر مقدورات شکل پذیر،

شکل دیگر اینست که بگوئیم: علت سودا بد کار کردن کسب است و لذا باید تغذیه اش را اصلاح کنیم مثلاً از غذایش چیزهایی را مطلقاً حذف و بجای آن مثلاً آب میوه، بستنی، رب انار، داده شود که سودا را پایین بیاورد. این کار مجموعه‌ای دیدن است، یعنی دست را په کسب مربوط بینیم. شاید کس دیگری بگوید: به او درس اخلاق بگوئید زیرا این خرابی کسبش مربوط به شور زدنی است که توکل به خدا در او نیست. یا به او نظام فکری بدهید تا مقدورات اولیه اش تغییر کند و درد کسبش خوب شود.

بنابراین روند (روند بهم پیوسته) و یک جریان اوصاف را مطالعه می‌کنید. اگر از این راه بیایم اشکال رفع می‌شود. البته با این توضیح اشکال دومی قابل طرح می‌شود. به نظر ما دو اشکال مطرح است. یک اشکال به اینکه آیا می‌شود یک کسی دیگر را معاینه کرد و برای کسی دیگری حکم داد؟ جواب دادیم که در صورت وجود ربط اشکالی پیش نمی‌آید.

اشکال دوم اینکه اگر این فرض هم صحیح باشد و بتوان جریان اوصاف را ملاحظه کرد باید در خانه‌های مختلف هم بگوئیم ارزیابی نسبت به هم انجام بگیرد. باید چنین چیزی که اول هست در مرحله دومش و در مرحله سومش هم این مطالب نشان داده شوند زیرا همه این ۲۷ تایی که شما در جدولتان دارید در جدول تعریف می‌آیند (نه یکی از آنها) و شما برای همه آنها شاخصه معین و آزمایش می‌کنید و نه اینکه فقط گمانه را در یک خانه بگیرید. بعبارت دیگر گمانه را در اینجا می‌گیرید ولی گزینش را ارزیابی عینی می‌کنید و در تخصیص باز ارزیابی عینی دارید. یعنی در برنامه در عین حال که این بخش، بخش گمانه هست، بخش ارزیابی عینی برنامه هم هست و

مسئله مسئله مهمی است. یعنی برای تحلیل بیماری در موضع نظر نمیدهد و بلکه برای خودش یک نحوه تعادلی را تعریف می‌کند مثلاً میگوید: اگر بخواهد مقدورات شکل پذیر قابل کنترل باشند باید مقدورات شکل گرفته هم اینگونه باشند، یعنی برای معالجه باید نسبت آنها را به یکدیگر ملاحظه کنیم و لذا معنا دارد که بگوئیم برای درست شدن مقدورات شکل گرفته، باید این تخصیص خاص به مقدورات اولیه داده شود.

۲/۳/۲ - کنترل جریان اوصاف در مدل فرهنگی

بنابراین در بحث انتزاعی موضوع جدای از سایر موضوعات ملاحظه می‌شود و در بحث مجموعه‌ای موضوعات بهم مربوطند و در بحث تکاملی موضوعات در ارتباط با شرایط جواب میدهند. آیا می‌توانیم چنین چیزی را بگوئیم؟ یعنی ما باید بتوانیم جریان اوصاف را کنترل بکنیم.

۲/۳/۳ - قابل مطالعه بودن صدق و کذب تحلیل، در درون

موضوع و روند موضوع

یعنی مفروضی را که در جدول تعریف آوردیم در ستون دست راست اوصاف آن را و در ستون سمت چپ هم نسبت شاخصه‌های آن را ملاحظه کردیم. یعنی یک تعادلی افقی و یک تعادل عمودی درست کردیم. در اینصورت صدق و کذب تحلیل را هم در خود موضوع و هم در روند و هم در نسبت‌شان به یکدیگر می‌توانیم بررسی کنیم. به تعبیر دیگر قاعدتاً در نسبت‌شان باید بتوانیم بدست بیاوریم و از هر سه آمار بگیریم. مثلاً: نسبت به بیماری کبد و سودا به چند نحوه ممکن است برخورد کرد، می‌شود گفت: نوع بیماری دستش را بررسی کنیم و با بدست آمدن علائم سودا روی آن مرحم بگذاریم.

در سطح دوم جدول واقع شده بود) در سطح اول آوردیم.
(س): یعنی جدول عمومی جامعه این شکلی شده
است. (اشاره به جدول عمومی جامعه)

(ج): می شود مقدمات اولیه صیانت همدلی و ستون
بعدها مقدمات اولیه صیانت همفکری و بعدش
مقدمات اولیه صیانت همکاری.

(س): این سه تا مربوط به ستون اول است.

(ج): حالا اگر اینطوری انجام بگیرد و معنا بشود،
آنوقت کل آنچیزی که معنا شده انتقال پیدا می کند، فرقی
را میدانید چه چیزی هست یا نه؟

فرقی این است که زیربخش همفکری باید ابتدائاً
گزینه قرار بگیرد زیرا اگر در جدول جامعه معنا شده بود،
گزینه قرار می گرفت.

۳- بررسی علت مقدم نشدن موضوع دوم از هر سه
موضوع در مدل فرهنگی

۳/۱- ضرورت تقدم سه تعریف مقید به گزینش، نسبت
به سه تعریف مقید به گمانه در تعریف مفردات قیود
مدل فرهنگی

در جدول فرهنگی اول باید گزینش بیاید، همانطوریکه
مقدمات شکل پذیر را اول آوردید.

به عبارت دیگر با توجه به جدول جامعه آیا رتبه
عدالت رتبه ای است که همفکری در مرحله گزینش است
یا گمانه؟

(س): نه، آنجا چون احتمالاً سطری که میشد، سه تای
اول باید گمانه باشد.

(ج): یعنی گمانه، گمانه، گمانه؟

(س): بله، چنانچه اینجا که آمده سه تای اول گمانه
شده است. آنجا هم سه تای اول گمانه است منتها سه تایش

اینگونه نیست که در این جدول اینجا که می رسید ارزیابی
نداشته باشید. نظام سؤالات هم برای مرحله گمانه و هم
برای مرحله تخصیص هست و این لازمه دیدن در کل
می باشد. لذا اینگونه نیست که یکجایی چیزی را ببینیم و
در همانجا قطع بشود، بلکه باید همه اینها شاخصه
داشته باشد.

۲/۳/۴- وجود شکل خفیف گزینش و پردازش در
گمانه و برعکس

بعبارت دیگر در خانه گمانه ارزیابی هست مثلاً ارزیابی
و مقایسه وضعیت گمانه گذشته و وضعیت گمانه فعلی
است، یعنی وقتی که شما می گوید: فعلاً وضعیت این است،
در اینجای تحلیل که می رسید و میخواهید گزینش کنید اقل
مقایسه بین گذشته و حال دارید. «چرا این است»، کمترین
حد مقایسه امسال با سال قبل می باشد و در حقیقت بهینه
گمانه می شود.

اشکال دوم بر می گردد به اینکه اساساً آیا بهتر نیست که
اول «همفکری، همدلی و همکاری» با «مقدمات اولیه،
شکل پذیر و شکل گرفته» و با «صیانت، عدالت و اعتماد» را
بشکل جامعی به سه معنا برسانیم و تطبیق بدهیم و بعد از
تطبیق آنوقت جابجا بکنیم.

(س): یعنی بگوئیم چگونه در هم ضرب می شوند.

(ج): بگوئیم چگونه در هم ضرب بشود؟ نتیجه این
مطلب این است که ما ابتدا ستون جدول جامعه را به نحو
عمومی معادله سازی می کنیم و سپس تغییرات را متناسب
با موضوع در آن ایجاد می کنیم. این راه ممکن است سهل تر
نتیجه بدهد و نه اینکه با کاری که الان می کنیم، تفاوت
می کند، یعنی فقط راه را آسانتر می کند. دیگر ما همفکری
را در شکل گمانه زنی آوردیم و مقدمات شکل پذیر را (که

(ج): در این اصطلاح که آمده شما گمانه را گذاشتید
دلیل شما چیست؟

(س): چرا این دو اصطلاح را با هم مقایسه کنیم؟ اصلاً
یک اصطلاح دیگری شده است.

(ج): بله، اصطلاح دیگری که شده که شما با روش آن
را برگردانید و گفتید روش، این که قید دومی که فرهنگی
است جای اول که سیاسی است می آید. اگر اوصاف را معنا
کرده بودید فقط میخواستید جابجایی بکنید یا یک کار
دیگر هم میخواستید بکنید؟ آیا میخواستید تغییر
مفهومی هم بدهید؟

(س): یعنی چه تغییر مفهومی؟

(ج): یعنی اگر آمده بودید فقط اصطلاحات جدول
عمومی جامعه را معنا کرده بود. برای درست کردن جدول
فرهنگی فقط جای قیود را عوض می کردید یا اینکه کار
دیگری هم انجام میدادید؟

(س): ما اصطلاحات را بر فرض که در جدول عمومی
معنا کنیم و معادله هم برایش پیدا کنیم آن معادلات بدرد
جدول فرهنگی نمی خورد، یعنی اینگونه نیست که در
جدول فرهنگی آن مهره ها حفظ بشود و فقط جایشان
عوض شده باشد.

(ج): در روش شما نحوه ترکیبش عوض شده است

(س): طبیعتاً نحوه ترکیبش عوض می شود.

(ج): نحوه ترکیبش که عوض می شود چه چیزهایش
عوض می شود؟

(س): قیود

(ج): قیودش چه تغییراتی کرده است؟ یکی اینکه باید
کلیه چیزهایی که در ستون دوم است، در ستون اول بیاید.

(س): قاعده اش و تنها تغییرش هم همین بود، منتهی

افقی می باشد زیرا همه شان در یک سطر آمده است، یعنی
سه تایی اول گمانه، سه تایی دوم گزینش و سه تایی سوم
پردازش می باشند.

(ج): حال که این همفکری جیلو آمده باز همان
گمانه می آمد؟

(س): بله،

(ج): اینجا هم گزینش می آمد که آمده و در این ستون
سوم هم پردازش می آید.

(س): یعنی در هر صورت ۹ بار می آید زیرا ۹ قید،
۹ بار تکرار می شود منتهی نحوه تکرارش فرق پیدا
می کند، ممکن است قید اول یا دوم یا سوم بشود و یا
ستونی و یا سطری قرار بگیرد به تناسب اینکه ما اوصاف
را چگونه در هم ضرب کنیم. در هر صورت هر کدام از این
۹ تا قید، ۹ بار تکرار می شود.

(ج): درست است ولی سؤال من این است که آیا این
سه تا را گمانه و سه تایی بعدی را گزینش، و سه تایی سوم را
هم پردازش می گیرید؟ آنوقت وقتی مقدمات شکل پذیر
عدالت را مقدم می داریم آیا صحیح است این جا گزینش یا
گمانه بنویسیم؟

(س): گزینش

(ج): مقدمات شکل پذیر عدالت گزینش در اینجا
(مقدمات اولیه عدالت همفکری) همفکری را
چه بگذاریم؟

(س): در اینجا اصلاً اصطلاح عوض شده است.

(ج): همفکری بالا آمده، مقدمات شکل پذیر وسط،
عدالت آخر ولی اینجا منزله منزلتش منزلت گزینش است
یا گمانه؟

(س): منزله در این اصطلاح منزلت گزینش است.

این تغییر در همه جا انجام گرفته است.

(ج): در سه تایی بالائی، مقدمات شکل پذیر اول

آمده است.

(س): بله، هم در تقدم و تأخر خود اوصاف جدول

جامعه، اوصاف موضوع (صیانت، عدالت، اعتماد) بیلا،

یعنی قید سوم قرار بگیرد و بعد اوصاف مقیاس و بعد

اوصاف مبنا قید اول قرار می گیرد. در داخل اوصاف مبنا

گفتیم: سه وصف مربوط به مبنا اول همفکری و بعد

همکاری و بعد همدلی می آید.

(ج): آیا این جابجایی در مفردات انجام گرفته یا نه؟

یعنی سطوح همفکری که اطلاق بر سه مرحله «گمانه

گزینش، پردازش» می شود را هم تغییر دادید یا نه؟

(س): تغییر ندادیم به این دلیل که ما اول آمدیم با

صرف نظر از اینکه همدلی در جدول چه جایی قرار

می گیرد برای خود همدلی ۹ تا تعریف ارائه دادیم، یعنی

در واقع این تعاریفی که برای هر یک از اوصاف ارائه دادیم

با صرف نظر از جدول عمومی جامعه یا جدول فرهنگی،

سیاسی اقتصادی بود. به عبارت دیگر ابتداء ما کار نداشتیم

به اینکه این مقید (مثلاً همدلی) در اصطلاحات کدام

جدول کجا قرار می گیرد و تنها با شیوه ای آن را به ۹ تعریف

تبدیل کردیم و وقتی میخواستیم به ۹ تعریف تبدیل کنیم

چون مقید به فرهنگی، سیاسی و اقتصادی نبوده فقط

میگوئیم: انتزاعی مجموعه ای، تکاملی در گمانه، گزینش و

پردازش. بله وقتی قرار شد در جدول بیایند متناسب با

منزلت جای تعریف مشخص می شود مثلاً تعریف انتزاعی

مقید به گمانه یا انتزاعی مقید به پردازش اول قرار بگیرد.

البته قاعده اش را هم اینگونه بیان کردیم که ستونی انتخاب

شود. یعنی ترتیب تکاملی اوصاف ستونی است و چون

ستونی است ما تعاریف را ستونی شماره گذاری کردیم و بر

اساس همین شماره گذاری، در تعریف اصطلاحی مان

منتقل کردیم.

(ج): اگر ما میخواستیم همین کار را منزلتی در جدول

جامعه انجام بدهیم و بعد در منزلتهای جدول فرهنگی

تغییر بدهیم نتیجه همین شد یا چیز دیگر می شد؟

(س): در جدول جامعه تغییر بدهیم که چطور بشود؟

(ج): یعنی تشریح بکنیم و در جدول جامعه

معادل بسازیم.

(س): در جدول جامعه که میخواستیم معادل بسازیم

طبق آن روندی که قبلاً گفتیم تعاریف ۹ گانه از ۹ وصف،

تغییر نمی کرد.

(ج): ۹ وصف را باید درست بکنیم ولی باید

اینجا می آمد.

(س): آنوقت در فرارگیری اینکه کدام تعریف، کجای

این جدول استفاده بشود متفاوت می شد.

(ج): من میخوام بگویم: آیا کلمه گزینش با

مقدمات شکل پذیر هم سطح هستند که جای شان را

عوض بکنیم و در اصطلاح جدیدی که میخواستیم بسازیم

فقط مثلاً عدالت پایین و همفکری بالا و مقدمات

شکل پذیر وسط می آید تا نتیجه اش این باشد که

همفکری هم در اینجا گزینش باشد و نه گمانه. شما در

جدول فرهنگی گمانه را اینجا آورده اید در حالیکه یک

فرض هم این است که در جدول فرهنگی ترکیب مفردات

جدول جامعه را عوض بکنید. اگر مفرداتش همان مفردات

است معنایش این است که ۹ تعریف مان در بلوک اول

اینگونه قرار بگیرد.

اصطلاحات عوض کنیم. شما از آن زاویه پاسخ بفرمایید. قاعده در تطبیق تعاریف بر اصطلاحات این بوده که به ترتیب ارزش آنها، آنها را قرار بدهیم. حالا یک بار دیگر مرور می‌کنیم. در اینجا همفکری را ۹ معنا کردیم و به ترتیب ستونی ارزش‌بندی هم کردیم. حالا می‌خواهیم یک بار در جدول عمومی و یک بار در جدول فرهنگی تطبیقش بدهیم، برای بررسی تفاوت ایندو باید ببینیم که در جدول جامعه ۹ بار همفکری کجا تکرار شده است؟ در جدول جامعه ۹ تعریف همفکری در یک سطر اول آمده است و می‌توان طبق قاعده‌ای که گفتیم (انتخاب ستونی) به ترتیب ارزشی.

(ج): من به نظرم می‌آید که دقیقاً سؤال خود را متوجه نشده‌ام.

(س): شما می‌خواهید بفرمایید در اینجا (جدول جامعه) تعریف پنجم همفکری (همفکری بر محور نظام گزینش) است و لذا پنجمی آن هم باید (در جدول فرهنگی) اینجا باشد.

(ج): من می‌گویم که شما ۹ تا تعریف دارید.

(س): خیر، ما ارزشی می‌شماریم و ترتیب ارزشی ما ستونی است به تعبیر دیگر برای اینکه قاعده‌مان بهم نخورد ستونی می‌شماریم، منتهی در اینجا (جدول جامعه) ۹ تا را که ستونی می‌شماریم نتیجه این می‌شود که ۹ تا همفکری پشت سرهم قرار گرفته‌اند، یعنی هرکدامش در یک ستون آمده و که ارزش ستون اول نسبت به دوم و سوم نسبت به سوم و سوم هن نسبت به چهارم بیشتر است. بنابراین وقتی می‌خواهیم ترتیب ارزشی آنرا معلوم کنیم، یک سطر پشت سر هم می‌شود.

(ج): که سطری، پنجمین سطر می‌شود. آیا برای

۳/۲ - طرح سه احتمال در تفاوت مدل فرهنگی و مدل عمومی جامعه (۱ - جابه‌جایی قیود اصطلاحات است ۲ - جابه‌جایی اصطلاحات ۳ - هردو)

(س): به همین ترتیب هم قرار می‌گیرد، یعنی ۹ تعریف همفکری شماره‌گذاری شده است و در بلوک اول می‌آید.

(ج): حالا اگر بخواهید اوصاف جدول جامعه را بهم بریزید ترکیب نحوه قرارگیری عوض می‌شود یا مفردات هم عوض می‌شود؟

(س): دیگر این اصطلاحی که من شخصاً عرض می‌کنم شما می‌گویید تعریف پنجم همفکری، همفکری بر محور نظام گزینش یعنی تعریف مجموعه‌ای و مقید به گزینش است.

(ج): مگر جای آن را عوض نکرده بودید؟ آیا جایش را فقط در ستون عوض کردید یا شماره‌اش را هم عوض کرده‌اید؟ شماره این در صورتی که عوض شده باشد باید اینجا باشد.

(س): نه مگر آن اول بوده است. آنهم در منزلت پنجم بوده است.

(ج): مگر جدول فرهنگ‌تان با جدول جامعه‌تان این فرق را نداشت که منزلتها را عوض می‌کرد؟

(س): منزلتها را به این شکل عوض کرده است.

(ج): فقط ستونی کرده والا جای پنجم، پنجم است.

(س): خود شما فرمودید که مفرداتش همان مفردات

است و تنها جایش عوض می‌شود.

(ج): مثلاً اگر بجای پنجم اول آمده باشد.

(س): باید قاعده‌مان را در تطبیق و تعاریف

درست کردن جدول فرهنگ می‌گویند: ستون پنجم را اول بیاورید؟

(س): خیر، اینگونه نباید بین جدول فرهنگ و جدول جامعه مقایسه کرد. اصلاً یک سبک دیگر است که ما بیائیم، جدول جامعه را ترسیم نکنیم. وقتی ما میخواهیم جدول فرهنگ را درست کنیم، می‌آئیم این اصطلاحات را جابجا می‌کنیم یعنی اصطلاحات درست شده را جابجا می‌کنیم و می‌گوئیم اصطلاحات ستون دوم را اول و ستون پنجم را هم ستون چهارم و ستون هشتم را هم ستون هفتم بیاورید. یعنی یک جابجایی ستونی و یک جابجایی سطری صورت می‌گیرد.

(ج): یک جابجایی داخل خانه هم انجام بدهید و یعنی سه تا جابجایی، یک جابجایی ستونی که در حقیقت جابجایی بلوکی است (دسته‌ها)، یک جابجایی سطری و یک جابجایی درون خانه‌ای

۳/۳ - تقویت احتمال عدم لزوم موضوع دوم از هر قید (مانند تقدم گزینش بر گمانه) در مدل فرهنگی

(س): جمع این دوتا را متوجه نمی‌شوم. برای درست کردن جدول فرهنگی گاهی ابتدا جدول اصطلاحات عمومی را درست می‌کنیم و سپس جابجایی اصطلاحات جدول فرهنگی یا سیاسی، و یا اقتصادی شکل می‌گیرد. راه دیگر اینست که بگوئیم: شما کاری به اصطلاح سازی نداشته باشید بلکه سه جور یا چهار جور اصطلاح متناسب جدول عمومی یا فرهنگی یا سیاسی یا اقتصادی باید درست کرد. سپس با قاعده‌ای مشابه جداول گوناگون را شکل دهیم. راه دیگری که شما می‌فرمائید اینست که این دو راه را تلفیق کنیم که تلفیقشان را ما نمی‌فهمیم.

(ج): من میخواهم بگویم وقتی کلمه مقدمات

شکل پذیر را می‌گوئید در جدول عمومی تان یک جایی دارد مثلاً جای وسط را دارد.

(س): یعنی قید اول بلوک دوم مان کلاً شکل پذیر است.

(ج): پس ما کنار مقدمات شکل پذیر علامت دو می‌گذاریم. حال در جدول فرهنگی جایش را حتماً عوض می‌کنیم علی‌القاعده آن را اول می‌آوریم که در اینجا باید همان تعریف بیاید.

(س): شما الان به اجزاء مقدمات شکل پذیر کار نداشتید و خودش را با شکل گرفته و اولیه مقایسه کردید.

(ج): در مدل فرهنگی نسبت به همفکری، همدلی و همکاری و در همفکری نسبت به صیانت، عدالت و اعتماد هم، عدالت را مقدم کردیم به اجزاء آنها هم که می‌رسیم همین کار را انجام دهیم.

(س): قاعده مان این اجازه را نمیدهد.

(ج): می‌گویید به اجزاء که می‌رسیم اولاً اینجا تکاملی و اینجا هم انتزاعی را بگذارید.

(س): میدانید چرا این اجازه را نمیدهد، زیرا در تعریف اوصاف قید فرهنگی، اقتصادی و سیاسی بودن را لحاظ نکردیم و آنها را عمومی معنا کردیم. لذا این فرمایشی را که حضرتعالی میفرمایید معنایش این می‌شود که از ابتدا در تعریف اوصاف قید فرهنگی را برای درست کردن جدول فرهنگی لحاظ کنیم.

(ج): یعنی عبارت دیگر این سؤال اساسی است که تغییراتی که نسبت به عمومی بودن و نسبت به خاص بودن است تا چه سطحی پیش می‌رود؟ آیا در سطح خود اصطلاح باقی می‌ماند یا در درون اصطلاح هم می‌آید.

(س): یعنی در درون تعریف هر قید هم می‌آید.

است. عملاً گمانه‌زنی فرهنگی ولو با مانع هست ولی ستون اول شما گمانه هست. اما اگر سه تا جدول داشته باشید ...

(س): این را تحت زیرمجموعه سیاسی قرار میدهم.
(ج): آثار واقعی آن را اگر بخواهید مطالعه کنید، می‌بینید ایشان در گمانه‌زنی گزینش کرده است بعبارت دیگر کل جدول را که بعنوان موضوع عمل جامعه نگاه می‌کنید، در مرتبه گزینش است ولی در مرتبه خودش که نگاه بکنید در مرتبه گمانه هست.

۴ - بررسی مجدد علت تغییر موضوع گمانه، گزینش، پردازش در مدل فرهنگی (ادامه بند ۲)

(س): یعنی از موضع جدول جامعه آنرا نگاه می‌کنیم. ولی سؤال اول این بود که آیا ما این جابجایی را در جدول انجام بدهیم یا ندهیم؟ سؤال دیگری که در اول طرح شد این بود که آیا ما میتوانیم موضوع گمانه‌مان یک چیز و موضوع گزینش‌مان چیز دیگر و موضوع پردازش‌مان چیز سوم باشد؟ حضرتعالی فرمودید اگر این را در روند مرتبط ببینید، مانعی ندارد. منتهی عرض بنده این است که ما وقتی این سه را سه مرحله فعل می‌گوئیم (گمانه، گزینش و پردازش) اگر وحدت موضوع در این روند حفظ نشود ...

(ج): آیا وحدت، وحدت جریان و صف است یا وحدت موضوع خاص؟

(س): خیر من هنوز نکته‌ام را نگفته‌ام شما ممکن است بگویید: وقتی میخواهید نظام سؤالات را ارزیابی کنید فقط نگاه به چشم طرف نکن و نگاه به آنطرف‌ترش هم بکن، یعنی محدوده را بازتر بگیرید وقتی بازتر می‌گیرید این بستر باز هم در نظام سؤالات و هم در ارزیابی و هم در تخصیص می‌آید.

(ج): حالا علی فرض اینکه بگوئیم: در درون نمی‌آید. همفکری چه کار سیاسی و چه کار فرهنگی و چه کار اقتصادی باشد گمانه، گزینش و پردازش دارد، و همیشه و در همه جا گمانه اولی است. یعنی تغییرات در درون نمی‌رود و فقط جابجایی خودش در جداول مختلف انجام می‌گیرد.

(س): یعنی می‌گویید مراحل فعل مان همیشه حفظ می‌شود.

(ج): یعنی فعل موضوعاً هست و پاسخ اشکال هم همین است. به عبارت دیگر فعل موضوعاً حفظ می‌شود و تنها موضوعی که فعل درباره آن کار می‌کند عوض می‌شود. فعل سیاسی یعنی در (فعل موضوعاً) «جهت‌گیری، موضع‌گیری و مجاهده» همواره حفظ می‌شود و اگرچه موضوعش سیاسی یا فرهنگی و یا اقتصادی باشد.

(س): به نظر می‌رسد که هنوز پاسخ اشکال داده نشده است.

(ج): آیا عنوان را که عوض می‌کنیم درون آن عنوان هم عوض می‌شود؟ مثلاً این عنوان ناظر به موضوع برنامه است آیا فعل موضوعاً هم معنایش این است که فعل فرهنگی در امور سیاسی، گمانه‌اش اول باشد ولی در امور فرهنگی گزینش آن اول باشد؟

(س): پاسخی که فرمودید پاسخ منفی به این سؤال است.

(ج): بله، ولیکن از نظر دیگری بررسی می‌کنیم. گمانه‌های فرهنگی در کدام بستر انجام می‌گیرد؟

شما اینگونه در نظرتان هست که تعلقات سیاسی علت انگیزه می‌شود و انگیزه بستر ساز نسبت به جهت‌گیری

۴/۱ - وجود گمانه، تنها در ستون اول جدول اصطلاحات

مدل فرهنگی

(ج): یعنی در سه تایی اینها هم گمانه و هم گزینش و هم پردازش باشد.

(س): سه تایی کجا؟

(ج): سه مرحله از کار یعنی سؤال هم مقدرات شکل گرفته و هم از شکل پذیر و هم از اولیه و هم نسبت به تحلیلی که پیرامون آنها صورت می گیرد.

فرض دیگرش این است که بگوئیم گمانه کلاً مخصوص اینجا و گزینش مخصوص اینجا می باشد.

(س): ستون اول گمانه، ستون دوم گزینش و ستون سوم پردازش.

(ج): یعنی شکل پذیرها در هر سه گمانه و شکل گرفته ها در هر سه گزینش و مقدرات اولیه در هر سه پردازش هستند و هر سه تایی آنها هم در سه موضوع همفکری، همکاری و همدلی می باشد و هر سه تایش هم فرهنگی است. حالا در ستون سؤالات سؤالاتان تا کجا ختم می شود؟ یعنی اگر گمانه را سؤالات بگیریم سه بار سؤال دارید یک بار درباره وضعیت فکری (همفکری فرهنگی) یک بار درباره همکاری فرهنگی و یک بار درباره همدلی فرهنگی می باشد.

(س): ما یک اشتباهی کردیم که در ستون همکاری دیگر گمانه نداریم و بلکه در همکاری تجزیه و در همدلی، جهت گیری می شود.

(ج): پس همفکری فقط مال بلوک اول است و در بلوک اول گمانه دارید.

(س): گمانه فقط در ستون اول است.

(ج): تا آخر هیچ گمانه ندارید؟

(س): هیچ جا نداریم.

(ج): گمانه نسبت به عدالت، گمانه نسبت به اعتماد و

گمانه نسبت به صیانت نداریم؟

(س): یعنی گمانه نسبت به مقدرات شکل پذیر یا

اعتماد و یا صیانت است.

(ج): ما باید هم روش و هم بازتاب روش را

ملاحظه کنیم.

۴/۲ - وابستگی اصلاح تخصیص مقدرات اولیه به

ارزیابی مقدرات شکل گرفته و ارزیابی مقدرات شکل

گرفته به آمارگیری مقدرات شکل پذیر

یعنی صرف نظر روش یک بار از اینطرف نگاه می کنیم و

میگوئیم: محصولش چگونه باشد برای ما خوب است. لذا

متناسب با محصول اگر لازم باشد روش را اصلاح می کنیم.

حالا اگر بخواهیم گمانه را نسبت به مقدرات

شکل پذیر بگیریم آیا این امکان ایجاد می شود که در

مقدرات شکل گرفته تحلیل داشته باشیم یا نه؟

یعنی برای اصلاح وضعیت تخصیص مقدرات اولیه

(بهینه تخصیص) می خواهیم بگوئیم مثلاً نیروی قدرت،

اطلاع و ثروت چه بافتی را باید داشته باشد، تا بهترین

بافت باشد؟ مقدرات ما کلاً عبارت از چه چیزی

بوده است؟

(س): مقدرات اولیه: «قدرت، اطلاع، ثروت»

(ج): می خواهیم بگوئیم: چه بافتی داشته باشد خوب

است؟ آیا میتوانیم زیربخش وضعیت شکل گرفته (روانی،

ذهنی و عینی) را مشخص کنیم؟ آیا میتوانیم بگوئیم:

متناسب با وضعیت آنها مقدرات اولیه ما این شده است؟

بعبارت دیگر مقدرات اولیه را سه گونه میتوانیم معنا کنیم.

گاه مقدرات اولیه را مثل مقدرات شکل پذیر و مثل

می‌شود. نهایت اینکه گاه فرهنگ سیاست و گاه فرهنگ فرهنگ و گاه فرهنگ اقتصاد می‌گوئیم. نسبت و تناسبی که بین اینها برقرار می‌شود تصدیق نهائی را میدهد. حضور هر سه بعد هست ولی اگر بخواهید سهم تأثیر اولیه را در بخش فرهنگی آسیب‌شناسی بکنید این قاعده بر آن جاری است. آیا می‌توان اینگونه گفت یا خیر؟

(س): از نظر جنبه معقول مسئله، می‌شود گفت.

(ج): یعنی سه دستگاه آمارگیری، با سه حساسیت نسبت به هر سه موضوع باید داشته باشیم.

(س): مدلی که در آن هست خیلی مشکل است به این معنا که ما مجبوریم این حرف را در همه قیود بزنیم، یعنی بگوئیم همفکری را هر چند در اینجا نوشته‌ایم ولی معنایش این است که نسبت تأثیر آن در همدلی و همکاری هم می‌باشد.

(ج): احسنت کما اینکه می‌گوئیم کل جدول جامعه مربوط به سه بخش سیاست، فرهنگ و اقتصاد می‌باشد، در ترکیب اوصاف هم باید همینگونه بگوئیم. یعنی اینگونه نیست که ما همفکری را فرهنگی و همکاری را اقتصادی و همدلی را سیاسی بگیریم و بگوئیم: تنها به همفکری کار داریم.

(س): بله، اصطلاح و شاخصه معین کردن و تعریف ارائه دادن برای این است که بدانیم در هر مرحله‌ای و در هر مقطعی و در هر وصفی در کل دنبال چه می‌باشیم؟

(ج): یعنی باید بتوانیم آسیب‌شناسی همان بخش را جواب بدهیم. در آسیب‌شناسی و علت‌یابی باید بتوانیم متغیر اصلی را ذکر کنیم و بگوئیم در دستگاه ما متغیر اصلی این است. یعنی هرگاه بخواهیم تخصیص نسبت به مقدرات اولیه را بهینه بکنیم، آیا باید روی خود مقدرات

همفکری و عدالت می‌توانیم انتزاعی؛ مجموعه‌ای و تکاملی معنا کنیم. حالا آیا مقدرات شکل گرفته در حال تکامل می‌تواند برآمده از مقدرات شکل گرفته و برآمده از گمانه‌های شکل‌پذیر باشد یا نه؟

۴/۳ - انجام گرفتن گمانه، گزینش، پردازش نسبت به هر سه قسم مقدرات با رعایت متغیر اصلی

(س): بنظرم می‌آید که شما همان مطلب گذشته را تکرار می‌فرمایید. یعنی آیا نسبت به هر موضوعی این سه تا تکرار می‌شود؟ مثلاً آیا نسبت به مقدرات اولیه هم گمانه و هم گزینش و هم پردازش داریم؟

(ج): خیر، ما حالا سراغ بهینه‌سازی تخصیص چه چیزی می‌آئیم؟ در تخصیص می‌خواهیم بگوئیم مثلاً محتوای دروس چه چیزی باشد.

(س): این را ما نمی‌توانیم بگوئیم ولو محتوای دروس و اصلاح آن به یک چیز دیگر وابسته و مقید باشد.

(ج): آیا سؤال درباره‌اش نکنیم؟ سؤال آن چه درجه اولیتی دارد؟ ما درباره سه سطح سؤال کردیم ولی مثلاً کدامش را متغیر اصلی بدانیم؟

(س): فعلاً در همان فرض اول است که ما آیا درباره همه‌اش سؤال بکنیم یا نکنیم؟

ما اگر بخواهیم اصلاح تخصیص بکنیم باید علت آنرا تغییر بدهیم و متغیر اصلی آنرا بشناسیم.

آیا اصولاً می‌شود گفت که از هر سه اینها سؤال می‌شود؟ یعنی باید فرهنگ را در سه جدول و از سه نقطه مختصات بررسی کرد.

(س): از کدام سه تا سؤال می‌شود؟

(ج): یعنی از اولیه، شکل‌پذیر و شکل‌گرفته و از هر سه، هم سؤال فرهنگی و هم سیاسی و هم اقتصادی

جواب بدهیم: یکی اینکه گمانه که عمومی است در جدول جامعه سه تایش با همدیگر عام می شود

(س): سه تای چه چیزی منظور است؟

(ج): در جدول سیاسی، همفکری و مقدرات اولیه،

اول می آید، یعنی در ترکیب یادمان نرود که در جدول سیاسی دیگر نمی گوئیم همفکری و بلکه میگوئیم همدلی اول است.

(س): در جدل سیاست باید بجای وصف سوم که

عدالت قرار گرفته همفکری قرار بگیرد. یعنی در جدول

سیاسی بجای «همدلی، همفکری و همکاری»، «عدالت، اعتماد و صیانت» در ستون قرار می گیرد.

(ج): یعنی جای عدالت، همدلی و جای اعتماد

همفکری و جای صیانت همکاری می شود.

(س): آنوقت در قید وسط بجای «مقدرات شکل پذیر،

شکل گرفته، اولیه» اوصاف مقیاس می آیند و این سه قید در وسط می آیند.

(ج): با یک فرقی که اولیه اول است.

(س): یعنی همان ترتیبی را که در جدول جامعه هست

در جدول سیاسی حفظ می شود و تنها صیانت، عدالت و

اعتماد بجای همفکری، همکاری و همدلی می آید. مثلاً

یک اصطلاح آن صیانت مقدرات اولیه همدلی می شود که

بجای همفکری مقدرات شکل پذیر عدالت می آید.

اولیه سؤال بکنیم و روی خودش گزینش و پردازش کنیم؟ یعنی آیا باید گمانه، گزینش و پردازش (ارزیابی، سؤال کردن، تحلیل کردن و تصمیم گیری) تنها نسبت به مقدرات اولیه باشد؟

(س): معنای اینگونه بررسی اینست که برای هر

موضوع یک مدل ترسیم شود که هم روابط درونی و هم روابط بیرونی آن را مشخص کند.

(ج): بیرونی که بخواهد مشخص بشود باید

چکار بشود؟

(س): مثلاً نسبت به مقدرات اولیه، باید مقدرات

شکل پذیر و شکل گرفته و حتی غیر از اینها بررسی شود.

(ج): در موضوع، بغیر از اینها برخورد نمی کنیم و در

غیر این موضوع یا اینها برخورد می کنیم. اگر مفروض ما

این باشد که جدول جامعه کامل است بیرون آن سه تا و در

یک مرحله دیگر ۲۷ تائی می باشد. مثلاً بیرون مقدرات

اولیه، مقدرات شکل پذیر و شکل گرفته می باشند.

حال در فرهنگ متغیر اصلی در خود اینها چه چیزی

می باشد؟ بنابر روش، متغیر اصلی مان در بیرون.

شکل پذیر و متغیر فرعی شکل گرفته می باشد. یعنی بهینه

تخصیص باید به اینجا برگردد و همیشه اگر قدرت

گمانه زنی اینجا بیشتر باشد امکان تخصیص بهتری

بدست می آید.

مطلب را باید تمام کنیم و لکن سؤال را از دو طرف باید

«وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

مقدمه: طرح سؤال

۱/۱ - تعریف تمثیلی تجزیه، ترکیب در شکل دادن روابط بیرونی یک موضوع

ابتدا باید دقت کنیم که در تجزیه، تحلیل و ترکیب چه انجام می‌گیرد؟ تعریف ارتكازی و ساده این می‌باشد که شما یک موادی دارید که می‌خواهید آنرا به یک ماده دیگر تبدیل کنید. مثلاً شما سنگ آهن دارید و آهن لازم دارید، طبیعتاً اول باید شرایط جدا کردن آنرا بدست بیاورید بعد که جزء جزء شد آهنش را استخراج کنید. حال آهن به نفسه برای شما مصرفی نخواهد داشت و باید به آن فرم جدیدی بدهید. تا قابلیت بکارگیری داشته باشد. مثلاً در مرحله ابزارسازی آن را به شکل داس با یک دسته چوبی در می‌آورید و آن وسیله درو کردن می‌شود. این ترکیب معنایش این است که آن فرم خاص به یک دسته چوبی خاص انضمام پیدا کرد تا بتواند کاری انجام بدهد. اگر بخواهید آهن در ماشین بکار ببرید باید یک فرم دیگر به آن بدهید.

هر کاری را که قبلاً دستی انجام می‌دادید می‌توانید آن را ماشینی کنید و طبیعی است که ترکیباتش خیلی پیچیده‌تر می‌شود. البته «تجزیه، تحلیل و ترکیب» هم می‌تواند وسیله‌ای تازه برای تولید و هم برای مصرف باشد، یعنی باز معنای جزء جزء کردن، تحلیل و ترکیب در ابزار مصرف قابل جریان است.

۲/۱ - تعریف تمثیلی تجزیه، تحلیل، ترکیب در شکل دادن روابط درونی یک موضوع

حتی در خود یک محصول هم این سه وصف قابل تصویر می‌باشد، گاه می‌خواهیم آهن مرغوب‌تر باشد و مرغوبیت را روی خود آهن می‌آوریم در این صورت

حجة الاسلام پیروزمند: پس از شکل‌گیری جدول فرهنگی و تعریف نمودن قیود و اصطلاحات آن بحث پیرامون روش پیدا کردن مناظر عینی این اصطلاحات دنبال شد. جنابعالی فرمودید، ابتداً برای هر یک از اوصاف اصلی باید، مناظر عینی پیدا کنیم و در مرحله بعد با ترکیب آن معانی عناوین عینی اصطلاحات را بدست آوریم. لذا روال طبیعی بحث یافتن مناظر عینی برای قیود اصلی بود که بحث همفکری تقریباً به صورت مشروح انجام گرفت. حال باید عناوین عینی برای «همکاری، همدلی»، «مقدورات اولیه، شکل‌پذیر، و شکل گرفته» و «عدالت، صیانت، اعتماد» هم مشخص گردد و سپس به سراغ تعاریف اصطلاحات برویم.

۱ - بررسی تجزیه، تحلیل، ترکیب اجتماعی

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: بنابراین بحث پیرامون قید همکاری است.

(س): بله، و البته خود همکاری را با سه قید مفهومی (انتزاعی، مجموعه‌ای و تکاملی) و سه قید موضوعی (تجزیه، تحلیل، ترکیب) معنا کرده‌ایم و حالا در تعیین مناظر عینی می‌باشیم.

(ج): پس سؤال اساسی این است که تجزیه، تحلیل و ترکیب در شکل اجتماعی چگونه انجام می‌گیرد؟ آیا می‌توانیم آنرا مقید بر فرهنگ هم بکنیم. اگر کار ما اقتصادی است چگونه مقید به فرهنگ می‌شود و در فرهنگ حضور پیدا می‌کند و اگر اقتصادی نیست در خود فرهنگ تجزیه، تحلیل و ترکیب چگونه انجام می‌شود؟...

و قافیه ابدا به صورت شعر نبود ولی متناسب با زمان خودش خیلی از شعر بیشتر امواج ایجاد می‌کرد. پس فن بدیع فقط خاص شعر و تحریک تخیل افراد نیست بلکه می‌توان بوسیله آن و شناختن حساسیتهای و نسبت بین آنها برقرار کردن ایجاد موج کرد. محتشم در اشعار خود بگونه‌ای همین کار را انجام داده است.

بنابراین دستور زبان وسیله‌ای برای تنظیم مواد و مواد هم وسیله‌ای برای ایجاد نسبت بین حساسیتهای می‌باشند. اگر نسبت تأثیر را در تجزیه و تحلیل ادبیات اصل قرار دادیم، آنوقت می‌توان کلمه تجزیه، تحلیل و ترکیب را بکار برد و نسبتش را به حساسیتهای اجتماعی برقرار کرد.

البته حساسیتهای گاه حساسیتهای طبیعی و گاه حساسیتهای اعتقادی می‌باشد که این حساسیتهای هم گاه برای همه دورانها و گاه خاص یک زمان می‌باشد و لذا می‌شود بین اینها نسبت برقرار کرد و آنها را تغییر داد. بنابراین می‌توان یک فعل فرهنگی را نسبت به ایجاد یک حالت تجزیه و تحلیل و ترکیب کرد.

لذا یک فیلم را هم می‌توان تجزیه و تحلیل کرد و یا هنر را در همه سطوحش، هنر فراگیری و آموزش دادن برای کودکان، نوجوانان و بزرگسالان تجزیه و ترکیب کرد. می‌توان نسبت حساسیتهای را شناخت و بین آنها تناسب برقرار کرد و برای تکامل آن برنامه‌ریزی کرد.

نسبت به منطق هم می‌توانیم این کار را بکنیم. آیا هرگاه موضوعی را به لحاظ تأثیر بررسی کنیم بدین معناست که معنای اقتصاد را در فرهنگ لحاظ کرده‌ایم. مثلا گاه سؤال می‌شود که سهم تأثیر استکان در تغییرات چیست؟ یعنی فرهنگی که اقتصاد را تغییر می‌دهد چه هست؟ فرهنگی که باید در خدمت سیاست باشد چیست؟ فرهنگی که خود فرهنگ را تغییر می‌دهد چیست؟ این سؤال در منطق هم می‌آید یعنی فرهنگی که خود فرهنگ را تغییر می‌دهد چیست؟ یعنی به لحاظ سهم تأثیر عینی که نگاه بکنید حتما باید بتوانید عوامل متغیرش را بشناسید و تحلیل کنید و قبلش هم باید حتما قدرت تجزیه داشته باشید.

می‌گوئیم باید خودش قابل تجزیه باشد و لذا عوامل و نسبتهایش را معین و تحلیل می‌کنیم و نتیجه می‌گیریم که چه نسبتی مرغوب و بهتر است و بعد ترکیب را متناسب با آن نسبتهای مرغوب ایجاد می‌کنیم. بنابراین باید خود آهن و ساختار درونی برای شما قابل تجزیه و تحلیل و ترکیب باشد در مثال اول ساختار بیرونی آهن و در مثال دوم در ساختار درونی آن را مد نظر قرار دادیم.

شما در «داس» به فرم بیرونیش توجه کردید ولی در همانجا هم می‌توان داخل خود موضوع رفت و خود آهن را موضوع بحث قرار داد و نه اینکه داس چگونه درست می‌شود. اگر در ساختار درونی رفتید شما باید عوامل ایجادکننده آهن درون مولکولی و نسبتهایشان را بدانید تا بتوانید تحلیل داشته باشید و بعد بتوانید ترکیب کنید و به ساختار درونی مطلوب دست پیدا کنید.

۳/۱ - منحصر بودن به کارگیری تجزیه، تحلیل، ترکیب به شکل‌دهی اجسام و به کار آمدن آن در بررسی «کارآمدی» زبان و منطق

حال آیا منحصرآ تجزیه، تحلیل و ترکیب امری است که در آزمایشگاه انجام می‌گیرد و مخصوص اجسام هست.

در یک جای دیگر می‌توان معنای تجزیه، تحلیل و ترکیب را بکار گرفت؟ هرچند ابتدائا به نظر بیاید که بکارگیری در جاهائی مجازا هست ولی با کمی دقت می‌توان به این مطلب پی برد که در موارد مختلف این معانی حقیقتا بکار می‌روند. مثلا گاهی شما تجزیه و ترکیب نسبت به یک شعر انجام می‌دهید و می‌گویید از نظر دستوری اینگونه و از نظر معانی بیان و ترکیب مفاهیم و عروض هم اینگونه می‌باشد. ولی از لحاظ مواد، خیلی شعر سبکی می‌باشد در این صورت شما در تحلیلی که نسبت به آن شعر دارید گاه حساسیتهای شاعر - که در غالب این نسبتها بیان شده است - و گاه ترکیبی را که ساخته، تحلیل می‌کنید. بنابراین تجزیه، تحلیل و ترکیب را هم در ساختار ادبی شعر و هم در کارآمدی آن بکار می‌گیرید. البته مهم کارآمدی (قدرت تأثیر) است. اعلامیه‌های امام (ره) هرچند در فن عروض

بنابراین فقط برنامه‌ریز نیست که نظر به تکامل دارد بلکه مردم هم می‌خواهند وضع‌شان بهتر شود و لذا به نحو عمومی، ارتكازی از کمال و بهینه‌شدن دارند. آن چیزی که منشأ بهینه‌شدن باشد را می‌پذیرند، فرق بین یک نحو مقدس بودن و وابسته بودن به ساختار «تجزیه، تحلیل، ترکیب» و متنسک شدن به یک فرم بدون نظر داشتن به تکامل و بین پذیرش عمومی در همین نکته است.

سنین بالا نوعا (سنین چهل به بالا) ساختارگرا هستند مگر استثنائا و پذیرش در سن رشد - که مابین ۱۸ سالگی تا ۳۵ سالگی است - صورت می‌گیرد. انسان در سن رشد بدنبال این است که وضع بهتر بشود که در این بهینه شدن گاهی تنها به وضع شخصی و گاه توجهش، به وضع جامعه‌اش ارتقاء پیدا می‌کند و این ماندن در یک سطح را نمی‌پذیرد. در سن رشد پتانسیل وجود دارد و چون وجود پتانسیل هست می‌خواهد دست به یک مقصد بهتری پیدا کند و لذا در مقصد قبلی پذیرش او برایش سخت است و اگر چه جامعه خیلی ساختارگرا شده باشد. پسند وضع در وقتی است که فرد چه برای زندگی شخصی خودش و چه برای زندگی اجتماعیش یاس از مرتبه بالا دارد. البته زهدورزی یک نفر به معنای پسند وضع نیست بلکه معنایش این است که می‌خواهد تکامل روحی پیدا کند و لذا وضعیت‌گرا می‌شود تا بتواند وضع دیگران را ارتقاء بدهد. گاهی هم از وضع فعلیش کمتر می‌شود. ولی انسان نوعا در این سن (سن رشد) تحرک و بهینه شدن را می‌خواهد و لذا پذیرش آن نسبت به ساختار بسیار ضعیف است. در آنجا «تجزیه، تحلیل و ترکیب» واقع می‌شود و می‌تواند تحلیل عمیقی از کار خودش نداشته باشد.

بنابراین پذیرش، فرهنگ و ارتكازات این دسته اجتماعی را که نگاه کنیم تکاپو برای بهینه می‌شود. انسانها از سن ۳۵ و ۴۰ به بالا دیگر امیدی برای نوآوری، ابتکار، اختراع و اکتشاف در سطوح مختلف حیات ندارند بجز کسانی که نوع کارشان ایجاد بوده است که دیگر برای آنها خود این تحرک ملکه شده

در اینجا معنای گمانه، گزینش و پردازش را هم می‌توانید بیاورید. جامعه قبل از برنامه فرهنگی عمل تجزیه، تحلیل و ترکیب را انجام می‌دهد. جامعه یک فیلم را می‌پذیرد و فیلم دیگری را نمی‌پذیرد. البته چیزی را که می‌پذیرد باید تناسب با جهتگیری داشته باشد و نمی‌تواند تناسب نداشته باشد.

بنابراین تجزیه، تحلیل و ترکیب در فرهنگ به نحو عام (غیر از برنامه‌های فرهنگی) واقع می‌شود ولو استدلالی نسبت به آن نداشته باشند. مثلا نوع سپاهیان حزب‌اللهی که آدمهای متدین و اهل جبهه و جنگ بودند اینها با اینکه می‌دانستند که «یجب التقلید الاعلم» ولی هیچکدامشان تردید نکردند و بعد از رحلت امام(ره) به آقای خامنه‌ای رجوع کردند. البته استدلال خیلی ساده و عوامانه‌ای هم داشتند به اینکه می‌گفتند: اگر مقلد ایشان نباشیم ایشان نمی‌تواند بگوید واجب است که این کار را بکنید و آن کار را نکنید و در این صورت اسلام باقی نمی‌ماند. البته امام احکام حکومتی خیلی کم داشتند ولی آنان حتی اوامر ارشادی و فهم ایشان از قرآن را نزدیک به اوامر مولوی می‌دانستند زیرا به این نکته خوب آشنا هستند که تنها دستور روحیه ایجاد نمی‌کند بلکه قرآن قانون را در روحیه فرد ایجاد می‌کند. قرآن مثل یک کتاب حقوقی دستوری پشت سر همدیگر دستور نمی‌دهد (البته در بعضی از موارد هم دستور داده است) و با اینحال ایجاد حالت، ایمان و باور می‌کند.

بنابراین «تجزیه، تحلیل و ترکیب» در جامعه هم واقع می‌شود و به پذیرش می‌رسد. به تعبیر دیگر تجزیه، تحلیل و ترکیب را هم در شکل برنامه (برنامه فرهنگی به لحاظ تأثیر) و هم در شکل سیاسی (شکلی که نسبتها را برقرار می‌کند برای اینکه یک فعل انجام بگیرد) و هم در ارتكازات عام ملاحظه کنیم. یعنی پذیرش کارا بودن یک جهتگیری فرهنگی و موضعگیری و مجاهده و تلاش را برای تکامل ملاحظه کنیم.

است. یعنی پذیرش در این سن به طرف ساختارگرائی نیست و بلکه به طرف وضعیت‌گرائی است.

۲/۴/۱ - ضرورت تجزیه، تحلیل و ترکیب در جامعه در صورت تکامل‌گرایی جامعه

بنابراین جامعه اگر تکامل دارد، تجزیه و تحلیل و ترکیب دارد. به دیگر سخن اگر برای جامعه، تکامل مفروض است، شما چه برنامه فرهنگی داشته باشید یا نداشته باشید، جامعه بطرف بالا بودن سهم تأثیر فرهنگی در حال حرکت است و پذیرش اجتماعی این کار را انجام می‌دهد. بلکه اگر شما نداشته باشید کسانی که برنامه دارند می‌توانند حضور فعالتری از شما در هماهنگ شدن با حرکت تکاملی پذیرش اجتماعی پیدا کنند. مثلاً: شما اگر در تحریک و نحوه ترکیب رنگها، طرحها - که شرایط خارجی تحریک حواس و نهایت سنجش می‌باشند - کوتاه بیایید آن کسی که این ترکیبات را دارد انجام می‌دهد، و پسند اجتماعی و بالطبع سنجش اجتماعی را بدست می‌گیرد، یعنی بستر پرورش ذهن را او بدست می‌گیرد. شما باید همه اینها را در جهت الهی بستر برایش بسازید و ترکیب رنگها و تخصیصها را به گونه‌ای جلو ببرید که معنای زشتیها و زیباییهای اخلاق برای افراد جامعه‌تان به نقش و تصویر کشیده شود. کفار اینکارها را در شهوت و غضب مادی توانسته‌اند ترسیم کنند و شما هم باید حالاتی را در ایثار و فداکاری، در رنج و ستم ستمگران و سلطه‌گران عالم ترسیم کنید. برای همین مطلب هم وقتی شما می‌خواهید فقر را نشان بدهید باز از رنجها و باز از نحوه تنوع و ترکیب همانها استفاده می‌کنید ولی مناظری درست می‌کنید که سنجش او از مصرف به روابط اجتماعی و از مصرف فردی و لذت‌جویی فردی در روابط اجتماعی و عدالت‌گرائی می‌آید و بعد هم پیرامون موانعش از نظر تاریخ و جهان بحث می‌کنید و بعد هم آنها را با جهت‌گیری الهی هماهنگ می‌کنید. بنابراین در اینکه باید حتماً پسند و زیباشناسی تحول پیدا کند و برای حساسیتها وحدت و کثرت جدیدی ترسیم گردد حرفی نیست ولی صحبت بر سر بزرگنمایی و کوچک‌نمایی است. مثلاً بعضی ماشین اتوبوس را میخ‌کوبی می‌کنند و آن را به شکل امام

زاده در آورند و درون آن درست کنند مثل ماشین افغانستانیها و یا پاکستانیها، این کارها معنایش این است که ماشین را خیلی بزرگ می‌بینند آنهم به اندازه‌هایی که حاضرند در راه آن فدا شوند. این یک وضع است و وضع دیگر این است که به ماشین تنها به عنوان وسیله انتقال نگاه شود که باید در حین انتقال رفاه مسافر را هم تأمین کند.

۳/۴/۱ - مشابهت تجزیه، تحلیل، ترکیب به گمانه، گزینش، پردازش

«تجزیه، تحلیل و ترکیب» نسبت به فرهنگ در جامعه انجام می‌گیرد و جامعه هم در حال تکامل است و پذیرش جدید و تأثیر جدید را می‌خواهد. این «تجزیه، تحلیل و ترکیب» نسبت به اثر و سهم تأثیر گاهی در برنامه ملاحظه می‌شود که طبیعتاً تقسیماتش شبیه تقسیمات برنامه است و تنها یک فرق با آن دارد و آن اینکه آمارگیری نسبت به عوامل فرهنگی و گزینش نسبت به عوامل فرهنگی، پردازش یا ترکیب یا ایجاد برنامه می‌باشد. طبیعتاً در عوامل فرهنگی سهم تأثیر را که می‌بینید باید در اینجا نسبت را به «گمانه، گزینش و پردازش» یک مقداری دقیقتر نگاه کنیم. در آنجا عام بود و اینجا اگر مثلاً باید نسبت به فرهنگی جهتگیری باشد باید توجه داشته باشیم که مثلاً از نظر روانی جهتگیریها و از نظر سنجش باید منطقاً تکامل پیدا کند. یعنی تأثیر عینی فرهنگ را تجزیه و تحلیل و از زاویه اقتصاد به آن نگاه می‌کنیم. به دیگر سخن باید نسبت به سیاست و خود فرهنگ و اقتصاد، فرهنگ ملاحظه بشود.

۲ - متقوم بودن پذیرش تکامل فرهنگی به کارآمدی فرهنگ

(س): آنچه را که من از فرمایشات شما متوجه شدم خلاصه‌اش این است که «تجزیه، تحلیل و ترکیب» را ابتدا در اقتصاد تعریف کردید و بعد در فرهنگ این سه را اینگونه تعریف کردید که در عبارات و در منطقها هم می‌تواند این معنا بیاید و بعد آنها را اجتماعی کردید و گفتید: جامعه هم می‌تواند وصف اجتماعی قرار بگیرد. در پذیرش و عدم پذیرش خودش «تجزیه، تحلیل و ترکیب» را بعنوان ابزار تکامل در پذیرش قرار می‌دهد.

(ج): تقلید از حضرت امام(ره) را بسیاری از فضلاء قم به آن شهادت دادند ولی فرهنگ عمومی بیش از مسئله تقلید، ایشان را پذیرفت لذا همه اتکاء جامعه به شهادت فضلاء و علما نبود، حتی به نظر من می‌آید که به یک نسبت به اصل اهل خبره و نظر دادنشان هم جامعه آنقدرها بها نمی‌داد. یعنی کسانی که ایشان را می‌پذیرفتند بدنبال ایشان و بعنوان یک روحانی مذهبی و یک رهبر مذهبی می‌آمدند و چه بسا خیلی از آنها اصلاً اهل تقلید نبودند ولی پذیرفته بودند که ایشان، حقیقت دین را می‌گویند. یعنی پذیرش اجتماعی حضرت امام(ره) بیش از حد پذیرش مراجعی بود که در آن زمان در حیات بودند و این یک امر فرهنگی است که واقع شد و مردم هم پذیرفته بودند. در استقبال رحلت ایشان همه آنهایی که آمده‌اند به همین پذیرش فرهنگی رسیده بودند.

(س): نکته مورد نظر این بود که اولاً موضوع بحث ما فرهنگ بود و بعد گفتیم: (تجزیه، تحلیل و ترکیب) اوصاف همکاری هستند و بعد خواستیم معادل پیدا کنیم. حال سؤال این است که آیا ما می‌خواهیم برای همکاری معادل پیدا کنیم یا برای «تجزیه، تحلیل و ترکیب»؟ با این توضیحی که حضرتعالی فرمودید تنها معادل برای «تجزیه، تحلیل و ترکیب» معرفی گردید.

(ج): بله، معادل پیدا شد تعریف معادل این است که پذیرش اجتماعی نسبت به سهم تأثیر فرهنگ حساس است.

۱/۲ - تعیین شدن درستی و نادرستی در نسبت بین حق و باطل و کارآمدی عینی

(س): اگر ممکن است این مطلب را (پذیرش اجتماعی نسبت به سهم تأثیر فرهنگ) توضیح بفرمائید؟

(ج): مردم درستی و نادرستی، صحیح و غلط را برای تشخیص حق و باطل وسیله می‌دانند و این وقتی است که فرهنگ کاربردی تعریف می‌شود (که مبنای ما هم همین است) مردم درستی و نادرستی را بصورت مطلق، مجزا از حق و باطل و کارآمدی حق و باطل

نمی‌دانند. یعنی تکامل کارآمدی به مبنای تناسب یک کار با حق و باطل است. بنابراین اینکه کاملاً فرهنگ را از این وسط ببرید و بگوئید: درست و غلط بودن آن نه ربط به حق و باطل دارد و نه به کارآمدی و خودش به نفسه از دو طرف حاکم بر جامعه هست، اینگونه نمی‌باشد. مردم فرهنگ را با نسبت تأثیرش و با سهم تأثیرش نسبت به تکامل لازم می‌دانند.

۲/۲ - به کارآمدن تجزیه، تحلیل، ترکیب برای بررسی تأثیر عینی فرهنگ

(س): این چه ربطی با بحث ما دارد؟

(ج): خیلی ربط دارد. معنایش این است که فرهنگ را اگر بخواهید از موضوع تأثیرش بررسی کنید، «تجزیه، تحلیل و ترکیب» در آن حضور پیدا می‌کند.

۳/۲ - ثمره متقوم نبودن تکامل فرهنگ به کارآمدی عینی

عملیات سنجشی اگر منهای سهم تأثیر باشد برای اینکه فرهنگ بهینه بشود چه کاری باید انجام بگیرد؟ (این نکته را من بعنوان پاورقی و خارج از مبنای خودمان توضیح می‌دهم، یعنی در مبنائی می‌روم که فرهنگ را بلحاظ نسبت تأثیر ملاحظه نمی‌کند). اگر فرهنگ بلحاظ نسبت تأثیر ملاحظه نشود و بلحاظ اینکه درست و غلط تنها روی عمل سنجش انجام بگیرد و بگوییم: پذیرش عمومی هم صرفاً روی همین است و لاغیر، معنایش این است که باید علم منطق را - که قواعد شناسائی درست از نادرست است - خوب یاد بگیریم و خوب هم بکار ببریم، در این صورت فرهنگ را ساختارگرا معنا و به اصطلاح تکامل را از آن حذف می‌کنیم. در این صورت بداهت بعنوان تکیه‌گاه سنجش و سنگ بنای فعالیت می‌شود و سپس با یک قواعدی می‌رسیم به آنچیزی که آنرا نمی‌دانیم و در دسته‌های خاصی هم می‌نویسیم. سپس یک چهار چوبهای خاصی را در نظر می‌گیریم که اینها قواعد شناختن درست از نادرست است، فرضاً قیاس با اشکال اربعه‌اش منطق تعریف می‌شود و بر اساس آن احکام جنس و فصلش مشخص می‌شود. به عبارت دیگر کلیشه‌ای محض با

استاندارد خاص مفاهیم و حتی ریاضی متناسب با آن و طبقه‌بندی علوم شکل می‌گیرد ولی با اینحال دیگر تکامل در آنها فرض ندارد. یعنی بعنوان قواعد حاکم بر شناخت شناسائی یکدسته محصولات آن اصلا اضافه و کم نمی‌شود و آن دسته نظریش هم که می‌خواهد اضافه و کم شود و در تطبیق (نه در حول آن) بحث است.

یعنی در تطبیق به مورد، کثرت بیشتری پیدا می‌کند و موضوعاتی که تطبیق به آنها می‌شود کثرت پیدا می‌کنند و البته اینکه چرا کثرت پیدا می‌کند و چرا نیاز اضافه می‌شود خود هم یک صحتی است، ولی به اصطلاح ما توسعه و تکامل - که روابط و مسایل موضوعات عوض بشود - اصلا در آن فرض ندارد و تنها می‌شود قواعد کلی سنجش به موارد جدیدی تطبیق پیدا کند و احکامش هم داده شود، حالا یک مسئله‌ای پیدا کردید که جامع ده تا مورد است می‌گویند: از جهات مختلف آن را جدا بکن مثلا اگر یک شکل هندسی پیدا کردید و یا عکسی از یک حیوان گرفتید که آن نه مثلث و نه دایره و نه مربع است می‌گویند: این را شروع بکن به تقطیع کردن یعنی بیا اشکال هندسی را ببر روی این پیاده کن و ببین که اضافات آن را چگونه می‌توانی خردکنی تا اینکه مساحی کنی. یعنی عکس این حیوان را بوسیله همان قواعد قبلی بررسی می‌کند و دیگر نمی‌آید یک نحو معادلات دیگری درست کند و عکس را به همین صورتی که هست تناسبات مساحی‌اش را تحویل بدهد، به تعبیر دیگر فقط می‌توانید تطبیق به موارد جدید داشته باشید.

پس در فرهنگ ساختارگرا و پذیرش ساختارگرا فرض تغییر بلحاظ سهم تأثیر جدید در کار نیست، ولی اگر شما تکامل‌گرا شدید، حتما باید منطقهای جدید و سنجشهای جدیدی را بوجود بیاورید تا مسائل و روابط و موضوعات جدیدی پیدا بشود.

۳ - «همکاری» بیانگر فرهنگ ارتقاء نسبت تأثیر عینی

آیا می‌توانیم چیز دیگری را هم اضافه کنیم و بگوئیم: اصولا در عینیت و در خارج همکاری عینی انجام می‌گیرد و آن غیر از موضوع همفکری است و

اصلا موضوع همکاری سهم تأثیر است یا فرهنگ سهم تأثیر است. اگر می‌گوئیم فرهنگ تکنولوژی یعنی فرهنگ بالا بردن اثر عینی کلیه سنجشها برای عملی بودن یا برای غیر قابل عمل بودن همکاری متناسب با بالا بردن سهم تأثیر است.

(س): ما پذیرفتیم که تجزیه، تحلیل و ترکیب تأثیر عینی فرهنگ و پذیرش را مطالعه می‌کنند و به فرهنگ از موضع کارآمدی قابلیت تکامل می‌دهند. این دید در واقع یک دید روشن‌تری نسبت به همکاری و ارتباط آن با فرهنگ دارد. آیا حاصل حرف شما همین بود؟

(ج): بله همین بود.

۱/۳ - همکاری وسیله ارتقاء قدرت عملکرد اجتماعی

با توجه به این مطلب به سؤال اصلی‌مان بر گردیم که می‌خواستیم برای همکاری مابه‌ازاء عینی پیدا کنیم. حال از این بحث چه استفاده‌ای برای تعیین عنوان عینی همکاری می‌خواهیم داشته باشیم.

(ج): یعنی بنا شد همکاری، همکاری عینی در بالا بردن قدرت عملکرد اجتماعی و بالا بردن سهم تأثیر عملکرد اجتماعی باشد که خود دارای فرهنگی است.

۲/۳ - حاکمیت فرهنگ تکامل‌گرا، بر ارتقاء سطح همکاری

یعنی این عملکردها دارای فرهنگی است و فرهنگ آن هم حتما فرهنگ ساختارگرا نیست. همینطوری که تجزیه، تحلیل و ترکیب ابزار جدیدی را به شما می‌دهد و برای سهم تأثیر بالاتری خودش هم ابزار فرهنگی جدیدی را می‌طلبد.

(س): اگر بخواهد تأثیر بیشتری بگذارد.

۳/۳ - ایجاد فرهنگ جدید به وسیله تغییرات اقتصادی پس از تجزیه، تحلیل و ترکیب

(ج): خیر، شما ماشین درست می‌کنید و آن با

عشرت آباد داشت و یک منزل هم در شمیران، یعنی سه منزل تا شمیران داشت. حالا اگر ما بگوئیم فرضاً یک نفر کاسب باید با منزل و بدون ماشین از آن طرف شهر به این طرف بیاید معنایش این است که صبح حرکت کند و شب به محل کسب خود برسد.

بنابراین ماشین بعنوان وسیله حمل و نقل تسریع در انتقال آورد و امکان بافت تمرکزی جمعیت را عوض کرد و قوانین و فرهنگ متناسب با خودش را هم آورد. یعنی قواعد راهنمایی و رانندگی را بعنوان یک بخش از فرهنگ زندگی آورد. عبارت دیگر هر نحوه که شما بخواهید بکارگیری این اتومبیل را عوض بکنید معنایش این است که می‌خواهید قواعد راهنمایی و رانندگی را متناسب با بافت جامعه بهینه کنید. البته اصل وجود قواعد راهنمایی و رانندگی را نمی‌شود کاری کرد.

۲/۳/۳ - لزوم حاکمیت تکامل پسند مذهبی بر تغییرات اقتصادی

بنابراین بخش فرهنگ از زندگی با تغییرات اقتصادی حتماً تغییر می‌کند و اینگونه نیست که تغییرات اقتصادی کاری به سنجشها و پسندها و تمایلات نداشته باشند و از آنها بریده فرض شوند.

بله شما می‌توانید بگویید: ما حاکمیت پسند توسعه و تکامل پسند مذهبی را برای ابزار می‌خواهیم، یعنی با سفارشات تولید مثلاً تولید بیشتر موتور سیکلت یا دوچرخه یا ماشین مشخص می‌کنیم که چه مقدار بها به رفاه و سرعت می‌دهیم و بعد نسبت بین اینها را برقرار می‌کنیم. مثلاً می‌گوئیم: ماشین مطلوب ماشینی است که قدرت حمل و نقل نفرش کمتر و یا بیشتر باشد و سرعتش با رفاهش چه نسبتی باید داشته باشد.

شما می‌توانید سفارشات تان را معین کنید و اگر هم سفارشات تولید را شما معین نکنید مثلاً بر اساس نظام اصالت سرمایه دیگری معین می‌کند و شما در پذیرش تان خرد می‌کنید پذیرفتن آنچه‌هایی را که او معین کرده است.

تجزیه، تحلیل و ترکیب درست می‌شود. ماشین قواعد راهنمایی و رانندگی می‌خواهد و این جزو فرهنگ شما می‌شود. شما قبلاً یک وسیله‌ای بنام چهار پا با انواع مختلف داشتید (الاغ، شتر و اسب) و اصلاً نیاز به قواعد راهنمایی و رانندگی نداشتید زیرا سرعت آن وسیله سرعت بالایی نبود. کسی در کوچه نمی‌تواند با اسب به تاخت حرکت کند. اسب برای تغییر دادن سرعتش میدان تحرک می‌خواهد و الا حرکت نمی‌کند و حتی شلاق هم علت پیدایش برای اسب نمی‌شود. بله، اگر در صحرا باشید میدان دیدش باز می‌شود و براحتی به تاخت می‌رود. در وسیله دیگری مانند شتر اصلاً این حرکتهای معنا ندارد. اما نسبت به ماشین اولاً باید شهرسازی بگونه‌ای باشد که فاصله بین خانه‌ها زیاد باشد و محل عابر پیاده در نظر گرفته شود. یعنی قواعد شهرسازی شما عوض می‌شود. در گذشته فقط شهر اصفهان که مرکز و پایتخت بود یک خیابان چهارباغ مانند اتوبانهای امروزی برای حرکت قشون لازم داشت، ولی الان در شهر باید اتوبانهای زیادی در نظر گرفته شود.

در اینجا صحبت از قشون نیست بلکه صحبت از رفت و آمدهای مردم و صحبت از بافت تمرکز اجتماعی است.

۱/۳/۳ - از بین رفتن تمرکز شهری با برداشته شدن اتومبیل، نمونه‌ای از تأثیر محصول در ایجاد فرهنگ

شما اگر ماشین را بردارید بافت تمرکز اجتماعی تغییر می‌کند بنابراین اگر ماشین را بعنوان یک شیء اقتصادی از بافت جامعه بردارید محال است که بافت تمرکز شهر تهران اینگونه که هست شکل بگیرد زیرا مثلاً با نبود ماشین برای تأمین میوه تهران باید هزاران هزار شتر بکار گرفته شود تا بتوانند تنها جای ماشینهای باری میوه را پر کنند تا برسد به نیازمندیهای دیگری که با ماشین رفع می‌شود. بنابراین با نبود ماشین هیچگاه تمرکزی صورت نمی‌گیرد.

ناصرالدین شاه در محل فعلی وزارت خارجه (ارگ) یک منزل سلطنتی داشت و یک منزل هم در

۴ - تعریف تجزیه، تحلیل، ترکیب (همکاری)

س: از تجزیه، تحلیل و ترکیب یک تعریف روشنی ارائه نشد.

ج: تجزیه: جزء جزء کردن (هر چیزی، بصورت عام)، تحلیل: نسبت بین اجزاء را ملاحظه کردن برای بدست آوردن مطلوب، ترکیب: مطلوب را درست کردن است. این سه را عینا در خود برنامه هم می‌توانید بگویید.

۱/۴ - تشابه فعل «گمانه، گزینش، پردازش» با «تجزیه، تحلیل، ترکیب» با حفظ تفاوت در موضوع

(س): پس «گمانه، گزینش و پردازش» هم ماهیتا همین کار را می‌کنند منتهی این سه در موضوع برنامه می‌باشند.

(ج): احسنت، برای تعیین سهم تأثیر برنامه فرهنگی عین همان کارها را انجام می‌دهید، مثلا عوامل حساسیتهای مردم، سنجش مردم و رفتار مردم را بررسی می‌کنید.

۲/۴ - ایجاد رابطه جدید بین انسان و جهان در بررسی همکاری از موضع اقتصاد

(س): چه خصوصیتی را از آن پیدا می‌کند؟

(ج): اگر ما خود نفس اقتصاد (یعنی فرهنگ را کنار بگذاریم) را بررسی کنیم لزوماً آن را بدلیل پذیرش، سهم تأثیر مورد توجه قرار نمی‌دهیم بلکه ملاک بالا بردن سهم تأثیر نسبت به جهان می‌شود لذا دیگر تجزیه بر حسب رنگها و بر حسب وزنها با توجه به آثار هر یک و قدرت منحل ساختن غیر در خود صورت می‌گیرد مثلا می‌گویید تجزیه و دسته‌بندی می‌کنیم و بعد می‌گویید سودها را اینگونه اسیدها را اینگونه تجزیه می‌کنیم و شروع به گفتن سختی و سستی و خصوصیات جسم و تأثیرات آنها می‌کنید. اگر از شما سؤال کنم که علت اینکه فلان سود این اثر را دارد چیست؟ شما ساختار درون مولکولی آن و روابطش را به مولکولهای

دیگر هم از لحاظ فیزیکی و هم از لحاظ شیمیائی می‌گوئید و همچنین وضعیت مکانیزم بیرونی ساختار مولکولی را و وضعیت درونی ملکول را برای من تعریف می‌کنید. در پایان نسبتها را برقرار می‌کنید تا ترکیبهای جدیدی را برای ایجاد رابطه جدید بین انسان و جهان بوجود بیاورید. اگر بخواهید مقیاسهای تجزیه را عوض کنید و مثلا اوصاف نسبتی بین این اسید و آن آهن را پیدا کنید شاید لازم باشد که به سراغ فیزیک هسته‌ای هم بروید که در این صورت اگر بخواهید حرکت را در این مقیاس اندازه‌گیری کنید ابزار خاص دیگری می‌خواهید.

۳/۴ - ایجاد شکل جدید همکاری با درست شدن ابزار جدید به وسیله تجزیه، تحلیل، ترکیب

(س): این چه ربطی به همکاری دارد؟

(ج): اینکه شما گفتید: من تجزیه و تحلیل و ترکیب می‌کنم، یعنی ابزار جدید می‌سازم و ابزار جدید یعنی همکاری جدید ساختن.

(س): پس موضوع خودش همکاری نیست بلکه موضوع خودش مثلا ساختمان ساختن است ولی برای ساختن این ساختمان احتیاج به همکاری دیگران هم دارند.

(ج): خیر، گاهی می‌گوئید برای ساختن ساختمان احتیاج به بنا و مواد.. الی آخر داریم و گاهی می‌گوئید: ساختمان جدید روابط جدید خانواده می‌خواهد. یعنی با بستر جدیدی که پیدا شده می‌شود اینگونه ساختمان‌سازی کرد. من دوزندگی را مثال می‌زنم که معنای همکاری در آنها بسیار متفاوت می‌باشد. در یک زندگی اجاق اشعه‌ای آمده و می‌توان مرغ یخ زده را از توی فریزر در آورده و با ظرف چینی در فر اشعه‌ای گذاشت. حال با اینکه میهمان سر ظهر رسیده، ولی تا چیدن سفره سه دقیقه مرغ سرخ شده و سر سفره گذاشته می‌شود. اما در زندگی صد سال قبل اگر مهمانی می‌آمد، می‌بایست از قبل اطلاع دهد تا میزبان بتواند مثلا برای او غذای مرغ تهیه کند. برای تهیه مرغ خیلی‌ها باید همکاری بکنند. زن خانه که اهل سر بریدن مرغ نیست

لذا باید دو نفر بیایند مرغ را بگیرند و بعد سر ببرند و بعد آب روی اجاق بگذارد تا جوش بشود و بعد مرغ را در آب جوش بزند و در پی‌آورد پرهایش را بکنند و بعد محتویات درونیش را خالی کنند. تازه این مراحل قبل از پخت است و برای پخت هم دو ساعت وقت لازم است. بنابراین می‌بینیم که همکاریها خیلی تغییر کرده است.

الگوی مصرف، الگوی تولید و الگوی همکاری کلا عوض شده است و اصولا نمی‌تواند طبق وضع سابق بماند.

(س): این درست است منتهی با تجزیه و تحلیل چه ارتباطی دارد؟

(ج): ما الان در اقتصاد هستیم و پیرامون رابطه انسان و جهان صحبت می‌کنیم و نه رابطه بین انسانها با یکدیگر.

س: پس موضوع تجزیه و تحلیل اقتصادی است؟

ج: موضوع آن اقتصادی و بیانگر رابطه بین انسان و جهان است.

(س): و توسعه تکنولوژی توسعه محصولات را نتیجه می‌دهد.

(ج): احسنت! یعنی توسعه تأثیر مادی می‌دهد و این توسعه تأثیر مادی یک بافتی دارد که حتما بافت آن باید از فرهنگ بیاید. بنابراین اقتصاد فرهنگ، حاکم بر اقتصاد اقتصاد است ولی خود موضوع اقتصاد با هر جهتگیری که باشد حتما تکامل پیدا می‌کند و حتما تجزیه، و تحلیل و ترکیب دارد.

۴/۴ - در تجزیه، تحلیل، ترکیب ارتباط انسان با جهان، اصلی؛ فرهنگ حاصل از این ارتباط، فرعی؛ بهره‌وری اقتصادی حاصل از آن، تبعی است

بنابراین اگر ما بخواهیم برای تجزیه تحلیل و ترکیب یک اصلی و یک فرعی و یک تبعی بنویسیم، می‌گوئیم: اصلی آن ارتباط انسان و جامعه است و فرعی آن فرهنگی است که می‌آورد و تبعی آن بهره‌وری

اقتصادی خاصی است که در آن فرهنگ تعریف می‌شود.

۵/۴ - تابعیت مجموعه تجزیه، تحلیل و ترکیب از فرهنگ

یک قدم به بالا بر می‌گردیم و می‌گوییم: اصلی اصلی اصلی در اقتصاد. دیگر از خود اقتصاد خارج می‌شود یعنی خود اقتصاد روی هم رفته تابع فرهنگ است و البته خودش هم فرهنگ درونی دارد.

۶/۴ - اقتصاد مبدل بین فرهنگ حاکم بر اقتصاد و فرهنگ موجود در درون اقتصاد

به دیگر سخن اقتصاد رابط مبدل بین فرهنگ و فرهنگ اقتصاد است.

یعنی فرهنگ حاکم در اقتصاد در بخش فرهنگ درست می‌شود و در خود فرهنگ جهتگیری، موضعگیری و مجاهده اصل می‌باشد، یعنی سیاست فرهنگ در آن اصل است. به تعبیر دیگر از پله سیاست که به آن نگاه کنیم اصلی اصلی می‌شود ولی اگر خود این را موضوعا اصل قرار بدهیم جایگاه بیرونیش را ملاحظه نکنیم و تنها نسبت به عوامل درونیش دقت کنیم می‌گوئیم: تجزیه، تحلیل و ترکیب در رابطه بین انسان و جهان اصل است.

۵ - معرفی همکاری عینی یا فرهنگ اقتصاد به عنوان متناظر عینی همکاری

(س): بنابراین چه معادلی برای همکاری قرار دهیم؟

(ج): با این بیان طبیعی است که اقتصاد معنای همکاری عینی را می‌دهد. یعنی یک نوع حرکتی بشر دارد که اگر آن حرکات و آن کارها ذهنی باشد لقب همفکری و اگر عینی باشد لقب همکاری به آن داده می‌شود. البته به آن اقتصادی هم می‌گوئیم ولو اقتصاد الهی باشد.

(س): تعبیر اقتصاد خوب نیست.

(ج): اقتصاد فرهنگ هم بعدا می‌توانیم بگوئیم کما اینکه سهم تأثیر تجسد کارفرهنگی را بررسی کردیم.

(س): حالا یک اصطلاح خاص‌تری پیدا کنیم. ما الان اسم مدل‌مان را مدل فرهنگی در مقابل مدل اقتصادی و سیاسی می‌گوئیم.

(ج): خوب شما بگوئید: «اقتصاد فرهنگ»

(س): اقتصاد فرهنگ باز خودش یک اصطلاح است.

۱/۵ - ضرورت توجه به فرهنگ اقتصاد

اگر ما بگونه‌ای روی اقتصاد فرهنگی یا فرهنگ اقتصاد یا فرهنگ تکنولوژی بحث نکنیم مانع آنها هم نخواهیم شد. ما باید در مورد فرهنگ اقتصاد نظر بدهیم. هر اقتصادی فرهنگ متناسب خود را دارد و لذا اگر بخواهد همکاری عینی، فرهنگ اقتصاد غرب را بپذیرد یعنی الگوی تخصیص و انگیزش جامعه مبتنی بر حرص و حسد اجتماعی شکل بگیرد در این صورت با تبلیغات نمی‌شود که جلوی آن فرهنگ را گرفت. یعنی اگر فرهنگ اقتصاد نیازمندیهای اجتماعی را در بر گرفت چکار کنیم؟ ما اگر بگوئیم فرهنگ عبارت است از: یک دسته از اموری چه فرهنگ عمومی و چه فرهنگ خاص دانشگاهی - که اصلا کاری به وضعیت و آپارتمان سازی و شهرسازی و گاز و یخچال و فریزر و صندلی و میز ندارد در این صورت فرهنگ اقتصاد غرب خودش را غالب می‌کند.

(س): صحبت در این است که نمی‌خواهد ما نگاه بکنیم...

(ج): اگر بخواهیم نگاه بکنیم پس جایگاه به آن بدهید و لقب اقتصاد را هم بیاورید. فرهنگ اقتصاد چیست؟ فرهنگ «تجزیه، تحلیل و ترکیب» چیست؟ فرهنگ ارتباط با جهان چیست؟

۲/۵ - متناظر شدن همدلی با فرهنگ

سیاست

چنانچه ما بخواهیم اینگونه سیر کنیم مثلا نسبت به

همدلی هم باید بگوئیم. فرهنگ سیاست.

(ج): احسنت! فرهنگ سیاست هم حتما لازم است. صحبت من این است که آیا دموکراسی فرهنگ است یا یک نحوه رقابت خاص مادی است؟ آیا ما می‌توانیم بگوئیم که ما به فرهنگ سیاسی کاری نداریم و تنها نیاز به فرهنگ فرهنگ داریم. ما حتما این جدول را در کل سه بحث باید داشته باشیم و اگر اینگونه باشد آنوقت ما باید حتما بگوئیم همکاری مقدرات شکل‌پذیر عدالت، فرهنگ دارد، یعنی بلحاظ نقطه تأثیر، سهم تأثیر فرهنگی برای ما مهم است به اینکه روی سنجش و روی پسند چه اثری می‌گذارد؟ دموکراسی روی پسند چه اثری دارد و در سنجش چه اثری دارد؟

(س): در واقع اشکال، بر سر این تعبیر نیست که ما بگوئیم فرهنگ اقتصاد یا نگوئیم یا فرهنگ اقتصاد لازم است بگوئیم یا نه؟

(ج): نسبت به عینیت، کار عینی را همکاری می‌گویند. به کار ذهنی وقتی «هم» اضافه کنیم همفکری می‌شود، یعنی کمک کردن بهم در سنجیدن. کار سیاسی را هم همدلی می‌گوئیم یعنی کمک کردن بهم در وفاداری نسبت به یک مقصد و چون وفاداری امری روحی است لذا به آن همدلی می‌گوئیم.

۳/۵ - تعامل بین همفکری و همکاری

بصورت خیلی عام، موضوع عینیت ابتدائا رابطه بین انسان و جهان است و بر اساس این رابطه ارتباط بین انسانها را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهم. به تعبیر دیگر ابتدائا رابطه بین انسان و جهان بررسی می‌شود، هر چند سفارشات این که چگونه ارتباط پیدا؛ئی بکن را فکر می‌دهد ولی بعد این فکر از همکاری برای بار دوم متاثر می‌شود. پس متغیر اولیه فکر است ولی متغیر مرتبه دوم فکر کردن، کار است، یعنی شرایط جدید فکر کردن را کار عینی و جهتگیری جدید را کار همدلی انجام می‌دهد. نسبت به سفارشات جدید فکر، در رتبه اول فکر را دوبار قرار بدهید. یعنی «فکر شماره الف» می‌سنجد و می‌گوید این نیازها هست و بروید درست کنید، پس فکر شماره الف سفارش می‌دهد و فکر شماره ب، فعالیت عینی را مشخص می‌کند و پیش از اینکه

فعالیت عینی انجام گرفت و به نسبت تامین سفارش فکر تأمین می‌شود، یعنی عینیت شرایط فکر کردن و سفارش فکر شماره ب را می‌دهد، یعنی هماهنگ شدن با عینیت و معنی تقوم هم همین است که هم عینیت و هم فکر در ذهن سهم تأثیر دارد، و نهایت سهم تأثیر عینیت نسبت به فکر، سهم تأثیر فرعی نسبت به فکر اول است، یعنی جهت فکری در فکر اول معین شده است و موضعگیری ثانوی بوسیله فکر دوم مشاهده می‌شود. یعنی تکنولوژی بصورت مطلق حاکم بر تفکر و شناخت نیست، یعنی تکنولوژی متغیر اصلی فکر اول نیست بلکه متغیر اصلی فکر اول، جهتگیری (ایمان) است و تکنولوژی متغیر فرعی هست. عبارت دیگر موضوع جدید فکر مرتبه «ب» اگر موضوعش احیانا هنر یا روابط اجتماعی باشد، حتما تبعیت از شرایط عینی می‌کند و در آن اقتصاد نقش محوری دارد، هرچند در خود اقتصاد، فرهنگ و سیاست اصل باشد.

بنابراین فرهنگ اقتصاد حتما موضوع بحث ماست، فرهنگ تکنولوژی چیست؟ آیا هماهنگ با فرهنگ ما است یا نه؟ یعنی فکر شماره الف که سفارش برای تکنولوژی داده چه فکری بود تا فکر شماره ب با آن بتواند هماهنگ بشود؟

۴/۵ - تعریف همدلی، همفکری و همکاری
به فرهنگ سیاست، فرهنگ فرهنگ و
فرهنگ اقتصاد

(س): یک نکته است ما ۹ وصفی که اینجا داریم (۹ وصف اصلی جدول) گاه می‌گوئیم که از زاویه این ۹ تا می‌توانیم هم فرهنگ و هم سیاست و هم اقتصاد را توصیف کنیم و گاه می‌گوئیم: با خود این مفاهیم وقتی بخواهیم فرهنگ را توصیف کنیم بعد فرهنگی موضوعات را مشخص می‌کنند. بنابراین گاه صحبت از تأثیر این اوصاف در فرهنگ می‌باشد و لذا وقتی سیاسی است بُعد سیاسی آن اوصاف و وقتی اقتصادی است بُعد اقتصادی آن اوصاف را می‌گوئیم و گاه صحبت در این است که شما در واقع تأثیرات خود فرهنگ و سیاست و اقتصاد را در یکدیگر ملاحظه می‌کنید و بعد می‌گوئید مثلا همدلی برابر با سیاست فرهنگ است.

(ج): یا بالعکس هم می‌توانیم بگوئیم: فرهنگ سیاست، اگر بحثهای فرهنگی را موضوع قرار بدهیم نمی‌گوئیم سیاست فرهنگ، بلکه می‌گوئیم: فرهنگ سیاست، فرهنگ فرهنگ و فرهنگ اقتصاد. هر سه فرهنگ هم باید بر مبنای الهی و هم مادی تعریف بشود. البته فرهنگ سیاست نقش اول و فرهنگ فرهنگ نقش دوم و فرهنگ اقتصاد نقش سوم را دارد.

(س): نسبت به متناظرهای عدالت، صیانت و اعتماد چه می‌فرمایید؟

(ج): همینکه این تقسیم را در اولی‌ها ملاحظه کردیم طبیعتا در صیانت، عدالت و اعتماد هم همینطور می‌شود. بنابراین شما سه بعد از جامعه را مورد بحث قرار می‌دهید که در یکی فرهنگ اصل است و لکن در آن هم فرهنگ سیاست و هم فرهنگ تکنولوژی و هم فرهنگ فرهنگ را می‌بینیم. منتجه‌اش را هم که نگاه می‌کنیم می‌گوئیم: فرهنگ حاکم بر سیاست، فرهنگی اصلی و فرهنگ حاکم بر فرهنگ، فرهنگی فرعی و فرهنگ حاکم بر اقتصاد فرهنگی تبعی است.

۵/۵ - ضرورت توجه به اثر فرهنگی و
خاستگاه فرهنگی «همکاری»

(س): پس ما ابتدا سیاست، فرهنگ، اقتصاد را دوبار در هم ضرب می‌کنیم و یک جدول ۲۷ تایی سه قیدی درست می‌کنیم و سپس ارتباط این دو جدول را با هم پیدا می‌کنیم. البته در مرحله دوم ضرب، ۹ اصطلاح دو قیدی بوجود می‌آید که آنها با این ۹ وصفی که ما الان اینجا داریم برابری نمی‌کنند و حال اینکه حضرتعالی بیشتر روی این مبنا صحبت می‌فرمائید، به اینکه اگر ما بیائیم سیاست، فرهنگ و اقتصاد را یکبار در هم ضرب کنیم ۹ اصطلاح دو قیدی پیدا می‌شود و آنها را متناظر با یکی از این ۹ تا قرار می‌دهیم. به عبارت دیگر این دو جدول همخوانی پیدا نمی‌کنند، جدول جامعه یا جدول فرهنگی ۲۷ اصطلاح سه قیدی دارند و حال اینکه این جدول ۹ اصطلاح دو قیدی دارد و نمی‌توانند متناظر باشند، بله اگر سه بار در هم ضرب شوند امکان تناظر هست، مثلا سیاست سیاست سیاست با وصف اول آن متناظر می‌شود.

(ج): یعنی مثلاً مقدمات انسانی صیانت همدلی می‌شود.

(س): خیر، اینک، بیائیم مثلاً جای همفکری، فرهنگ فرهنگ بگذاریم غلط است زیرا ما در اینجا نیامدیم تا انعکاس‌شان را در هم ببینیم در اینجا تنها اوصاف خام را توجه می‌کنیم و می‌گوئیم: مثلاً ظرفیت، جهت و عاملیت داریم و هنوز آنها را در هم ضرب نکرده‌ایم. لذا اگر این تلقی درست باشد باید برگردیم و دوباره مثلاً از قید همکاری از زاویه موضوع ابتدا تعریفی ارائه دهیم و بعد معادله عینی برای آن معرفی کنیم.

(ج): همکاری فرهنگی.

(س): این خودش هم یک مسئله‌ای است که ما وقتی تعاریف همدلی، همفکری، همکاری را ذکر می‌کنیم آیا این تعاریف در هر سه مدل یکی می‌باشند یا در هر مدلی نیازمند یک نوع تعریف از هر کدام هستیم؟

(ج): خیر همیشه یادمان باشد که هر قیدی در هر منزلی چه سطری و چه ستونی، معنائی خاص می‌دهد و لذا قید هیچیک از خانه‌ها هیچوقت یک معنا نخواهند بود.

(س): البته در ابتدا که از این ۹ وصف، تعریف انتزاعی، مجموعه‌ای و تکاملی ارائه می‌گردد و حتی با قید موضوعی هم تعریف می‌شوند و هنوز مقید به سه بخش فرهنگ، سیاست و اقتصاد نشده‌اند و تنها وقتی که در جداول مختلف و در منزلت‌های مختلف قرار می‌گیرند معنایشان در ترکیب تغییر می‌کند.

(ج): آیا سه سطح (مجموعه‌ای، تکاملی، انتزاعی) هم معنا کردیم؟

(س): بله.

(ج): و بعد هم قید موضوعی به آن زدیم.

(س): و وقتی می‌خواهیم در جدول فرهنگی بیاوریم به علت خاص بودن منزلت‌ها تعریف خاصی از این مجموعه تعاریف ارائه می‌گردد. پس ظاهراً روال قبلی درست است.

(ج): قید موضوع بمعنای این است که نسبت این موضوع با موضوع دیگر مشخص می‌شود. یعنی عینی ندارد که موضوع خاص خودش را مورد توجه قرار بدهیم ولی باید دقت شود که این موضوع اگر وصف موضوع دیگری بشود چه تغییری در آن پیدا می‌شود؟

(س): مدل خاص خودش معلوم شود. حال ما روال بحث را دنبال می‌کنیم.

(ج): پس معنای همفکری کار کردن با هم در موضوع فکر و سنجش شد.

(س): بسیار خوب پس لازم نیست که بگوئیم این فرهنگ فرهنگی است.

ج: حالا سؤال همین است، اگر در یک موضوع عینی دو نفر همکار سهم تأثیر عینی این موضوع را بالا بردند. اثر فرهنگی هم دارد یا ندارد؟ این مهمترین سؤال است. خودش برخاسته از چه فرهنگی است و بازتابش نسبت به فرهنگ چیست؟ بالا رفتن سهم تأثیر عینی موضوع چه بستر جدیدی برای سنجش و پسند ایجاد کرده است؟ یعنی چه شرایط و روابط انسانی جدیدی را درست کرده است؟

۶/۵ - تناظر همکاری با فعالیتهای اقتصادی

(س): بهر حال از این مطلب که بگذریم ما همکاری را معنا کردیم ولی هنوز معادل عینی برایش معین نکردیم.

(ج): معادل عینی آن فعالیتهای اقتصادی شد که دارای فرهنگی است.

(س): این که تعریف آن است.

۷/۵ - تناظر همفکری با برنامه فرهنگی

در همکاری چه می‌خواهیم بگوئیم؟

(ج): برنامه‌ریزی می‌تواند با قید فرهنگی معادل عینیش باشد. یعنی برنامه را گاهی بصورت عام نگاه می‌کنید و می‌گویید برنامه تخصیص مقدمات نسبت به حل موانع و گاه خاص می‌کنید و می‌گویید مقدمات

فرهنگی نسبت به موانع فرهنگی، مثلا گاهی شما شاخصه‌هایی اقتصادی مشخص می‌کنید و می‌گویید مصرف مردم چه چیزهایی هستند؟ سپس بر اساس آنها الگوی مصرف را ذکر می‌کنید یا بررسی می‌کنید که نیروی انسانی و سطح تحصیلاتشان و اشتغالشان چیست؟ گاه شاخصه‌هایی را که می‌دهید شاخصه‌هایی هستند که عوامل فرهنگی را در جامعه نشان می‌دهند مثلا از کیفیت تحصیل، پسندهای مردم، حضورشان در فعالیتهای اجتماعی سؤال می‌کنید؟ مثلا سؤال می‌کنید: چه روزنامه‌هایی را می‌خرید؟ آیا اصلا با روزنامه کار دارید یا ندارید؟ چگونه لباس انتخاب می‌کنید؟ یعنی دنبال این هستید که ببیند که آیا او با یک پیشینه ذهنی در مغازه می‌رود یا در مغازه هر چه را که به او عرضه می‌شود می‌خرد؟ از چه نوع مغازه‌هایی خرید می‌کند؟ آیا توجه به پولش بیشتر است یا بیشتر به پسند توجه می‌کند؟ یعنی شما با شاخصه‌های فرهنگی وضعیت فرهنگی را ارزیابی می‌کنید و دنبال این هستید که آیا در فرهنگ حرص اصل است یا قناعت و خلاصه اینکه ارتباطشان را با جهان از موضع فرهنگ مورد تحلیل قرار می‌دهید. یعنی او چه نحوه در زندگی مصرفی توزیعی خودش فکر می‌کند؟ سپس برنامه فرهنگی ارائه می‌دهید. برنامه فرهنگی از نوع تخصیص مقدمات برنامه فرهنگی است و نه از نوع تخصیص مقدمات برنامه اقتصاد و برنامه سیاسی.

۱/۵ - ملاحظه شدن اقتصاد از موضع تکامل فرهنگ

پس ما می‌توانیم اقتصاد را از موضع تکامل فرهنگ ببینیم و متناظر با «گمانه، گزینش و پردازش» نسبت به پذیرش اجتماعی تجزیه، تحلیل و ترکیب داشته باشیم، یعنی عوامل متغیر تکامل فرهنگ و نسبتهای مناسب را بررسی کنیم و سپس ترکیب داشته باشیم.

۶ - مقابل و معادل قرار گرفتن فرهنگ سیاست، فرهنگ فرهنگ، فرهنگ اقتصاد با فرهنگ توسعه، فرهنگ کلان و فرهنگ خرد، در مدل تعریف

(س): پس هم همفکری و هم همکاری را برنامه بگوئیم؟

(ج): تعریف برنامه همکاری برنامه بمعنای عام نیست بلکه تعریف آن برنامه رشد فکر در عمل و در جهت خاص می‌باشد. البته باید توجه داشته باشید که در طرف راست جدول تعریف حتما باید فرهنگ و بعد فرهنگ سیاست، فرهنگ فرهنگ و فرهنگ اقتصاد نوشته بشود.

البته معادلش را هم زیرش بنویسد، یعنی فرهنگ گرایش، فرهنگ بینش و فرهنگ دانش و بالایی آن هم «فرهنگ توسعه»، «فرهنگ کلان» و «فرهنگ خرد» را بنویسید و این سه معادل هم هستند و هیچ فرقی ندارند.

یعنی فرهنگ توسعه معادل فرهنگ سیاست و فرهنگ بینش معادل فرهنگ کلان و فرهنگ دانش معادل با فرهنگ خرد می‌باشد.

البته فرهنگ کلان، خرد و توسعه هم متقومند و اینگونه نیست که چون فرهنگ اقتصاد فرهنگ خرد است باید اثرش را کم بدانیم و بگوئیم اثری ندارد. فرهنگ تکنولوژی فرهنگ شرایط است ولی حتما قابل قیاس با فرهنگ سیاست نیست. فرهنگ سیاست جهتگیری اصلی را درست می‌کند و اگر فرهنگ توسعه هم خراب باشد می‌تواند بر آن غالب شود.

(س): یعنی قید فرهنگی را در کل آنها لحاظ کردیم. بهرحال در جلسه آینده پیرامون قید همدلی بحث کنیم و ما در واقع دنبال متناظر عینی این اوصاف اصلی هستیم.

(ج): اگر همفکری را در برنامه معنا کردید باید بگویید برنامه اقتصادی و برنامه سیاسی و اگر اقتصاد را تکنولوژی معنا کردید باید تکنولوژی فرهنگ و تکنولوژی سیاست هم داشته باشیم. معنای تکنولوژی ساختارها و ابزارهایی هستند که روابطی را درست می‌کنند و یا اینکه سنجشهایی برای بهینه هستند. یعنی بلوک پائین معنای ابزاری و بلوک وسط معنای بخشی و بلوک بالا معنای پتانسیل را می‌دهد.

«و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین»

مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی

جلسه ۲۵

۷۷/۰۳/۰۳

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

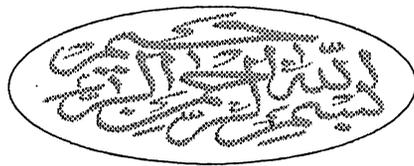
۱- تعریف همدلی اجتماعی و مراحل شکل گیری آن ۲- بررسی دو احتمال پیرامون تنظیم اصطلاحات مدل فرهنگی

فهرست

- ۱- موضوع و مراحل شکل گیری همدلی اجتماعی..... ۱
- ۱/۱- رابطه بین اختیارات موضوع همدلی..... ۱
- ۱/۲- حضور فرد در ایجاد نظام حساسیتهای جدید اولین مرحله همدلی..... ۱
- ۱/۲/۱- اختیار اولیه اولین مرحله تناسب یافتن خواست عبد و مولی..... ۱
- ۱/۳- ایجاد نظام اختیارات بواسطه برخورد اختیار فرد با اختیارات سایرین، دومین مرحله پیدایش همدلی..... ۲
- ۱/۳/۱- تعیین جهت گیری اجتماعی بر اساس همدلی اجتماعی..... ۲
- ۱/۳/۲- تعیین ساختار توزیع قدرت بر اساس جهت گیری تعیین شده اجتماعی..... ۲
- ۱/۳/۲/۱- ساختار توزیع قدرت تجسّد (اقتصاد) نظام اختیارات (همدلی)..... ۲
- ۱/۳/۲/۲- تعیین نظام ارزشی، دستوری، حقوقی مقدم بر تعیین ساختار توزیع قدرت..... ۳
- ۱/۳/۲/۳- انقلاب در نظام اختیارات (سیاست) مقدمه انقلاب در نظام توزیع قدرت..... ۳
- ۲- فرهنگ واسطه تبدیل نظام اختیارات به نظام ارزش، دستور، حقوق..... ۳
- ۲/۱- ضرورت وجود پشتوانه فرهنگی برای همدلی..... ۳
- ۲/۲- تبعیت نظام (اختیارات) از توسعه تکنولوژی در نظام مادی..... ۳
- ۲/۳- ناتوانی فرهنگ مادی در نظام جامع دادن به اختیارات..... ۴
- ۲/۴- امکان نیافتن بهینه تمایلات اجتماعی در نظام اسلامی در صورت وجود نداشتن فرهنگ همدلی (دستگاه منطقی که فرهنگ سیاست، فرهنگ اقتصاد و فرهنگ را یک جا ملاحظه کند)..... ۴

- ۳- تعریف عام همدلی به نظام توزیع قدرت ۵
- ۳/۱- تعیین نظام حقوق بر مبنای نظام توزیع قدرت..... ۶
- ۳/۲- تعریف عام همفکری، به نظام توزیع اطلاع و تعریف عام همکاری به نظام توزیع ثروت در برنامه فرهنگی ۶
- ۳/۳- تعریف عام همدلی به نظام اختیارات ۷
- ۳/۴- تناظر همدلی با سیاست، همفکری با فرهنگ و همکاری با اقتصاد در فرض انتزاع این سه از یکدیگر..... ۷
- ۴- تغییر منزلت متغیرها و تغییر خود متغیرها علاوه بر منزلت آن، دو احتمال در تفاوت مدل عمومی جامعه و مدل فرهنگی ۷
- ۴/۱- مقنن شدن نظام اختیارات (همکاری) بر اساس جهت‌گیری موضعگیری می‌دهد..... ۸
- ۴/۲- ضرورت ملاحظه شدن نسبت همدلی و همکاری با همفکری به وسیله تقدم و تأخر قیود ۹
- ۴/۳- ضرورت مقید شدن تعاریف اوصاف به سایر موضوعات علاوه بر مقید شدن به موضوعات درونی هر وصف ۱۰
- ۴/۴- ضرورت حاکمیت مفهوم فرهنگ به کل اصطلاحات مدل فرهنگی ۱۰
- ۴/۵- احتمال فراگیری «همفکری همفکری، همکاری همفکری، همفکری همدلی» به جای «همفکری، همکاری، همدلی» در جدول اصطلاحات فرهنگی برای حاکمیت بخشیدن مفهوم فرهنگ بر کل جدول ۱۱
- ۴/۶- محدود شدن همفکری به یک بخش در پیش‌نویس چهارم جدول اصطلاحات فرهنگی ۱۲
- ۴/۷- محدود شدن همفکری به یک سطر در صورت جا به جایی قید عدالت و همفکری ۱۲
- ۴/۸- مرتبط نشدن هر موضوع به موضوعات بیرون خودش در پیش‌نویس چهارم اصطلاحات فرهنگی ۱۳
- ۴/۹- احتمال قرار دادن معنایی برای فرهنگ حاکم بر همفکری، همکاری، همدلی در پیش‌نویس چهارم ۱۴

نام جزوه:	مدل تنظیم سیاست‌های کلان فرهنگی
استاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی
عنوان گذار:	حجة الاسلام پیروزمند
ویراستار:	حجة الاسلام جمالی
کد بایگانی کامپیوتری:	۰۹۰۰۵۰۲۵
تاریخ جلسه:	۷۳/۰۳/۰۳
تاریخ انتشار:	۷۷/۰۶/۲۲
حروفچینی و تکثیر:	انتشارات فجر ولایت



۱- تعریف همدلی اجتماعی و مراحل شکل‌گیری آن

۲- بررسی دو احتمال پیرامون تنظیم اصطلاحات مدل فرهنگی

۱- موضوع و مراحل شکل‌گیری همدلی اجتماعی

۱/۱- رابطه بین اختیارات موضوع همدلی

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: بحث پیرامون همدلی در فرهنگ می‌باشد. همدلی موضوعاً سیاسی و رابطه بین اختیارات است یعنی در حقیقت صحیح است که به همدلی نظام اختیارات نه اختیارات اجتماعی به نفسه بگوئیم.

۱/۲- حضور فرد در ایجاد نظام حساسیتهای جدید اولین

مرحله همدلی

بشر موجودی است که در نظام فاعلیت فاعلیتش فاعلیت تصرفی و منزلت آن منزلت خلاف است. یعنی به نسبت، حق حضور در سرپرستی و عهده‌گیری تکامل دارد. این حضور در سرپرستی و تکامل از حضور در شدن خود آغاز تا شدن اجتماعی به پیش می‌رود و در همین جاست که به آن لقب همدلی می‌دهیم. وقتی حضور در نظام

حساسیتهای خود پیدا می‌کند برای ایجاد نظام جدید، همدلی در ابتدائی‌ترین سطحش پیدا می‌شود.

۱/۲/۱- اختیار اولیه اولین مرحله تناسب یافتن خواست عبد و مولی

همدلی چطوری پیدا می‌شود؟ اختیار اولیه اولین مرحله تناسب یافتن خواست بین تولی و ولایت است. اولین مرتبه طبیعتاً در وجه الطلب است که در این مرتبه عبد بوسیله کیفیت اختیار می‌خواهد نسبت به مولا خلیفه در تصرفش نسبت به حالت خودش بشود، یعنی در نظام دادن به حساسیتهای خودش تصرف کند. این اولین مرتبه هماهنگی دو خواست بین عبد و مولا است. حالا اگر خواست حضرت حق جلت عظمة این باشد که «کلاًئمد هولاء و هولاء» (من هم اینطرفیها و هم آن طرفیها را یاری می‌کنم) عبد به نسبتی که در نظام تکامل جا داشته باشد و مصلحت باشد امداد می‌شود و خواست متناسبش ایجاد

می شود. بنابراین عبد یک خواست محوری دارد که توسط آن به مولا تولی پیدا می کند و متناسب با آن امداد می شود و وسعت پیدا می کند و بالطبع در ایجاد رابطه ها - که از طرف خدای متعال بین حالات بوجود آمده است - حضور پیدا می کند. بعبارت دیگر نسبتی که بین حالات ایجاد می شود مخلوقات رابطه ای خدای متعال هستند که در تحت تولی بنده متصرف او می شوند. بنابراین نسبتها از طرف حضرت حق ایجاد می است و به نسبتی که خواست عبد متناسب با مشیت حضرت حق و خواسته حق باشد و دو خواست هماهنگ شوند مشیت حضرت به اعطاء بیشتر واقع می شود.

۱/۳/۱ - تعیین جهت گیری اجتماعی بر اساس همدلی اجتماعی

حالا این تحلیلی را که برای همدلی می کنیم برای چه هست؟ برای اینکه بگوئیم: در نظام ولایت اجتماعی شما چگونه با ولی تکوینی ارتباط دارید؟ چگونه اولیاء تاریخی تان را انتخاب کردید و چه ولی ای را در جامعه عینی پذیرفتید؟ با چه کسانی در جهت گیری هم جهت هستید و همدلی تان در کدام جهت است؟ جهت گیری شخص نمی تواند از نظام اختیارات و جهت گیری اجتماعی خارج باشد.

۱/۳/۲ - تعیین ساختار توزیع قدرت بر اساس جهت گیری تعیین شده اجتماعی

این نظام اختیارات بعداً شکل موضع گیری و مجاهده پیدا می کند و محصول آن یک ساختار توزیع قدرت می شود.

۱/۳/۲/۱ - ساختار توزیع قدرت تجسد (اقتصاد) نظام اختیارات (همدلی)

این ساختار توزیع قدرت در حقیقت، اقتصاد همان نظام اختیارات است، یعنی آن نظام موازنه اختیارات و جهت گیریها و همدلیها وقتی از سنجش می گذرد و در نظام می آید و برخوردش هم، شکل و وزن پیدا می کند

یک وقت خواست بنده صالح است و ده می باشد در این صورت خدا به آن اضافه و مثلاً آن را ۱۵ می کند. در آن دعای شریف هم می فرمایند: «یا من ارجوه لک خیر و آمن سِخَطَه عِنْدَ کُلِّ شَرِّیَا مِنْ یُعْطِی الْکَثِیْرَ بِالْقَلِیْلِ یا مَنْ یُعْطِی مَنْ سَأَلَهُ یا مَنْ یُعْطِی مَنْ لَمْ یَسْأَلْهُ و مَنْ لَمْ یَعْرِفْهُ تَحَنُّنًا مِنْهُ وَ رَحْمَةً...»

در اینجا چون خواست عبد در جهت صحیحی است به آن اضافه می شود ولی اگر در جهت باطل باشد خدا اضافه ای نمی دهد و حداکثر برابر می دهد و خیلی وقتها هم کمتر می دهد. به هر حال بین دو خواست، خدای متعال، نسبت وجود ایجاد می کند و حضور بنده در شیء موجود بعنوان سفارش دهنده به نسبتی حضور دارد. این اولین مرتبه هم خواستی است، یعنی تناسب اراده است.

۱/۳ - ایجاد نظام اختیارات بواسطه برخورد اختیار فرد با اختیارات سایرین، دومین مرحله پیدایش همدلی

حالا اگر این اختیار طبیعتاً با اختیارات دیگر برخورد بکند به یک نظام موازنه اختیارات (پس از پیدایش نظام

نظام قدرت و توزیع قدرت می شود.

۱/۳/۲/۲ - تعیین نظام ارزشی، دستوری، حقوقی مقدم بر

تعیین ساختار توزیع قدرت

البته از قبل یک سری پیموده تا اینجا رسیده است یعنی اول حتماً ارزشها و شایستگیها پیدا شده و بعد دستورها و نحوه پیدایش دستور معین شده و بعد هم حق و ناحق شکل گرفته و حالا می گوئید: این قدرت حق است و باید دست این آقا باشد و حق نیست و نباید دست آن آقا باشد. جنابعالی یک دوست دارید که از دانشگاه یا دبیرستان می آید و ناراحت است و چون علاقه به او دارید از او سؤال می کنید که چه شده است؟ می گوید: نمره زیر ده (۸) گرفتم، می گوئید: آروز داشتید چه نمره ای بگیری؟ می گوید: ۱۸، می گوئید: خوب من یک عدد ۱ کنار ۸ می گذارم تا ۱۸ بشود. این کار شما از نظر جامعه پذیرفته نیست و به آن لقب خیانت داده می شود. شما می گوئید این کاغذ مال این برادر و ملک او و قلم هم ملک من است و علائم نگارش و یک خط کشیدن هم که کار مهمی نیست و خود او هم راضی است و آرزو دارد که اینگونه باشد. ولی باید توجه داشت که این ورقه معنای اجتماعی دارد و شما این حق را ندارید زیرا امضاء آن امضاء فلانی است. کلیه اوراقی که در جامعه وجود دارد تنظیم یک نحو رابطه را می کنند و لذا شما در اجتماع این اختیار را ندارید که آن علائم را تغییر دهید. بله شما می توانید یک بسته کاغذ را پاره و خط خطی کنید و کسی به شما نمی گوید که خیانت کردید ولی اگر در یک ورقه اداری یک خط بکشید جرم اجتماعی است زیرا حق نگارش این علائم بمعنای حق واگذاری قدرت به کسی می باشد.

۱/۳/۲/۳ - انقلاب در نظام اختیارات (سیاست) مقدمه

انقلاب در نظام توزیع قدرت

بنابراین ما یک نظام حقوقی در توزیع قدرت داریم که تجسد نظام اختیارات اجتماعی است. هرگاه آن تعاریف عوض بشوند و به پذیرش جامعه برسند نظام توزیع قدرت هم تغییر می کند. نظام شاهنشاهی عوض شده و حالا امضاهای آنوقت اصلاً از نظر سیاسی ارزش ندارد. نظام اختیارات اجتماعی عوض می شود و بالطبع نظام توزیع قدرت و کلیه آثار و لوازمش هم عوض می شود. بنابراین هرگاه بخواهد هرگونه انقلابی در نظام توزیع قدرت انجام بگیرد اول باید آن انقلاب در نظام اختیارات انجام گرفته باشد. با انقلاب معنای حق و ناحق در توزیع قدرت عوض می شود.

موضوع حق و ناحق نظام اختیارات است: در اقتصاد موضوع رابطه بین انسان و جهان است و در سیاست نظام اختیارات و نظام ولایت اجتماعی است.

۲ - فرهنگ واسطه تبدیل نظام اختیارات به نظام ارزش، دستور، حقوق

۲/۱ - ضرورت وجود پشتوانه فرهنگی برای همدلی

حالا فرهنگ نظام ولایت چیست؟ اختیارات نمی توانند نظام پیدا بکنند مگر تعریفی از حساسیت اجتماعی داشته باشند. یک فرهنگ حتماً آن را در سنجش لجستیک می کند یعنی در ارائه ساختار و نظام آن نظام اختیارات را از سنجش می گذرانند و تبدیل به نظام حقوق می کند. البته در ابتدا اختیارات را تعریف می کند.

۲/۲ - تبعیت نظام (اختیارات) از توسعه تکنولوژی در

نظام مادی

در نظام مادی انگیزه به انگیزه های مادی و اختیارات به

بررسی کنیم اگر جامعه در طبقه بندی و در همدلیها و جهتگیریها و موضعگیریهایشان دچار تشتتی باشند علتش ضعف فرهنگی است زیرا از یک طرف می بینیم همه خداپرست هستند و روی ولایت تکوینی حرفی ندارند و ائمه طاهرين علیهم السلام و ولایت تاریخی آنان و دین را هم قبول دارند ولی با این حال دستگاہی را که بتواند این اعتقاد را لجستیک کند و برای آن نظام اختیارات و نظام حقوق درست کند ندارند و اگر هم دارند دستگاہشان مجموعه نگر نیست تا هماهنگی فرهنگ سیاست با فرهنگ اقتصاد و فرهنگ را نتیجه بدهد. به عبارت دیگر یک میدان را برای کار سیاست و یک میدان را برای کار فرهنگ و یک میدان را برای کار اقتصاد جدا جدا مشخص می کند. در خود فرهنگ هم میدانها را جدا جدا می کند. در این صورت فرهنگ دچار ضعف می گردد و فرهنگ سیاست نمی تواند فرهنگی باشد که اداره هماهنگ را بدست بگیرد و احکام اعتقاد و هم دل بودن را تا احکام عملی بیاورد. باید فرهنگ سیاست فرهنگی باشد تا از نظام ارزشی و همدل بودن و هم جهت بودن نسبت به ارزشها تا حقوق و تا توزیع نظام قدرت را به پیش ببرد و خلاصه اینکه فرهنگ به قدرت مجموعه سازی برسد. اگر فرهنگ به قدرت مجموعه سازی نرسیده باشد هر کسی نوایی را می زند. اگر فرهنگ همدلی، قدرت هماهنگ سازی و هم جهتی و نظام ارزشی و دستوری و حقوقی و نظام اقتصادی متناسب با خود را نداشته باشد این فرهنگ همدلی است که دچار مشکل می باشد و نه خود همدلی و اختیار است. می شود اختیارات صالح باشد ولی به نظام توزیع قدرت نرسد. یعنی اگر اختیارات صالح فرهنگ متناسب خود را پیدا نکند تجسدش تجسد ناصالح و

اختیارات مادی تعریف می شود و بالطبع نظام ولایت، نظام ولایت مادی می شود.

در اینجا دیگر تعریفی برای ولایت تکوین و تاریخ ارائه نمی شود و اگر هم ارائه شود برای تکوین و تاریخ عوامل متغیری را تعریف می کنند و نه اینکه تکامل تاریخ را تحت ولایت بدانند، بلکه آن را برآمده از حالت ماده می دانند و در تکامل آن اختیار را حاضر نمی بینید، یعنی نظام اختیاراتی برای اداره تکوینی و تاریخی قایل نیستند. در نظام مادی نظام اختیارات اجتماعی به تبعیت توسعه تکنولوژی بهینه می شود، یعنی به تبع اقتصاد و به تبع تغییر پیدا کردن انسان و جهان نظام اختیارات تعریف می شود...

۲/۳ - ناتوانی فرهنگ مادی در نظام جامع دادن به اختیارات

این فرهنگ مادی انسجام ندارد لذا نمی تواند جهانی جامعی ارائه دهد. حالات روحی را نمی تواند با افکار و عینیت به وحدت برساند. البته درست است که مجموعه ای می بینند ولی ابعاد کلی جامعه را به صورت بخشی ملاحظه می کنند و مجموعه نگری را تنها در بخش می برند.

لجستیک همدلی توسط فرهنگ بدین معناست که در هماهنگ سازی و بهینه سازی همدلی بشکل فراگیر حضور پیدا کند.

۲/۴ - امکان نیافتن بهینه تمایلات اجتماعی در نظام اسلامی در صورت وجود نداشتن فرهنگ همدلی (دستگاه منطقی که فرهنگ سیاست، فرهنگ اقتصاد و فرهنگ فرهنگ را یک جا ملاحظه کند)

حال اگر ما بخواهیم وضعیت تمایلات اجتماعی و نظام تمایلات اجتماعی را بهینه سازی کنیم باید بنیستهای کار را

کنیم تا بعد برای آن‌ها تناظر عینی پیدا کنیم و در جدول ببریم یا اینکه طبق آنچه که در چند جلسه قبل مشی کردیم باید حرکت کنیم به اینکه این جدول جامعه‌مان نه مقید به فرهنگ و نه مقید به سیاست و نه اقتصاد است و وقتی مفر دانشان را بیان و تعریف و حتی برای آنها متناظر معین می‌کنیم هنوز نه قید فرهنگ و نه قید سیاست و نه قید اقتصاد دارد؟

(ج): نظامش نظام اختیارات و نظام رابطه انسانها با هم می‌شود مثل نظام رابطه مجموعه انسانها که در اقتصاد گفته شد.

(س): من می‌خواهم بگویم که ما وقتی می‌خواهیم اینها را مقید به فرهنگ بکنیم یکدفعه خودمان را آزاد از مدل نکنیم و شروع کنیم هر کدام را به صورت یک مهره بگوئیم. آیا بهتر نیست که بر اساس قاعده‌ای که گذاشتیم مشی بکنیم تا بتوانیم حداکثر استفاده را از این بحث ببریم؟ قاعده‌مان این است که اول بیائیم تعاریف مان را بدون قید فرهنگی و سیاسی بدست بیاوریم و سپس متناظر عینی برای آنها مشخص کنیم و در آخر کار آنها را مقید به فرهنگی کنیم مثلاً همدلی وقتی در جدول جامعه می‌آید یک منزلت خاصی به خودش می‌گیرد که در جدول سیاست به گونه دیگری می‌باشد.

(ج): یعنی ما یک جدول مادر داریم که واژه‌های کلیدی را می‌گوید؛ هر چند واژه‌های کلیدی بدون اینکه هیچ یک از سه وصف را داشته باشد در خارج وجود نخواهد داشت، ولی در اینجا یک هویت نظری دارند که باید آن را مشخص کنیم. مثلاً بگوئیم نظام ارزشی، دستوری، حقوقی نظامهای انگیزشی هستند و نظام

ناهنجار ایجاد فرهنگ هماهنگ همدلی در کلیه سطوح برنامه می‌خواهد. ما می‌توانیم با برنامه بخشهای مختلف را ارزیابی کنیم. مثلاً وضع بعضی از درویش به گونه‌ای است که اصلاً استدلال نمی‌آورند مخصوصاً در آویشی که سنی (در یک قشری از ایران) هستند. وضع یک دسته دیگر این است که استدلال می‌آورند ولی انتزاعی می‌آورند. وضع دسته دیگر اینگونه است که مسائل را انتزاعی ملاحظه نمی‌کنند و بلکه مجموعه‌ای می‌بینند و لکن وضع جهانی‌شان دچار مشکل است. ما می‌توانیم فرهنگ را در دسته‌بندیهای مختلف ارزیابی کنیم، یعنی نظام سئوالات داشته باشیم. سپس بلحاظ سهم تأثیر سیاسی می‌توانیم بگوئیم: بهینه‌سازی فرهنگی این مجموعه‌ای که داریم چگونه می‌تواند انجام بگیرد که رفع نارسائی هر کدام در موضوع حقوق‌شان و نظام اختیاراتشان بتواند برای اینها به گونه‌ای بسترسازی شود که منجر به بهینه آنها گردد. حتی ممکن است یک وقتی بگوئیم: لازم است برای یک عده فقط کالای مصرفی ببریم، هر چند این سیاست بر خلاف عقیده‌مان باشد زیرا با این کار می‌توانیم ایجاد یک تغییری در تمایلاتشان بکنیم. برای یک عده ممکن است بگوئیم این سئوالات را ببرید. برای همه هم سئوال نمی‌دهیم و بلکه برای بعضی بستر ایجاد سئوال را درست می‌کنیم.

۳- تعریف عام همدلی به نظام توزیع قدرت

(س): در تعریف همدلی بهتر است به همان سبکی که در مورد همکاری اجرا کردیم به پیش برویم. البته نسبت به این بحث، یک سئوال روشی وجود دارد. در شیوه تعریف این اوصاف و مشخص کردن تناظر عینی‌شان در مرتبه بعد آیا ما باید بیائیم یک سری این اوصاف را بقید فرهنگ معنا

موضوعگیری جامعه برابر فرهنگ یعنی نظام اختیارات است.

(س): ضمن اینکه ما در این دوره بحثی که الان هستیم خود تعاریف بر ایمان مطلوب نهایی نیست بلکه این بحث در این مرحله برای این مفید است که ما بتوانیم متناظر عینی پیدا کنیم، ما در دور اول بحث تعاریف را تمام کردیم، مثلاً همدلی را با سه قید مفهومی و سه قید موضوعی تعریف کردیم. ولی در این دوره جدید از بحث ما بدنبال متناظر عینی آنها هستیم. در پیدا کردن متناظرهای عینی دو شیوه می تواند وجود داشته باشد یکی اینکه ما بیائیم برای مجموع تعریف یک اصطلاح یک عنوان عینی ارائه دهیم.

شیوه دومی که حضرتعالی دنبال کردید این است که از مفردات شروع کنیم و اول بیائیم مثلاً متناظر عینی مقدرات اولیه و همدلی و عدالت را بررسی کنیم و سپس با ترکیب این عناوین عینی، یک عنوان عینی برای کل اصطلاح بدست بیاوریم. مثلاً در قسمت همفکری برنامه را بعنوان متناظر عینی آن بیان کردید و البته برنامه را مقید به سه قید گمانه، گزینش و پردازش هم کردید.

(ج): نسبت به سه جدول هرگاه از نقطه مختصات که نگاه می کنیم باید بلحاظ هر یک بتوانید بقیه را هم ملاحظه کنید و این غیر از این است که ما بگوئیم: متناظر عینی مستقل از ملاحظه از نقطه مختصات می باشد. مثلاً بگوئیم: بدون اینکه بخواهیم از نظر برنامه نگاه بکنیم از نظر فرهنگ نگاه کنیم که در این صورت نظام ولایت نظام توزیع قدرت می شود و قدرت اجتماعی است که یک ساختار دارد که در سطح بالای بالا اسمش نظام توزیع قدرت دولتی و در سطح پائین نهاد خانواده است.

۳/۱- تعیین نظام حقوق بر مبنای نظام توزیع قدرت

به عبارت دیگر کلمه ای که در مبدأ نظام «ارزشی، دستوری، حقوقی» بکار می گیرید (کلمه حقوق) و کلیه دادگاهها مبتنی بر آن حکم می دهند، این حقوق بر اساس نظام توزیع قدرت تمام می شود. اینکه می گویند: «حق دارد» و «حق ندارد» یا «حقوق مشروط است» و یا در معاملات اقتصادی در دادگاه می گویند: این خانه یا این مغازه اینگونه است و در اجاره من می باشد و دادگاه بر اساس آن حکم می دهد و شما را نسبت به این مال تسلیط می کند یا آن را از تحت سلطه شما خارج می کند و یا به یک نسبتی تقسیم می کند در این موارد حقوق قدرت تصرف را کنترل می کند. یعنی وقتی این را یا به من می دهد یا به دیگری می دهد یا می گوید چه حد آن مال شما و چه حد آن مال او و این صورت قدرت تصرف اقتصادی مرا قید می زند، یعنی «نظام توزیع قدرت» مطرح است.

۳/۲- تعریف عام همفکری به نظام توزیع اطلاع و تعریف

عام همکاری به نظام توزیع ثروت در برنامه فرهنگی

حالا آیا می توانیم بگوئیم فکر و برنامه هم عملاً نظام توزیع اطلاع و اقتصاد هم نظام توزیع ثروت است یا نمی توانیم بگوئیم؟ در برنامه فرهنگی حتماً همین را می گوئیم. وقتی برنامه لقب فرهنگی به خودش می گیرد برای توزیع اطلاع نظام درست می کند. یعنی به همه اطلاع مساوی نمی دهد و بلکه منزلتهای گوناگون قائل می شود. اگر گفتیم نظام توزیع اطلاع داریم آیا صحیح است که بگوئیم نظام تولید اطلاع و نظام مصرف اطلاع هم داریم؟ آیا عین همین را در قدرت هم می توانیم بگوئیم یا نه؟ البته بعداً خواهید گفت که «تولید، توزیع و مصرف» نتیجه اش

منشاء انگیزش و پرورش و گزینش اجتماعی در نظام دولتی، حقوقی و عمومی می شود.

(س): یعنی حضرتعالی دارید مقید به فرهنگ متناظر

عینی معین می کنید؟

(ج): خیر، نظام عامش را می گویم، نظام عام آن نظام

تولید، نظام توزیع و نظام مصرف می شود. یعنی تولید،

قدرت، توزیع قدرت و مصرف قدرت دارد.

۳/۳ - تعریف عام همدلی به نظام اختیارات

(س): در همدلی عام و خاصش را چگونه می گوید؟

(ج): نظام اختیارات قدرت می شود و اصلاً خود

اختیار به نفسه، قدرت است؛ قدرت تصرف بریده از همه

چیز و بریده از فرد، جامعه و هم چیز می تواند باشد ولی

وقتی می گوید: مختار است یعنی دورن یک رابطه حرکت

نمی کند و برایش حکومت نسبی قایل می شوید. وقتی

درون اختیارات اجتماعی می آید معنایش این است که

برای آن منزلت معین می کند و متناسب با منزلتش حق

تصرف و حق تصمیم گیری و حق حضور و تغییر پیدا می کند

و البته این تنها بعد سیاسی آن می شود یعنی تولید قدرت،

توزیع قدرت و مصرف قدرت.

(س): آنوقت توزیع قدرت را می گوید در

فرهنگش باشد؟

(ج): خیر، بلکه تولید، توزیع و مصرف قدرت فرهنگ

دارد، یعنی می شود از نقطه مختصات فرهنگ آن را

مشاهده کرد. البته شما از این طرف هم می توانید در همه

موضوعات دو بعد دیگر هم ملاحظه کنید.

۳/۴ - تناظر همدلی با سیاست، همفکری با فرهنگ و

همکاری با اقتصاد در فرض انتزاع این سه از یکدیگر

(س): در همفکری هیچکدام از این اوصاف مربوط به

هیچکدام از این ابعاد نیست.

(ج): وقتی نباشد معنایش این است که یک چیز

عام تری دارید.

(س): یعنی گاهی می گوئیم: همفکری، فرهنگ و

همدلی، سیاست و همکاری، اقتصاد است و راحت

می گذریم ولی شما می فرمائید: نباید اینگونه بگوئیم زیرا

هر یک از این اوصاف را مختص به یک بعد کردیم و حال

اینکه سه بعد تمام این اوصاف را دارا می باشند. لذا

می توان اقتصاد را هم از موضع فرهنگ و هم از موضع

سیاست ملاحظه کرد.

(ج): یعنی همدلی مربوط به سیاست و همفکری

مربوط به فرهنگ - بنا بر فرضی که جدا جدا بحث

می کنیم - و همکاری مربوط به اقتصاد است. یعنی اگر

موضوع، موضوعی است که سبقت بر فکر دارد مثلاً هم

جهت بودن و هم خواست بودن و هم پسند بودن است این

را در بخش سیاسی می گذاریم و اگر کاری سنجشی است

آن را در همفکری و اگر کاری عینی است آن را در

اقتصادی می گذاریم.

۴ - تغییر منزلت متغیرها و تغییر خود متغیرها علاوه

بر منزلت آن، دو احتمال در تفاوت مدل عمومی جامعه و

مدل فرهنگی

(س): بله دقیقاً تفاوت نگاه بخشی و غیر بخشی به

جدول در همینجاست، اگر ما از اول تلقی بخشی داشتیم

لازم نبود وقتی می خواهیم مدل فرهنگی درست بکنیم کل

این اوصاف را در هم ضرب کنیم و بلکه باید از هر سطر در

کنید و خوب جواب بدهید. در فرهنگ شما تبعیت از ائمه معصومین ضرورتاً واجب است و این را نمی‌توانید هزگز به معنای یک وجوب سیاسی و غیر حقی که حقانیت آن از نظر فرهنگی تمام نشده تلقی کنید. اینکه می‌گویید این مسئله یک مسئله فرهنگی است به چه دلیل می‌باشد؟ یعنی شما توزیع قدرت کردید و اطاعت اعمال یک قدرت است، یعنی شما در اراده و شاء و مشیت خودتان ملتزم به تبعیت از یک خواست دیگری هستید. آیا این را یک مسئله فرهنگی می‌دانید یا فقط مسئله سیاسی می‌دانید؟

(س): بله ما قبول داریم که هر سه بعد را در تمام موضوعات می‌توان ملاحظه کرد.

(ج): پس در کجا اشکال دارید؟

(س): صحبت، این است که ما در چه مرحله‌ای هستیم؟

(ج): تغییر نظام ارزشی، دستوری و حقوقی که مثلاً حاصل جهت‌گیری موضعگیری و مجاهده است، در عینیت هم همین جهت‌گیری موضعگیری و مجاهده است و نظام اختیارات را مقنن می‌کند و پایین می‌آورد. یعنی در حقیقت وصف خود اختیار جهت‌گیرنده است و یک انتخاب خیلی خیلی اصلی دارد که جهت می‌گیرد و حول جهت گرفته، حساسیت پیدا کرده و موضوع می‌گیرد و برای حفظ موضع گزینش شده تلاش و بذل طاقت می‌کند. این مطلب کلاً سه مرتبه از اختیار است که در جامعه هم می‌آید، یعنی در جامعه نظام اختیارات درست می‌شود و مردم تبعیت از مرجع می‌کنند، و حتی تبعیت از نقزردن اطرافیان مرجع هم می‌کنند. این تبعیت طبق چه قاعده‌ای می‌باشد؟

یک مقلد تحمل نمی‌کند که نسبت به مرجعش کسی

جدول جامعه سطر وسط را (یعنی همفکری، عدالت و مقدمات شکل‌پذیر) را می‌آوریم و می‌گفتیم: اینها معرف فرهنگ می‌باشند؛ هر چند این چیزی که معرف فرهنگ است فرهنگ محض نیست و می‌شود تأثیر سیاست و اقتصاد را در این ملاحظه کرد یعنی وقتی می‌خواهیم مدل فرهنگی درست کنیم، اوصاف اصلی در مدل فرهنگی همان اوصاف همفکری، عدالت و مقدمات شکل‌پذیر می‌باشد و وقتی می‌خواهیم مدل سیاسی درست کنیم سه تای دیگر و وقتی می‌خواهیم مدل اقتصادی درست کنیم سه تای دیگر می‌باشد. این یک روش است یک روش دیگر این است که بگوئیم کل اوصاف در تمام مدلها هست. (ج): یعنی همه اوصاف جزو عوامل متغیر می‌باشند. (س): و تنها منزلتشان در مدل‌های مختلف متفاوت می‌شود.

(ج): احسنت! یعنی در فرهنگ منزلت سیاست دو و منزلت خود فرهنگ چهار و منزلت اقتصاد یک می‌باشد.

(س): البته اقتصاد و سیاست یک می‌باشد.

(ج): و در سیاست برعکس این باشد. در اقتصاد هم منزلتها عوض می‌شود. حال سؤال مهم همین است که آیا تنها باید منزلتهای متغیرها عوض شود یا خود متغیرها هم باید عوض شود؟

(س): خود متغیرها در منزلت خاص خودش معنای خاصی پیدا می‌کنند. یعنی همکاری در جدول اقتصاد با جدول فرهنگ متفاوت می‌باشد. البته این تفاوت در اصطلاحات مشخص می‌شود.

۴/۱ - مقنن شدن نظام اختیارات (همکاری) بر اساس جهت‌گیری موضعگیری می‌دهد.

(ج): من یک سؤال می‌پرسم و شما هم خوب توجه

جامعه گرفتید.

(ج): درست است اشکال شما به کجای مطلب است؟
(س): ما باید بررسی کنیم که دنبال چه هستیم؟ در ابتدا فرض کنیم که اوصاف جامعه مقید به سه بعد سیاست، فرهنگ و اقتصاد نیستند و لذا از هر وصف ۹ تعریف ارائه دادیم.

این اوصاف در سه مدل به یک معنا می باشد. و تفاوت آنها در تفاوت منزلتهای آنها ظهور پیدا می کند. در هر مدلی هر وصف یک منزلتی پیدا می کند یعنی هم از نظر خانه و هم قیداً و هم منزلتاً با مدلهای دیگر متفاوت می شود و بالطبع اوصاف یک تفاوت و جایگاه خاصی پیدا می کنند. این جابجایی باعث تفاوت تعریف آنها هم می شود. مثلاً برای ما از نظر روشی مشخص است که اگر همدلی در خانه شماره یک بیاید و قید دوم هم قرار بگیرد چه تعریفی و اگر در خانه شماره یک و قید سوم قرار بگیرد چه تعریفی پیدا می کند. پس این یک فرض بوده است.

(ج): وقتی که قید را مقدم یا مؤخر می کنیم و می گوئیم مثلاً همدلی نسبت به همکاری یا همدلی نسبت به همفکری، آیا مفهومی این نیست که بگوئیم سیاست فرهنگ یا فرهنگ سیاست؟

(س): من قبل از اینکه نسبت به فرمایش شما تصدیق یا تکذیبی داشه باشم می گویم: اگر قاعده قبلی درست است طبق روال قاعده ای که گذاشتیم حرکت کنیم و اگر بخواهیم قاعده را عوض کنیم، عوض می کنیم. لذا اگر می خواهیم قاعده قبلی حفظ شود باید این انعکاسهای مفهومی را در جدول خودش توضیح دهیم. یعنی یعنی وقتی به مدل فرهنگی رسیدیم ارتباط و انعکاس اوصاف را در یکدیگر مشخص می کنیم.

اهانت کند و لذا موضع می گیرد و تلاش می کند. در اینجا سه مرتبه از اختیار هست یعنی عین آنجا که سه مرتبه از پیدایش عملیات فکری گفته شده (مرحله تجزیه، تحلیل و ترکیب نسبت به رابطه با جهان) در هم اینجا سه مرتبه از اختیار بیان می شود که نتیجه آن تحقق اختیار می باشد. حال محقق شدن یک اختیار چگونه واقع می شود؟ حتماً یک اختیار نسبت به جهت گرفتن و یک اختیار نسبت به موضع گرفتن و یک اختیار هم نسبت به مجاهده دارد و تا هر سه انجام نشود و به آخرین پله نرسد لقب اینکه اختیار کرده، متزلزل است و اختیار استمرار پیدا نمی کند. مثل اینکه کسی فقط گمانه زده ولی گزینش و پردازش نکرده است این کار منشاء تشتت ذهن است، یعنی کسی که فکرش تطرق احتمال دارد نمی تواند نسبتها را تنظیم و بالطبع از آنها نتیجه گیری کند. این تطرق احتمالات بدون گزینش و پردازش یک بیماری است که آخر کار ممکن است شخص دیوانه شود زیرا مرتباً تشویش فکری پیدا می کند. ولی اگر گمانه بزند و نسبت بین شان را هم ملاحظه کند و ایجاد تناسب هم بکند و سپس پردازش مجدد هم کند نتیجه تحویل می دهد و در این صورت او کار فکری کرده است. کار فکری اجتماعی لقب برنامه دارد که دولت این کار را انجام می دهد.

(س): در کجا؟

(ج): کار فکری اجتماعی در بخش همفکری اجتماعی. حال آیا در مسئله جهت گیری، موضع گیری، مجاهده یک کار اجتماعی انجام می گیرد یا خیر؟
۴/۲ - ضرورت ملاحظه شدن نسبت همدلی و همکاری با همفکری به وسیله تقدم و تأخر قیود

(س): شما از اول اینها را به عنوان اوصاف

(ج): فقط در ۲۷ تا نشان بدهیم؟

(س): یعنی هر کاری که می‌خواهیم بکنیم در این

جا بکنیم.

(ج): حالا اگر ما بخواهیم این مطلب را ملاحظه بکنیم

آیا باید فرهنگ همکاری را هم بگوئیم؟

(س): الان جدول مان چنین چیزی را تقاضا نمی‌کند.

(ج): آیا این جدول تان جدول جامعه است یا

جدول فرهنگی؟

(س): جدول فرهنگی است و اینکه می‌گوئیم مدل

یعنی همین است. یعنی شاید از این زاویه وارد شدیم و

متوجه گردیم که ناقص است و درستش می‌کنیم ولی اگر

چهارچوب این را حفظ نکنیم نمی‌فهمیم کجای کار

گیر دارد.

۴/۳ - ضرورت مقید شدن تعاریف اوصاف به سایر

موضوعات علاوه بر مقید شدن به موضوعات درونی

هر وصف

(ج): ما تا به حال همکاری، همفکری و همدلی را در

سه سطح انتزاعی، مجموعه‌ای و تکاملی ملاحظه کردیم.

سپس مقدمات شکل‌پذیر و شکل‌گرفته و اولیه را هم ولو

اجمالاً در سه سطح انتزاعی، مجموعه‌ای، تکاملی ملاحظه

کردیم در قدم سوم «عدالت، اعتماد صیانت» را هم در این

سه سطح ملاحظه کردیم.

(س): بله و مقید به سه موضوع هم کردیم.

(ج): حالا می‌خواهیم موضوعات را به هم مقید کنیم.

حال سئوالی می‌کنم که خوب عنایت فرمائید، ما وقتی

عدالت و اعتماد و صیانت را در سه سطح تعریف کردیم آیا

با سه نمونه فرهنگی، سیاسی و اقتصادی تعریف کردیم؟

(س): نمونه سیاسی و اقتصادی نداریم.

(ج): موضوعش را چه چیزی قرار دادیم که سه نوع

شده است!؟

(س): مثلاً برای خود عدالت یک مفهوم در نظرمان

بوده و گفتیم عدالت یعنی رعایت حقوق و حدود و بعد

گفتیم رعایت حقوق و حدود اگر انتزاعی باشد چه می‌شود

و اگر مجموعه‌ای، و تکاملی باشد چه می‌شود و بعد هم

هر سه را مقید به سه موضوع تناظر، ترتیب و تنظیم کردیم.

(ج): حالا آیا قاعده را می‌خواهیم عوض بکنیم یا یک

پله جلو می‌بریم؟ آیا وقتی که جدول را درست می‌کنیم و

اینها را موضوعاً مقید به هم می‌کنیم آیا فقط به موضوعات

خودشان مقید می‌شوند یا ناظر به موضوعات آخر

هم می‌شوند؟

(س): منظور شما از موضوعات آخر چیست؟

(ج): به نظر من نکته حساس کار همینجاست. هرگاه

فکر را به موضوعات خودش و سطوح خودش و مقدمات

را به موضوعات خودش و سطوح خودش و عدالت و

اعتماد و صیانت را به موضوعات و سطوح خودشان

منحصراً تقسیم بکنیم و در ترکیب ۹ شکل پیدا کنند آیا

اصولاً به موضوعات دیگری هم مربوط می‌شوند؟

۴/۴ - ضرورت حاکمیت مفهوم فرهنگ به کل اصطلاحات

مدل فرهنگی

(س): نباید بشوند.

(ج): بنابراین جدول فرهنگ تان منحصر به

فرهنگ می‌شود.

(س): چرا؟

(ج): دوباره تکرار می‌کنم توجه بفرمائید؟

(س): شما فرض بر این گرفتید که فرهنگ

یعنی همفکری.

۴/۵ - احتمال فراگیری «همفکری همفکری، همفکری همکاری، همفکری همدلی» به جای «همفکری، همکاری، همدلی» در جدول اصطلاحات فرهنگی برای حاکمیت بخشیدن مفهوم فرهنگ بر کل جدول

(س): مگر فرهنگ همکاری معنایش این است که ما

باید انعکاش همفکری را در همکاری ببینیم؟

(ج): یعنی نوع این کار را ببینیم و بعد ببینید این سهم

تأثیرش در اینجا ...

(س): اگر این چنین چیزی لازم است پس باید این

اصطلاحات عوض بشود.

(ج): خیر.

(س): یعنی ما باید دنبال اصطلاحی بگردیم. مثلاً به

جای اینکه همفکری را در مقذورات شکل‌پذیر ضرب

کنیم باید بگوئیم همفکری و همکاری چیست؟ و اصطلاح

هم باید اینگونه شود.

(ج): احسنت! وقتی می‌گوئیم اینگونه باید بشود

معنایش این است که از این سطح باید یک ارتقاء دیگری

پیدا کند مثلاً اگر یک چنین فرضی کنیم که در سطر

همفکری، همکاری و همدلی بنویسیم و بعد در ستون ...

(س): خودشان را می‌نویسیم.

(ج): احسنت! اگر اینگونه بشود آنوقت یک کار

دیگری بکنید بیاپید در ستون اولش که نوشته همفکری

همفکری همفکری همکاری همفکری همدلی، آن ستونها

را اینجا بنویسید.

(س): دو قیدها را اینجا بنویسیم.

(ج): معادل این دو قیدها را بنویسید و تبدیل به یک

قید کنید.

(ج): اگر فرهنگ یعنی همفکری، همکاری، همدلی،

آنوقت باید یک جدول دیگری در نظرمان باشد که

همکاری با موضوع خودش منحصرأ نیاید.

(س): آن ممکن است در یک سطوح برتری پیدا بشود

ولی در این سطح ما نباید انتظار چنین چیزی را داشته

باشیم. من این مطلب را باز به صورت روشی می‌گویم. ما

وقتی اصطلاح درست می‌کنیم خاصیت آن برقراری

ارتباطات بین مفاهیم می‌باشد. یعنی وقتی ما توسط ضرب

کردن ما بین دو مفهوم و سه مفهوم حداکثر ارتباطات را

ملاحظه می‌کنیم، لذا نباید در اینجا انتظار این را داشته

باشیم که این وصف مقید به یک وصف دیگری بشود.

(ج): این سه تا عنوان چه چیزی هستند و چه چیزی

جامع‌شان هست که آن جامع لقب فرهنگی پیدا می‌کند؟

آیا این سه اجزاء فرهنگ هستند تا من بگویم این

فرهنگی است؟

(س): این سه تا با هم از اوصافی هستند که در مدل

فرهنگی باید بیایند.

(ج): خیر کمی تأمل بکنید، بنابر روشی که تا اینجا بیان

کردید دقیقاً این جدول فرهنگ می‌شود.

(س): من فهمیدم که چرا شما این را می‌فرمایید، یعنی

ماکل این ...

(ج): خیر، کل اینها هم باید از اقسام فرهنگ باشند.

(س): اصلاً بحث قسم نیست.

(ج): باید از ابعاد فرهنگ از خصوصیات باشند که آنها

تفسیر فرهنگی داشته باشند.

(س): بله همینطوری است.

(ج): مگر من الان فرهنگ همکاری، فرهنگ همدلی

را نمی‌گفتم که شما قبول نمی‌کردید.

(س): حالا ما نسبت به آن مشکلی نداریم.

(ج): از نظر روشی می‌گویم.

۴/۶ - محدود شدن همفکری به یک بخش در پیش‌نویس

چهارم جدول اصطلاحات فرهنگی

در مدل فرهنگی حضور فکر فقط کجاست؟

(س): در یک بخش است.

(ج): پس در دو بخش نیست، حال چگونه می‌توانید

بگویید دو بخش دیگر از بخشهای فرهنگ هستند؟

(س): ما اگر در همین اصطلاحات جای عدالت،

اعتماد و صیانت را با همفکری، همکاری و همدلی عوض

کنیم (یعنی همفکری، همکاری و همدلی را موصوف دوم

قرار بدهیم) تا آخر اصطلاحات تغییر می‌کنند.

(ج): آنوقت من می‌گویم: همفکری، همکاری و

همدلی را در سطر اول و در سطر دوم و در سطر

سوم بنویسید.

۴/۷ - محدود شدن همفکری به یک سطر در صورت جا به

جایی قید عدالت و همفکری

(س): عمودی بنویسیم؟

(ج): عناوین سطری تغییر می‌کنند ولی بلوکی تغییر

نمی‌کنند به عبارت دیگر آیا این سه تا سطر جامع خواهند

داشت یا نه؟

(س): جامع‌شان یک چیز دیگر می‌شود مثل جامع

عدالت، صیانت و اعتماد است که همفکری شده است.

اصلاً روش ما غیر از این ایجاب نمی‌کند. اگر شما دنبال این

هستید که این در سطر بیاید و جامع آن هم خودش بشود

اینکار در صورتی می‌شود که خود سه وصف را در خودش

ضرب کنیم و نه اینکه سه وصف را در سه وصف دیگر

ضرب بکنیم.

(ج): سپس این بلوک، بلوک عدالت و دو بلوک دیگر

هم بلوک اعتماد و صیانت می‌شود.

حال در سطر، سطر اول مقدمات شکل پذیر شکل

گرفته و اولیه می‌باشد.

(س): همفکری مقدمات شکل پذیر عدالت.

(ج): سطر اول تا آخر عدالت می‌شود. یعنی جای

عدالت همفکری می‌شود و یک سطر هم داریم که همه‌اش

همکاری است و اصطلاح‌تان از این جهت هیچ تغییری

نمی‌کند و فقط ۹ خانه‌شان فرهنگی است.

(س): در بلوک آمده یا در یک سطر آمده است؟

(ج): مگر اینکه این سه تا را یک بار در خودش

ضرب کنیم.

(س): دو قیدی می‌شود و ستون اول آنها را

اینجا می‌آوریم.

(ج): همینکه آوردید دیگر تمام است.

(س): حالا یک ستون را آوردیم و بقیه‌اش همانطوری

که هست باشد.

(ج): این در کل انعکاس پیدا می‌کند.

(س): آیا همین کار را نسبت به سه وصف دیگر

می‌خواهید بکنید؟

(ج): خیر.

(س): خوب این وصف چه مزیتی دارد که تافته

جدا یافته از دیگران بشود؟ اگر قرار است همه اینها در مدل

فرهنگی باشند هیچکدامشان مزیتی بر دیگری ندارد.

(ج): یادمان نرود که این سه در مبنا هستند و هر گونه

تغییری در هر یک در دیگران هم منعکس می‌شود. یعنی

اگر گفتیم اینها را در خوشان ضرب بکنید، ستون اول

فرهنگی و ستون دوم اقتصاد و ستون سوم سیاست

جدول مادر و جدول جامعه می شود.

(س): جدول جامعه با آن فرق دارد. یعنی تفاوتی را که ما بین جدول جامعه و جدول فرهنگ می گذاشتیم این بوده که مقیدهای دوم را اول بیاوریم.

(ج): در اینها قیدها آورده شده و لکن مفردات فرقی نکرده است.

(س): مفردات چه فرقی بکنند؟ یعنی ما از اول فرض مان این بوده که هر سه مدل مان مفرداتش همین است، یعنی این مفردات هم جدول فرهنگی و هم سیاسی و هم اقتصادی و هم جدول جامعه را درست می کند.

(ج): شما با این جابجایی قیود که انجام می دهید می خواهید معنای آنها را عوض بکنید. ولی به موضوعات بیرونش اصلاً نظر نداشته اید.

(س): با موضوع بیرونش از طریق اصطلاحش ارتباط می گیرد.

(ج): آیا مفردات معنای جدید پیدا می کنند یا بمعنای قبل هستند؟ این مطلب محل تأمل است. شما عوامل درونی را تغییر می دهید ولی عوامل بیرونی را لحاظ نمی کنید و می خواهید جعل اصطلاح جدید شود، یعنی تطابق جدید پیدا کند و حال اینکه با اینگونه عملکرد در تطابقش گیر می کنید.

(س): این انعکاسها باید در مرحله ترکیب پیدا شود و نه در مرحله تجزیه.

(ج): یا ترکیب فقط عوامل درونی تغییر می کند اما عوامل بیرونی چگونه تغییر می کند؟

(س): بیرون را باید خود اصطلاحات مان و خود مدل مان بگویند. یعنی وقتی می گوئیم همفکری مقدرات شکل پذیر عدالت این اصطلاح نشان می دهد که بیرون

می باشد. (البته الان کاری به ترتیب شان ندارم) و بالعکس هم می توانیم ترکیب کنیم و همین روال خودش باشد، یعنی اول همدلی و بعد همفکری و بعد همکاری باشد. یا ستون وسط کلاً مربوط به فرهنگ می شود ولی خود فرهنگ، فرهنگ سیاست و فرهنگ اقتصاد هم دارد. در این صورت است که هر سطری ناظر به کل دیگر می تواند بشود.

(س): این نگاه شما به خاطر این است که شما ابتدا فرض فرهنگ را به همفکری تعریف می کنید و بعد می گوئید این تنظیم باید اصطلاح شود و بگونه ای باشد که چترش در کل اوصاف بیفتد.

۴/۸ - مرتبط نشدن هر موضوع به موضوعات بیرون خودش در پیش نویس چهارم اصطلاحات فرهنگی

(ج): ما اگر فرهنگ را به معنای همفکری بگیریم و به معنای همدلی بگیریم شما سه تا جدول درست بکنید و مبنای یکی از آن جدولها را فرهنگ قرار بدهید صرف نظر از اینکه همفکری هم هست.

(س): یعنی خود فرهنگ، سیاست و اقتصاد را دوبار در خودشان ضرب کنیم.

(ج): بله، ۹ تا می شود.

(س): یک بار ضرب کنیم ۹ بار می شود.

(ج): یک بار ۹ تا می شود و یک ستونش را برمی دارید، ستونش را که برداشتید بگوئید: مفروض مان این است که این دو بخش دیگر که موضوع و مقیاس باشد بر حسب مبنا فرهنگ می شود مبنا اصل در تعریف است زیرا مفروض این است دیگر لازم نیست اینها را در خودش ضرب کنید. حال ۹ تایی که در اینجا واقع می شود فقط سه تایش که موصوف دومش فرهنگی است در این بالا می نویسیم. بعد وقتی بخواهیم معنا بکنیم این جدول،

هیچ مشکلی ندارد و لذا باید معنایی برای همدلی ذکر کنید که با آن جامع بسازد. یعنی از فرهنگ یک تعریف جامعی ارائه بدهید که بتواند این سه را پوشاند. اگر بخواهد فرهنگ معنی جامع پیدا بکند چه تعریفی می‌تواند تعریف جامع شود؟ مثلاً - فرض محال می‌کنیم - می‌گوئیم: پیدایش جهت، کیفیت، ساختار، نسبت، تناسب و امثال اینها. امور کیفی هستند و اینها باید در فرهنگ باشد. حالا صرف نظر از اینکه چه بگذاریم، قاعده این است که باید این جامع حضور در عناوین مبنائی جدول داشته باشد. یعنی همه آنها را پوشاند. در این صورت دیگر لازم نیست که مقدمات شکل پذیر هم فرهنگی باشد.

(س): پس منظور حضرتعالی که می‌فرمایید می‌شود کل جدول را یک بار از موضع سیاسی و یک بار از موضع فرهنگی و اقتصاد خواند معنایش همین می‌باشد؟
(ج): بله.

(س): و این از نظر روشی ظاهراً منطقی‌تر است تا اینکه ما بخواهیم سطر اولش را دو قیدی کنیم.
(ج): اگر دو قیدی نکنید دچار این مشکل می‌شوید. س، وقتی دو قیدی کنیم اصطلاحات جدول مان چهار قیدی می‌شود.

(ج): خیر، این معنای چهار قیدی نمی‌دهد، شما معادلش را نتوانستید پیدا کنید و به جای معادل یک قیدی یک عنوان دو قیدی می‌آورید لذا اگر معادل اجتماعی آنها را پیدا کنید می‌توانید به جای آنها بگذارید مثلاً معادل فرهنگ همدلی «حقوق» می‌نویسید.

همفکری، مقدمات شکل‌پذیر و عدالت است. خود این اصطلاح هم باز روی هم یک بیرونی دارد که آن ۲۶ اصطلاح دیگر هستند.

(ج): خیر، باید از لحاظ روش بگویید، این یک مرحله از کاری است که آمدیم مرحله دیگر آن چیست؟ حال می‌خواهیم به عینیت تطبیق بدهیم و روش تطبیق می‌خواهیم. شما در سطر و ستون جایگاه مفردات را عوض کردید و نسبت اینها به همدیگر درست شد و موضوعاً تجزیه شد ولی آیا این سطر به این سطر ربطی دارد یا ندارد؟

(س): ربطش به این است که ما از ۲۷ تا برویم و بتوانیم خود اینها را با هم مقید کنیم.

(ج): پس چرا همدلی در اینجا ذکر شود؟

(س): پس کجا ذکر شود؟

۴/۹ - احتمال قرار دادن معنایی برای فرهنگ حاکم بر همفکری، همکاری، همدلی در پیش نویس چهارم

(ج): اگر ما همدلی را اینجا ذکر کردیم همدلی موضوعاً فرهنگی است و همفکری موضوعاً فرهنگی است.

(س): هیچکدام غیر از همفکری موضوعاً فرهنگی نیست.

(ج): آنها را آمدید مقید به همفکری کردید و اینها را به همدیگر مقید نکردید.

(س): فرهنگی شدنشان من باب مقید شدنشان به همفکری نیست.

(ج): بنابراین فرهنگ را جامع بین هر سه می‌گیرید و

«وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی

جلسه ۲۶

۷۷/۰۳/۰۶

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

تنظیم: گروه تحقیقات مبانی

شیوه تعریف اصطلاحات مدل فرهنگی و تعریف «همکاری» بر اساس آن

فهرست

- * مقدمه - طرح سنئوال..... ۱
- ۱- همکاری موضوعاً «فکری» نیست اما دارای فرهنگ است..... ۲
- ۱/۱- ضرورت نداشتن معنا نمودن همکاری به فکر پیرامون همکاری در جدول فرهنگی..... ۲
- ۱/۲- تعیین جهت یا کیفیت یا ساختار موضوع فرهنگ..... ۳
- ۱/۳- کیفیت همکاری مبتن فرهنگ همکاری، شدت همکاری مبین سیاست همکاری و کارآمدی همکاری مبین اقتصاد همکاری..... ۳
- ۲- متفاوت بودن کیفیت همکاری با برنامه (همفکری) پیرامون گسترش ساختارها..... ۳
- ۲/۱- تحمیل شدن فرهنگ تکنولوژی به مصرف کننده..... ۳
- ۲/۲- تغییر یافتن جهت عینی سنجش به وسیله تکنولوژی (همکاری)..... ۴
- ۲/۳- ساختار سنجش، ساختار تکنولوژی، ساختار اداره؛ بیانگر فرهنگ همفکری، همکاری، همدلی..... ۵
- ۳- ضرورت قرار گیری تعریفی از همکاری در جدول فرهنگی که بیانگر فرهنگ همکاری باشد..... ۵
- ۴- تعریف اجمالی فرهنگ..... ۵
- ۴/۱- معرفی «پذیرش» به عنوان ثمره فرهنگ..... ۵
- ۴/۲- ضرورت توجه به روند پیدایش پذیرش در مدل فرهنگی..... ۵
- ۴/۳- ترجیح نداشتن ایجاد پذیرش از طریق سنجش..... ۵
- ۴/۴- کمال پذیرش در هماهنگی فعل قلبی، فکری و عملی..... ۶

۵- تغییر منزلت و محتوای قیود در جدول فرهنگی نسبت به جدول جامعه ۶

۵/۱- اضافه نمودن قید فرهنگی به کل اصطلاحات جدول عمومی جامعه یک احتمال در تنظیم اصطلاحات مدل فرهنگی ۷

۵/۲- مؤثر بودن تغییر عنوان (سیاسی، فرهنگی، اقتصادی) جدول اصطلاحات در تغییر مواد درون جدول ۷

۵/۳- ضرورت ملاحظه تغییرات مفهومی (انتزاعی، مجموعه‌ای، تکاملی) و تغییرات موضوعی (سیاسی، فرهنگی، اقتصادی) ۸

۸- در تعریف اصطلاحات مدل فرهنگی ۸

۵/۴- ضرورت مقید نمودن تعاریف عام اوصاف به قید فرهنگی قبل از تعریف اصطلاحات مدل فرهنگی ۸

۵/۵- امکان تطبیق بیشتر اصطلاحات با وارد کردن قید مفهومی و موضوعی ۸

۶- بررسی احتمالی بدست آمدن فرهنگ همفکری، فرهنگ همکاری، فرهنگ همدلی از طریق ضرب همفکری،

همکاری و همدلی در خودش ۹

۶/۱- تعریف همکاری فرهنگی به برنامه فرهنگی ۹

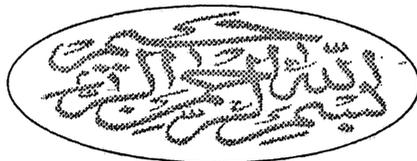
۶/۲- تعریف فرهنگ همکاری به تأثیر اقتصاد بر فرهنگ ۱۰

۶/۳- تعریف فرهنگ به «کیفیت» و تعریف فرهنگ، به «سنجش» ۱۰

۶/۴- ضرورت توجه به انعکاس عوامل بیرونی در تعریف نمودن اوصاف در صورتی که اوصاف به نفسه ملاحظه نشوند ۱۰

۶/۵- بیان در فرض در تعریف فرهنگ ۱۱

نام جزوه:	مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۹۰۰۵۰۲۶
استاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه:	۷۷/۰۲/۰۶
عنوان گذار:	حجة الاسلام پیروزمند	تاریخ انتشار:	۷۷/۰۶/۲۲
ویراستار:	حجة الاسلام جمالی	حروفچینی و تکثیر:	انتشارات فجر ولایت



شیوه تعریف اصطلاحات مدل فرهنگی و تعریف «همکاری» بر اساس آن

* - مقدمه: طرح سؤال

حجة الاسلام پیروزمند: پس از تنظیم و تعریف اصطلاحات اصلی مدل فرهنگی در مرحله بعد به دنبال این بودیم که متناظر عینی این اصطلاحات را پیدا کنیم و بناشد که برای هر کدام از اوصاف جداگانه متناظر عینی پیدا کنیم. نسبت به وصف همفکری این بحث انجام گرفت و نسبت به همکاری و همدلی هم تا حدودی مباحث مفهومی صورت گرفت ولی اصطلاح مشخصی ارائه نگردید.

جنابعالی در قسمتی که می‌خواستید همکاری و همدلی را معنا کنید، ذهن‌تان معطوف به این نکته شد که ما باید این واژه‌ها را از موضع فرهنگ معنا کنیم، یعنی تأثیر فرهنگ را در آنها ملاحظه کنیم.

حجة الاسلام و المسلمین حسینی: اگر بخواهیم

معادل عینی آنها را معین کنیم.

(س): بله، از موضع فرهنگ اینها را نگاه کنیم تا بتوانیم

متناظر عینی آنها را معین کنیم. لذا این بحث مبدأ این شد که ما تأمل محدودی نسبت به جدول اصطلاحات فرهنگی - که قبلاً تنظیم شده بود - داشته باشیم. در آن جدول به حسب ظاهر فرهنگ را به همفکری معنا کردیم و آن را در یک بلوک و همکاری و همدلی را هم در دو بلوک مجزا قرار دادیم. حضرتعالی فرمودید که باید این اصطلاحات بگونه‌ای باشد که ما مفهوم فرهنگ را در کل آنها مشاهده کنیم، برای حل این مسئله دو راه پیشنهاد شد یکی اینکه ما یک مفهومی از فرهنگ و رای همفکری، همکاری و همدلی ارائه دهیم و بگوئیم: آن مفهوم هم در همفکری و هم در همکاری و هم در همدلی هست و از این طریق جدول را فرهنگی کنیم و مفهوم فرهنگ را در همه آنها حاضر کنیم. یک راه هم این بود که خود همفکری، همکاری، همدلی در خودش ضرب شود و در سطر اول همفکری همفکری، همفکری همکاری و همفکری همدلی بجای همفکری، همکاری و همدلی - که قبلاً در

در بالا بردن قدرت و سهم تأثیری که دارد حتماً دارای جهت، نظام نرم افزاری و سخت افزاری است. در این صورت تکنولوژی به نفع موضوع تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد.

یعنی تکنولوژی موضوعاً دارای فرهنگی است و نه اینکه برنامه تکنولوژی فرهنگ تلقی می‌شود. همچنین درباره همدلی می‌توانیم بگوئیم: خود جهت گیری خاص، همدلیها، همجهت‌ها و نظام‌شان و فعالیتی که دارند خودش به نفع دارای فرهنگی است. به تعبیر دیگر خود جدول فرهنگ برعکس جلسه قبل استدلال می‌کنم - لازم نیست که بحث فکر در آن باشد تا بتوان نام فرهنگ بر آن گذارد بلکه صحیح است که بگوئیم: در این جدول، همکاری نباید موضوعاً فکر باشد ولی فرهنگ همکاری هست. در همدلی فکر لازم نیست باشد بلکه فرهنگ همدلی هست.

(س): اینکه فرهنگش هست یعنی چه؟

(ج): یعنی این همدلی و این همکاری در یک جهتی است. در یک جهتی بدین معنا که ما در اینجا فرهنگ را در سطوح مختلف - نه به عملیات فکر کردن - تعریف می‌کنیم. اگر پیرامون توسعه خود فرهنگ می‌خواهیم صحبت کنیم آن را معادل با پذیرش، ارتکاز، سنجش و سنجش‌های پذیرفته شده می‌دانیم که در همه اینها عمل فکر کردن رکن است. در آن جدولی که شما نوشتید اگر بخواهیم بگوئیم فرهنگ فرهنگ چه چیزی است؟ باید آن هم یک تقسیماتی داشته باشد. مثلاً شما در این جدول ۹ تا فرهنگ ذکر کردید که سه تای آن مربوط به سیاست و سه تای آن مربوط به فرهنگ. و سه تای آن هم مربوط به اقتصاد است.

پیشنویس چهارم طرح گردیده بود - می‌آید. حالا باید ببینیم که کدام راه بهتر است تا بعد از این بحث به سراغ بحث اصلی (تعیین ماباه‌آزاء عینی) باز گردیم.

مطلب دیگر اینکه ما در یک جدول سیاست، فرهنگ و اقتصاد را در هم ضرب کردیم و انگیزه اینکار هم این بود که ما در مرحله بعد جدول اصطلاحات اصلی مدل فرهنگی را متناظر با این جدول قرار دهیم و بگوئیم که می‌توان به جای ۹ وصف همدلی، همفکری، همکاری تا پایین سیاست سیاست، سیاست فرهنگ، سیاست اقتصاد، فرهنگ سیاست، فرهنگ فرهنگ و ... گذاشت. به نظر می‌آید در تعریف همدلی و همکاری حداقل حضرتعالی این تناظر را رعایت می‌فرمودید و لذا وقتی همکاری را معنا می‌کردید، می‌فرمودید که فرهنگ اقتصاد است.

۱ - همکاری موضوعاً «فکری» نیست اما دارای فرهنگ است

۱/۱ - ضرورت نداشتن معنا نمودن همکاری به فکر پیرامون همکاری در جدول فرهنگی

(ج): نسبت به تعریف همکاری دو چیز باید ملاحظه بشود: یکی اینکه آیا ما می‌خواهیم کار فکر کردن را نسبت به موضوع فکر کردن و موضوع همدلی و موضوع همکاری بیاوریم؟ آیا عمل فکر کردن در موضوع همکاری موضوع بحث مان است یا اساساً فرهنگ لزوماً تنها بوسیله خود فکر کردن ایجاد نمی‌شود؟ در باب همکاری هم فکر مطرح است.

برنامه برای تکنولوژی و همکاری یعنی برنامه برای تجزیه و تحلیل که این کار باید در بخش فکر بیاید.

خود همکاری به نفع دارای نظام و ساختاری در تولید، توزیع و مصرف می‌باشد. یعنی در تحرکها، نسبتها

بنام تکنولوژی دارد و لکن همکاری کیفیت نمی‌تواند داشته باشد. همکاری به تجزیه، تحلیل و ترکیب معنا شده و معنای همکاری اجتماعی هم در آنجا قبلاً مشخص شده است، حال آیا همکاری می‌تواند خالی از فرهنگ باشد؟ به نظر ما محال است که کیفیت نداشته باشد و کیفیتش همان فرهنگش می‌باشد و البته ظرفیت و شدتش یعنی سیاست و کارآمدیش هم به معنای اقتصاد است.

۲ - متفاوت بودن کیفیت همکاری با برنامه (همفکری) پیرامون گسترش ساختارها

پس همکاریهای اقتصادی، مادی و عینی بدون کیفیت نیست و کیفیتش هم تناسبات با یک جهت است که آن جهت فرهنگیش است و این غیر از برنامه برای ارتقاء آن جهت یا برنامه برای گسترش ساختارها یا برنامه برای تولید می‌باشد. البته شکی نیست که در بهینه سازی کار آمدی سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و تکنولوژی، برنامه مؤثر است. یعنی برنامه کاری فرهنگی نسبت به پیامدها، آثار و ثمرات سیاسی یک شی مادی می‌باشد. به تعبیر دیگر برنامه هم نسبت به بهینه یک همکاری عینی و هم نسبت به پیامدهای فرهنگیش قابلیت طرح دارد.

۲/۱ - تحمیل شدن فرهنگ تکنولوژی به مصرف کننده

به عبارت دیگر آیا از تکنولوژی می‌توان برای بالا بردن ظرفیت فرهنگی جامعه بهره گرفت؟ اگر برنامه بهره‌گیری نداشته باشیم، آیا خودش می‌تواند اثری را بوجود بیاورد؟ تمام صحبت ما این است که تکنولوژی، فرهنگ خودش را به مصرف کننده تحمیل می‌کند و حتی برای کسی که احتراز از مصرف می‌کند شرایط فرهنگی را بگونه‌ای ایجاد می‌کند که او در برابر سئوالات جدید فرهنگی قرار می‌گیرد. یعنی ممکن است کسی تکنولوژی را مصرف

۱/۲ - تعیین جهت یا کیفیت یا ساختار موضوع فرهنگ

حالا ما باید چه اوصافی را برای فرهنگ ذکر کنیم تا عام باشند و خاص عمل سنجش نباشند؟ به عبارت دیگر در جدول اصلی اصطلاحات اگر می‌خواستیم اوصافی را برای توسعه (زمان) ذکر کنیم «ظرفیت، جهت، عاملیت» را ذکر می‌کردیم و اوصاف ساختار (مکان) را «محوری، تصرفی، تبعی» و اوصاف کارآئی را «هماهنگی، وسیله زمینه» ذکر می‌کردیم. حال درباره فرهنگ چه خانه‌ای را می‌توان نسبت داد؟ شما می‌گفتید: در آنجا مسئله جهت مبداء پیدایش فرهنگ است. یعنی اولین کیفیتی که پیدا می‌شود جهت یک ظرفیت است و بعد ساختارها متناسب با جهت‌ها شکل می‌گیرند و لذا موضوع فرهنگ ساختارها می‌باشد.

اگر چنین فرضی باشد، آنوقت در جدول جامعه آیا بحث جهتگیری - که موضوعاً در همدلی ذکر می‌شود - بحث فرهنگ است یا اقتصاد یا سیاست و یا در هر سه تا وجود دارد؟ علی فرض که در هر سه وجود دارد آیا منزلت آن ظرفیت (متناظر با سیاست) است یا (متناظر با فرهنگ) و یا عاملیت (متناظر با اقتصاد)؟

۱/۳ - کیفیت همکاری مبین فرهنگ همکاری، شدت همکاری مبین سیاست همکاری و کارآمدی همکاری مبین اقتصاد همکاری

آیا می‌توانیم بگوئیم: جهت حد اولیه فرهنگ است؟ آیا این جهت برای این میکروفون هم هست یا تنها برای یک بخش از جامعه مطرح است؟ مثلاً در نسبت بین مردم در اطاعت و انقیاد؛ تولی و ولایت، وظایف و اختیارات، مسئولیت پذیری و مسئولیت گذاری، عهده‌داری و عهده پذیری جهت جریان دارد. یعنی همکاری یک محصولی

می‌کند. یعنی هم نسبت به موضوع کار خودش و هم نسبت به رابطه موضوعش با موضوعات دیگر سنجشی شما صورت مسئله درست می‌کند.

بنابراین همکاری لزوماً لازم نیست که یک پیشوند داشته باشد (بنام همفکری در همکاری) بلکه، خود همکاری مؤثر بر فرهنگ است. همدلی هم همچنین است. تکنولوژی جدیدی درست شد و ارتباط سرعت پیدا کرد، در این صورت مسایل مدیریتی شما در شرایط وجود ارتباط با نبودن ارتباط فرق پیدا کرد و اساساً بافت جمعیتی شما به نوع دیگری شکل می‌گیرد. تعریف‌تان از مدیریت کار آمد، مدیریتی است که نسبت بین امور را می‌تواند بسنجد و قدرت بهینه کردن نسبتها را دارد. دانش مدیریت از سیاست مدن سابق به علمی که ریاضیات مخصوص، سئوالات مخصوص، برنامه ریزی مخصوص، کنترل مخصوص، برنامه عملیاتی مخصوص و سازمان مخصوص دارد تغییر پیدا کرد. به عبارت دیگر اگر چه ما فکر را در موضوع برنامه ریزی ابتدائاً نمی‌آوریم ولی در آنجا فکر نسبت به نظام ولایت وجود دارد. نظام در شرایطی تقسیماتش از قومی به موضوعی تبدیل می‌شود. قبلاً اقوام اداره می‌کردند و می‌گفتند این قوم و آن قوم. اقوام هم از فامیله‌ها و خانواده‌ها تشکیل می‌شدند مثلاً طایفه قشقایها، بختیارها که هر یک باز بین خودشان یک تقسیمات فامیلی پیدا می‌کردند. پیشرفت نظامها، تقسیمات موضوعی و بالاتر از آن تقسیمات به اوصاف کلان مطرح شد. در آن زمان معنا نداشت که یک مدیری تنها تخصص پول و به نام دکتر پول باشد. در پانصد سال قبل دکتر پول مفهومی نداشت و الآن هم اگر به بعضی از خانواده‌های روستایی بگویید: فلانی دکترای پول دارد می‌گویند: این دیگر چه

نمی‌کند و بگوید مثلاً من از اتمیبل استفاده نمی‌کنم (بر فرض محال) از او سئوال می‌کنیم که آیا در جهان کسانی دیگری هستند که مصرف می‌کنند؟ می‌گوید: بله. می‌گوئیم آیا از فرهنگ‌شان، سنجش‌شان متأثر می‌شوید؟ می‌گوید: خیر. می‌گوئیم: آنها سئوالاتی می‌کنند که شما در برابر سئوالات آنها قرار می‌گیرید. می‌گوید: چه نوع سئوالاتی؟ می‌گوئیم: آنها یک دسته از سئوالاتشان، سئوالات اقتصادی است و تقاضای یک مقدار از منابع شما را می‌کنند و می‌خواهند آن را بخرند. بنابراین شما در شرایطی قرار می‌گیرید که جنس‌تان در بازار مشتری دارد لذا استخراج و تولید می‌کنید و بدین ترتیب ساختار درونی اقتصاد و الگوی تولیدتان عوض می‌شود. منابع شما نسبت به یک چیز دیگری تخصیص پیدا کرد که در یک جای دیگر دنیا بازار پیدا کرده است. بنابراین رشد تکنولوژی در آن سر دنیا حتماً بر فرهنگ شما مؤثر است ولو تکنولوژی‌تان را عوض نکنید یعنی ولو برای رشد تکنولوژی استخراج دستی کنید. در این صورت می‌گوئیم: مشاغل شما به شغل خاصی تبدیل شده و جابجایی در بافت تولیدی‌تان پیدا شده و این تغییر حتماً در سنجشهای شما مؤثر است. نیاز توسعه این کار که حالا شما مولد آن هستید - در سفارشات نیازها، تان، ذهن را مشغول می‌کند و موضوع برای سنجش‌تان درست می‌شود و یک سئوالات سیاسی برای شما طرح می‌شود.

۲/۲ - تغییر یافتن جهت عینی سنجش به وسیله تکنولوژی (همکاری)

پس تکنولوژی حتماً بلحاظ خودش (نه بلحاظ برنامه‌اش) شرایط سنجش را تغییر می‌دهد (جهت عینی سنجش) و صورت مسئله‌های عینی برای سنجش ایجاد

معنی کردیم و لذا باید سهم تأثیر همکاری را در پذیرش حد نظر قرار دهیم. بنابراین لازم نیست که قید فرهنگی به آنها بزنیم زیرا قرار شد جدول را در روند بررسی کنیم.

(ج): این سؤال مطرح است که آیا معنای فرهنگ واقعاً پذیرش می‌باشد؟

(س): بله ما فرهنگ را در جلسات گذشته به پذیرش تعریف کردیم و به همفکری تنها معنا نکردیم.

(ج): خیر معنای فرهنگ پذیرش سنجش نیست. به عبارت دیگر پذیرش می‌تواند ثمره فرهنگ باشد.

۴/۲ - ضرورت توجه به روند پیدایش پذیرش در مدل فرهنگی

حال آیا بهتر است که روند پیدایش پذیرش را تجزیه کنیم به اینکه آن را در فکر و کار و همدلی بیآوریم؟ یعنی یک چیزی را ما باید تجزیه کنیم آیا آن چیز پذیرش است؟ (س): بله، گفتیم فرهنگ پذیرش است که این پذیرش گاه با همدلی و گاه با همفکری و همکاری ایجاد می‌گردد. (ج): آیا پذیرش حاصل فرهنگ است یا روند پیدایش فرهنگ می‌باشد؟

(س): حاصل فرهنگ است.

(ج): احسنت! حاصل فرهنگ است. مثل اینکه شما گمانه و گزینش و پردازش کردید که در این صورت پردازش آخرین کاریست که برای یک کار فکتری انجام می‌گیرد و نه اینکه همه‌اش پردازش باشد.

۴/۳ - ترجیح نداشتن ایجاد پذیرش از طریق سنجش

(س): ولی مطلوب نهائی این است که پذیرش از طریق سنجش باشد.

(ج): خیر، آیا مطلوب این است که از طریق فکر بگذرد یا پذیرش در جامعه یک محصول است که سیری

است؟ مگر پول هم مریض می‌شود؟ ولی بیماری پولی در نزد دکترها یک بیماری شناخته شده‌ایست و تورم یک بیماری پولی است که عوامل زیادی می‌تواند داشته باشد.

وقتی تقسیم‌بندی و سازماندهی موضوعی و بالاتر از موضوعی نسبت بین اوصاف موضوعات طرح می‌شود، مدیریتش حتماً فرق دارد و حتماً یک فرهنگ دیگری را هم از نظر توسعه یافتگی و هم از نظر جهتگیری می‌آورد.

۲/۳ - ساختار سنجش، ساختار تکنولوژی، ساختار اداره؛ بیانگر فرهنگ همفکری، همکاری، همدلی

پس نظام و ساختار گردش اعتبارات اقتصادی مثل ساختار تکنولوژی و ساختار فکر کردن و منطق قابلیت توسعه دارد و فرهنگ هم دارد. هیچ فرقی ندارد که بگوئیم: ساختار سنجش و منطق یا بگوئیم: ساختار تولید تکنولوژی و ساختار کنترل اداره. سیاست، فرهنگ، اقتصاد هر سه ساختار (متکیف به کیف هستند) و جهت دارند و برای هر سه می‌توان سطح توسعه فرض کرد.

۳ - ضرورت قرار گیری تعریفی از همکاری در جدول فرهنگی که بیانگر فرهنگ همکاری باشد

حالا اگر اینگونه بگوئیم در این صورت تعریفی را که از همفکری، همکاری و همدلی دادیم آن تعاریف را باید موضوع دقت قرار بدهیم و ببینیم که آیا تعریف فرهنگی، سیاسی یا اقتصادی است. در جدول فرهنگی باید معنای همکامایی که بتواند فرهنگ را نشان بدهد.

اگر آن تعریف اولیه عام بوده باید آن را خاص کنیم تا در جدول فرهنگی بیاید.

۴ - تعریف اجمالی فرهنگ

۴/۱ - معرفی «پذیرش» به عنوان ثمره فرهنگ

حجة الاسلام جمالی: ما قبلاً فرهنگ را به پذیرش

۵- تغییر منزلت و محتوای قیود جدول فرهنگی نسبت به جدول جامعه

حالا اگر این احتمال را تقویت کنیم، دیگر لازم نیست جدول قبلی را تغییر بدهیم.

حجة الاسلام پیروزمند: ما در جدول اصطلاحات فرهنگی وقتی همفکری و یا همکاری را معنا می‌کنیم، حضرت‌عالی می‌فرماید لازم نیست که اصطلاح همکاری را عوض کنیم و بگوییم همفکری همکاری، ولی وقتی می‌خواهید همکاری را معنا کنید می‌گویید باید فرهنگ همکاری را اینجا بیان کنید و همکاری مقید به فرهنگ در جدول فرهنگی می‌آید و اگر بخواهیم همکاری را در جدول اقتصادی معنا کنیم طوری دیگری معنا می‌کنیم. این کار شما در واقع از باب این است که رسمش را می‌آورید ولی اسمش را نمی‌آورید. یعنی درست است که اینجا همکاری است ولی در واقع وقتی می‌خواهیم معنا کنیم، همکاری را معنا نمی‌کنیم بلکه فرهنگ همکاری را معنا می‌کنیم. بنابراین، این مطلب باقی است که وقتی می‌خواهیم قیود و بالطبع اصطلاحات را تعریف کنیم قبل از وارد شدن به جدول فرهنگی، تعریف عامی از این قیود صورت می‌گیرد ولی وقتی می‌خواهیم آنها را در جدول فرهنگی بیاوریم، فرهنگی شدن آنها به این نیست که قید فرهنگی به تعریفها بزنیم بلکه خاص شدنش به این است که ببینیم این قید که به صورت عام معنا شده در جدول فرهنگی قید چندم و در چه منزلتی آمده است.

(ج): بله منزلتش حتماً همانطوری که می‌فرمایید می‌شود، ولی باید علاوه بر منزلت، محتوا هم عوض شود یعنی منزلت و محتوای قیود هر دو در جدول فرهنگی تغییر می‌کنند.

دارد؟ مثلاً اگر پذیرش بر اساس موضعگیری پیدا شود بد پذیرشی است؟ به عبارت دیگر آیا حتماً برای آدم خوبی شدن فلسفه لازم است یا عرفان؟ ممکن است کسی، اصول اعتقادات بسیار ساده‌ای داشته باشد که اگر احیاناً یک فیلسوفی هم با آن برخورد کند او را دچار تردید کند ولی با این حال مبتنی بر اصول اعتقادات تقلید را شروع کرده است و از قضا، زمان بلوغ او زمان جنگ و جبهه بوده است. ایشان می‌توانسته مثلاً تهذیب را از رساله و کتابهای اخلاقی مثل جامع السعادات و معراج السعاده شروع کند ولی عملاً با موضعگیری تهذیب را آغاز کرده و به جبهه رفته است. حال آیا به این شما می‌گویید: فرهنگ اسلامی؟ ۴/۴- کمال پذیرش در هماهنگی فعل قلبی، فکری و عملی (س): مطلوب این است که قاعده‌مند بتواند موضعگیری کند.

(ج): پذیرش حالت است. گاه کسی خیلی خوب در باب اصطلاحات می‌رود ولی آن حالت پذیرش را پیدا نمی‌کند. به عبارت دیگر آیا پذیرش منحصرأ به وسیله فعل نظری بدست می‌آید یا به وسیله مناسب عملی یا به وسیله فعل قلبی یا به وسیله هر سه بدست می‌آید؟ پذیرش لزوماً از یک راه حاصل نمی‌شود بلکه پذیرش کامل این است که هماهنگی هر سه در آن باشد یعنی هم فعل قلب هم فعل سنجش و هم مناسب عملی داشته باشد. به دیگر سخن «والذین آمنوا و عملوا الصالحات» باشد و شامل هر سه شود. بنابراین ما هرگز نمی‌گوئیم که پیدایش فرهنگ و پیدایش پذیرش به گمانه زنی، گزینش و پردازش انجام می‌گیرد و یا باید حتماً از این مجرا بگذرد، بلکه از اینها هم سهمی درش هست. آیا چنین چیزی را می‌توانیم بگوئیم؟

سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و شما دارید نظام فرهنگی را درست می‌کنید. یعنی در وضعیت مطلوب باید سه جدول درست می‌کردیم که در یکی موصوف سوم سیاسی و در یکی اقتصادی و در یکی فرهنگی می‌باشد.

۵/۲ - مؤثر بودن تغییر عنوان (سیاسی، فرهنگی، اقتصادی) جدول اصطلاحات در تغییر مواد درون جدول (س): قاعده استخراج از جدول این قاعده نبود و اگر

این باشد باید برگردیم و شیوه کار را عوض کنیم. یعنی از اول تا حال صورت مسئله همین بوده که جدول فرهنگی را

از جدول جامعه بدست بیاوریم که بالطبع ابتدا جدول عمومی جامعه را درست کردیم. وقتی جدول عمومی

جامعه را درست کردیم نگفتیم: خیلی خوب حالا جدول

عمومی جامعه درست شد و برای درست کردن جدول

فرهنگی باید یک پسوند فرهنگی آخر اصطلاحات بیاید.

بله اگر می‌فرمایید این کار باید بشود ما هم انجام می‌دهیم

ولی این، یک کار دیگری است. فعلاً پسوند فرهنگی

نمی‌زنیم بلکه می‌گوئیم: ۹ وصفی که با همدیگر ضرب

شدند یک تعریف عامی دارند.

(ج): یعنی شما در جدول فرهنگی فقط منزلت

اوصاف را تغییر می‌دهید و ایجاد نسبت می‌کنید تا بعد

بتوانید در جدول تعریف ببرید. حال میخواهید سئوالات

آنجا را اینجا بکنید و می‌گویید: معادل این چیست و

معنایش چیست؟ یعنی می‌خواهیم معنا کنیم و در معنا هم

به قید خصوصیت خودش توجه داشته باشیم. وقتی

می‌خواهید به قید خصوصیت معنا کنید معنایش این است

که فرهنگ همکاری و فرهنگ همدلی را می‌آورید. اگر

می‌گفتید: من همکاری را به قید عام می‌خواهم دیگر به آن

در جدول فرهنگ منزلت خاص نمی‌دادید. به تعبیر دیگر

(س): سؤال این است که تغییر محتوا چگونه پیدا

می‌شود؟ گاه می‌گوئیم: در جدول فرهنگی همکاری به

تناسب جایی که دارد تعریفش عوض می‌شود، یعنی

محتوایش عوض می‌شود. گاه می‌گوئیم: خاص شدنش به

این است که در همکاری هم بعد فرهنگی و هم بعد

اقتصادی و هم بعد سیاسی در آن هست ولی وقتی

می‌خواهد در جدول فرهنگی بیاید باید فرهنگ همکاری

بیاید. حال در جمع بین این دو ممکن است یک نتیجه

دیگری بگیریم.

(ج): متناسب با منزلت، معادل سازی بکنیم.

(س): هنوز اینجا بحث معادل سازی نیست و فعلاً

داریم خود اصطلاحات را معنی می‌کنیم.

(ج): شما بگوئید واژه‌ها در جاهای مختلفی که قرار

می‌گیرند باید معانی مختلفی را بدهند یعنی فقط منزلتش

تغییر نمی‌کند و معنایش هم فقط انتزاعی، مجموعه‌ای و

تکاملی بودن نیست بلکه معنایش بر حسب مواد هم باید

فرق بکند و گاه می‌گوئید معنا بر حسب سطح فراگیری و گاه

می‌گوئید معنا بر حسب نفس مواد تغییر می‌کند.

(س): ما در تعریفها به مواد قید موضوعی زدیم و حالا

شاید با این تعبیری که حضرتعالی می‌فرمایید لازم باشد که

به مواد ...

۵/۱ - اضافه نمودن قید فرهنگی به کل اصطلاحات جدول

عمومی جامعه یک احتمال در تنظیم اصطلاحات

مدل فرهنگی

(ج): برای معادل سازی قید موضوعی می‌خورد ولی

باید حتماً برای هر یک از این سه، سه معنا کرده باشیم.

یعنی برای معنا کردن همفکری انعکاس دو بعد دیگر را در

آن ملاحظه کنید که آخر جدول هم دارید: مبدا نظام

(ج): بله شما سه سطح از شمول را بیان می‌کردید که تغییرات مفهومی عام باشد. تغییرات مفهومی عام انتزاعی، مجموعه‌ای و تکاملی بود که در منزلتهای مختلف تعاریف مختلف پیدا می‌شود ولی غیر از تغییرات مفهومی، تغییرات موضوعی عام هم می‌خواهیم که آن فرهنگی، سیاسی و اقتصادی باشد.

۵/۴ - ضرورت مقید نمودن تعاریف عام اوصاف به قید فرهنگی قبل از تعریف اصطلاحات مدل فرهنگی

(س): پس ما باید تعریفهایمان را کامل‌تر کنیم، یعنی مثلاً ۹ تعریفی که برای همکاری دادیم یکبار قید فرهنگی به آن بزنیم و دوباره ۹ تعریف کنیم و بعد در جدول فرهنگی بیاوریم.

۵/۵ - امکان تطبیق بیشتر اصطلاحات با وارد کردن قید مفهومی و موضوعی

البته در صورتی که این کار را کردیم دیگر در این جدول نیستیم بلکه دیگر توانستید معادلش را برای بردن در جدول فرهنگی پیدا کنید.

(س): هنوز که معادل پیدا نشده است فقط توانسته‌ایم تعریف فلسفی کنیم.

(ج): شما دو چیز را دارید یکی اینکه خصوصیت مفهومی را در قیود مشخص کردید مثلاً می‌دانید که در کجا انتزاعی و در کجا مجموعه‌ای و در کجا تکاملی بکار ببرید. دیگر اینکه موضوعاً هم تطبیق دادیم. تا این مرحله بحث از نظر شاخصه‌ها تمام می‌شود. یعنی الآن شما آن معانی که قبلاً انجام دادید از یک جهت تکمیل می‌کنید. فرضاً این معانی را شما دارید. من می‌گویم: اگر این معناها توانست تعریف انتزاعی، مجموعه‌ای و تکاملی را نسبت به اینها انجام دهد یک درجه شاخصه‌اش از عام بودن به

شما می‌خواهید بگویند که هرگاه منزلتش را در اینجا قرار دادم و در جای دیگر قرار ندادم، معنایش فرق پیدا می‌کند یعنی در جدول سیاسی که منزلتش عوض می‌شود یک معنای دیگری دارد. ما هم می‌گوئیم اینکه می‌گویند معنای دیگری دارد معنایش این است که مثل کاری که شما برای جدول سازی‌تان انجام دادید - به اینکه هر وصف را سه قید موضوعی و سه قید مفهومی معنا کردید - یک کار دیگر هم پس باید انجام دهید و آن این است که یک ضرب دیگر انجام دهید. بنابراین اولاً باید پیرامون این مطلب بحث کنیم و ثانیاً در مواد باید بررسی کنیم که تغییر منزلت چه تأثیری در معنای هر قید دارد؟

۵/۳ - ضرورت ملاحظه تغییرات مفهومی (انتزاعی، مجموعه‌ای، تکاملی) و تغییرات موضوعی (سیاسی، فرهنگی، اقتصادی) در تعریف اصطلاحات مدل فرهنگی

(س): من هم دقیقاً همین نتیجه را می‌خواهم بگیرم.

(ج): پس ما شیوه را عوض نکردیم.

(س): خیر، یعنی ما تعاریف عامی داشتیم که از آن تعاریف عام نباید مستقیماً در جدول فرهنگی یا سیاسی یا اقتصادی بیاییم بلکه ابتدا باید آن تعاریف یک بار دیگر با قید فرهنگی، سیاسی، اقتصادی تعریف شوند تا پس از این مرحله در جداول مختلف بیایند. به عبارت دیگر حضرتعالی می‌فرمایند: ما وقتی می‌خواهیم این قیود را در جدول فرهنگی بیاوریم باید قید فرهنگی را به این ۹ تعریف بزنیم. عرض بنده هم همین است. یعنی این تکامل نسبت به احتمال گذشته باید انجام بگیرد. ما در احتمال گذشته یک تعاریف عامی داشتیم و دیگر برای درست کردن جدول فرهنگی خود تعاریف یا به تعبیر شما مواد را عوض نمی‌کردیم.

همکاری و یا در همدلی هست، چه چیزی می‌باشد؟ برای دستیابی به چنین چیزی آیا صحیح است که همفکری، همکاری و همدلی را در خودشان ضرب کنیم؟

(س): خیر، صحیح نیست.

(ج): باید بررسی کنیم و به این زودی جواب ندهیم.

(س): ابتدا باید تلقی ما از سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بودن مشخص شود.

(ج): بحث ما فعلاً بر سر این است که ما یک کاری داریم که موضوعاً کاری درباره‌ی خواستهاست که اسمش را همدلی گذاشتیم و یک کاری نسبت به سنجشها داریم که اسم آن را همفکری گذاشتیم و یک کاری هم نسبت به اشیاء عینی و امور عینی داریم که اسم آنرا همکاری گفتیم این سه کار، سه کار عام هستند.

(س): حال می‌خواهیم خصوصیت فرهنگی این سه کار را پیدا کنیم.

۶/۱- تعریف همکاری فرهنگی به برنامه فرهنگی

می‌خواهیم راههایی که می‌توانند خصوصیتهایشان را پیدا کنند بررسی کنیم.

یک راه این است که بگوییم اینها را در خودشان ضرب کنید.

اگر چنین کنیم موضوع سنجش گاهی کار و گاهی خواست و گاهی فکر می‌شود، یعنی همفکری همفکری، همفکری همکاری و همفکری همدلی می‌شود. برای معنا کردن اینها هم دو نوع راه ممکن است: یکی اینکه بگوئیم کار، فکر کردن است و موضوعش فکر می‌شود. البته اگر قیود برعکس هم قرار بگیرند و بشود همکاری همفکری، همدلی همفکری معنایش است که همکاری، نقطه اثرش روی فکر پیدا می‌شود و به این نحو اثر می‌گوئیم: فرهنگ

خاص شدن نزدیک می‌شود. سپس موضوعاً و منزلتاً هم که معین بشود مرتباً به درست شدن شاخصه‌ها تان کمک می‌کنید.

(س): بله، درست است که ما را نزدیک می‌کند ولی وقتی ...

(ج): یعنی دارد خصوصیات شی را می‌گوید. مثلاً اگر گفتیم یک ظرف برای آب خوردن باشد ...

(س): یک چیزی باشد.

(ج): بله یک چیزی باشد که گنجایش سه لیتر آب داشته باشد و شفاف هم باشد تا آب از آن پیدا باشد اینها شاخصه‌هایی می‌باشند که کم‌کم حدود آن را مشخص می‌کنند.

(س): حالا ما می‌خواهیم فرضی بحث کنیم. ما الآن عملاً ۹ تعریف داریم که برای بدست آوردن ما به ازاء عینی همدلی، همفکری و همکاری بحث کردیم و آخرش رسیدیم به اینکه بگوئیم سه جور برنامه داریم.

(ج): سه جور برنامه، یکی از فرضها بود.

(س): یعنی منظورم این است که کار ساده نیست ولی با این حال لزوم این کارها را نفی نمی‌کنم.

۶- بررسی احتمالی بدست آمدن فرهنگ همفکری، فرهنگ همکاری، فرهنگ همدلی از طریق ضرب همفکری، همکاری و همدلی در خودش

(ج): آیا می‌توانیم بگوئیم همفکری، همکاری و همدلی در خودشان که ضرب شوند، خودشان را معنا می‌کنند؟

(س): چرا بعضی را در بعضی ضرب کنیم؟

(ج): می‌خواهیم چه چیزی را پیدا کنیم؟ ما می‌خواهیم ببینیم مثلاً فرهنگی که در همفکری یا در

فرهنگ را فکر کردن ...

(ج): ما فرهنگ را در فرهنگ سنجش گرفتیم و لکن در بالاتر به کیفیت و بالاتر از کیفیت به جهت تعریف کردیم.

۶/۴ - ضرورت توجه به انعکاس عوامل بیرونی در تعریف نمودن اوصاف در صورتی که اوصاف به نفسه ملاحظه نشود

(س): حالا کار نداریم که چه چیزی را می‌گیریم ولی می‌گویم همینکه آن مفهوم فرهنگ یک مفهوم برای همدلی، همفکری و همکاری شد دیگر وقتی ما می‌خواهیم به تعریف این قیود رنگ فرهنگی بدهیم نباید خودشان را در هم ضرب کنیم و بلکه باید اینها را در آن مفهوم ضرب کنیم.

(ج): احسنت! یک وقتی است که می‌گویید: پیدایش سیاست یک جریان دارد و جریان عامش را شما بیان می‌کنید، همانطوری که می‌گوئیم: پیدایش شدت (شدت ظرفیت) و پیدایش تکنولوژی یک جریانی دارد. اینها را به نفسه که نگاه می‌کنیم تقسیماتشان به نفسه می‌تواند مثلاً تجزیه، تحلیل، ترکیب یا گمانه، گزینش و پردازش باشد. به نفسه یعنی چه؟ یعنی تقسیمات بخشی آنها را که نگاه می‌کنید و نه نسبت به کل و نسبت به عوامل درونی که بخواهیم آنها را معنا کنیم.

به عوامل برونی باید بگوئیم خود آن اوصاف چگونه پیدا می‌شوند؟ اگر به عوامل برونی بخواهیم نگاه کنیم آن وقت نمی‌تواند انعکاس دیگری را در خودش بگیرد. یعنی

همکاری ما چه تکنولوژی را مصرف کرده باشیم یا نکرده باشیم مواجه با تأثیر تکنولوژی شده ایم یعنی کار روی فکر اثر گذاشت و خواست مدیریتی عوض شده خاستگاهش از خاستگاه فامیلی به قومی تبدیل شد. این هم یک فرض است که در اینجا سطری معنا می‌شود و نه بلوکی، یعنی موصوف دوم که همفکری و همکاری و همدلی هستند مشاهده می‌شوند و ظاهراً باید فرهنگ را در اینجا پیدا کرد.

(س): اگر ما فرهنگ، سیاست و اقتصاد را مترادف با یکی از این سه مفهوم بگیریم همین می‌شود.

(ج): خیر، برعکس است. اگر چه ما می‌گفتیم فکر کردن در سیاست و فکر کردن در اقتصاد برنامه می‌شود.

۶/۲ - تعریف فرهنگ همکاری به تأثیر اقتصاد بر فرهنگ ولی می‌گویم اثر اقتصاد بر فکر فرهنگ اقتصاد و اثر سیاست بر فکر فرهنگ سیاست است یعنی فکر کردن و سنجیدن هم بوسیله عوامل بیرونی خودش و هم بوسیله عوامل درونی خودش گمانه، گزینش و پردازش تغییر می‌کند.

۶/۳ - تعریف فرهنگ به «کیفیت» و تعریف فرهنگ، به «سنجش»

(س): فرهنگ را به معنای فکر کردن گرفتید.

(ج): اگر ارتکازی هم باشد هیچ فرقی ندارد. می‌گوئیم با تکنولوژی ارتکازات عوض می‌شود.

(س): این نکته را می‌خواهم بگویم که اگر ما معنی

همدلی همفکری و همکار همفکری دیگر معنای سازمان برای فکر کردن نیست بلکه دیگر به عنوان وصف نتیجه آن را نگاه می‌کنیم.

۶/۵- بیان در فرض در تعریف فرهنگ

بنابراین یک فرض این است که ما فرهنگ را خاصاً به عمل سنجش تعریف کنیم و اجزاء سنجش هم برابر با گمانه‌گزینش و پردازش است. فرض دوم هم این است که فرهنگ به لحاظ بخشی و درونی خودش می‌تواند این تقسیمات را بخورد ولی به لحاظ وحدتش با بیرون تنها

نمی‌تواند این تقسیمات را بخورد. در کل بزرگتر فرهنگ معنی کیفیت دارد. جهت مرتبه اول کیفیت و ساختار مرتبه دوم کیفیت و تأثیر مرتبه سوم کیفیت است و موضوع فرهنگ کیفیتی است. فرض دوم حتماً پذیرش را می‌تواند جواب بدهد و می‌تواند بگوید پذیرش یا نسبت به جهت یا نسبت به ساختار یا نسبت به تأثیر است. البته باید برای سیاست و اقتصاد هم نیز دو تعریف عام دیگر داشته باشید تا از کل بتوانید ترسیمی کامل ارائه دهید.

«وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی

۷۷/۰۳/۱۳

جلسه ۲۷

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

طریق تبدیل تعاریف عام به تعاریف فرهنگی

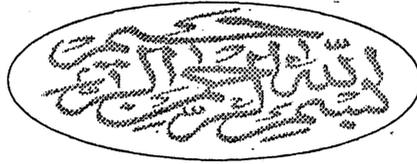
فهرست

- ۱ * مقدمه - طرح سنئوال.....
- ۱ - تعریف فرهنگ همدلی، همفکری و همکاری با استفاده از سه سطح کیفیت.....
- ۱/۱ - کیفیت جهت گیری، کیفیت تناسبات، کیفیت تأثیر، بیانگر سه سطح کیفیت (فرهنگ).....
- ۱/۲ - حضور سه سطح از کیفیت در همدلی، همفکری، همکاری.....
- ۱/۳ - تعریف شدن فرهنگ همدلی، همفکری، همکاری با ضرب شدن این سه در سه سطح فرهنگ.....
- ۲ - امکان تکثیر تعاریف با اضافه نمودن حاصل ضرب انتزاعی، مجموعه ای، تکاملی در سه سطح کیفیت، به همدلی، همفکری، همکاری.....
- ۲/۱ - سه سطح کیفیت اجزاء فرهنگ نیستند بلکه متغیرهای تشکیل دهنده فرهنگ (پذیرش) هستند.....
- ۲/۲ - امکان تحلیل فرهنگی از اوصاف، با اضافه نمودن آنها به سه سطح کیفیت.....
- ۲/۳ - ضرورت تعدد تعاریف به تعداد تکرار قیود.....
- ۳ - امکان تعریف بیرونی از اوصاف با اضافه نمودن آنها به سطوح کیفیت.....
- ۳/۱ - کافی نبودن تعریف درونی از اوصاف.....
- ۳/۲ - کافی نبودن تعریف بیرونی از همکاری با بیان همفکری همکاری (برنامه همکاری).....
- ۳/۳ - لزوم تعریف بیرونی از اوصاف به لحاظ حضور فرهنگ در کل به نحو اشاعه.....
- ۳/۳/۱ - اصل قرار گرفتن آثار بیرونی در تعریف فرهنگ (اعم از همدلی، همفکری، همکاری).....
- ۳/۳/۲ - بیرون محسوب شدن وصف کل (فرهنگ) نسبت به اوصاف درونی.....

- ۳/۳ - لازم نبودن تعریف بیرونی از سایر اوصاف (عدالت، صیانت، اعتماد، مقدرات اولیه، شکل‌پذیر، شکل‌گرفته)..... ۷
- ۳/۳/۴ - تغییر نیافتن اصطلاحات با تقید آنها به وصف بیرونی..... ۷
- ۳/۳/۵ - ملاحظه شدن هر مفهوم به ۲۷ وجه براساس روشی که بخواهد درون، بیرون و نسبت بین آن را ملاحظه کند..... ۷
- ۴ - بیان ارتباط درون و بیرون هر وصف با سه وصف انتزاعی، مجموعه‌ای و تکاملی..... ۸
- ۴/۱ - ضرورت استفاده از وصف انتزاعی، مجموعه‌ای و تکاملی در «تعیین موضع» نسبت به موضوعات..... ۸
- ۴/۲ - ما به ازاء خارجی سه وصف فوق‌شیء نیست، موضع‌گیری نسبت به شیئی است..... ۹
- ۴/۳ - تعیین شیئی‌ای نداشتن نوع در موضوعات اجتماعی..... ۹
- ۴/۴ - ملاحظه نسبت بین موضوعات اجتماعی به معنای تعیین موضع است نه تعیین موضوع..... ۹
- ۴/۵ - موضع داشتن موضوعات اجتماعی نسبت به انسان..... ۹
- ۴/۶ - تعیین موضع به معنای ملاحظه شیئی به لحاظ اثر..... ۱۰
- ۴/۷ - بررسی ربط درون با بیرون از طریق تعیین موضع به وسیله سه وصف انتزاعی، مجموعه‌ای، تکاملی..... ۱۰

کد بایگانی کامپیوتری: ۰۹۰۰۵۰۲۷
 تاریخ جلسه: ۷۷/۰۲/۱۳
 تاریخ انتشار: ۷۷/۰۷/۰۱
 حروفچینی و تکثیر: انتشارات فجر ولایت

نام جزوه: مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی
 استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی
 عنوان گذار: حجة الاسلام پیرومند
 ویراستار: حجة الاسلام جمالی



طریق تبدیل تعاریف عام به تعاریف فرهنگی

مقدمه: طرح سؤال

حجة الاسلام پیروزمند: در جلسات گذشته ما بعد از اینکه مدل اصطلاحات فرهنگی را مشخص کردیم، برای تعریف و پیدا کردن ما به ازاء عینی اصطلاحات در چند مرحله تعاریف را انجام دادیم. ابتدا تعاریف عامی درست کردیم و بعد به اصطلاحات عینی تطبیق دادیم. در آخرین مذاکره ای که صورت گرفت بنا شد ما این بحث تکمیلی را نسبت به مباحث قبلی انجام بدهیم که تعاریف عام وقتی بخواهند وارد جدول فرهنگی شوند و اصطلاحات جدول فرهنگی را تعریف بکنند و برای اینکه مفهوم فرهنگ نسبت به کل جدول جاری باشد باید کلیه تعاریف «قید فرهنگی» بخورند و در مورد این مسئله صحبت این بود که ما این کار را چگونه انجام بدهیم؟

دو تا پیشنهاد مطرح شد. پیشنهاد اول این بود که ما بجای اینکه همفکری، همکاری و همدلی را آن بالا قرار

بدهیم، یکبار آنها را در همکاری ضرب کنیم و دو قیدی را بالا بگذاریم.

پیشنهاد دومی که در جلسه قبل تقویت شد این بود که: ما لازم نیست این کار را بکنیم زیرا وقتی همکاری را معنا می کنیم در واقع فرهنگ همکاری را معنا می کنیم و نسبت به همفکری و همدلی هم به همین ترتیب عمل می شود سپس این سؤال طرح شد چگونه می توان آنها را با قید فرهنگ معنا کرد؟ در اواخر جلسه قبل بیان شد که ما باید فرهنگ را به ساختار یا کیفیت معنا کنیم و حاصل آنرا هم پذیرش بدانیم و وقتی هم می خواهیم فرهنگ همکاری را بگوئیم، باید در تعریف مان «قید ساختار» لحاظ گردد.

به هر حال ما باید ابتدا این مطلب را نهائی کنیم که چگونه می توانیم تعاریف عام مان را وارد جدول فرهنگی کنیم؟ آیا به همه باید همین قید ساختاری را بزنیم یا کار دیگری را باید کرد مثلاً مفهوم دیگری را محور قرار داد؟

۱/۳ - تعریف شدن فرهنگ همدلی، همفکری، همکاری با

ضرب شدن این سه در سه سطح فرهنگ

در حقیقت فرهنگ همفکری فرهنگ همکاری و فرهنگ همدلی به صورت فلسفی تعریف می شوند.

۲ - امکان تکثیر تعاریف با اضافه نمودن حاصل ضرب

انتزاعی، مجموعه‌ای، تکاملی در سه سطح کیفیت، به

همدلی، همفکری، همکاری

وقتی ۹ تعریف داشته باشیم معنایش این است که در

هر کدام از ۹ خانه‌ای که همفکری، همکاری و همدلی

هستند، ما به یک نحوه - غیر از مسئله انتزاع، مجموعه و

تکاملی - می‌توانیم اینها را ملاحظه بکنیم. یعنی حالا یک

سطر و ستون دیگری و یک جدول دیگری می‌توانیم

درست بکنیم که یک طرف آن بنویسیم: انتزاعی،

مجموعه‌ای و تکاملی و یا تقسیمات موضوع را بنویسیم و

یک طرف دیگر آن - در صورتی که سطری بنویسیم -

بنویسیم جهت گیری، تناسبات و تأثیرات (آثار) و آنگاه این

۹ تا را در همفکری، همکاری و همدلی ضرب بکنیم تا

معنای فرهنگیش بدست بیاید. یعنی دیگر نباید بگوییم:

برنامه در سه بخش بلکه باید بگوئیم: فرهنگ موضوعاً قبل

از اینکه وارد در عینیت شود در جامعه چگونه است؟ به

عبارت دیگر در حقیقت فرهنگ ارزیابی، فرهنگ‌گزینش و

فرهنگ پردازش را بررسی می‌کنیم.

۲/۱ - سه سطح کیفیت اجزاء فرهنگ نیستند، متغیرهای

تشکیل دهنده فرهنگ (پذیرش) هستند

این یک احتمال، بدنبال احتمال قبل است که علاوه بر

اینکه هر وصف را باید از سه بعد در سطر معنا کنیم باید آن

را نسبی هم بکنیم. این وصف نسبی شدن برای جدول

منهای مواد است ولی مواد هر چه که هست باید بتوانیم

سپس باید یکی دو نمونه را در تعاریف مان پیاده کنیم به این

که اگر می‌خواهیم مثلاً قید ساختاری به اصطلاحات بزنیم

به چه معنا خواهد بود؟ این مطلب یک بحث تکمیلی

نسبت به بحث گذشته می‌شود و تعاریف مان را کامل

می‌کند و بعد مجدداً به روال بحث قبلی برگردیم به این که

ما به ازاء عینی اصطلاحات را پیدا کنیم و مشخص کنیم که

با توجه به تغییری که در تعریف انجام گرفته، ما به ازائی که

می‌خواهیم پیدا کنیم چه خواهد بود؟

۱ - تعریف فرهنگ همدلی، همفکری و همکاری با استفاده

از سه سطح کیفیت

۱/۱ - کیفیت جهت گیری، کیفیت تناسبات، کیفیت تأثیر،

بیانگر سه سطح کیفیت (فرهنگ)

حجة الاسلام و المسلمین حسینی: طبیعتاً یکی از

مطالب مهمی که در باب فرهنگ باید توجه داشت اینست

که کیفیت در مراتب مختلف معانی مختلفی دارد. یعنی ما

اگر فرهنگ را به کیفیت تعریف بکنیم - که اعم از ساختار

است - گاه کیفیت جهتگیری و گاه کیفیت ایجاد نظام یا

تناسبات و گاه کیفیت تأثیر است.

۱/۲ - حضور سه سطح از کیفیت در همدلی،

همفکری، همکاری

این سه چه در کار فکری و چه در کار عینی و چه در کار

تمایلات مطرح می‌باشد یعنی صحیح است بگوئیم:

همفکری، همکاری و همدلی می‌وانند در کیفیت جهت

گیری، کیفیت تناسب (نظام) و کیفیت تأثیر ضرب بشوند.

اگر ضرب بشوند ۹ اصطلاح دو قیدی بدست می‌آید. مثلاً

همفکری هم دارای جهت و هم دارای تناسبات و هم

دارای تأثیر می‌باشد.

(س): فرهنگ همکاری را ما در سطر به کیفیت معنا می‌کنیم و می‌گوئیم برای معنای فرهنگ همکاری باید فرهنگ جهت‌گیری، فرهنگ تناسبات و فرهنگ تأثیر را ببینیم تا بعد فرهنگ همکاری را تعریف کنیم.

(ج): احسنت! تا اینکه همکاری را بتوانید تحلیل فرهنگی بکنید. اگر همکاری بخواهد تحلیل بشود اجزاء و ابعادش از هم جدا بشود و بگوئیم این جدول، جدول مدل اصطلاحات فرهنگی است و می‌خواهیم قدرت معنا کردن همه اینها را براساس فرهنگ داشته باشیم، باید بگوئیم همکاری یک ظرفیت شدتی دارد که آنرا باید در همدلی پیدا بکنیم مثلاً ظرفیت نیروی همکاری از موضوعات جدول سیاسی است و یک کیفیتی دارد که بعد از ظرفیت، جهت‌گفته می‌شود و جهت آنرا می‌گوئیم که مبداء اولیه فرهنگ است و حد اولیه‌اش می‌باشد و یک عاملیتی هم دارد. حال باید ببینیم که آیا ما می‌توانیم این مطلب را در معنا کردن بگوئیم؟

۲/۳ - ضرورت تعدد تعاریف به تعداد تکرار قیود

یعنی مهمترین مطلبی را که باید دقت کرد اینست که نباید قیود را مرتباً اضافه بکنید بلکه صحبت بر سر اینست که ما اگر ۹ سطح همکاری داریم باید هر کدام غیر از معانی دیگر باشد. حالا این ۹ معنا را به چند گونه می‌توان تصویر کرد. یکی اینکه بگوئید سه معنا برای خود همکاری می‌کنید (انتزاعی، مجموعه‌ای، تکامل) و این سه تا با سه تای پایینی‌اش (مقدورات شکل‌پذیر، شکل‌گرفته، اولیه) و با سه تای دیگر (عدالت، اعتماد، صیانت) روی هم ۹ تا می‌شوند.

(س): نه، ما این فرض را ما پشت سر گذاشتیم، یعنی

از هر کدام ۹ معنا کردیم.

آنرا در سه سطح ببینیم. حال ماده‌اش چیست که می‌خواهید آن در سه سطر ببینید؟ گاهی هر وصف را به اجزاء خودش تعریف می‌کنید و می‌گوئید مثلاً فکر سه سطح گمانه و گزینش و پردازش دارد. اگر به اجزاء معنا بکنید دیگر معنا ندارد به چیز دیگری تعریف شود که جزء آنها نیستند و خودش یک اجزاء دیگری دارند. اگر مثلاً گفتیم اجزاء همکاری، تجزیه، تحلیل و ترکیب هستند. دیگر گمانه زدن درباره همکاری و تجزیه جز آن نیست یعنی وسیله آمدن فرهنگ خود اجزاء همکاری است. به تعبیر دیگر پیرامون خود فرهنگ خود سیاست و خود اقتصاد - نه بعنوان اجزاء بلکه به عنوان عوامل متغیر و تشکیل دهنده‌اش - صحبت کرد، یعنی فعل و اثر را در خود موضوع ببریم و نه کارهایی که فاعل انجام می‌دهد. فعل موضوعاً باشد. اگر اینگونه باشد، آنوقت باید نسبت به عالیترین تعریفی که از فرهنگ داریم - که منشأ پذیرش و علت پذیرش می‌شود و نه مجرای آن - صحبت بکنیم و ببینیم آیا می‌توانیم بگوئیم: کیفیت جهت، کیفیت تناسب و کیفیت تأثیر؟

۲/۲ - امکان تحلیل فرهنگی از اوصاف، با اضافه نمودن

آنها به سه سطح کیفیت

(س): در اینکه فرهنگ به کیفیت تعریف بشود. بحثی نیست منتهی اینکه موضوع این کیفیت چه باشد مورد سؤال است. آیا موضوعات آن همان موضوعاتی است که در جدول تعریف آورده‌ایم؟ یعنی ما در واقع داریم اوصاف و قیود جدیدی را وارد می‌کنیم.

(ج): داریم اینجا قیود متناظر درست می‌کنیم و نه

اینکه اوصاف جدیدی را می‌آوریم. یعنی بعداً چیزی را به

اینها اضافه نمی‌کنیم.

(ج): خیر، ۹ معنای مجموعه‌ای نه ۹ معنای مفرد کرده‌ایم.

۳- امکان تعریف بیرونی از اوصاف با اضافه نمودن آنها به سطوح کیفیت

۳/۱- کافی نبودن تعریف درونی از اوصاف

در آن جدولی که در خدمت شما هست ۹ تعریف برای همدلی با قید مفهومی و قید موضوعی صورت گرفته است. یک سؤال دیگری هم عرض کنم تا یک جا جواب بدهید.

وقتی ما می‌گوئیم همدلی را باید با سه قید کیفیت جهت گیری، کیفیت تناسبات و کیفیت تأثیر تعریف کنیم معنایش این است که ما این ۹ تا را ۲۷ تا بکنیم یعنی بجای کلمه همدلی در تعاریف یک بار کیفیت جهت گیری و یک بار کیفیت نظام تناسبات و یک بار کیفیت تأثیر بنویسیم. در نتیجه ما با ۲۷ تا تعریف از همدلی روبرو خواهیم بود در حالی که در جدول اصطلاحات مان همدلی ۹ بار تکرار شده است. لذا وقتی می‌خواهیم اینها را به اصطلاحات مان تطبیق بدهیم طبیعتاً مشکل پیدا می‌شود. شاید برای رفع اشکال بتوان گفت که بجای قید موضوعی یا قید مفهومی از این سه قید در تکثیر تعاریف استفاده کنیم.

(ج): فرق بین این دو را بررسی کنیم و ببینیم در هر کدام چه چیزی انجام گرفته و چه چیزی را الآن ما مجبوریم داشته باشیم. ما اگر همفکری، همکاری و همدلی را به درون خودشان معنا بکنیم، حتماً به بیرون خودشان قابل تطبیق نیستند. یعنی مثلاً همفکری به درون خودش معنا شده و به گمانه، گزینش، پردازش تقسیم شده است. اگر به درونش معنا شد دیگر خصالتش به عنوان بُعد کل معنا نشده بلکه تنها به عنوان عوامل بخش معنا شده است. اگر

به عنوان خصلت کل معنا نشود دو بخش دیگر را باید یا حذف کنیم یا بحث‌شان موضوعاً فرهنگی نیست.

۳/۲- کافی نبودن تعریف بیرونی از همکاری با بیان همفکری همکاری (برنامه همکاری)

فکر می‌تواند به عوامل درونی در بخش و به تأثیر بیرونی در دو بخش معنا می‌شود. این تأثیر را دو موقع می‌توانیم نشان دهیم (تأثیر بیرونی بخش همفکری نسبت به همکاری و همدلی) یکی اینکه بگوئیم: برنامه همکاری از کارهایی است که در همفکری انجام می‌گیرد و دیگر اینکه بگوئیم: خیر اینگونه دخالت فکر در همکاری معنای فرهنگ را در آنجا نمیدهد. فرهنگ همکاری غیر از برنامه برای همکاری است. فرهنگ همکاری به بدین معناست که خود همکاری در فرهنگ به عنوان یک نتیجه تأثیر دارد و بالعکس فرهنگ در همکاری اثر دارد. این سه (همفکری، همکاری، همدلی) بین سه بعد از یک چیز هستند که به نحو اشاعه در هم حضور دارند و اگر به نحو اشاعه حضور دارند نمی‌توانید آنها را تنها به عوامل درونی معنا کنید و اگر هم به عوامل درونی تعریف کردید، این تعریف بخشی انجام می‌گیرد. یعنی اگر به نسبت‌شان به بیرون بخواهیم تعریف بکنیم باید معنای همفکری به معنای سنجش تلقی بشود هر چند سنجش یک نسبت چهارمی در کار فرهنگ دارد و در صدر جدول هم می‌باشد ولی نسبت دو و نسبت یک آن هم نیز وجود دارد. یعنی هم نسبتهای فرهنگی محوری و هم نسبتهای تبعی و تصرفی داریم.

۳/۳- لزوم تعریف بیرونی از اوصاف به لحاظ حضور

فرهنگ در کل به نحو اشاعه

اگر اینگونه باشد معنایش این است که فرهنگ را در

«کل» که نگاه می‌کنیم نباید آن را تنها به اجزاء بخشی تعریف کنید بلکه باید به خصوصیات دیگری تعریف شود که قابلیت اشاعه آن را در ابعاد دیگر نشان بدهد. بنابراین درست است که کنترل و تغییر برنامه فکر کردنی است و برای کنترل و تغییر (یعنی بهینه‌سازی آنچه وجود دارد) همفکری در همکاری انجام می‌گیرد ولی گاه برنامه برای تغییر فرهنگی است که در همکاری وجود دارد به اینکه می‌خواهیم محور جهت‌گیری یا ساختار یا تأثیرات آن عوض بشود برنامه ابزار بهینه‌سازی است اما از خود همکاری ابتدا باید تعریفی کامل ارائه داد.

یعنی خودش را ابتدا باید به یک اوصاف عامی تعریف کنید که این اوصاف وحدتش در کل است که به نحو اشاعه در هر سه (همدلی، همفکری، همکاری) حضور دارد. یعنی هر یک باید به خصلت بیرونی فرهنگ تعریف بشوند. لذا وقتی می‌گوئیم همفکری موضوعاً ملاحظه کنید شما بلافاصله صحیح است که سؤال کنید: موضوعاً بلحاظ بخشی درونی یا بلحاظ حضورش در کل؟ توجه به این نکته بسیار مهم به نظر می‌رسد زیرا کسی که به نحو اشاعه نمی‌بیند مسایل فرهنگی را در مقوله پژوهش امکانات آموزش، تبلیغ مصرف‌گردش نیروی انسانی و ... می‌بیند و آنکه به نحو اشاعه می‌بینید می‌گوید تنها اینها از عوامل فرهنگی نیستند بلکه تصمیم‌گیری درباره ارتقاء حقوق کارمندان هم فرهنگ کشور را تغییر می‌دهد. یک تصمیم اقتصادی می‌تواند فرهنگ کشور را فرهنگ سرمایه‌داری کند.

(س): یعنی کل فعالیت اجتماعی را باید از سه بعد ملاحظه کرد.

(ج): یا مثلاً این بحث دموکراسی نظائر آن یک نظام

سیاسی را بوجود می‌آورد که فرهنگ آن سیاست با فرهنگ سیاست‌های بخش‌هایی دیگر سازگار نمی‌باشد.

۳/۳/۱ - اصل قرار گرفتن آثار بیرونی در تعریف فرهنگ (اعم از همدلی، همفکری، همکاری)

(س): به فرض ما این سه قید کیفیت (کیفیت جهت‌گیری، تناسب و تأثیر) را ضرب در اوصاف بکنیم آیا این اشاعه‌ای که می‌فرمایید تأمین می‌کند؟

(ج): سؤال همین است که آیا این مطلب فقط درباره قید همفکری، همکاری و همدلی می‌گوید؟ اینکه می‌گوئیم در بخش باید به عوامل درونی بخش موضوعاً تقسیم بشود ولی در خارج از بخش باید به عوامل بیرونی تقسیم شود (یعنی عواملی که در کل به نحو اشاعه وجود دارند) آیا این مطالب اولاً: در همدلی هم و همکاری هم همینطوری است و ثانیاً در مقدرات شکل‌پذیر، شکل‌گرفته، عدالت، اعتماد و صیانت هم همینطور است به اینکه بگوییم: موضوع باید از بخش به بیرون تغییر پیدا بکند؟

(س): اینکه دید ما نباید بخشی بشود و باید کل جامعه را پوشش بدهد، این دیدگاه حاکم بر کل جدول است و به همین دلیل هم گفتیم باید کل اوصاف جدول جامعه را از منظر فرهنگی نظام بدهیم که حاصل آن، جدول اصطلاحات شده است، یعنی این اصطلاحات، اصطلاحات فرهنگی است و شامل تمام اوصاف جامعه است و نه بخشی از آن و تنها منزلت اوصاف، منزلت فرهنگی است. البته بعداً ملاحظه کردیم که جابجایی منزلت فقط کافی نیست و باید تغییر مواد هم در آن صورت بگیرد، یعنی موادی که در جدول فرهنگی است باید با جدول سیاسی و اقتصادی فرق بکند. لذا برای اینکه کل

می‌دهیم. به عبارت دیگر فرهنگ را اعم از همفکری، همکاری و همدلی می‌گیریم. مثل آخر جدول جامعه که نوشتیم: سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و آنرا مغایر ندانستیم با آنچه که در بالا نوشتیم (همدلی، همفکری و همکاری)، البته بالا هم به نحو شامل نوشتیم. منظور از این کار اینست که خود اینها در سطح ملاحظه کردیم.

(س): یعنی فرهنگ را مفهومی و شاملتر از همفکری گرفتیم.

(ج): احسنت! برای سنجش و کارهایی که در عملیات فکر انجام می‌گیرد در نظر گرفتیم و معنای شامل آنرا هم اینگونه بیان کردیم که حد اولیه فرهنگ جهت است.

(س): فرهنگ یعنی کیفیت (معین کردن کیفیت) و خود آن را در سه سطح معنا کردید.

(ج): کیفیت یک مرحله است به اینکه بگوئیم: نیرو دارای جهت است، یعنی دارای کیفیت است و نیرو دارد به یک طرفی حرکت می‌کند (طرفدار است) و بی طرف نیست. اگر اینگونه صحبت کنیم آیا عین همین مطلب را لازم است نسبت به همکاری، همدلی بگوئیم یا آنها را به موضوعات خاص خودشان بگوئیم؟

(س): نه تنها برای همکاری، همدلی بلکه نسبت به همه اوصاف می‌توان اینگونه بیان کرد.

(ج): یعنی اعتماد و عدالت و همه اینها را از موضع فرهنگ و از موضع بیرونی تعریف کنیم.

(س): حالا سؤال همین است که ما آیا از موضع فرهنگ باید ببینیم؟

(ج): از موضع فرهنگ باید بیرون را دید و کل را معنا کرد. این درست است ولی آیا عیناً همه آنها را در این افق باید بگوئیم و اثر بیرونی همه را ببینیم؟

جدول رنگ فرهنگی داشته باشد اول فرمودید که قید ساختار بزیند و در این جلسه می‌فرمایید باید به اوصاف قید کیفیت بزینم. البته کیفیت را هم در سه سطح معنا کردیم. بنابراین اینکه ما نباید فرهنگ را بخشی ملاحظه بکنیم دیدگاهی بوده که براساس آن این جدول تنظیم شده است. حالا شاید شما همین حرف را در داخلش هم بزیند یعنی می‌گویید: حالا همکاری را هم که می‌خواهیم معنی کنیم در داخل این مجموعه یک بلوک به عنوان بلوک همکاری داریم و این بلوک همکاری نباید بخشی باشد بلکه باید تأثیر دو بلوک دیگر در آن معلوم باشد.

حال برای برقراری این ارتباط به نظر ما چون موضوع جدول مان فرهنگی است باید همه اینها به نحوی بعد فرهنگی داشته باشند و به نوعی یک بعد از ابعاد فرهنگ جامعه را بیان کنند. تا اینجا مطالب روشن است اما نسبت به راه حل ابتدائاً به ذهن می‌آید که ما باید به کل تعاریف قید فرهنگی بزینم. فرضاً اگر اینکار را بوسیله قاعده‌ای که فرمودید انجام دهیم آیا به نظرتان نمی‌آید که باز بخشی ملاحظه کرده‌ایم؟

(ج): ما گاه فرهنگ را مربوط به کل می‌بینیم و به عبارت دیگر فرهنگ را درون بخش نمی‌بینیم.

(س): یعنی کل جامعه را از موضع فرهنگ نگاه می‌کنیم.

(ج): از موضع فرهنگ نگاه می‌کنیم و لذا دیگر تقسیمات درونی سنجش و فرهنگ را هم نمی‌آوریم و می‌گوییم جهت گیری فرهنگ، تناسبات فرهنگ و تأثیر فرهنگ چیست؟ و اصلاً درباره این گمانه، گزینش و پردازش در فرهنگ چه چیزی هستند؟ صحبت نمی‌کنیم. یعنی آثار بیرونی را حتی نسبت به خود فرهنگ اصل قرار

۳/۳/۲ - بیرون محسوب شدن وصف کل (فرهنگ) نسبت

به اوصاف درونی

(س): حالا من همین را متوجه نیستم فرض بر این است - اولاً: که کل جدول جامعه را آوردیم و از موضع فرهنگ به آن نگاه کردیم. حال چگونه این کار را بکنیم؟ و ثانیاً: فرضاً یک چنین کاری کرده باشیم، ولی باید ارتباط این را با بیرونش ملاحظه کنیم، حال ارتباط بیرونش چیست؟

(ج): مفروض این است که اگر خود فرهنگ در این سطح معنا بشود هم نسبت به همکاری و هم نسبت به همفکری و هم نسبت به همدلی شامل بشود و لذا معنایش این است که عمل همکاری موضوعاً کار فرهنگی نیست. (س): یعنی مفهوم فرهنگ را نسبت به همکاری

بیرون می‌گیرید؟

(ج): بله، یعنی مربوط به کل است.

(س): یعنی وصف کل را وصف بیرونی می‌گیرید.

(ج): بله، همیشه می‌گوئیم یک کل دارای بخشهایی است، که درون سنجش خودش یک کل جداگانه‌ای است. مثلاً می‌گویید بخش برق‌رسانی ماشین که دینام، استارت، دلکو، شمع، سیم کشی و روشنایی دارد که خود دینامش باز یک کل است و اجزایی دارد. بنابراین ما اساساً این گونه برخورد نمی‌کنیم که بیائیم اجزاء درونش را ذکر کنیم. البته در مدل فرهنگ هم دیگر لازم نیست وقتی می‌رسیم به خود همفکری بیائیم اجزاء آنرا ننویسیم یا اجزاء همکاری یا همدلی را ننویسیم بلکه ابتدا اجزاء هر سنجش را می‌نویسیم و سپس نسبت اجزاء بخشی را با وصف کل ملاحظه می‌کنیم.

۳/۳/۳ - لازم نبودن تعریف بیرونی از سایر اوصاف

(عدالت، صیانت، اعتماد، مقدرات اولیه، با شکل‌پذیر،

شکل گرفته)

(س): این کار را که بکنیم، ارتباط بیرونی را دیده‌ایم.

(ج): یعنی آن را در کل به نحو اشاعه دیدید. در این

کار دیگر لزومی ندارد که در کلیه قیدها بخواهید دوباره

بیرونی در کل آنها را ببینید. یعنی بیرون اثر نقطه

مختصاتی می‌شود. البته وقتی اثر بیرون را اثر کل کرد

می‌گوئیم در جدول فرهنگی لازم نیست که برویم همکاری

را به خصلت کل تبدیل بکنیم و از خصلت بخشیدن آن در

قسمت کل بیاوریم و یا همدلی را در قسمت کل بیاوریم

زیرا آن بالا که نوشته مدل همکاری، مدل اقتصادی یا مدل

سیاست بلکه مدل فرهنگی نوشته شده است.

۳/۳/۴ - تغییر نیافتن اصطلاحات با تقید آنها به

وصف بیرونی

اینکه فرهنگ را در سه سطح معنا کردید و ضرب در

کل اینها شد برای تعیین معنون است و نه برای

ترکیب اصطلاحات.

۳/۳/۵ - ملاحظه شدن هر مفهوم به ۲۷ وجه براساس

روشی که بخواهد درون، بیرون و نسبت بین آن را

ملاحظه کند

(س): بنابراین در تعریف کردن اصطلاحات باید

وصف بیرونی هم لحاظ گردد. حال ما یک تعاریف عامی

داشتیم (در جداولی که در محضر شماست) در آن تعاریف

عام برای هر قیدی ۹ تعریف ارائه دادیم.

(ج): بله از عوامل درونی و طبقه‌بندی مفهومی و

موضوعی ۹ تعریف برای هر قید صورت گرفت.

(س): حالا می‌گوئیم که این تعاریف یک نتیجه

تعریف می شود. تا بعد بگوئیم چقدر آن تعاریف در جدول می تواند لازم باشد و در کجاها باید آنها را بکار ببریم و منزلتهایشان چگونه است؟ اگر بخواهیم قاعده مند جواب بدهیم با چنین سئوالانی روبرو هستیم.

تردید نیست که در تنظیم کردن یک طرح شامل هم باید بخشی ملاحظه بکند ...

(س): باید هم درون و هم بیرون را ملاحظه کرد.

(ج): هم نسبت بینشان و هم بیرون و درون و ارتباطشان را ملاحظه کنیم.

۴- بیان ارتباط درون و بیرون هر وصف با سه وصف انتزاعی، مجموعه ای و تکاملی

(س): آنوقت باید برای ملاحظه ارتباطشان یک وصفهای جداگانه ای ذکر کنیم

(ج): آیا وصفهای ارتباطی همان انتزاع، مجموعه و تکامل نیستند؟ یعنی در حقیقت شما با سه وصفی که دارید باید ارتباط بین درون و بیرون را برقرار کنید. اگر هر کدام را جداگانه ملاحظه کنید قدرت تطبیقش به خارج ضعیف می شود ولی اگر همه را ببینید باید قدرت تطبیقشان بالا برود. یعنی هر چه این قیدها را بالا می برید مثل گذاشتن علایم و نشانه ها، تطبیق راحت صورت می گیرد و کم کم از تخمینی بودن خارج می گردد.

۴/۱- ضرورت استفاده از وصف انتزاعی، مجموعه ای و

تکاملی در «تعیین موضع» نسبت به موضوعات

(س): اگر از تطبیق منظورمان این است که ما موضوعات اجتماعی پیدا کنیم، قید انتزاعی، مجموعه ای، تکاملی قیودی نیستند که ما را به تطبیق نزدیک کنند. یعنی در خارج اینگونه نیست که یک بسکویت انتزاعی و یک بسکویت مجموعه ای و یک بسکویت تکاملی داشته

داشته اند و آن اینکه وصف کل در آن ملاحظه نشده است. بحث مان در این جلسه این بود که اولاً چگونه وصف کل را در تعاریف جاری کنیم؟ و ثانیاً: آیا لازم است در همه جاری کنیم؟ یعنی آیا فقط لازم است در همفکری، همکاری و همدلی جاری کنیم یا اینکه باید در کل تعاریف قیود این وصف را جاری کنیم و بعد ترکیب صورت بگیرد؟ (ج): یعنی کانه می فرمایید برای هر قید ۲۷ تعریف درست می شود. یعنی با آمدن سه قید «جهت، تناسب، تأثیر» تعریف هر وصف تبدیل به ۲۷ تعریف می شود.

(س): سؤال همین بود که آیا این کار برای همه قیود لازم است؟

(ج): بله، یعنی ما قبلاً قید مفهومی و موضوعی درونی داشتیم و حالا قید بیرونی برای کل لازم است.

(س): آیا لازم است که ما وقتی می خواهیم وصف بیرونی را ببینیم تعریف هر قید را در سه مفهوم (جهت، تناسب، تأثیر) بیاوریم یا اینکه فقط قید کیفیت بزیم و کار نداشته باشیم به اینکه این کیفیت، چه سطحی است؟

(ج): باید تفاوت هر یک از اینها را ذکر کنیم.

(س): یعنی دو جهت مطلب را باید بدانیم یکی اینکه ما به این سه سطح کردن کیفیت چه احتیاجی داریم؟ و دیگر اینکه بر فرض که احتیاج داریم، اگر بخواهیم آن دو قید مفهومی و موضوعی را حفظ کنیم و این قید را هم اضافه کنیم نتیجه این می شود که برای هر قید ۲۷ تعریف داریم.

(ج): حالا سؤال همین است که اگر ما از نظر روشی صحبت کنیم آیا صحیح است که بگوئیم مفهوم سه رتبه دارد: انتزاع، مجموعه و تکامل و هر موضوع هم سه تا قید درونی و سه قید بیرونی دارد که در ضرب با یکدیگر ۲۷

مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی

جلسه ۲۸

۷۷/۰۳/۱۶

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

طریق بررسی درون، بیرون و ارتباط هر وصف در تعریف و تعیین تناظر عینی آن

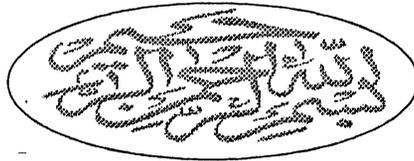
فهرست

- * مقدمه - طرح سؤال ۱
- ۱ - فرهنگ همدلی، فرهنگ همفکری و فرهنگ همکاری بیانگر رابطه بیرونی اوصاف در مدل فرهنگی ۲
- ۱/۱ - تعریف فرهنگ همدلی به کیفیت جهت گیری ۲
- ۱/۱/۱ - تعریف ساده جهت به قصد و نیت ۲
- ۱/۱/۲ - تعریف ساده جهت به ربط علت فاعلی به علت غائی ۲
- ۱/۱/۳ - دارای مناسک و مناسبات بودن قصد و جهت ۲
- ۱/۱/۴ - معنای قصد و تقرب مادی ۲
- ۱/۱/۵ - معنای تقرب الهی ۲
- ۱/۲ - تعریف فرهنگ همفکری به کیفیت تناسب و فرهنگ همکاری به کیفیت تأثیر ۲
- ۱/۳ - فرهنگ همفکری، فرهنگ همکاری، فرهنگ همدلی؛ حدود اولیه بیرونی در فرهنگ ۳
- ۲ - قیود موضوعی (گمانه، گزینش، پردازش) بیانگر تقسیمات درونی هر وصف ۳
- ۳ - انتزاعی، مجموعه‌ای، تکاملی، بیانگر نسبت بین درون و بیرون در تعریف اوصاف ۳
- ۳/۱ - تناسب درون تکاملی با جهت‌گیری، درون مجموعه‌ای با تناسب و درون انتزاعی با تأثیر عینی ۳
- ۴ - تناظر عینی کیفیت تناسب (همفکری) با الگوها و روشها ۴
- ۴/۱ - الگو، وسیله احراز نسبت ۵
- ۵ - تفاوت تعریف موضوعات درونی اوصاف همدلی، همفکری و همکاری پس از تقید آن به وصف بیرونی ۵

- ۵/۱ - عام بودن جهت گیری بیرونی همدلی و خاص بودن جهت گیری درونی همدلی ۵
- ۵/۲ - ضرورت نداشتن ملاحظه اوصاف بیرونی همدلی و همکاری در مدل فرهنگی ۵
- ۵/۳ - احتمال تعریف کیفیت جهت (جهت بیرونی) به استراتژی ۶
- ۵/۴ - تفاوت معنای جهت گیری بیرونی و درونی در وصف همدلی ۷
- ۶ - تعریف کیفیت نه مدل؛ در همفکری، همدلی، همکاری ۷
- ۶/۱ - مدل تعیین کننده عالی ترین سطح کیفیت ۷
- ۶/۲ - احتمال منحصر بودن الگو به قید اول از سه قید هر اصطلاح ۷
- ۶/۳ - قرار گرفتن آثار مدل در بعضی از سطوح مانع منحصر شدن متناظرهای عینی به مدل ۸
- ۷ - مدل فرهنگی وسیله ارزیابی بعد فرهنگی زندگی مردم ۸
- ۷/۱ - بررسی تناسبات تنها راه ارزیابی فرهنگی جامعه ۹
- ۷/۲ - تعریف فرهنگ به تکلیف موضوعات به کیفیت خاص به وسیله مدلها و ابزارها ۹
- ۸ - مدل فرهنگی در بردارنده، الگوها، نظامات و پذیرش موضوع و خصوصیت خاص ۹
- ۸/۱ - نظامات حاصل بکارگیری مدل در موضوع خاص اجتماعی ۹
- ۸/۲ - پذیرش موضوع و خصوصیت خاص، محصول نظامات ۱۰
- ۸/۳ - تعیین وزن مخصوص هر شاخصه در جامعه، محصول مدل فرهنگی ۱۰
- ۹ - عدم لزوم تقید سایر اوصاف (صیانت، عدالت، اعتماد؛ مقدرات شیکل پذیر، شکل گرفته، اولیه) به وصف بیرونی (کیفیت) ۱۰
- ۱۰ - طرح اجمالی احتمالات مختلف پیرامون نحوه تطبیق «الگوها، نظامات و پذیرش خاص» به اصطلاحات مدل فرهنگی ۱۱

کد بایگانی کامپیوتری: ۰۹۰۰۵۰۲۸
 تاریخ جلسه: ۷۷/۰۳/۱۶
 تاریخ انتشار: ۷۷/۰۶/۲۴
 حروفچینی و تکثیر: انتشارات فجر ولایت

نام جزوه: مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی
 استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی
 عنوان گذار: حجة الاسلام پیروزمند
 ویراستار: حجة الاسلام جمالی



طریق بررسی درون، بیرون و ارتباط هر وصف در تعریف و تعیین تناظر عینی آن

مقدمه: طرح سوال

حجة الاسلام پیروزمند: بعد از اینکه یک دور، تعریف اصطلاحات انجام گرفت و نه تعریف برای هر کدام از قیدها انجام گرفت، یک مقدر به تعیین ما به ازای عینی اوصاف پرداختیم و سپس یک بازگشتی برای تکمیل تعاریف خودمان داشتیم و خواستیم آنها را مقید به وصف فرهنگی کنیم تا تعریف عام به تعاریف فرهنگی تبدیل شوند. برای این منظور جلسه گذشته این احتمال مطرح گردید که ما ابتدا فرهنگ را به کیفیت تعریف کنیم و بعد در سه سطح کیفیت (جهت گیری، نظام، مناسبات و تأثیر) فرهنگ را ببینیم که می شود کیفیت جهت گیری، کیفیت تناسبات و کیفیت تأثیر که متناظر با ظرفیت، جهت، عاملیت است. سپس این تعاریفمان را مقید به این سه سطح از این کیفیت کنیم. البته اینها را وصف بیرونی فرض کنیم و انتزاعی، مجموعه ای و تکاملی را وصف نسبت بین درون و بیرون بگیریم و قیود موضوعی را که قبلاً وارد کرده

بودیم بعنوان اوصاف یا اجزاء درونی این قیود بگیریم.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: در آخر هم گفتیم که آیا می توانیم بگوییم که سه قید مفهومی (انتزاعی، مجموعه ای، تکاملی) قید ربطی هستند؟ (س): این را در سوالات امروز آورده ایم که مورد بحث قرار بگیرد. چند بحث در تکمیل بحث قبل باقی ماند، یکی اینکه از نظر جمع بندی به این رسیده ایم که لازم است که ما تعاریفمان را مقید به فرهنگ کنیم و فرهنگ را هم به کیفیت معنا کنیم.

(ج): یعنی همدلی و همکاری چون در جدول فرهنگ می آیند باید مقید به فرهنگ شوند.

(س): در کیفیت مقید شدن آنها، این سوال هست که آیا مطلقاً مقید به سه سطح از کیفیت لازم است یا اینکه برای ملاحظه ارتباط بیرونی باید مقید به کیفیت شود؟ یعنی اینکه ما چه بهره ای می خواهیم از این بریم که کیفیت را برای مقید کردن به تعاریف سه سطح کنیم؟ مطلب دوم

این مفاهیمی را که به نظر می‌آورد و همراهش الفاظی را می‌گویم و حرکاتی را انجام می‌دهم غایت آن قربت و نزدیکتر شدن به حضرت حق می‌باشد.

۱/۱/۴ - معنای قصد و تقرب مادی

عین همین را هم در دستگاه مادی می‌توانید ببینید در آن دستگاه هدف ازدیاد ابتهاج مادی می‌باشد یعنی رابطه شما عملاً با عالم ماده در آنجا تقرب پیدا می‌کند. یعنی نحوه ارتباط ایجاد شدن بین فاعل و جهان یک نحوه ابتهاج مادی می‌باشد که گویا در ابتهاج مادی یک نحوه بهره‌مندی از جهان مادی و یک نحوه نزدیکی بیشتر به ماده واقع شده است. در نهایت این نحوه نزدیکی فرق دارد با اینکه من دستم را روی شیشه و میز بگذارم و نوعش به این صورت است که تعلق من بوسیله این بهره بیشتر شده و خود این بهره کیفیت ارتباط من با این حالت است یعنی مأنوس‌تر و علاقمندتر شدم و بیشتر مبتهج به آن می‌شوم.

۱/۱/۵ - معنای تقرب الهی

خود این کار (دست روی میز گذاشتن) می‌تواند در دستگاه نظام ولایت حل شود. در دستگاه الهی ابتهاج جز از رحمت حاصل نمی‌شود و نهایتش این است که گاه برای شما رحمت و قرب حیوانی پیدا شده و الاصل در ابتهاج به رحمت الهی است و این در سر جای خودش محفوظ است و ما الان در آن باب نیستیم. بنابراین کیفیت جهت گیری، یعنی همان چیزی را که شما بالای سر همدلی نوشتید.

۱/۲ - تعریف فرهنگ همفکری به کیفیت تناسبات و

فرهنگ همکاری به، کیفیت تأثیر

حالا این کار چه خاصیتی دارد؟ خاصیت آن خیلی می‌باشد و بعدها در معادل سازی می‌گوییم و شما هم

اینکه شما فرمودید: انتزاعی، مجموعه‌ای و تکاملی بعنوان نسبت درون و بیرون می‌باشد، ولی هنوز برای ما این مطلب روشن نیست. سوال سوم این است که با توجه به این مقدمه تعاریفمان چگونه می‌شود؟

۱ - فرهنگ همدلی، فرهنگ همفکری و فرهنگ همکاری

بیانگر رابطه بیرونی اوصاف در مدل فرهنگی

۱/۱ - تعریف فرهنگ همدلی به کیفیت جهت گیری

اساساً فرهنگ همدلی برابر با کیفیت جهت گیری می‌باشد، یعنی اگر فرهنگ را بخواهیم از نقطه مختصات همدلی ببینیم در حقیقت جهت همدلی باید فرهنگ باشد.

۱/۱/۱ - تعریف ساده جهت به قصد و نیت

البته معنای عرفی و ساده جهت همان نیت و قصد است. به عبارت دیگر انگیزه‌ای که انسان بخاطر آن انگیزه کار می‌کند دارای جهت است یعنی انسان می‌خواهد به هدفی برسد و قصد رسیدن و عزم رفتن به جایی و طلب چیزی را دارد.

۱/۱/۲ - تعریف ساده جهت به ربط علت فاعلی به

علت غایی

البته تعریف دیگر آن در ربط علت فاعلی به علت غایی می‌باشد. فاعل برای یک غایتی، فعلی را انجام می‌دهد و همینکه «برای» در کار آمد یک جهتی را مشخص می‌کند مثلاً فاعل، کارش را به قصد قربت انجام می‌دهد، پس تقرب، نزدیکتر شدن به خدای متعال جهت قصد است.

۱/۱/۳ - دارای مناسک و مناسبات بودن قصد و جهت

طبیعتاً این قصد مناسک و مناسباتی دارد مثلاً این حرکات روحی و این حرکات ذهنی و این حرکات جسمی باید برای تحقق تقرب انجام بگیرد یعنی نماز خوانده شود ولی در خود این حالات روحی، قصد قربت می‌کنید. یعنی

زیرا می‌گویید ما کاری به درونشان نداریم. بیرون فرهنگی هم همین سه تا می‌باشد، یعنی اینها حدّ اولیه یا بیرون می‌باشند.

۲ - قیود موضوعی (گمانه، گزینش، پردازش) بیانگر تقسیمات درونی هر وصف

درون همفکری گمانه، گزینش و پردازش است یعنی موضوعات داخلی آنها می‌باشد.

۳ - انتزاعی، مجموعه‌ای، تکاملی، بیانگر نسبت بین درون و بیرون در تعریف اوصاف

حالا باید ببینیم که آیا ربط بین این دو (درون و بیرون) می‌تواند مفاهیم انتزاعی، تکاملی و مجموعه‌ای باشند؟ هر جا درون را بحث می‌کنید نسبت آن به بیرون نمی‌تواند نسبت تکاملی باشد. مثلاً اگر شما به شرایط، شماره ۴ در تغییرات شیء بدهید باید انتزاعی را بکار بگیرید. هر کجا که از بیرون تغییر می‌کند - که غالب هست - باید تکاملی را بگیرید یعنی تعریف تکاملی از درون می‌تواند همراه با بیرون شود

۳/۱ - تناسب درون تکاملی با جهت‌گیری، درون

مجموعه‌ای با تناسبات و درون انتزاعی با تأثیر عینی به عبارت دیگر درون تکاملی با جهت‌گیری و درون مجموعه‌ای با تناسبات و درون انتزاعی با کیفیت تأثیر مناسب است. ما درون را موضوعاً در سه سطح: «انتزاعی، مجموعه‌ای، تکاملی» مشاهده کردیم و بیرون را هم ملاحظه کردیم ولی بیرون را تناظر درست کردیم. و نه توصیف سه سطح، یعنی نیامدیم که جهت‌گیری تناسبات و کیفیت تأثیر را در سه سطح یکبار انتزاعی و یکبار مجموعه‌ای و یکبار تکاملی معنا کنیم، بلکه گفتیم فرهنگ، کیفیت جهت‌گیری یا فرهنگ همدلی متناظر با درونی که

خیلی راحت‌تر می‌توانید تفسیر کنید. پس این سه سطح از فرهنگ در سه جا، جای عبارتهای شما را می‌گیرد. کیفیت تناسبات طبیعتاً مربوط به فرهنگ همفکری و کیفیت تأثیر هم همکاری است.

۱/۳ - فرهنگ همفکری، فرهنگ همکاری، فرهنگ همدلی؛

حدود اولیه بیرونی در فرهنگ

(س): پس لازم نیست این سه در هر سه ضرب شود؟
(ج): بله، هر سه اینها انعکاس فرهنگ در سه سطح، و در سه حدّ اولیه شما می‌باشد. اگر ما کار دیگری کنیم به اینکه این سه بعد فرهنگ فرض کنیم و سه چیز دیگر هم برای همدلی (سیاست) و سه چیز هم برای همکاری (اقتصادی) که روی هم ۲۷ خانه می‌شود که ۹ خانه آن برای همدلی مربوط به فرهنگ است و در این ۹ خانه، ۳ خانه مربوط به فرهنگ همدلی (جهت‌گیری) و سه خانه مربوط به فرهنگ همفکری (تناسبات) و سه خانه مربوط به فرهنگ همکاری (کیفیت تأثیر) می‌شود که فعلاً به اینها کاری نداریم.

(س): شما فرمودید که انعکاس فرهنگ در سه سطح و در سه حد است حال اینها حدهای اولیه هستند اما سه سطح آنها چیست؟

(ج): اینها حد اولیه بیرونی می‌باشند. این یعنی حد اولیه بیرونی که مربوط به فرهنگ است گاه به نحو اشاعه در بیرون است و ما آن را می‌بینیم دیگر به همدلی کاری نداریم که دارای سه سطح هست یا نیست؟ چون موضوع بحث ما نیست.

(س): یعنی سه سطح آن را از مجموعه می‌گیریم؟

(ج): خیر موضوع بیرونی را که شما آوردید عین همین را باید برای همدلی و همکاری به عنوان بیرون بیاورید،

(ج): فرهنگی می‌کند بدون اینکه بگویید همفکری در موضوع همکاری، یعنی دیگر برنامه بالای سر همکاری نمی‌آورد. اگر برنامه را نیاورید یعنی دیگر لازم نیست گمانه و گزینش را هم بیاورید و این بدین معناست که لزومی ندارد از آن حیثیت بیاید و معادل بخواهد که بگوییم در ارزیابی گمانه و در تحلیل، گزینش و در برنامه پردازش است.

(س): قیود موضوعی درونی‌اش را بر نداشتیم بلکه مربوط به بخش درونی خودش می‌باشد.

(ج): برای این دو بخش دیگر چه باید بکنیم؟

(س): اگر آن روال باشد باید مشابه همین کاری که برای گمانه، گزینش، پردازش کردیم و گفتیم ارزیابی، و تحلیل و تخصیص انجام دهیم و این بحث ربطی به بحث قبلی ندارد. یعنی در آنجا برای قید موضوعی درونی‌اش ما به ازاء پیدا می‌کردیم که اگر قبلاً لازم بود حالا هم لازم است مطلبی که الآن به آن اضافه شد این است که به ربط بیرونی در تعریف اوصاف توجه کردیم و نتیجه‌اش هم این شد که قید کیفیت به اوصاف بزنیم. حالا باید بررسی کنیم که همفکری که قبلاً مفید به کیفیت نبوده با مفید شدن به کیفیت چه معنایی پیدا می‌کند؟

(ج): کیفیت همفکری را تناسبات همفکری، و جهت‌گیری همدلی و تأثیر همکاری بگوییم.

(س): خیر همفکری را به کیفیت تناسبات و همدلی را به کیفیت جهت‌گیری و همکاری را به کیفیت تأثیر معنا کردیم. اگر آنگونه بگوییم باز آن را از قید کیفیت خارج کرده‌ایم و برداشته‌ایم و از جهت فرهنگی بیرون برده‌ایم و لذا صورت بالا بهتر است. یعنی برای اینکه همفکری را بصورت فرهنگی معنا کنیم می‌گوییم: همفکری معادل با

تکاملی است معنا می‌شود. البته اگر در اجزای درونی‌اش ضرب می‌کردیم که تا می‌شد و می‌توانستیم بگوییم آن معنای سه سطح شدن اینهاست و بصورت موضوعی می‌توانستیم متناظر را دقیق بگوییم ولی حالا می‌توانیم این کار را بکنیم و بگوییم کیفیت تناسبات متناظر با مجموعه‌ای و کیفیت تأثیر متناسب با انتزاعی است.

(س): تکامل یا مجموعه‌ای بودن مربوط به بیرون است یا درون؟

(ج): تکاملی و مجموعه‌ای اوصاف داخلی و بخش همفکری می‌باشد.

(س): آیا رابط بین درون و بیرون می‌تواند باشد؟

(ج): گفته‌ایم که بحث ما بحثی است که در مسأله همکاری و همدلی نمی‌خواهیم موضوع اصلی بحث قرار بگیرد و لذا به تناظر اکتفا می‌کنیم. یعنی می‌شود همکاری را در سه سطح معنا کنیم و در سر جای خودش هم معنا کرده‌ایم و همدلی را هم در سه سطح معنا کنیم. حال آیا لازم است جهت‌گیری را که جای همدلی می‌گذاریم باز در سه سطح معنا کنیم، و یا اصلاً همدلی را برداریم و بجای آن کیفیت جهت‌گیری و برای همفکری هم کیفیت تناسبات و برای همکاری هم کیفیت تأثیر بنویسیم و در سه سطح معنا کنیم؟

(س): عملاً همینگونه می‌شود.

۴ - تناظر عینی کیفیت تناسبات (همفکری) با الگوها و روشها

(ج): آیا این معادل سازی که انجام می‌گیرد اشکالهای سابق را حل می‌کند؟ یعنی آیا جدول شما را فرهنگی می‌کند یا نه؟

(س): بله

مجموعه‌ای و تکاملی) در سطح بعد با قید موضوعی درونی تعریف کردیم. حالا ما با توجه به قید بیرونی می‌گوییم: همفکری یعنی کیفیت تناسب و همدلی یعنی کیفیت جهت‌گیری. سوال اینست که این بیرون را چگونه می‌خواهیم در تعریف درون دخالت دهیم؟ یعنی تعریف جهت‌گیری، موضع‌گیری و مجاهده با مقید شدن همدلی به کیفیت چه تغییری می‌کند؟

۵/۱ - عام بودن جهت‌گیری بیرونی همدلی و خاص بودن جهت‌گیری درونی همدلی

(ج): باید تفاوت پیدا کند. یعنی جهت‌گیری در اینجا با جهت‌گیری داخلی حتماً مختلف است و دو معنا دارد و بصورت عام و خاص می‌باشند.

(س): یعنی اگر بخواهیم اصطلاحی حرف بزنیم باید بگوییم: کیفیت جهت‌گیری جهت‌گیری؛ کیفیت جهت‌گیری موضع‌گیری، کیفیت جهت‌گیری مجاهده.

(ج): یا جهت حاکم بر جهت‌گیری.

(س): جهت حاکم به قید کیفیت است.

(ج): بله، کیف آن را صحبت می‌کنیم یعنی کیفیت جهت‌گیری موضع‌گیری.

۵/۲ - ضرورت نداشتن ملاحظه اوصاف بیرونی همدلی و همکاری در مدل فرهنگی

حال آیا همین قدر لازم است یا اینکه باید همکاری و همدلی هم به اوصاف بیرونی خودشان (نه اوصاف بیرونی فرهنگی) در سه سطح معنا کنیم؟

(س): آیا این مربوط به وقتی نمی‌شود که ما بخواهیم رابطه مدل فرهنگ را با مدل سیاسی، اقتصادی ببینیم؟

(ج): مگر نمی‌خواهید مدل فرهنگ را در همه جا ببینید.

کیفیت تناسب است و وقتی که می‌خواهیم همفکری را معنا کنیم می‌گوییم همفکری، به جهت فرهنگی کیفیت تناسب و همدلی کیفیت جهت‌گیری و همکاری کیفیت تأثیر را می‌گوید. قبلاً همفکری قید کیفیت و تناسب را ندانست و تعاریفمان عام بود و حالا مقید به کیفیت تناسب شده‌است. حال آیا این مقید شدن در تعریف قیود درونی آن هم تأثیر می‌گذارد؟ یعنی تعریف گمانه، گزینش و پردازش هم تغییر می‌کند.

(ج): در اینجا دیگر الگوی گمانه شما، این کیفیت را نشان می‌دهد. به عبارت دیگر الگو، منطقی و مسأله‌روشی را می‌خواهیم اصل قرار بدهیم و کیفیت تناسب با روشها و الگوها عوض می‌شود.

۴/۱ - الگو، وسیله احراز نسبت

(س): حال باید سبب ایجاد تناسب را بگوییم یا خودش مد نظر قرار دهیم؟

(ج): تناسب برابر با خود الگو و روش هستند.

۵ - تفاوت تعریف موضوعات درونی اوصاف همدلی، همفکری و همکاری پس از تقید آن به وصف بیرونی
(س): آیا مدل گمانه، مدل گزینش و مدل پردازش است؟

(ج): از خود گمانه خارج شدید و تناسباتی را حاکم دیدید.

(س): مثلاً در همدلی «جهت‌گیری، موضع‌گیری، مجاهده» بوده و حالا همدلی را به کیفیت جهت‌گیری معنا کردیم.

(ج): در آنجا شما همدلی را در چند سطح در جدولتان معنا می‌کردید.

(س): در یک سطح با قید مفهومی (انتزاعی)،

مبارزه با استکبار بوده است. بنابراین آیا می توان استراتژی را مناسب با جهت گیری تأثیر بگیریم؟ مثلاً شما می گوید ما باید هم کارها را برای خدا انجام دهیم زیرا امام رضوان الله تعالی همه کارها را برای خدا می کردند. لذا می توانید بگویند تعبّد و تقرّب در جهت گیری یک اصل حاکم بوده که خود این هم یک فرهنگ است. تعبّد نسبت به حضرت حق جهت جهت گیری را نشان می دهد و جهت گیری اولی حاکم نسبت به جهت گیری دوّم است. البته در مرحله بعد باید ملاحظه کنیم که آیا این استراتژی تناسبش به اقتصاد بیشتر است یا به فرهنگ؟ بنابر فرضی که به اقتصاد بیشتر باشد آیا می توانیم بگوییم که تحت یک عنوان دیگری مسأله تعبّد نسبت به جهت گیری قرار می گیرد؟ اگر تقرّب الهی نسبت به جهت گیری باشد مترادف سیاسی آن چیست؟ یا اینکه بیائیم کلمه استراتژی را عام بگیریم و سپس استراتژی فرهنگی، سیاسی و اقتصادی را معین کنیم.

(س): ظاهراً همین باید باشد

(ج): اگر عام بگیریم، دیگر استراتژی مختصّ به یک بخش نمی شود. حال آیا همه جا معنی فرهنگ را می دهد یا نه؟

(س): در فرهنگ، اقتصاد و سیاست به اینصورت است.

(ج): وقتی که می گوئیم که جهت جهت گیریها، آیا کلمه استراتژی را می توانیم بجای آن بکار بگیریم؟ یعنی کیفیت جهت گیری با مواد و موضوعی که دارد چیزی را معین می کند و یک امر پذیرفته شده حاکمی را رشد می دهد.

(س): اثر فرهنگ را در آنها نمی خواهیم ببینیم. بله اگر آنها بخواهند اثری در فرهنگ بگذارند باید آن را ملاحظه کنیم ولی اثر فرهنگ در مدل سیاسی را نمی خواهیم. (ج): یعنی می خواهید بگویند که قصد ما این بود که پذیرش را ارزیابی کنیم حال چه بوسیله عمل عینی و شرایط عینی و چه بوسیله خود تفکر ایجاد شود. اگر اینگونه باشد دیگر لزومی ندارد که به سراغ سایر اوصاف برویم.

(س): اگر این روال درست باشد باید تعاریفمان را از این زاویه بازبینی کنیم. مثلاً بحث برسد گمانه، گزینش، پردازش دیگر بحث الگویی گمانه، گزینش و پردازش می شود.

۵/۳ - احتمال تعریف کیفیت جهت (جهت بیرونی)

به استراتژی

(ج): این تعبیر مثلاً معادلش باشد به اینکه بگوییم استراتژی را نسبت به جهت می گیریم و کیفیت جهت به معنای استراتژی است.

(س): جهت به معنی حاکمش یا جهت به معنی موضوعی اش؟

(ج): جهت به معنی حاکم، یعنی بگوییم استراتژی برابر با جهت حاکم است و آن وقت بگوییم: استراتژی جهت گیری محور هماهنگ سازی است یعنی یک معنای کیف جهت را بدهد. به تعبیر دیگر استراتژی جهت گیری؛ استراتژی موضع گیری و استراتژی مجاهده می شود. مثلاً بگوییم: استراتژی انقلاب چه بوده و آن وقت بیانش کنیم و معنای آن این است که فرهنگ سیاسی در آن ریخته ایم یعنی اگر همدلی را سیاست بگیریم استراتژی مبین فرهنگ می شود مثلاً می گویند: فرهنگ ما فقر زدایی و

۵/۴ - تفاوت معنای جهت گیری بیرونی و درونی در وصف همدلی

(س): ما چه تفاوتی برای جهت گیری داخلی با این جهت حاکم قائل می شویم؟

(ج): جهت گیری داخلی - که خاص است - بوسیله این جهت گیری حاکم معنا می شود

(س): حالا آن جهت گیری چه هست که با آن معنا می شود؟

(ج): بعنوان مثال جهت گیری، موضع گیری و مجاهده نسبت به یک موضوع کوچک هم قابلیت طرح دارد و لذا می توانید رابطه بین آن استراتژی و این موضوع کوچک را معین کنید

(س): موضوع کوچک نداریم، این وصف جامعه است

(ج): یعنی گاه به بخش سیاسی، تخصیص پیدا می کند و یک کار خاصی را می خواهیم انجام دهیم مثلاً می خواهیم مقابله با یک قرارداد یا دولتی مثل اسرائیل بکنیم زیرا استراتژی ما مقابله با استکبار تعهد نسبت به خدای متعال است. لذا جهت گیری خاصی در کلیه برخورد هایمان با اسرائیل داریم مثلاً می گوئیم: ما با موجودیت اسرائیل مخالف هستیم و روی این جهت موضع می گیریم، یعنی در همه جا آن را تطبیق می دهیم. مثلاً در خرید و فروش و امضای قرارداد و هر چیزی که باشد (اقتصادی یا سیاسی) بر اساس آن جهت موضع می گیریم و مجاهده و تلاش هم می کنیم.

(س): ما جهت گیری حاکم را استراتژی گرفتیم، حال وقتی که جهت گیری، موضع گیری و مجاهده را مقید به این می کنیم معنایش با قبل چه تفاوتی پیدا می کند؟

(ج): شما در اینجا یک کیفیت جهتی را حاکم کردید که در قبل نداشتیم یعنی قبلاً همدلی و جهت گیری داخلی اش را می گفتید ولیکن استراتژی حاکم بر آن را نمی گفتید و از آن صرف نظر می کردید.

۶ - تعریف کیفیت به مدل: در همفکری، همدلی، همکاری (س): از این هم بگذریم و در تجزیه، تحلیل و ترکیب بیابیم. همکاری را به کیفیت تأثیر معنا کردیم.

(ج): کیفیت تأثیر تجزیه، کیفیت تأثیر تحلیل، یعنی مدل تجزیه و مدل تحلیلان عام می شود. به تعبیر دیگر در آنجا مدل های همفکری و در اینجا مدل تجزیه، تحلیل و ترکیب و در آنجا هم (بخش همدلی) مدل های جهت گیری، موضع گیری و مجاهده را می گوئیم، که در این صورت معنای کیفیت پیدا می کند. زیرا مدل مترادف معنای کیفیت می باشد.

۶/۱ - مدل تعیین کننده عالی ترین سطح کیفیت

(س): بنابراین هدف ما اینست که برای جامعه مدل فرهنگی بدهیم.

(ج): بله موضوع کار ما مدلها می باشند.

(س): یعنی اگر ما مدلها را بشناسیم فرهنگ جامعه را شناخته ایم؟

(ج): مدلها در عالی ترین سطح، کیفیتها را معین می کنند.

۶/۲ - احتمال منحصر بودن الگو به قید اول از سه قید هر اصطلاح

آیا وقتی مدلها را می گوئیم باید در قید دوم اصطلاحات هم باز باید صحبت از مدل کنیم یا لازم نیست در سطح دوم آنها را بیاوریم؟ مثلاً اگر شد مدل تجزیه مقدرات، دیگر لازم نیست برای خود مقدرات مدل جداگانه ای ذکر کنیم.

می‌کند، مثلاً یک جا نظام آموزشی و جای دیگر نظام پرورشی و جای دیگر ساختار اداری می‌شود.

(س): درست است. در آنجا هم می‌توانند روش و ساختار بدهند، فرقی با اینجا در این است که شما می‌آیید یک تنوع موضوعی به مدلهای می‌دهید.

(ج): بله، تنوع موضوعی به تناسبات و نسبتها می‌دهیم.

(س): تنوعش در حد اوصاف ما در همین سه سطح است.

(ج): نسبت به اعتماد، نسبت به صیانت ...

(س): آن دیگر کارآمدی مدلش می‌شود.

(ج): حالا می‌خواهیم ببینیم که آیا کارآمدی هم به وجوه مطلب قید می‌زند یا نه؟

(س): ولی بالاخره نه تا مدل همفکری، نه تا مدل همدلی و نه تا مدل همکاری می‌شود.

(ج): که دیگر لزوماً لقب مدل هم ندارد بلکه نه گونه تناسبات است. یعنی فرهنگ بیست و هفت گونه تناسبات در ترکیب خود دارد.

۷- مدل فرهنگی وسیله ارزیابی بعد فرهنگی زندگی مردم

حال ما تجزیه و تحلیل فرهنگ را چگونه می‌خواهیم انجام دهیم؟ صرفنظر از این سیری که داریم مطلوب ما چیست؟ آیا از این راهی که می‌رویم به آن می‌رسیم یا نه؟ مطلوب شما این است که بتوانید فرهنگ تکنولوژی را اندازه‌گیری کنید. می‌خواهید فرهنگ معیشت مردم، جاده، برق و ... را بیان کنید. برای این کار ابتدا باید بحث مدلی و تناسباتش را بکنید یعنی هم خصوصیات و تناسبات الهی و هم تناسبات الحادی را مشخص کنید. مثلاً بگویید اگر

۶/۳- قرار گرفتن آثار مدل در بعضی از سطوح مانع منحصرتشدن مناظرهای عینی به مدل

(س): درست است ولی شما تا آخر کار فقط مدل ذکر کردید ولو موضوع مدل و کار آمدی مدل شما هم متفاوت است به تعبیر دیگر اگر به شما بگویند که مدل فرهنگ جامعه را به چیزی ارزیابی می‌کنید می‌گویید به مدلهای.

(ج): بله مثل این است که بگویند صحیح و غلط را با چه محاسبه می‌کنید؟ شما بگویید با منطق. بگویند: کمیات را با چه چیز محاسبه می‌کنید؟ بگویید با چهار عمل اصلی.

(س): ولو اینکه از نظر ما مبدأ فرهنگی هم این باشد ولی بحث ما نباید به مدل فرهنگ ختم شود.

(ج): ما یک قدم آن را نزدیکتر آوردیم به اینکه برای ما معلوم شد که اگر مدل فرهنگ خاصی را بکار بگیرند نتیجه خاصی را به دست می‌آورند و این خصوصیت کیفیتی است که در آن فرهنگ مشاهده می‌شود. حالا می‌توانیم به عناوین دیگری معادل آن را معنا کنیم و این مشکل را حل کنیم. اگر اصل کلیت کار برای ما حل شد آن وقت می‌گوییم ببینید کجا معنای انتزاع و کجا معنای تکاملی و کجا معنای مجموعه‌ای است.

(س): ولی در هر حال شما از زیر چتر مدل خارج نمی‌شوید و چیزی غیر از مدل در تشکیلات شما پیدا نمی‌شود.

(ج): ولیکن اساس این مدلهای دیگر مثلاً معنای شاخصه‌های گزینش اداری، شاخصه‌های قبولی بچه‌ها در دانشگاه، شاخصه‌های ارتقاء فراگیری در ارتکازات عموم بگونه‌ای عوض می‌شود که به تعبیر دیگر اگر چه در دستگاه شما لقب مدل را دارد ولی لزوماً آثار مدل در تمام سطوح نام مدل را ندارد و در معادل نویسی فرق پیدا

(س): اصلاً خود نظام بهتر از مدل نیست، زیرا نظام حاصل بکارگیری مدل می‌شود؟

(ج): بله بهتر است نظام یا ابزارهای حاکم بر تولد نظام را بکار بگیریم؟ یعنی در کدامیک بحث فرهنگ صحیح است؟

۷/۲ - تعریف فرهنگ به تکلیف موضوعات به کیفیت خاص به وسیله مدلهای و ابزارها

(س): فرهنگ خود متشکل از نظامات هست منتهی مبدأ پیدایش آنها ابزارها هستند.

(ج): فرهنگ تکلیف یک موضوعاتی به یک کیفیت خاصی است که برای جریان آن کیفیتها مدل و ابزار می‌خواهد. اگر نظام به آن بگویند به معنای نسبت‌های بین محصول است و اگر به آن وسیله و منطق بگویند الگو و مدل است.

۸ - مدل فرهنگی دربردارنده، الگوها، نظامات و پذیرش موضوع و خصوصیت خاص

(س): ما اگر می‌گوییم روشها مبدأ پیدایش نظاماتی هستند پس هم روشها و هم نظامات در بخش فرهنگ می‌باشد بله، در جاهای مختلف جدول، عناوین مختلفش فرق پیدا می‌کند، بعضی جاها نظام و بعضی جاها مدل است.

(س): یعنی اگر ما از آنطرف ببینیم که مدل ما چنین خصوصیتی باید داشته باشد باز باید از این طرف ببینیم چه تمهیدی باید انجام دهیم و چه روشی باید بکار ببریم که چنین حاصلی داشته باشد.

۸/۱ - نظامات حاصل بکارگیری مدل در موضوع خاص اجتماعی

(ج): مدل دارای تناسب است و تقریباً شبیه منطق

جهت‌گیری آن مادی باشد محور ایجاد تمرکز اجتماعی مثلاً مرکز خدمات عالی به تکنولوژی است و اگر الهی باشد مرکز خدمات عالی الهی است. مثلاً خدمات الهی طبیعتاً از مجرای حوزه علمیه، رهبری و آستان قدس رضوی، آستانه حضرت معصومه (س) شاهچراغ، حضرت عبدالعظیم صورت می‌گیرد. اینها اماکنی هستند و یک اطلاعاتی هم در حوزه هست و تصمیم‌گیری هم مثل مقام معظم رهبری و شورای نگهبان انجام می‌دهند و یک ساختارهای اجتماعی هم مثل ائمه جمعه و جماعات هستند که خدمات مذهبی انجام می‌دهند.

(س): مطلوب ما این است که مدلی داشته باشیم که کلیه عوامل مؤثر در فرهنگ جامعه در آن جا معلوم گردد. (ج): یعنی ما می‌خواهیم یک شاخصه‌هایی در دستمان باشد که بتوانیم زندگی مردم را از ابعاد مختلف اندازه‌گیری کنیم و بگوییم الهی یا مادی می‌باشند.

(س): ابعاد مختلف فرهنگی.

(ج): یعنی هر کجا که اثر فرهنگی دارد باید بتوانیم آن اثر را اندازه‌گیری کنیم و این مختص به یک قسمت مثلاً دانشگاه نیست

۷/۱ - بررسی تناسبات تنها راه ارزیابی فرهنگی جامعه (س): تحقق این هدف جز از راه ارزیابی تناسبات ممکن نخواهد بود.

(ج): موضوعش هم در فرهنگ تناسبات است.

(س): حالا با همین فرض جلو می‌رویم و در تجزیه، ترکیب و تحلیل می‌گوییم مدل تجزیه، مدل ترکیب، مدل تحلیل حال توضیح بیشتری در تناسبات ندارید؟

(ج): در تناسبات حداقلش این است که کیفیت را می‌توانیم به نام مدل و نظام ذکر کنیم.

داریم که این الگوها ساختار معین می‌کنند و قید موضوع در جامعه به خودشان می‌گیرند و در جامعه ساختار اجتماعی را شکل می‌دهند و بعد هم ساختار اجتماعی پذیرش‌های خاصی را درست می‌کند.

(ج): و بعد هم یک وزنی برای موضوعات درست می‌شود که در اینجا کاملاً عین موضوع ما می‌شود و می‌توانیم بگوییم: چه نوع و چه مقدار قدرتهای مدیریتی فرهنگی و مدیریت سیاسی یا مدیریت اقتصادی لازم است. در اینجا هم ابزار، هم امکان و هم انسان را در وزن اجتماعی می‌توانیم شاخصه بندی کنیم.

(س): به این ترتیب فرهنگی صرف نشده است؟ یعنی تأثیر سیاست و اقتصاد به این وسیله در فرهنگ ملاحظه می‌شود.

(ج): اینگونه به ذهن می‌آید.

(س): اگر ما فقط الگوها را ببینیم آنوقت تأثیر در ...

(ج): الگوها در نظام و نظام در موضوعات آمده و موضوعات را دیگر در آخر کار که می‌خواهیم شاخصه بدهیم به شکل شاخصه نمی‌بینیم و می‌گوییم وزن مخصوص آن در جامعه و اختیاراتی که به این منصب می‌دهند و قیمتی که این ابزار پیدا می‌کند چیست؟

(س): پس این روالی است که ما باید طی کنیم.

۹ - عدم لزوم تقید سایر اوصاف (صیانت، عدالت، اعتماد، مقدورات شکل پذیر، شکل گرفته، اولیه) به وصف بیرونی (کیفیت)

(ج): این روال را باید فقط مقنن کنیم و باید ببینیم کجاها باید لقب الگو و کجا لقب نظام و کجا لقب موضوع (به معنای شیء منطقی و انتزاعی) باشد. انتزاعی به این

است، یعنی موضوعی ندارد و فقط نظام نسبتها را ذکر می‌کند ولی کلمه نظام که بکار می‌برید (وصف اجتماعی شده) موضوع هم به خودش گرفته است

(س): یعنی فرهنگ جامعه را به نوعی شکل داده است.

۸/۲ - پذیرش موضوع و خصوصیت خاص، محصول نظامات

(ج): بله، از نظام پایین تر هم می‌توانیم بگوییم.

(س): مثلاً بگوییم محصول نظام چیست؟

(ج): یعنی محصول این نظام، تکلیف موضوعات و شاخصه‌های عینی نظام است.

(س): یا شاخصه‌های عینی را به پذیرشهای خاص معنا کنیم زیرا حاصل فرهنگ، پذیرش است.

(ج): پذیرش یک خصوصیت است و دیگر کلمه نظام روی آن نیاورید و بگوئید: موضوع و خصوصیت، پذیرش پیدا می‌کند. مثلاً می‌گوییم که در توزیع قدرت، ثروت و اطلاع وزن اجتماعی پذیرفته شده‌های موضوعات چنین است. البته وزن اجتماعی محال است که بدون نظام و بدون مدل پیدا شود.

۸/۳ - تعیین وزن مخصوص هر شاخصه در جامعه، محصول مدل فرهنگی

(س): اگر ما خواسته باشیم سیکل کاملی بیان کرده باشیم الان مدل به این انجامیده که روند پیدایش فرهنگ را به این ترتیب توانسته تحلیل کند، یعنی هم موجودیت و صیانت فرهنگی را و هم مبادی پیدایش آن را تحلیل می‌کند. اگر چنین تلقی درست باشد که مدیریت فرهنگی چنین توانی از آن متوقع است آن وقت اگر این سه مرحله را ذکر کنیم بحث کامل می‌شود به اینکه بگوییم الگوهایی

معنا است که کجا باید موضوع را مستقل ملاحظه کرد و وزن داد، مثلاً مدیریت نفت یا مدیریت وزارت علوم؛ و بالاخره بافتی که پیدا می‌کند.

(س): در روند بحث همفکری، همدلی و همکاری را مقید به کیفیت کردیم حالا آیا این تقید باید در مورد قید دیگر (صیانت، عدالت، اعتماد، مقدرات اولیه، شکل پذیر، شکل گرفته) هم صورت بگیرد؟

(ج): قید اول که کیفیت می‌شود ناظر به اینها هم هست پس آیا این سه سطح از کیفیت (مدل، نظام، موضوع) را می‌توانید در سه سطح از قیود بیاورید؟

(س): در سه سطح از قیود هم لازم نیست که بیاوریم.

(ج): در سه سطح از قیود که بیاورید معنایش این است که سطر پائینی که موصوفتان است همیشه موضوع

عینی است.

۱۰ - طرح اجمالی احتمالات مختلف پیرامون نحوه تطبیق «الگوها، نظامات و پذیرش خاص» به اصطلاحات

مدل فرهنگی

سؤال این است که این قید را چگونه می‌توانید در

جدول بیاورید افقی، عمودی، هم افقی و هم عمودی؟

(س): اگر منظور شما سوّمی باشد در واقع ما باید

بینیم که یک اصطلاح روی همدیگر چه معنایی می‌دهد.

(ج): آیا سه خصوصیت را روی کل اصطلاح ملاحظه

می‌کنید یا اینکه هر خصوصیت مخصوص یک ستون از

جدول می‌باشد مثلاً ستون اول الگوها، ستون دوم نظامها و

ستون سوم محصولها می‌باشد؟ انشاء الله در جلسه بعد

پیرامون این مطلب بررسی خواهیم داشت.

«وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی

جلسه ۲۹

۷۷/۰۳/۲۰

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

بررسی احتمالات مختلف پیرامون تطبیق الگو، نظام و محصول به اصطلاحات مدل فرهنگی

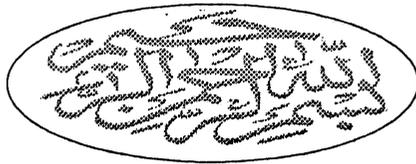
فهرست

- * مقدمه - طرح سئوال ۱
- ۱- طرح احتمالات مختلف پیرامون تعریف اصطلاحات فرهنگی به گونه‌ای که مجموع مدل بیانگر
الگوها، نظامات و محصول باشد ۲
- ۱/۱ - تطبیق الگو به قید اول، نظامها، به قید دوم و محصول قید سوم هر اصطلاح در احتمال اول ۲
- ۱/۱/۱ - ناظر بودن اصطلاحات ۲۷ گانه به ۲۷ موضوع عینی فرهنگی در احتمال فوق ۲
- ۱/۲ - تطبیق الگو به اصطلاحات ستون اول، نظامها به اصطلاحات ستون دوم و محصول به اصطلاحات
ستون سوم در احتمال دوم ۲
- ۱/۲/۱ - اختصاص هر سه سطر از جدول تعریف به یکی از الگوها، نظامها و محصول بنا بر احتمال دوم ۲
- ۱/۳ - تطبیق هر یک از الگو، نظام و محصول به هر بلوک یا هر سطر جدول اصطلاحات بنا بر احتمال سوم و چهارم ۳
- ۲- بررسی احتمالات ۳
- ۲/۱ - تقویت احتمال چهارم (سطری معنا شدن الگو، نظام، محصول) ۳
- ۲/۱/۱ - تضعیف احتمال اول به علت منحصر شدن مدل به مصادیق و محصولات و عدم ذکر علتها ۳
- ۲/۱/۲ - قید سوم تعیین کننده معنوی عینی و موضوع مورد بحث ۳
- ۲/۱/۳ - ضرورت تعیین شاخصه برای سه بخش الگوها، نظامها و محصولات ۵
- ۲/۱/۴ - انعطاف پذیری مفاهیم زمینه‌ساز تغییر ما به ازاء عینی مفاهیم در جداول مختلف ۶
- ۲/۱/۴/۱ - ضرورت قاعده‌مند بودن انعطاف پذیری مفاهیم ۶
- ۲/۱/۴/۲ - امکان معنا شدن عدالت در جدول اصطلاحات فرهنگی به الگوی عدالت بر اساس انعطاف پذیری مفاهیم ۶
- ۲/۱/۵ - روش، تعیین کننده ما به ازاء عینی است نه اصطلاح ۶
- ۲/۱/۵/۱ - تفاوت ادبیات اصطلاحی و ادبیات عمومی ۷
- ۲/۱/۵/۲ - بررسی درون، بیرون، ارتباط، روش حاکم بر تعیین معانی اصطلاحات و ما به ازاء عینی آن ۷
- ۲/۱/۵/۳ - قابلیت دسته بندی قواعد در سه دسته‌ای که نسبی شدن، منسوب شدن و متقوم شدن اوصاف را نتیجه

- می‌دهد..... ۸
- ۸ - ۲/۱/۵/۴ - ارائه تخمینی منسجم در تعیین ما به ازاء عینی به منزله برهان است..... ۸
- ۹ - ۲/۱/۵/۵ - روش تعیین کننده کیفیت مواد، منزلت مواد، و معنای مواد..... ۹
- ۱۰ - ۲/۱/۵/۶ - امکان معرفی معانی خاص متعدد برای قیود تکراری به وسیله روش..... ۱۰
- ۱۱ - ۲/۲ - تضعیف احتمال سوم (الگوی معنا شدن) به علت انتزاعی شدن سه بخش الگو، نظامات و محصول..... ۱۱
- ۱۱ - ۲/۳ - ترجیح احتمال دوم (ستونی معنا شدن الگو، نظام، محصول)..... ۱۱
- ۱۲ - ۲/۳/۱ - متناسب بودن الگو با ستون اول به علت تکاملی بودن قید سوم سه اصطلاح ستون دارد..... ۱۲
- ۱۲ - ۲/۳/۲ - تغییر الگو، مبدأ تغییر نظام و تغییر نظام مبدأ تغییر محصول..... ۱۲
- ۱۲ - ۲/۳/۳ - متناسب بودن نظام با مجموعه‌ای بودن و محصول با انتزاعی بودن..... ۱۲
- ۱۳ - ۲/۳/۴ - تعیین کننده بودن منزلت قید سوم (نه ماهیت قید سوم) در احتمال دوم..... ۱۳
- ۱۳ - ۲/۳/۵ - تعمیم و تخصیص مواد تعیین کننده ما به ازاء عینی آن..... ۱۳
- ۱۳ - ۲/۳/۶ - تضعیف احتمال سوم (بلوکی معنا شدن) به دلیل ملاحظه شدن نسبت بین درون و بیرون..... ۱۳
- ۱۳ - ۲/۳/۷ - اصل قرار گرفتن ابعاد در احتمال سوم و اصل قرار گرفتن اجزاء در احتمال دوم..... ۱۳
- ۱۴ - ۲/۳/۸ - قرار داشتن سه سطح کیفیت (الگو، نظام و محصول) در سه بخش همفکری، همکاری و همدلی وجه امتیاز احتمال دوم..... ۱۴
- ۱۴ - ۲/۳/۹ - مربوط شدن هر یک از «عدالت، صیانت، اعتماد» به «الگو، نظام، محصول» وجه امتیاز دیگر احتمال دوم..... ۱۴
- ۱۴ - ۲/۳/۱۰ - حضور نیافتن سه سطح کیفیت (الگو، نظام، محصول) در سه سطح آثار (عدالت صیانت، اعتماد) در احتمال چهارم (سطری معنا شدن)..... ۱۵
- ۱۵ - ۲/۳/۱۱ - جریان یافتن قید کیفیت در سه قید هر اصطلاح پس از مقید ساختن قید اول (همفکری، همکاری، همدلی) به کیفیت..... ۱۵
- ۱۶ - پاورقی - خلاصه بحث اخیر پیرامون مقید شدن اصطلاحات فرهنگی به کیفیت..... ۱۶
- ۱۶ - ۲/۳/۱۲ - دلیل تناسب انتزاعی بودن با محصول..... ۱۶
- ۱۷ - ۲/۳/۱۳ - وجود سه دسته محصول مربوط به همفکری، همدلی و همکاری در مجموع جدول اصطلاحات..... ۱۷
- ۱۸ - ۲/۳/۱۴ - حکومت محصولات ستون همفکری بر ستون همدلی و ستون همدلی بر ستون همکاری..... ۱۸
- ۱۸ - ۳ - تأثیر انتخاب احتمال سوم در تنظیم جدول تعریف..... ۱۸
- ۱۸ - ۳/۱ - اختصاص یافتن هر سطر به جدول تعریف به یکی از الگو، نظام و محصول بنابر احتمال دوم..... ۱۸
- ۳/۲ - قرار گرفتن ستون ۹ خانه‌ای به عنوان نسبت بین درون (ستون ۲۷ خانه‌ای) و بیرون (ستون ۳ خانه‌ای) در جدول تعریف بنابر احتمال دوم..... ۱۸
- ۱۸ - ۴ - معیار اجمالی تفکیک انواع ۹ گانه الگو، نظام و محصول..... ۱۸
- ۴/۱ - الگوی عدالت بیاتر توازن اجتماعی (توزیع)، الگوی اعتماد بیاتر بهره‌وری اجتماعی (مصارف) و الگوی صیانت بیاتر تکامل قدرت اجتماعی (تولید)..... ۱۸
- ۴/۲ - مقید شدن الگوی عدالت، اعتماد و صیانت، به همفکری، همکاری، همدلی مبدل سه الگو به سه الگو..... ۱۹
- ۴/۳ - لزوم دسته بندی قواعد «نسبی کردن، منسوب کردن و متقوم کردن» برای تشخیص تنوع «الگو، نظام و محصول» در جدول اصطلاحات..... ۱۹

کد بایگانی کامپیوتری: ۰۹۰۰۵۰۲۹
 تاریخ جلسه: ۷۷/۰۲/۲۰
 تاریخ انتشار: ۷۷/۰۶/۲۴
 حروفچینی و تکثیر: انتشارات فجر ولایت

نام جزوه: مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی
 استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی
 عنوان گذار: حجة الاسلام پیروزمند
 ویراستار: حجة الاسلام جمالی



بررسی احتمالات مختلف پیرامون تطبیق الگو، نظام و محصول به اصطلاحات مدل فرهنگی

مقدمه: خلاصه بحث گذشته و طرح سوال

حجة الاسلام پیروزمند: بحث ما به اینجا رسید که مدل را یکبار دیگر از زاویه مقصود و مطلوبی که باید از نظر ما داشته باشد نظر کردیم و گفتیم که مدل فرهنگی در آخر کار باید چه چیزی را به دست ما بدهد؟ در پی مشخص کردن این مطلب بیان کردیم که برای ملاحظه ارتباط بیرونی جدول باید نسبت آن را با فرهنگ و با کل ملاحظه می‌کنیم. لذا فرهنگ را به کیفیت تعریف کردیم و نتیجه‌اش این شد که همفکری را به کیفیت تناسبات و همدلی را به کیفیت جهت‌گیری و همکاری را به کیفیت تأثیر تعریف کردیم و به این ترتیب ارتباط همفکری، همدلی، همکاری را با فرهنگ برقرار کردیم. همچنین بیان کردیم که عالی‌ترین سطح کیفیت الگو است لذا بحث به اینجا انجامید که بگوییم آیا کل مدل فرهنگی ما، بیان الگو می‌کند؟ و نتیجه این شد که ما از مدل فرهنگی، اینگونه تصور داشته باشیم که در مجموع از طریق الگوها، نظامها و ساختارها و از طریق ساختارها خصوصیت خاص و

پذیرش خاص مشخص می‌شود. لذا این بحث مطرح شد که اصطلاحات فرهنگی خودمان را چگونه معنا کنیم که در مجموع بیانگر این سه شده باشد. چند احتمال در این رابطه مطرح بود: یکی اینکه بیایم آن را به صورت قیدی تقسیم کنیم، یعنی بگوییم قید اول، بیان الگو، قید دوم بیان نظام و قید سوم بیان تأثیر می‌کند. احتمال دوم اینکه به صورت سطری بگوییم یعنی در هر سطری اصطلاح اول را بیان الگو و اصطلاح دوم بیان ساختار و اصطلاح سوم بیان تأثیر می‌کند. احتمال سوم اینکه هر سطر را نسبت به سطر دیگر یا هر ستون را نسبت به ستون دیگر اینگونه معنا کنیم. حال ما اگر ما بحث را دومرتبه باز بینی کنیم و بخواهیم پایه‌های آن را محکم‌تر کنیم این سوال مطرح است که این مطلبی که در بحث قبل متولد شد به اینکه مدل فرهنگی باید الگو، ساختار و پذیرش خاص داشته باشد آیا حرف تمامی است؟

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: یعنی آخرین قسمت آن را تعیین خاصی بگوییم. به عبارت دیگر اولی،

محصول است.

۱/۱/۱ - ناظر بودن اصطلاحات ۲۷ گانه به ۲۷ موضوع

عینی فرهنگی در احتمال فوق

بنابراین احتمال کل بیست و هفت عنوانی که داریم و در سمت راست جدول تعریف می‌نویسیم همه آنها ناظر به امور عینی فرهنگی می‌باشند؛ یعنی اگر ما این احتمال را رجحان بدهیم بیست و هفت موضوع عینی فرهنگی خواهیم داشت.

۱/۲ - تطبیق الگو به اصطلاحات ستون اول، نظامها به اصطلاحات ستون دوم و محصول به اصطلاحات ستون سوم در احتمال دوم

اگر این احتمال را رجحان ندهیم و بگوییم در بررسی فرهنگ، معنوهایی داریم که معنونها باید خود الگوها و نظامات باشند. مثلاً بگوییم: مغفول عنه واقع شدن نظامها و الگوها و فقط پرداختن به محصولات فرهنگی خوب نیست و لذا بهتر این است که در این صورت کل جدول تعریف را سه بخش کنیم که در اینجا هم عملاً سه سطر و هر سطر را تا آخر برای یک قسمت قرار می‌دهیم یا اینکه سطر و ستون حساب می‌کنیم و بصورت مرتب یک نحوه تداخلی داشته باشند. یعنی در همه قسمتها هم بدلش و هم نظامش و هم محصولش ذکر شود.

۱/۲/۱ - اختصاص سه سطر از جدول تعریف به یکی از

الگوها، نظامها و محصول بنا بر احتمال دوم.

اگر ستونی حساب کنیم در هر قسمت از فرهنگ در جدول تعریف، از آدرس ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳، صد و یازده این باید همیشه مدل و صد و دوازده اش الگو و صد و سیزده اش، محصول باشد، در این بخش هم همینطور است. البته طبیعتاً باید این را در نظر داشته باشیم که آنکه

الگو و دوّمی، نظام عینی است که بوسیله آن الگو تنظیم شده و سوّمی، محصول نظام است.

(س): محصول نظام را بگوییم چون تا بحال گفته‌ایم محصول فرهنگ، پذیرش است.

(ج): آن دو تایی دیگر هم باید پذیرش داشته باشند در نهایت پذیرش آنها اصطلاحی است و نه عمومی. پذیرش اصطلاحی برای دسته خاصی می‌باشد.

(س): این مطلب درست است که مدل فرهنگی جامع این سه است و لازم نیست چیز دیگری وراء این سه داشته باشد؟

۱ - طرح احتمالات مختلف پیرامون تعریف اصطلاحات فرهنگی به گونه‌ای که مجموع مدل بیانگر الگوها، نظامات و محصول باشد.

(ج): آیا شما روی احتمالات خودتان تأمل کرده‌اید یا خیر؟

(س): به نظر می‌رسد که اگر بخواهیم قیدی معنا کنیم از یک بابت درست در می‌آید مثلاً در اصطلاح، همفکری مقدرات شکل پذیر عدالت، همفکری را به کیفیت تناسبات معنا کردیم و گفتیم: لازم نیست مقدرات و عدالت را هم قید کیفیت بزنیم. حال با این وصف بنظر می‌آید خود همفکری که قید کیفیت خورده به مفهوم الگو نزدیک است.

۱/۱ - تطبیق الگو به قید اول، نظامها به قید دوم و محصول قید سوم هر اصطلاح در احتمال اول

(ج): به عبارت دیگر بهتر است که بگوییم همیشه وصف اول ناظر به عمیق‌ترین مطلب است که خود مدل و الگو می‌شود. موصوف اول بازگشت به نظام می‌کند و موصوف دوم - که باید در پذیرش عمومی آن را ببینیم -

۲/۱/۱ - تضعیف احتمال اول به علت منحصر شدن مدل

به مصادیق و محصولات و عدم ذکر علتها

البته اگر بخواهیم در قیدها تصرّف کنیم و فقط معنونها را بنویسیم باید دیگر بگوئیم: مثلاً امور فرهنگی - اصلاح شود. فرضاً این وضعیّت خوب نیست و می خواهد اصلاح شود، در اینجا دیگر علتش ذکر نشده و تنها به مصادیق و محصولات پرداخته است. حال سوال این است که وقتی می خواهیم فرهنگ را بررسی و بهینه کنیم آیا شاخصه های ما نباید اصلاً به سراغ الگوها بیاید و فقط باید به سراغ صندلیهای سینما، پارکها و مساجد برود. یا اینکه باید نسبت به بالاترش هم کنترل داشته باشد؟ یعنی اگر ما هستیم و برنامه ریزی و پیشنهاد برای اصلاحات، آیا ما فقط باید بیاییم و مصداقی نظر بدهیم؟ در مصداقی حتماً نمی توانید بعداً هماهنگ کنید.

۲/۱/۲ - قید سوم تعیین کننده معنون عینی و موضوع

مورد بحث

(س): زمانی که ما هر قیدی را به یک معنا می گیریم مثلاً می گوئیم همفکری، بیان الگو و مقدرات، بیان ساختار و عدالت، بیان تأثیر یا محصول می کند چرا این نتیجه را از این کار می گیرید که محصول، بیست و هفت تا شود؟

(ج): وقتی معنون شما معین شد، قید آخر را ملاک می گیریم.

(س): معنون ما را که فقط قید سوّم معین نمی کند.

(ج): اگر گفتید که پنکه رومیزی با این مارک؛ آن چیزی که برایش مهم می شود همان پنکه بودنش است و این خیلی فرق دارد با اینکه شما بگوئید جریان الکتریسیته، ایجاد حوزه مغناطیسی می کند و نوعش مغناطیسی در پنکه

مدل و نظام و محصولش در بالاترین سطح قرار می گیرد مهمترین مطلب فرهنگی می باشد.

(س): که اگر در اصطلاحات بخواهیم بیاییم ستونی می شود.

۱/۳ - تطبیق هر یک از الگو، نظام و محصول به هر بلوک یا هر سطر جدول اصطلاحات بنا بر افعال سوم و چهارم (ج): بله، اگر بخواهیم سطری کنیم هر نه تای آن که ردیف هست یک فرض می باشد، اگر بخواهیم در نحوه معنا کردن، قید آخر را اصل قرار دهیم سطری قرار می دهیم. اگر بلوکی هم قرار دهیم باز نه تا نه تا می شود بنابراین دو فرض می باشد یا بلوک اوّل و دوّم و سوّم را یا سطر اوّل و دوّم و سوّم را اصل قرار می دهیم که در این فرض نه تا از یکدیگر جدا می شوند که یک عیب دارد.

(س): یا اینکه بگوئیم لازم نیست در یک بلوک همه یکی باشند و در داخل آن بیاییم و بگوئیم در یک بلوک، ستون اوّل و ستون دوّم نظام و ستون سوم محصول باشد (ج): معنایش این است که این سه تا را الگو بگیریم.

۲ - بررسی احتمالات

۲/۱ - تقویت احتمال چهارم (سطری معنا شدن الگو، نظام، محصول)

ولی به نظر نزدیکترین احتمال، این است که الگو و نظام و محصول با هم باشند، یعنی ستون اوّل اصطلاحات، خانه اوّلش برای الگویش و خانه دوّم آن، برای نظامش و خانه سوّم آن، برای محصولش باشد. این نزدیکترین احتمال بنظر می رسد که عملاً موضوعات را با منزلت دستگاهایش با هم آورده ایم تا اینکه بخواهیم در قیدها تصرّف کنیم.

می‌توانید موصوفتان را عوض کنید مثلاً الگو را موصوف دوّم قرار دهید در اینصورت الگو را مطالعه می‌کنید و موضوع مطالعه دیگر محصول نیست. اگر الگو، موضوع بحث قرار گرفت (چون بحث روشی است و مهم بودنش هم به این است که روشی است) باید قید سوم که موصوف دوّم است باشد که همیشه شیء عینی مورد بحث ما است. (س): یعنی ما به ازای این را که می‌خواهیم پیدا کنیم

ابتدا باید ما به ازای آن را پیدا کنیم.

(ج): بلکه وصف اوّل و وصف دوّم می‌خواهد و موصوف دوّم ما اینجا است و محل بحث است. مثلاً اگر گفتیم سیاست سیاست فرهنگ می‌گوییم که در پایان چه چیزی مورد بحث شما بود؟ می‌گویید فرهنگ مورد بحث ما بود و لذا نام آن موضوع را موضوع فرهنگ می‌گذارید ... اگر اینگونه شد بیست و هفت خانه ما محصولات فرهنگی می‌شود و خیلی ملموس‌تر بنظر می‌آید ولیکن شامل همه خصوصیات لازم مورد بحث ما قرار نمی‌گیرد.

(س): یعنی دیگر مشخص نمی‌کند که این محصول

مولود چه نظام و چه روشی است؟

(ج): که اصولاً در این سطح رسانده و در شاخصه‌هایش هم نمی‌تواند بیاید.

(س): بعنوان وصف این آمده است.

(ج): بعنوان وصف آمده که یک نامی روی آن می‌خورد و آنها بصورت انتزاعی بر آن اطلاق می‌شود.

(س): الان برای خودمان روشن است که به کجا

بند است؟

(ج): دومین شاخصه دادن، شاخصه برای محصول می‌دهید یا شاخصه برای الگو هم در جدول تعریف می‌دهید؟ اگر شاخصه برای محصولتان می‌دهید معنایش این است که آنها مفعول عنه واقع می‌شوند.

رومیزی است. مثلاً فرض کنید که پنکه داغ می‌کند و می‌خواهیم آن را بهینه کنیم لزوماً رومیزی بودنش، علت داغ شدنش نیست، بلکه باید سراغ این برویم که حرکت مکانیکی آن رابطه‌اش با حوزه مغناطیسی‌اش چگونه است.

(س): شما قید آخر را اصل می‌گیرید و با آن مثالی که زدید قید اوّل را اصل گرفتید.

(ج): سؤال همین جا است که زمانی که ما می‌خواهیم خصوصیات را بهینه کنیم آیا باید سطوح مختلف مطلب جلوی ما باشد یا نقص را از سطح آخر ببینیم؟ آیا نقص از پروانه پنکه است که داغ می‌کند یا از حوزه الکتریکی‌اش می‌باشد؟

(س): سؤال من این است که اگر ما برای این سه قید یک ما به ازایی گرفتیم به اینکه ما به ازای یکی از آنها الگو و دیگری محصول باشد وقتی که می‌خواهد یک ما به ازایی برای کلّ این بیان شود آن ما به ازاء از سنخ هر سه آنها می‌باشد یا از سنخ یکی از آنها؟

(ج): اینها روی هم یک مطلب را نشان می‌دهند و باید عنوان یک چیز باشند؟ نامی را که برایش می‌آورید یک نام است و نه سه نام، مثلاً پنکه رومیزی است.

(س): این نامی که می‌گذاریم از سنخ قید سوم یا قید وسط یا قید اوّل یا ترکیبی از آنها است؟

(ج): باید از سنخ محصول باشد زیرا بنا شده است که این محصول، موصوف به یک چیزی شده باشد که آنهم یک وصفی داشته باشد. نام روی محصول شما می‌آید و این مسأله مهمی است و هیچوقت وصف را بعنوان نام روی وصف نمی‌آورید. اصلاً معنای اینکه می‌گویید این موصوف دوّم است یعنی این محلّ بحث ما است.

۲/۱/۳ - ضرورت تعیین شاخصه برای سه بخش الگوها،

نظامها و محصولات

مگر اینکه بگوئیم: ما یک جدول مادر در فرهنگ داریم که در آنجا هر قسمتی از آن مخصوص یک چیز است مثلاً بلوک اولش شامل الگوهاست و بلوک دومش شامل نظامها و بلوک سوم شامل محصولات است. اما وقتی که محصولات را درشت کنیم و از نه تا به بیست و هفت تا می‌رسانیم آن وقت جدولی می‌شود که کلیه بخشهای زیربخش آن مثلاً محصول است که برابر بزرگ کردن بگوئیم که در این طرف (بخش شاخصه‌ها) باید نسبت به این نه تا، بیست و هفت تا شاخصه باشد اما ما هم می‌توانیم بیست و هفت تا را اینجا بیاوریم.

(س): این مطلب چیزی را عوض نمی‌کند زیرا الگو و نظامش هم مثل اینجا بیست و هفت تا می‌شود.

(ج): به اندازه همان بزرگ می‌شود مهم این است که ما حتماً نیازمند به الگوها، نظامها و محصولات هستیم و باید هر سه را داشته باشیم و برای هر سه هم شاخصه ارائه دهیم. یعنی کنترل که می‌خواهیم بکنیم باید هر سه را کنترل کنیم.

(س): حالا باید بینیم اصطلاحات ما چقدر اجازه این مانور را می‌دهند و این انعطاف پذیری را دارد.

(ج): اولش باید روش ما معلوم شود که چگونه است. بهترین احتمال این شد که الگو نظام، محصول ستونی مربوط به هر خانه باشد.

(س): یعنی از هر ستون، هر خانه‌اش اینگونه باشد.

(ج): بله،

(س): اگر از زاویه دیگر نگاه کنیم معنایش این می‌شود که سطر اول، الگوها و سطر دوم نظامات و سطر سوم

محصولات می‌شوند.

(ج): بله،

(س): که این با ترتیب اوصاف فلسفی ما هم می‌خواند یعنی عدالت، اعتماد، صیانت جای توسعه، ساختار، کارآیی نشسته است.

(ج): البته باید یک ترکیبی از آن را عوض کرد و متناسب کرد یعنی صیانت متناسب با الگو و اعتماد متناسب محصول و عدالت متناسب با نظام شود.

(س): روی چه حسابی این را می‌گویید؟

(ج): اگر طبق قاعده توسعه، ساختار، کارآیی حساب کنید.

(س): من روی این مبنا می‌گویم که فرض می‌کنیم که باید ستونی باشد. ستونی هم باید یکی الگو، یکی ساختار و یکی محصول باشد و فرض هم بر این باشد که اهمیت الگو از ساختار و اهمیت ساختار از محصول بیشتر است در اینصورت نتیجه این می‌شود که خانه اول از ستون اول را الگو بگیریم.

(ج): درست است؛ که در فرهنگ باید اینگونه شود.

(س): البته در غیر فرهنگ هم قاعده از نظر اولویت

بندی و ارزش همین است. در سیاست چون اصل چیز دیگری است ترتیب به صورت دیگری می‌شود مثلاً صیانت اصل و به ترتیب صیانت، اعتماد و عدالت می‌شود.

(ج): صیانت، عدالت، اعتماد می‌شود.

(س): خیر، صیانت، اعتماد، عدالت می‌شود زیرا قاعده این بود که وصف سوم و آن چیزی که جای کارآیی نشسته در جدول سیاسی و هم در جدول فرهنگی قید دوم قرار می‌گیرد.

(ج): جدول اقتصادی چگونه می‌شود؟

۲/۱/۴ - امکان معنا شدن عدالت در جدول اصطلاحات

فرهنگی به الگوی عدالت بر اساس انعطاف

پذیری مفاهیم

اگر اینگونه شد معنایش این می شود که معنایی را که عدالت در یک جدول دارد در جدول دیگر همان معنا را ندارد و در اینجا می تواند مفهوم الگوی عدالت را بر حسب منزلتی که دارد، داشته باشد، یعنی به معنای الگوی توازن و الگوی موازنه باشد.

(س): این دو فرق می کند یعنی خود عدالت متناظر با الگو گرفتن، یک حرف است و اینکه بگوییم عدالت دارای الگو می تواند باشد حرفی دیگر است.

(ج): خودش مترادف با همان است. در اینجا مهم منزلت است که بر اساس روش ما شکل می گیرد با هر معنایی که می خواهد داشته باشد، مثلاً: اگر اینجا نوشته باشد زردآلو، گفته می شود زردآلو، محصولی قابل مصرف است و یک قواعدی هم دارد که ماهیت آن اینگونه نیست و یک ترکیباتی دارد. ما در اینجا زردآلو را به این می بینیم و هویت عدالت به الگویش است. به عبارت دیگر عدالت گاهی به محصول خاصی و گاهی به ریاضیات خاصی گفته می شود که حکومت بر پیدایش محصول دارد.

۲/۱/۵ - روش، تعیین کننده ما به ازاء عینی است نه اصطلاح

یعنی ما از اصطلاحی که درست می کنیم متوجه شویم که چه متناظری می خواهیم.

(ج): روش تمام می کند که اینجا چیست؟ عدالت صحیح است که در سطوحی بکار رود و البته ما معنا را تعمیم می دهیم و هرگز معنا را بصورت نام بکار نمی بریم، مگر در جایی که حاکی و محکی ما انتزاعی صرف باشد

(س): در اقتصادی اعتماد قید اول و قید فرهنگ دوم و قید سیاست در آخر واقع می شود، یعنی اعتماد، عدالت، و صیانت می شود زیرا قاعده ما این بود آنچه که وصف خودش است در اول قرار می گیرد و دومین وصف، وصفی می شود که عینی ترین است که در مدل سیاسی و فرهنگی قید اعتماد وصف عینی یا کارآیی محسوب می شود و قید دوم واقع می شود منتهی در اقتصاد چون خودش وصف کارآیی بوده اعتماد قید اول و طبیعتاً وصف فرهنگی دوم است

(ج): وصف فرهنگی آن این است که عدالت الگو باشد.

۲/۱/۴ - انعطاف پذیری مفاهیم زمینه ساز تغییر ما به ازاء عینی مفاهیم در جداول مختلف

بله، عدالت، الگو و اعتماد، نظام و صیانت، محصول باشد.

(ج): بله درست است.

(س): حال با توجه به قاعده ای که امروز گفتید که قید سوّم، موضوع ما است باید عدالت، ارتباطی با الگو و اعتماد ارتباطی با نظام داشته باشد.

(ج): یعنی عدالت را در سه سطر (تکاملی، مجموعه ای، انتزاعی) می توانیم معنا کنیم. به عبارت دیگر مهمترین مطلب انعطاف پذیری مفاهیم است.

۲/۱/۴/۱ - ضرورت قاعده مند بودن انعطاف پذیری مفاهیم

البته این انعطاف پذیری باید قاعده مند انجام بگیرد و اینگونه نیست که هیچ مفهومی منزله کاربردی نداشته باشد. بلکه با حفظ قاعده، مفهوم، توسعه و تضییق پیدا می کند.

مثلاً: مرحله اسم‌گذاری باشد. در این صورت کاری به این ندارد که ماهیت آن چیست؟ از این سطح عمیق‌تر این است که بگوییم نام و مجموعه؛ و از این سطح عمیق‌تر هم این است که بگوییم نام و مجموعه و جهت تکامل.

۲/۱/۵/۱ - تفاوت ادبیات اصطلاحی و ادبیات عمومی

مهمترین مطلبی که باید در ذهن ما جا باز کند این است که فرق بین ادبیات اصطلاحی و ادبیات عمومی این است که در ادبیات عمومی، اصلاً لازم نیست که کاری را که اهل اصطلاح می‌کنند انجام دهند و لذا نام، نام انتزاعی است، یعنی اهل تصرف در آن و اهل تکامل آن نیستند ولی هر صنفی نسبت به کار خودش، مسؤول بهینه‌سازی آن می‌باشد و او در نظرش دیگر نام، نام اصطلاحی و عمومی و انتزاعی نیست، بلکه نام، نام خصوصیتی است که خوبی و بدی را می‌توان آن شاخصه نشان داد. مردم می‌گویند سوهان قم و دیگر از مواد و عیار آن اطلاعی ندارند و فوکش می‌گویند سوهان خودکار یا سوهان حاج صفایی بهتر است ولی سوهان‌پز می‌داند که عیار سوهان خوب با بد روغن آن این مقدار و جوانه و آرد آن این مقدار و پخت آن به این‌صورت و شکر آن این وزن را داشته باشد. کار ما کار اصطلاحی است و لذا اگر به ادبیات ارتكازی اکتفا کنیم اصلاً بیسوادیم و در این صورت مجبوریم کار دیگری انجام دهیم. لذا باید به این نکته توجه داشته باشیم که معنون را به سطوح تخصصی و عمومی و یک سطح میانه‌ای بین تخصصی و عمومی تعمیم دهیم. پس مهمترین مطلب اولاً تعمیم مفهوم و ثانیاً: بکارگیری خاص هر مفهوم (چه مفهوم عمومی و چه اصطلاحی و چه تخصصی باشد) می‌باشد، یعنی باید تغییرات اصطلاح را هم بتوانید معین کنید.

۲/۱/۵/۲ - بررسی درون، بیرون، ارتباط، روش حاکم بر تعیین معانی اصطلاحات ما به ازاء عینی آن.

(س): تا اینجا بحثی نیست. سؤال من این بود که از نظر روشی آیا ما اصطلاحات درست می‌کنیم تا از طریق آن بتوانیم ما به ازاء عینی کنیم یا اینکه ما به ازایش را داریم و می‌گوییم اصطلاح باید این معنا را بدهد؟ الان درست است که از یک نگاه بیرونی و فارغ از اینکه مدل فرهنگی و اصطلاحاتش چیست، می‌توانیم: بگوئیم: در مدل فرهنگی باید الگو، نظام و محصول وجود داشته باشد ولی بعد که می‌خواهیم این را در قالب اصطلاحات ببریم باید اصطلاحات ما انعطاف داشته باشند تا تناسب با این مفاهیم برقرار کنند. یعنی باید بتوانیم بگوییم که عدالت یک ارتباطی با مفهوم الگو دارد و نه اینکه بگوییم اگر زردآلو هم بود معنایش همین است؛ یعنی بین عدالت و غیر عدالت باید فرقی وجود داشته باشد.

(ج): ما همیشه یک مواد و یک روش داریم. اینکه می‌گوییم اگر زردآلو هم بود باید الگوی زردآلو بشود یعنی ماده‌اشما اگر هر چیزی بود باید تصمیم پذیر باشد. حالا چرا عدالت را برداشتید و زردآلو را برداشتید حرف دیگری است. اگر روش این خانه، گفت این خانه الگو است باید اگر زردآلو هم در آن آمد تعمیم پیدا کند و الگوی زردآلو بشود.

(س): اینکه باید این خانه به منزلت الگو داشته باشد را از کجا بدست آورده‌اید؟

(ج): بحث روشی کردیم و گفتیم: قاعده معین می‌کند که در هر خانه چه چیزی بگذاریم.

(س): خود اینکه مدل فرهنگی باید روش، نظام و محصول باشد را از اصطلاحاتمان در نیآوریم.

(ج): بله، کیفیت دارای سه سطح است اما در خود سیاست و فرهنگ هم همینگونه است. مثلاً سیاست ظرفیت برای فرهنگ و برای اقتصاد است. حال این ظرفیت هم باید دارای سه سطح باشد، یعنی ظرفیت، نسبت به الگو باید یک ظرفیت و توانمندی و ظرفیت، نسبت به ساختار هم باید یک توانمندی و ظرفیت، نسبت به محصول هم باید یک توانمندی خاصی داشته باشد. بنابراین درست است که قید کیفیت مربوط به فرهنگ است اما لزوم سه سطح داشتن آن، نسبت به سیاست و اقتصاد هم لازم الجریان است.

(س): یعنی ما در جدول سیاسی هم می‌گوییم: سطر اولش الگو، سطر دومش...

(ج): خیر، موضوع بحث ما در آنجا الگو نیست ولی چیزی دیگر می‌تواند باشد مثلاً ظرفیت و توان باید باشند. اگر ظرفیت و توان باشد می‌گوییم توان مانند کیفیت باید در سه سطح معنا گردد.

(س): یعنی سه چیز دیگر غیر از این می‌تواند باشد. (ج): مسلم است که سه چیز دیگر غیر از این می‌شود ولی متناظر با این می‌شود. یعنی سه سطح داشتن یک قاعده روشی است.

۲/۱/۵/۴ - ارائه تخمینی منسجم در تعیین ما به ازاء عینی به منزله برهان است

(س): همین را می‌خواهم بگویم که همین الگو، نظام، محصول را که در اینجا آوردیم ...

(ج): به دلیل سه سطر بودن و نه به دلیل اینکه به نفس الگو خصوصیت داشته باشد.

(س): یعنی تخمینی گفته‌ایم؟

(ج): تخمینی نیست بلکه ما مجموعه منسجمی را

(ج): این روش، روش حاکم بر اصطلاحات است، از ابتدا بر اساس پیش فرضهایی بیان کردیم که یک عوامل درونی و یک عوامل بیرونی داریم که از نسبت بین درون و بیرون نتیجه بدست می‌آید. حال نه تنها فرهنگ؛ بلکه فرهنگ، سیاست، اقتصاد و اگر به استکان هم برخورد کردیم استکان و هر چیز دیگر می‌تواند مشمول این روش شود. سپس اوصاف درونی فرهنگ و اوصاف بیرونی را بدست آوردیم و نسبت بین آنها را هم گفتیم و به این نتیجه رسیدیم که به این خانه که می‌رسیم باید چه چیزی باشد. ۲/۱/۵/۳ - قابلیت دسته بندی قواعد در سه دسته‌ای که نسبی شدن، منسوب شدن و متقوم شدن اوصاف را نتیجه می‌دهد

(س): آن چیزی که ما از طریق روش به آن رسیدیم همین جدول و اصطلاحات بود.

(ج): بهتر است شما کار دیگری هم بکنید به این که قواعد روشی را از خلاصه‌ها جدا کنید اصلاً در قواعد روشی اگر گفتیم که هر موضوع نسبی شود این ربطی به عدالت، اعتماد، صیانت ندارد و بلکه نسبت به هر موضوعی قابل جریان است. باید موضوع نسبی شود انتزاعی، مجموعه‌ای و تکاملی این قاعده، یک قاعده روشی است و ربطی به عدالت ندارد و اگر گفتیم نسبت به بیرون هم باید وحدت ملاحظه شود و بعد گفتیم و نسبت بین درون و بیرون ملاحظه گردد، همه اینها قواعد روشی هستند. یا امروز بحث دیگری شد و قواعد دیگری گفتیم و آن این بود که هر محصولی سه سطح دارد و یک سطح الگو و یک سطح نظام و یک سطح محصول می‌باشد.

(س): این قاعده فقط برای فرهنگ می‌باشد زیرا بحث، بحث کیفیت است و اینها سه سطح از کیفیت می‌باشند.

۲/۱/۵/۵ - روش تعیین کننده کیفیت مواد، منزلت مواد، و معنای مواد

(س): با لحاظ این خصوصیات عدالت در اینجا یعنی چه؟ من از خارج یک معنایی را می‌کنم و می‌گویم: این باید این معنا را بدهد. اینکه این باید این معنا را بدهد را از اول هم فهمیدید، پس این ضابطه‌ها را برای چه گذاشتید؟!

(ج): روش گاهی «کیفیت» و گاهی «منزلت» و گاهی «معنایش» را عوض می‌کند. مثلاً سیاق عبارت، در مقاله مفهوم کلمه را تغییر می‌دهد ولو اینکه شما بگویید کلمه را مجازاً بکار برده‌اید.

(س): یعنی در واقع تلقی من قبلاً این بود که از طریق تعیین کیفیت و منزلت معنا را معلوم می‌کنیم.

(ج): ما از طریق روش خصوصیات هر خانه را قاعده‌مند می‌کنیم، زیرا قاعده‌های ما در فرم پذیری اوصاف اصل است. البته منظور این نیست که معنای چیزی از اینها بناقی نمی‌ماند و عدالت، ظلم و یا یکمرتبه مقدمات می‌شود، بلکه منظور این است که در اینجا خصوصیتی از عدالت مورد بحث است. بنابر این باید قواعد را بیشتر کنیم تا بعد از تعمیم، تعین، مفهوم بیشتر شود، شما ابتدا تعمیم می‌دهید و اصلاً تمام تعین را از بین می‌برید، و فقط خصوصیت اصلی آنرا حفظ می‌کنید و بعد شروع به قاعده دادن می‌کنید و نحوه بکارگیری را در هر جای جدول مشخص می‌کنید. لذا باید جدول شما به گونه‌ای باشد که اگر بنا باشد هشتاد و یکبار عدالت را در آن بکار ببرید هشتاد و یک نوع معنا برایش ذکر و تعین خاص هر خانه را بتوانید پیدا کنید و روش می‌تواند این کار را انجام دهد و نه ماده.

تحویل می‌دهیم که برای عالم بیرون است و برای یقینهای ذهنی نیست. اگر شما تخمین منسجمی تحویل دهید به آن برهان می‌گوییم.

(س): یعنی ما گفتیم که سه سطح کیفیت در جدول فرهنگ باید وجود داشته باشد، بعد تخمین زدیم که این سه سطح، الگو، نظام و محصول است و بعد در جدول سیاسی ممکن است بگوییم ...

(ج): سه سطح از قدرت است، مثلاً قدرت محوری، قدرت فرعی و قدرت تبعی.

(س): در اقتصاد هم

(ج): بله.

(س): اینکه متناسب با موضوع سیاست و فرهنگ و اقتصاد سه سطح باید پیدا شود، و این سه سطح باید حاکم بر کل جدول شود تا اینجا قاعده روشن است ولی اینکه ما بعد در جدول فرهنگ می‌خواهیم معلوم کنیم سه سطح کیفیت ما چه باشد این را باید از طریق اصطلاحاتی که هست باید بفهمیم.

(ج): خیر روش باید حکم کند که اصطلاح چه معنا دارد، یعنی روش باید قدرت تعمیم و تضييق اصطلاح را داشته باشید.

(س): تعمیم و تضييق درست است ولی ما بر اساس همان تعمیم و تضييق که قائل بودیم گفتیم: وقتی عدالت در چنین منزلتی و در کنار چنین قیدی آمد یک معنای خاصی پیدا می‌کند.

(ج): خیر، همه خصوصیات آن را بگویید. یعنی از نظر روش بگویید: هم تأخرش از فکر و مقدمات شکل پذیر و هم در خانه شصت و چهار واقع شدن آن بر اساس روش است.

کنید باید بگویید چند تا قاعده می خواهند که ضرب آنها در هم و معنای آنها را بیان کنیم. یعنی باید بگویید حداقل نه قاعده لازم است روی این مطلب تأمل کنید که وقتی قواعد در هم ضرب می شوند تعیین هر خانه و هر قید در جای خودش نتیجه بدهد و این بحث بحث شاخصه ها می باشد. (س): بحث خوبی است که بگوییم نه قاعده از چه سنخی و هر کدامشان چه خاصیتی و چه کارایی باید داشته باشد.

(ج): چه قدرتی داشته باشند تا قواعد که در هم ضرب می شوند این طرف جدول ما قاعده مند معنا شود و روی موضوع نیایم. مثلاً هشتاد و یکبار گفتن مثل ظرفیت ظرفیت ظرفیت، در آنجا می شود و آنجا یک عنوان که داشته باشید باید به هشتاد و یک معنای خاص معنایش کنید که غیر از معنای آخر باشد. در آنصورت کارخانه اصطلاح سازی شما مثل ساعت خوب کار می کند.

(س): قبلاً بحث بود که ما یک جدول اصطلاحات مادر داریم که همان چیزی است که در جدول تعریف می آید و بعد این جدول اصطلاحات وسیله تخمین نظام اصطلاحات است. و لذا آنجا که می گوئیم هشتاد و یک قید داریم این را وصل به آن جدول تعریفمان می کنیم. و می گوئیم آن عدالت عدالت عدالتی که در خانه شصت و چهار می نشیند مثلاً جای هماهنگی محوری ظرفیت نشسته است و بعد می گوئیم این عدالت اولیش باید به معنای هماهنگی در عدالت و دومی ظرفیت در عدالت باشد. یعنی باز از طریق خود اصطلاحات داریم مشخص می کنیم که این عدالت عدالت عدالت، اولی چه فرقی با عدالت عدالت عدالت دومی دارد.

(ج): خوب است از طریق اصطلاح بیایم زیرا از طریق

۲/۱/۵/۶ - امکان معرفی معانی خاص متعدد برای قیود تکراری به وسیله روش.

(س): روش، از طریق اینکه چه منزلتی دارد.

(ج): خیر، باید بتواند برای هر منزلتی شیارخ شود.

مثلاً بگوید اگر قید سوم باشد چگونه است و اگر قید دوم یا اول باشد چگونه است؟

(س): همین را باید معلوم کند؟

(ج): مثلاً می گوئید این منزلت و این منزلت باید یک

معنا باید داشته باشد، یا می گوئید این سه تا قید به معنای عدالت عدالت عدالت بگیرید و این هم عدالت عدالت عدالت و این یکی هم عدالت عدالت عدالت می باشد حال چگونه اینها را از هم تفکیک می کنید؟

(س): نه تا اصطلاح در سه منزلت می آید.

(ج): معنای سه اصطلاح در سه منزلت با هم

متفاوت می شود؟

(س): بله، یعنی ما باید برای منزلت شصت و چهار،

یک ویژگی، برای منزلت، سی و دو، یک ویژگی و برای منزلت شانزده هم یک ویژگی بیان کنیم.

(ج): آیا قیدهایش هم می تواند همان خصوصیت را

نشان بدهند یا نه؟

(س): بله.

(ج): اگر بنا شد قیدهایشان همان خصوصیت را نشان

بدهند باید اینها را تفکیک کنیم.

(س): تفاوت در همین است که بگوییم منزلت اول،

بیانگر توسعه و دومی، ساختار و سومی کارایی باشد یا اولی ظرفیت، دومی جهت، سومی عاملیت باشد. اینها یک اوصاف جزئی تر و مشخص تر است.

(ج): اگر عدالت عدالت عدالت را هشتاد و یکبار ذکر

قاعده زود منتقل نمی‌کند مگر اینکه قاعده و موضوعش یک تغییری پیدا کند آنوقت تازه باید بتوانید در تک‌خانه خوب معنا کنید، یعنی اگر این خانه را بگیرید هماهنگی محوری ظرفیت، هماهنگی آن جای تفاهم و، محوری آن جای مقدرات شکل پذیر و ظرفیت آن جای عدالت می‌باشد، البته اگر بخواهید همه خانه‌ها را کاملاً معنا کنید به مشکل برخورد می‌کنید مگر اینکه قاعده‌مند توانسته باشید اینها را تعمیم و تخصیص بدهید. از اینکه ما هم تخصیص می‌دهیم شکی نداریم ولی نوع تخصیص دادن ما از قبیل تخصیص عام و خاص مفهومی نیست بلکه از قبیل عوامل متعین‌کننده شیء خارجی است.

(س): پس بر همین اساس جلو می‌رویم. ما فرض را بر این گرفتیم که سطر اول، الگو و سطر دوم، ساختار و سطر سوم، محصول است و این را با اصطلاحاتمان تطبیق دادیم. ۲/۲ - تضعیف احتمال سوم (الگوی معنا شدن) به علت انتزاعی شدن سه بخش الگو، نظامات و محصول

(ج): اگر چنین چیزی شد آنوقت بنابراین اصل، مدل برابر کلمه عدالت می‌شود، یک صحبت دیگر است که آیا الگو اولی است یا اینکه الگو را کنار همفکری بیاوریم. به تعبیر دیگر نه تا را دو شکل سطری و بلوکی می‌توان معنا کرد. احتمال اول (یعنی سطری) را پیش می‌بریم تا ببینیم چگونه می‌شود.

(س): اگر بلوکی‌اش بکنیم معنایش این می‌شود که در جدول هم نه تایی اول بلوکی می‌شود.

(ج): بله، ولی اگر ترکیب باشد ...

(س): هر سطری از آن معنایی از هر کدام آن می‌باشد.

(ج): اگر سطری باشد معنای آن این است که در همه

جا بحث عدالت، بحث الگو است.

(س): ما یک قاعده عمومی در کارمان هست که این تعریفها ناشی از آن است. به اینکه ما انعکاس اوصاف را در همه جا و در همه سطوح می‌خواهیم ببینیم، یعنی اجازه نمی‌دهیم که هیچ کجا، یک چیزی خالص در یک جهت خاص و مفهوم خاصی بکار برده شود.

(ج): یعنی انتزاع نمی‌کنیم.

(س): بله، و این تقوّم را در همه مراتب جاری می‌کنیم و این روح کلی کار ما است لذا تعریف هم که می‌خواهیم بکنیم می‌گوییم: تعریف فرهنگ باید به گونه‌ای باشد که تأثیر سیاست و اقتصاد هم در آن ملاحظه گردد و بعد در داخل آن که می‌آییم می‌گوییم هر وصفی را که می‌خواهی تعریف کنی باید ارتباط درون و بیرون آن را ملاحظه کنی و همینطور انعکاس اینها را در همدیگر ببینی. انعکاس این مطلب در بحث ما معنایش این است که یک سطح ساختار و یک سطح محصول باشد ولی این مطلب منافاتی با این ندارد که از زوایای دیگر هم که می‌بینیم این تعدد باشد، یعنی قیدی هم که در اصطلاح می‌آییم ولو اینکه آن اصطلاح اول بنا شد معنای الگو بدهد ولیکن در داخلش که می‌آییم مثلاً بگوییم که قید اول از آن به معنای محصول، قید دومش به معنای ساختار، و قید سومش معنای الگو می‌دهد و بعد در سه تایی ستونی هم که می‌آییم همین را می‌گوییم.

۲/۳ - ترجیح احتمال دوم (ستونی معنا شدن الگو،

نظام، محصول)

(ج): یعنی بنا شد به همفکری که می‌رسیم در کنارش

جهت تکامل باشد یا انتزاعی؟

(س): کیفیت تناسبات یا کیفیت نظام.

تکاملی سایه بیند. از زمانی که الگو عوض می شود حتماً نظام عوض می شود و وقتی که نظام عوض می شود محصول حتماً عوض می شود و نمی تواند اصلاً عوض نشود.

۲/۳/۳ - متناسب بودن نظام با مجموعه ای بودن و محصول با انتزاعی بودن

(س): ما با توجه به اینکه سه سطر اول تعریفمان را از یک بُعد و از یک بخش انتخاب نمی کنیم لذا مناسب تر همان احتمال قبلی است، یعنی اگر ما گفتیم که در کل یک الگو و یک نظام و یک محصول داریم باید مهمترین الگو و مهمترین نظام و مهمترین محصول در سه سطر اول بیایند یعنی در ستون اول بیایند. البته باید بینیم این مطلب چگونه قابل جمع با مفهوم انعکاس است.

(ج): اگر اینجا نظام و اینجا (در ستون سوم) هم محصول شد چه حکمی پیدا می کند.

(س): قواعد را نباید نقض کرد. ما گفتیم که قید سوم تعیین کننده است و در اینجا هم قید سوم عدالت و معنای الگو می دهد و لذا دیگر نمی توانیم آنرا ستونی کنیم.

(ج): بر حسب قاعده قبل که گفته بودیم بیاییم سنگینترین را در شصت و چهار بگذاریم یعنی انتزاعی، مجموعه ای، تکاملی بنویسیم دو بار در خودش ضرب می کنیم که در این صورت یک خانه ما تکاملی تکاملی تکاملی و خانه بعدی آن مجموعه ای تکاملی تکاملی، می شود و چون قید سوم تکاملی است درست است که بالای سرش الگو بنویسیم.

(س): یعنی به این تطبیق داده شده است.

(ج): مجموعه همیشه به معنای نظام و انتزاع به معنای محصول می باشد.

۲/۳/۱ - متناسب بودن الگو با ستون اول به علت تکاملی بودن قید سوم سه اصطلاح ستون دارد

(ج): سه روشی که داشتیم باید احصائش کنیم، در یک جا گفتیم قید اولی، انتزاعی و دومی مجموعه ای و سومی، تکاملی است.

(س): یعنی این خانه منزلت تکاملی داشته و هر سه تایش تکاملی بوده است ولی در تعریف قید اول، تکاملی، دومی مجموعه ای و سومی انتزاعی می باشد.

(ج): حال می خواهیم ببینیم با این سه سطح چه تناسبی دارند و ربط قواعد را با هم ببینیم؟

(س): همانگونه که می گویند برای ترجمه اصطلاح، تعریف تکاملی از همفکری، مقدمات و عدالت را در اینجا آوردیم.

(ج): اما منزلت اولی انتزاعی، دومی مجموعه ای و سومی تکاملی است. بنابر این سه تکاملی هم اینطرفش می نویسیم، یعنی اینطرفش نوشتیم انتزاعی، مجموعه ای و تکاملی و اینطرفش تکاملی، تکاملی، تکاملی می نویسیم. (س): یعنی ستون اول تکاملی و ستون دوم مجموعه ای و ستون سوم انتزاعی است.

(ج): تناسب الگو با این قاعده چیست؟ نباید قواعد همدیگر را نقض کنند. البته می توانیم در اینجا همین را که بیان می کنیم بگوییم چون قاعده قبلی ما این بوده که این سه تا با هم تکاملی باشد حال این سه تا را با همدیگر به معنای الگو می گیریم و بالای ستون اول، الگو می نویسیم زیرا بنا بود این سه تا، تکاملی تکاملی تکاملی باشند.

۲/۳/۲ - تغییر الگو، مبدأ تغییر نظام و تغییر نظام مبدأ تغییر محصول

یعنی هر گونه بهینه شدنش باید در عمیقترین سطح

نه تا الگو، نه تا ساختار و نه تا تأثیر داریم که روی چند تا نمونه تطبیق اینها را بررسی می‌کنیم، یعنی تنوع الگوها، تنوع ساختار و تنوع محصولات چگونه می‌باشند؟

(ج): در صورتی که سطری و ستونی معنا می‌کنیم باید جوانب مختلف آن را ملاحظه بکنیم و ببینیم چه وجوهی را می‌تواند داشته باشد و چه چیزی را نمی‌تواند داشته باشد، یعنی چه چیزهایی را واجد و چه چیزهایی را فاقد است. لذا مجبوریم مرتباً به جدول تعریفی مراجعه کنیم که بعداً اینها در آنجا جایگزین می‌شوند. هر گاه ما نسبت به وحدت کل بلوکی معنا کنیم، یعنی نه تا همفکری، نه تا همکاری، نه تا همدلی در این صورت نسبت به وحدت کل سه بعد را دیده‌ایم که اولی را الگو، دومی را نظام و سومی را محصول می‌گوییم ولی نسبت بین درون و بیرون را ندیدیم.

۲/۳/۷ - اصل قرار گرفتن ابعاد در احتمال سوم و اصل قرار گرفتن اجزاء در احتمال دوم

هر گاه سطری معنا کنیم، درون تنها را می‌بینیم و بیرون آن این سطر است.

(س): سطر بالاتر است.

(ج): یعنی یک سه خانه دارید که قبل از وحدت است که ابعاد خود کل می‌شود و این وقتی است که بخواهید بلوکی معنا کنید. اگر سطری معنا کنید اجزاء را اصل قرار می‌دهید.

(س): وقتی که بلوکی معنا می‌کنیم آیا ابعاد کل می‌شوند یا اجزاء کل؟

(ج): ابعاد کل می‌شوند، زیرا مفروض این است که جزو اینها هستند و اینجا از طریق اوصاف ترکیب می‌شوند.

۲/۳/۴ - تعیین کننده بودن منزلت قید سوم (نه ماهیت قید سوم) در احتمال دوم

(س): اینگونه نیست که در یک ستون حتماً هر سه مجموعه‌ای باشند ...

(ج): ضرب که کردیم باید قاعده‌مند روشن شود که آیا سطری است یا ستونی؟ و باید بر همان اساس، الگو و نظام و محصول را بنویسم.

(س): قبلاً فرمودید قید سوم تعیین کننده موضوع است ولی این مطلب قید سوم را از موضوعیت می‌اندازد. شما اگر قید سوم را عدالت گرفتید...

(ج): منزلت سوم را مهم می‌کند و آنوقت قید هم بر همین اساس تکثیر می‌شود.

۲/۳/۵ - تعمیم و تخصیص مواد تعیین کننده ما به ازاء عینی آن

(س): منزلت چگونه می‌شود؟

(ج): آنوقت موادی هم که درون آن می‌آید همانطور می‌شود به نظر می‌آید شما وقتی که طرف قاعده می‌آید مواد را از دست می‌دهید و وقتی که روی مواد می‌آید قاعده را از دست می‌دهید. شما باید مواد را تعمیم بدهید و تخصیص آن بوسیله ابزار انجام می‌گیرد و ابزارش، هم نحوه قرار گیری مجموعه‌ها را با همدیگر و هم قرار گیری سطرها را با هم می‌باشد.

۲/۳/۶ - تضعیف احتمال سوم (بلوکی معنا شدن) به

دلیل ملاحظه شدن نسبت بین درون و بیرون

(س): پس نتیجه این شد که ما باید این سه سطر را به همین کیفیت (الگو، نظام و محصول) تعریف کنیم. حالا اول خود این را به جمع بندی برسانیم که آیا می‌خواهیم سطری معنا کنیم یا ستونی و بعد تطبیق بدهیم. یعنی ما الان

(س): مورد اشاره را مشخص فرمایند.

(ج): مفروض این است که دست چپ جدول تعریف اجزاء عینی هستند که بینشان یک نسبتی است که آن نسبت در دو ستون دست راست و دست چپ زیر بخش تبعی و زیر بخش خرد می آیند، یعنی در آنجا نسبتهایشان درست می شوند و اولین قدم نسبت است و مفروض این است بخش فرعی که نه تا خانه و بخش کلان که نه تا خانه است در آنجا ترکیب نسبتها می شود. یعنی تبدیل به ابعاد می شوند و برای ابعاد آماده می شوند، البته وقتی سه بعد کل می گوئیم، هرگز سه عضو نیستند بلکه سه بعد هستند که می توانند یک نتیجه داشته باشند. نسبت به هر کل که جدول تعریف درست می شود این مطلب فرقی ندارد. اگر نسبت به جامعه باشند سیاست، فرهنگ و اقتصاد می شود آنجایی که کثرت به یک وحدت تبدیل می شود باید اول بعد و اوصاف آنها به نحو اشاعه حضور داشته باشند. بعد باید اوصاف درون وصف شود، یعنی قید دوم یا وصف دوم بشود و بعد باید خود موصوف بشود که سومین قسمت است. حالا آیا می توانیم این حد وسط را اصل قرار بدهیم؟ یعنی بگوئیم ما نسبت بین درون و بیرون را اصل قرار می دهیم و معنای درون و بیرونی این است که وصف و موضوع بشود. موضوعمان قید سوم باشد آیا می توانیم اینگونه بگوئیم؟ در اینجا که مقدمات شکل پذیر وصف دوم قرار می گیرد (موصوف دوم عدالت است) می گوئیم در ستون اول الگو و در ستون دوم نظام و در ستون سوم محصولات را قرار می دهیم، اگر اینگونه باشد چه خاصیتی دارد؟ در حالی که این را اصل قرار می دهیم برابر با مقدمات شکل پذیر است و نه برابر با کلمه عدالت، عدالت، را بر اساس الگو بودن معنا می کنیم.

۲/۳/۸ - قرار داشتن سه سطح کیفیت (الگو، نظام و محصول) در سه بخش همفکری، همکاری و همدلی وجه امتیاز احتمال دوم

لکن الگو را بالای سر شکل پذیر آوردیم، حال این چه حسنی و چه عیبی دارد؟ حسن آن این است که اولاً بخش همفکری، همکاری، همدلی که نیاز داریم در آن هست یعنی الگو، نظام و محصول در هر سه تا می باشد.

(س): اگر سطری هم بکنیم اینچنین است.

(ج): در یک شکل نیست. اگر، بالای سر بلوک همفکری، الگو و بالای سر بلوک همکاری نظام و بالا سر بلوک همدلی محصول می نوشتیم، اینگونه نبود

۲/۳/۹ - مربوط شدن هر یک از «عدالت، صیانت، اعتماد»

به «الگو، نظام، محصول» وجه امتیاز دیگر احتمال دوم

مزیت دیگر این است که اگر سطری عدالت را برابر الگو می نوشتیم دیگر هیچ نوع از عدالت مربوط به نظام و محصول نمی شد. همچنین نسبت به اعتماد هم الگو و محصول نداشتیم. البته وجه امتیاز سطری معنا کردن این است که عدالت سنگینترین عنوان است و لذا در جدول فرهنگ مقدم است و بدین جهت با خصلت الگو بودن سازگار است و می توانیم بگوئیم: الگوی عدالت یا عدالت در الگو. یعنی وقتی می گوئید عدالت، موضوعش چه چیزی است؟ موضوعش، اصلی ترین، محوری ترین و اساسی ترین چیز می باشد که همان روش روش طراحی (الگو) باشد. عدالت که سنگینترین موضوع است از طریق الگو بر همه موضوعات حکومت می کند (این جهت مقرب). جهت مبعده این احتمال این است که شما عدالت را در نظام و محصول نمی آورید، یعنی الگو در اعتماد و صیانت نیامده است. به عبارت دیگر درست است که

هرگز بعنوان اثر صیانت و اثر اعتماد نیاوردید. به لحاظ اثر بودن در سه تا هست ولی نحوه بودنش اینگونه نیست که در اعتماد و صیانت هم باشد اینها اصل عناوین ما هستند.

(س): الگو و نظام؟

(ج): خیر همفکری، همکاری و همدلی نسبت به کل (جامعه) آثارش چه چیزی هستند؟ عدالت، صیانت و اعتماد هستند شما در ریشه‌ها عدالت را آوردید.

(س): که الگوها باشند.

(ج): که خود کلمه عدالت را در سطح تکرار کردید ولی در آثارش دیگر مشاهده نشده است.

(س): آیا صیانت و اعتماد آثار برای عدالت نیستند؟

(ج): برای مدل فرهنگی شما هستند یا نیستند؟

(س): سه تایش آثار شد.

(ج): سه تا برای مدل فرهنگی آثار هستند ولی آن را در یک بخش از اثرتان آوردید و در دو بخش اثر دیگر نیاوردید.

(س): چه چیزی را نیاوردیم؟

(ج): خصلت فرهنگ که کیفیت و الگو بود. می‌گویید خصلتش در اینجا بصورت نظام و در اینجا بصورت محصول است. می‌شود در هر سه تای اینها و در هر سه سطر باشد. یعنی هم در همفکری و هم در همکاری و هم در همدلی و هم در آثارشان باشد، یعنی در عدالت، اعتماد و صیانت، الگو و نظام و محصول را خواهیم داشت.

۲/۳/۱۱ - جریان یافتن قید کیفیت در سه قید هر اصطلاح پس از مقید ساختن قید اول (همفکری، همکاری، همدلی) به کیفیت

(س): ما از طریق مقید کردن همفکری، همکاری و همدلی به کیفیت کل اوصاف را در واقع کیفی کردیم و

عنوانی که برایتان عمیقترین عنوان و اصلیتین عنوان در فرهنگ است و با عنوان الگو آمده است و در اعتماد و صیانت هم بعنوان آثار اول و آثار دومش حضور دارد ولی خود کیفیت اعتماد و فرهنگ اعتماد را تعریف نکرده‌اید و حال اینکه مبتنی بر مباحث قبل همانگونه که لازم است نسبت به فرهنگ همکاری و همدلی بحث شود باید فرهنگ اعتماد و صیانت که بیرون است موضوع بحث قرار گیرد. فرهنگش در بخش همکاری و زیر بخش عدالت آمده و از این طریق الگوی آن الگوی الهی شده و فرهنگ همکاری و همدلی هم فرهنگ الهی و تابع فرهنگ شما شده است ولی نسبت به اعتماد و صیانت این مطلب نیست و حال اینکه چه فرقی دارند؟

۲/۳/۱۰ - حضور نیافتن سه سطح کیفیت (الگو، نظام، محصول) در سه سطح آثار (عدالت، صیانت، اعتماد) در احتمال چهارم (سطری معنا شدن)

آیا الگو بودن، نظام داشتن و محصول داشتن که خصلت برای کیفیت (فرهنگ) بود را در کل اشراک می‌کنید یا فقط به موضوع عدالت مقیدش می‌کنید و تنها در آن جریان می‌دهید؟

(س): یعنی عدالت را جریان می‌دهیم یا آن سه تا را در ...

(ج): خیر عدالت را جریان می‌دهید بعنوان چیزی که در فرهنگ عمیقترین سطح است و لکن خصلت عدالت نظیر همفکری فقط مربوط به یک بخش است، یعنی محصول و اثر یک بخش است یعنی در حقیقت درونی است و از قبیل گمانه، گزینش و پردازش متناظر آن است. اینها نسبت به فرهنگ، وصف درونی هستند فرهنگ را بعنوان عدالت و زیربخش همکاری و همدلی آوردید ولی

(س): بله، ابتدا گفتیم فرهنگ همکاری، فرهنگ همدلی و فرهنگ همفکری بیان الگو می‌کند. سپس گفتیم: خیر، بهتر این است که بگوییم در سه سطح هستند. یعنی در همفکری سه سطح کیفیت و در همکاری هم سه سطح کیفیت و در همدلی هم سه سطح کیفیت هست.

(ج): اگر گفتید در هر سه تای اینها هست این سؤال است که آیا در مبانی آنها هست یا در ثمرات آنها؟ یعنی، در اینجا چند شکل می‌توانیم داشته باشیم، یک شکل اینکه بگویید: در هر سه تای اینها هست یعنی هر ستون مخصوص یکی شود.

(س): اگر این احتمال درست باشد، این احتمال که الگو، نظام و محصول را بلوکی معنا کنیم نفی می‌شود.
(ج): آنوقت احتمال سطری باقی می‌ماند.

(س): سطری و ستونی باقی می‌ماند یعنی اینکه ما بیاییم در داخل هر بلوک بگوییم که ستون اول، ستون دوم و ستون سوم برابر با الگو، نظام، محصول هستند.
(ج): البته یک احتمال دیگری هم هست.

(س): بله، اینکه در قید وارد بشویم و بگوییم قید اول، قید دوم و قید سوم. بنابر بحث اول جلسه این احتمال نفی شد زیرا گفتیم که قید سوم ملاک است و اگر ما بخواهیم هر سه سطح کیفیت (الگو، نظام و محصول) ملاک باشند باید قید سومها در اصطلاحات سه نوع معنا بشوند. وقتی این را گفتیم در نتیجه آن احتمال که ما به تعداد قیود تطبیق بدهیم، کنار رفت. حال دو احتمال باقی ماند به اینکه سطری یا ستونی معنا کنیم؟

۲/۳/۱۲ - دلیل تناسب انتزاعی بودن با محصول

(ج): اگر ستونی معنا کنیم، قید سوم به سه شکل معنا می‌شود.

گفتیم دیگر لازم نیست که سه دسته مقدرات و همچنین عدالت، صیانت و اعتماد را مقید به کیفیت کنیم. همینکه آن سه تا (همدلی، همفکری و همکاری) را مقید به کیفیت می‌کنیم بقیه هم تحت شعاع قرار می‌گیرند.

(ج): به عبارت دیگر کیفی می‌شوند حالا در معنا کردن این کیفیتها را می‌خواهید تا عنوان آخر که عنوان اصیل و موضوع اصلی است بیاورید یا خیر؟
پاورقی - خلاصه بحث اخیر پیرامون مقید شدن اصطلاحات فرهنگی به کیفیت

(س): یعنی آیا قید کیفیت در سه قید جاری می‌شود؟
(ج): آیا شما الان الگو را برای همفکری و نظام را برای همکاری و محصول را برای همدلی می‌آورید یا اینکه می‌گویید: موصوف دوم مان در کل الگو است؟ اشکال بنده را توجه فرمودید که چیست؟

(س): بله، یعنی ما که می‌گوییم سه سطح کیفیت باید وجود داشته باشد این سه سطح کیفیت را چگونه اعمال می‌کنیم؟

(ج): یعنی قید اول کیفی است و لکن این کیفی بودن نسبت به قید آخر چگونه تمام می‌شود یعنی قید دیگر چه نحو کیفی دارید، آیا کیفیت مدلی یا کیفیت نظامی یا کیفیت محصولی دارند، یا اینکه هر سه نوع را باید داشته باشند؟
(س): اگر ممکن است یک برگشتی داشته باشیم، ببینیم اینها از کجا پیدا شده‌اند تا ربطشان را به همدیگر پیدا کنیم. ابتدا ما گفتیم باید همفکری، همکاری و همدلی تعریف بیرونی داشته باشند. و نسبتشان با کل ملاحظه شوند و لذا آنها را به کیفیت مقید کردیم. چه چیزی متناظر با کیفیت است؟ ابتدا گفتیم: الگو.

(ج): جهت که الگو می‌شود.

(ج): اگر اینگونه ملاحظه کنید شما تکاملی یا الگورا هم برای اعتماد و هم برای صیانت دارید یعنی صحیح است که بگویید الگوی عدالت چیست تا بگوییم فرهنگ آن چگونه است؟ کما اینکه صحیح است بگویید الگوی اعتماد چیست تا بگوییم فرهنگ آن چیست؟ کما اینکه صحیح بگویید: الگوی صیانت چیست تا بگوییم فرهنگ آن چیست، همچنین درباره همه آنها می توانید بگویید که نظام عدالت، نظام اعتماد و نظام صیانت چیست تا بگوییم فرهنگ آنها چیست؟ کما اینکه صحیح بگوییم: محصولات عدالت محصولات اعتماد و محصول صیانت چیست؟ اینجا به نظر می آید که از نظر جامعیت همه سطوح جامعه الگو، نظام، محصول مشاهده شده است یعنی هم در بلوک همفکری و هم در بلوک همکاری و هم در بلوک همدلی معنای کیفیت با ترکیبهای مختلف آمده است.

۲/۳/۱۳ - وجود سه دسته محصول مربوط به همفکری، همدلی و همکاری در مجموع جدول اصطلاحات

حالا سؤال می کنید که آیا محصولات هم انتزاعی انتزاعی انتزاعی دارند یا ندارند؟ یعنی آیا می شود محصول را هم در سه سطح دید یا خیر؟ ما بخشهایی را برای محصول داریم. ستون سوم در بلوک اول و دوم و سوم محصولات هستند. نهایت محصولات از نظر فرهنگی قطعاً باید تقدم و تأخرشان و منزلتهای آنها فرق داشته باشند یعنی محصولات عدالت، اعتماد و صیانت در بخش همفکری؛ با محصولات عدالت، اعتماد و صیانت در بخش همکاری باید تفاوت داشته باشند.

(س): تفاوت آنها در قید اول آنها که همفکری،

همکاری و همدلی است می باشد.

(س): یعنی به یک معنا قید سوم از اصالت می افتد، یعنی قید سوم می تواند هم معنی الگو و هم معنی نظام و هم معنی محصول بدهد.

(ج): نه اینکه از اصالت می افتد بلکه متناسب با منزلت، قید سوم معنا می شود.

(س): چون در اولی الگو است در ستون دوم نظام می شود و در اینجا که انتزاعی است، محصول می شود.

(س): انتزاعی بودن به محصول بودن چه ربطی دارد؟

(ج): محصول نام می خواهد.

(س): اینکه نام می خواهد غیر از این است که چون محصول شده، انتزاعی است.

(ج): به عبارت دیگر نظام موقتی می گوید نسبت بین اموری را ملاحظه می کنید که حاصل آن نتیجه خاص است. اگر نتیجه و اثر را بدون لحاظ مجموعه ای که آنرا بوجود آورده و بدون لحاظ مبنایی که آن جهت داده و علت پیدایش آن شده ملاحظه کنید معنی انتزاعی می دهد. انتزاع در عینیت معنایش انتزاع در نظر و انتزاع وجه نیست. بکله انتزاع یعنی صرفنظر از اینکه در این چه هست و صرفنظر اینکه علتش چه چیزی است این اثر و چنین نامی دارد و این به معنای انتزاع است.

(س): این درست است، منتهی عرضم این است که ما انتزاع، مجموعه و تکامل را هم می توانیم هم نسبت به محصول، هم نسبت به الگو و هم نسبت به نظام ببینیم. یعنی محصول را شما می توانید هم انتزاعی و هم مجموعه ای و هم تکاملی ببینید. نظام و الگو هم همینگونه است لذا چه خصوصیتی دارد که بگوییم الگو با تکامل، نظام با مجموعه و محصول با انتزاع می سازد؟

(س): ۹ تا، یعنی نوع ربط بین این ۲۷ تا سه می شود.

(ج): به عبارت دیگر اینجا مدل است.

(س): این با قاعده کلی ما می سازد که ما درون هم

بیرون را باید مستقیماً ملاحظه کنیم یعنی باید انعکاس

بیرونی ها در درون را ملاحظه کنیم.

(ج): تا تقوّم معنا شود.

(س): بله اگر اینگونه باشد، الان پذیرفتیم که وقتی

قبلاً الگو را تقسیم می کنیم در خانه اول هر سه تای درونش

الگو می شود.

(ج): در هر بلوک سه تا «الگو»، سه تا «نظام» و سه تا

«محصول» است.

۴- معیار اجمالی تفکیک انواع ۹ گانه الگو،

نظام و محصول.

۴/۱ - الگوی عدالت بیانگر توازن اجتماعی، (توزیع)

الگوی اعتماد بیانگر بهره‌وری اجتماعی (مصرف) و

الگوی صیانت بیانگر تکامل قدرت اجتماعی (تولید)

(س): حال این را مفروض بگیریم برای مرحله بعدش

چه فکری کرده‌اید؟ یعنی در ستون اول که سه نوع الگو

داریم تفاوتشان در چیست؟

(ج): الگوی عدالت یعنی توازن اجتماعی و الگوی

اعتماد یعنی الگوی بهره‌وری اجتماعی. به عبارت دیگر

الگوی در اقتصاد الگوی مصرف و در اینجا (خانه اول)

الگوی توزیع ثروت است یعنی در این منزلتی که عدالت را

می‌گویید توازن ابزارهایی است که توزیع را به موازنه

می‌کشاند ولی اعتماد الگوی مصرف و بهره‌وری است.

صیانت الگوی تولید اجتماعی و بالابردن قدرت است.

۲/۳/۱۴ - حکومت محصولات ستون همفکری بر ستون

همدلی و ستون همدلی بر ستون همکاری

(ج): اگر کیفیتاً بخواهیم نگاه کنیم از نظر فرهنگی و از

جهت جریان کیفیت باید در بین این سه دسته محصول

منزلت یکی از آنها از نظر فرهنگی بر دومی حکومت

داشته باشد.

(س): طبعاً محصولات ستون سوم بر ستون ششم و

ستون ششم بر ستون نهم حکومت دارد.

(ج): احسنت! یعنی منزلتاً در اولی کیفیت اصلی و در

دومی فرعی و در سومی تبعی است.

۳- تأثیر انتخاب احتمال سوم در تنظیم جدول تعریف

۳/۱ - اختصاص یافتن هر سطر به جدول تعریف به یکی

از الگو، نظام و محصول بنابر احتمال دوم

(س): در مدل تعریف که می‌آید هر سه سطر مربوط

به یک چیزی است.

(ج): بله، هر سه سطری مربوط به یک چیزی است.

۳/۲ - قرار گرفتن ستون ۹ خانه‌ای به عنوان نسبت بین

درون (ستون ۲۷ خانه‌ای) و بیرون (ستون ۳ خانه‌ای) در

جدول تعریف بنابر احتمال دوم.

حال آیا این احتمال بهتر است یا نه؟ یعنی موضوع

بحثمان عملاً این ستون می‌شود، سطر ۹ تا که واسطها بین

سه تا یا ۲۷ تا ...

(س): یعنی در آن اختلاف پیدا می‌شود.

(ج): بله، یعنی مثلاً ما اگر بخواهیم درون و بیرون را

ملاحظه کنیم مفروضمان این باشد که در اینجا تبدیل شدن

به وحدت و اوصاف بزرگترین وحدت است و اینجا

کوچکترین می‌باشد و اینها حد وسطها هستند یعنی نسبت

بین درون و بیرون می‌باشند.

گاهی ما یک چیزی را نسبی معنا می‌کنیم ولی باید همین کار قاعده‌مند صورت بگیرد بعد باید بگوییم آیا منسوب کردن صرف نحوه تقدم و تأخر و نوشتن در این خانه‌ها است یا این یکی از کارها است؟ مرحله سوم اینکه مقوم شدن آیا صرف آوردن در جدول است یا اینکه بر اساس یک روش خاصی در جدول تعریف می‌آیند؟ آیا به آنها در مرحله منسوب شدن و مقوم شدن چیزی اضافه نمی‌شود؟ آیا نباید در هر سطح از طریق قواعد معنایش مشخص، متعین‌تر و روشن‌تر شود؟ به نظر می‌رسد تا مرحله سومی که اشارتاً عرض کردم باید دقت کنیم و ببینیم که آیا قواعد ما به نه قاعده می‌تواند برسند یا نمی‌توانند برسند؟ ما ابتدا جدول تخمینی تنظیم گمانه درست می‌کنیم، یعنی مقنن کردن گمانه و طبیعتاً در کلیه علوم بشری (در هر سطحی که بالا بروید و برگردید) حتی در علوم انتزاعی صرف، حتماً جنس و فصل برای خود مفهوم می‌توانید ذکر کنید، برای بیان جنس و فصل مجبور هستید به ذکر خصوصیت و گمانه زنی و به اصطلاح مقسم و اقسام معین کردن و حتماً آنجا هم در مرحله خودش مجبور به تطبیق هستید و در تطبیق حتماً گمانه کار می‌کند. مهم این است که گمانه قاعده‌مند بشود و گمانه قاعده‌مند منطبق می‌شود. هر چند هنر و شعر هم در جای خودشان قاعده‌مند می‌شوند ولی لزوماً از طریق یک نظام منطقی کار را انجام نمی‌دهند بنابراین اولاً: باید قواعد را تنظیم کنیم و ثانیاً: باید بررسی کنیم که این قواعد چه تغییراتی را بر روی مواد در سه مرحله نسبی کردن، منسوب کردن، مقوم کردن صورت می‌دهند. این سیری که باید تا رسیدن به جدول شاخصه انجام بگیرد تا آن جدول مقنن شود و رابطه بین تطبیق و فلسفه معین گردد.

۴/۲ - مقید شدن الگوی عدالت، اعتماد و صیانت به همفکری، همکاری، همدلی مبدل سه الگو به نه الگو

(س): در ستون چهارم باز همین مطلب تکرار می‌شود و لذا بهتر است در اینجا یک خصوصیت بیشتری به آن بدهیم.

(ج): الگو گاهی در همفکری است لذا می‌گویید الگوی موازنه در همفکری، توازن در همفکری، بهره‌وری در همفکری و تولید همفکری. البته یک تطبیق دیگری می‌خواهد.

(س): چون همفکری اول آمده است همه را قید همفکری می‌زنیم.

(ج): یعنی می‌خواهید بگویید گمانه‌ها که درباره الگو هست یا الگوی گمانه زنی؟

(س): چیزی که می‌خواستیم در بیاید الگوی گمانه زنی بوده است ولی چیزی که اصطلاحان می‌گوید این است یعنی در اصطلاح همفکری مقدمات شکل پذیر عدالت مفهوم الگو را در قید سوم آوردیم.

(ج): یعنی همفکری را که بالاتر بگذاریم خودش دارای یک کیفی است.

(س): کیفیت متناسبات.

۴/۳ - لزوم دسته بندی قواعد «نسبی کردن، منسوب کردن و مقوم کردن» برای تشخیص تنوع «الگو، نظام و محصول» در جدول اصطلاحات

(ج): برای تشخیص تنوع الگوها، نظامات و محصولات بهتر است قواعد را جمع آوری کنیم. تا حال قواعد برای چند کار می‌کردند. گاه برای نسبی کردن مفاهیم و گاه برای منسوب کردن مفاهیم و گاه برای مقوم کردن مفاهیم قاعده می‌گفتیم. به عبارت دیگر ابتدا باید ملاحظه کنیم که چه قواعدی برای نسبی کردن داریم؟

«وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی

جلسه ۳۰

۷۷/۰۳/۲۷

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

مروری بر روش تعمیم، تخصیص و تقویم مفاهیم به منظور دستیابی به روش تولید شاخصه

فهرست

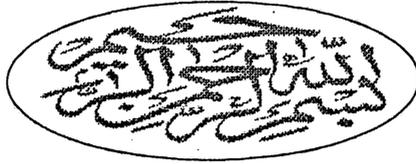
- مقدمه: خلاصه بحث گذشته و طرح سوال ۲
- ۱- ضرورت و معنای تعمیم، تخصیص و تقویم مفاهیم ۲
- ۱/۱- تعمیم مفاهیم ۲
- ۱/۱/۲- بکارگیری تعمیم تعریفی مفاهیم در مدل سازیها و برنامه ریزیها شکل دیگر تعمیم مفاهیم ۲
- ۱/۱/۲/۱- تعمیم مفاهیم در مشرب اصل موضوعیها و نقد آن ۲
- ۱/۱/۲/۲- قراردادن توصیف، تکلیف و ارزشهای الهی بعنوان معیار صحت ۲
- ۱/۱/۳- ضرورت تعمیم مفاهیم برای برقراری رابطه یک موضوع با موضوعات دیگر ۳
- ۱/۱/۴- شباهت تعمیم مفاهیم به کار علم صرف (گردش یک مفهوم در منزلتهای مختلف) ۳
- ۱/۲- تخصیص مفاهیم ۳
- ۱/۲/۱- تعیین موضع استعمال مفاهیم تعمیم یافته در تخصیص مفاهیم ۳
- ۱/۲/۲- شباهت تخصیص مفاهیم به کار علم نحو ۳
- ۱/۳- تقویم مفاهیم ۳
- ۱/۳/۱- شباهت تقویم مفاهیم به کار علم معانی بیان ۳
- ۱/۳/۲- مشخص شدن قوام یک موضوع به خودش و سایرین و برعکس در تقویم مفاهیم ۴
- ۲- چگونگی تعمیم، تخصیص، تقویم مفاهیم ۴
- ۲/۱- چگونگی «تعمیم» ۴

- ۲/۱/۱ - ولایت، تولى، تصرف جهات اوليه هر موضوع ۴
- ۲/۱/۲ - ضرب ولایت، تولى و تصرف (یا توسعه، ساختار، کارآیی) در خودش اولین مرحله تعمیم و تعیین کننده جدول زیر ساختی ۴
- ۲/۱/۳ - تعیین جدولی مخصوص موضوع مورد بررسی، مرحله دوم تعمیم ۴
- ۲/۱/۴ - تعیین جداول مربوط به دو موضوع متناظر باموضوع مورد بررسی، مرحله سوم تعمیم ۵
- ۲/۲ - تعیین نظام و ترکیب اصطلاحات در «تخصیص» ۶
- ۲/۳ - تعیین معادله تغییر در تقویم ۶

۳- امکان بازنگری جدول جامعه و معنا شدن هر موضوع متناسب با منزلت؛ بوسیله

- روش تعمیم، تخصیص و تقویم ۶
- ۴- تقسیم بحث از نظام اصطلاحات تا نظام شاخصه های عینی در سه فصل ۷

نام جزوه:	مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۹۰۰۵۰۳۰
استاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه:	۷۷/۰۳/۲۷
عنوان گذار:	حجة الاسلام پیروز مند	تاریخ انتشار:	۷۷/۱۰/۲۷
ویراستار:	حجة الاسلام جمالی	حروفچینی و تکثیر:	انتشارات فجر ولایت



مروری بر روش تعمیم، تخصیص و تقویم مفاهیم به منظور دستیابی به روش تولید شاخصه

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: مدلمان چه چیزی باشد؟

(س): کل مدل باید بیانگر این سه باشد و اگر بیانگر این سه نباشد کامل نیست. فرمودید که این مطلب را روش حکم می‌کند و یک قاعده عام است.

(ج): یعنی در حقیقت پیاده شدن روش الگو در نظام و محصول آن است.

(س): فرمودید این قاعده هم منحصر به جدول فرهنگی نیست، منتهی باز هنوز خیلی روشن نیست که ما چرا باید مدلمان بیانگر این سه باشد؟ دوم اینکه در استدلال بر اینکه ما باید ستونی تطبیق بدهیم، استدلال حضرت‌عالی متوقف بر این بود که چون ستون اول منزلت تکاملی و ستون دوم مجموعه‌ای، ستون سوم انتزاعی دارد و مدل با تکاملی بودن و نظام با مجموعه‌ای بودن و محصول هم با انتزاعی بودن تناسب دارد. لذا ما اینگونه تطبیق می‌دهیم که این مطلب ناتمام ماند که ما چرا الگورا به تکاملی بودن و نظام را به مجموعه‌ای بودن و محصول را

حجة الاسلام پیروزمند: پس از اینکه بنا شد مدل فرهنگی را در سه قسمت الگو، نظام و محصول تنظیم کنیم، در این مورد صحبت شد که چگونه این را به اصطلاحات تطبیق بدهیم. چهار احتمال در این مورد مطرح بود: ۱- این سه را بلوکی تقسیم کنیم و تطبیق بدهیم. ۲- سطری تطبیق بدهیم. ۳- ستونی تطبیق بدهیم. ۴- قیدی تطبیق بدهیم. یعنی هر کدام از اینها را به یکی از قیود تطبیق بدهیم احتمالی که نهایتاً تقویت شد این بود که ما اینها را ستونی تطبیق بدهیم، یعنی ستون اول بیانگر الگو، ستون دوم بیانگر ساختار و نظام و ستون سوم بیانگر محصول باشد و به همین ترتیب تا آخر ستونهای جدول به پیش می‌رود مفتخریم بر این پذیرش دو نکته است، یکی اینکه ما بپذیریم که مجموع مدل، باید بیانگر الگو، نظام و محصول باشد.

در جلسه قبل این سوال شد و حضرت‌عالی فرمودید که این یک قاعده عام است گفتیم ما این را از کجا بدست آوردیم که باید مدلمان بیانگر این سه باشد؟

در حقیقت تعمیم به ادنی مناسبت بکار گرفته می شود و توسط آن یک عنوان و ترکیبی ساخته می شود البته این گونه تعمیم، نمی تواند تعمیم منطقی باشد.

۱/۱/۲ - بکارگیری تعمیم تعریفی مفاهیم در مدل سازیهها و برنامه ریزیها شکل دیگر تعمیم مفاهیم

دومین نوع تعمیم، تعمیمی است که در مدل سازیهها و برنامه ریزیهای مادی بکار می رود.

۱/۱/۲/۱ - تعمیم مفاهیم در مشرب اصل موضوعیهها و

نقد آن

مشرب اصل موضوعیها موضوع یک مفهومی را ملاحظه و تعریف می کند آنها قائلند که پشت سر مفاهیم حقیقتی بالمره نیست الا کارآمدی در مفاهیم، یعنی مفاهیم ابزار برای کارآمدی محض هستند لذا اینها تعریف هر دسته بندی را درست می کنند و سپس کارآمدی آنها در برنامه می بینند یعنی ملاحظه می کنند که آیا تعریفها قدرت شمول دارند یا خیر؟ یک موضوعی را به یک چیزی تعریف می کنند و سپس در عمل به چیزهایی می رسند که آن تعریف آنها را نمی تواند پوشاند و لذا مجبورند یک دسته جدید به مدلشان اضافه کنند یا اینکه در تعریف یک تصرفی بکنند. چرا لقب مادی به اینها می دهیم؟ اینها همیشه هدف را از عملکرد بدست می آورند.

۱/۱/۲/۲ - قراردادن توصیف، تکلیف و ارزشهای الهی

بعنوان معیار صحت

اما در مبنای مختار اینگونه نمی باشد به اصول توصیفی، اصول تکلیفی و اصول ارزشی قائل هستیم که از شرع اتخاذ شده اند یعنی برای عالم یک حقایقی را قائل هستیم که به آن توصیفی می گوئیم و یک ارزشهایی هم داریم که هدفهایمان را معین می کند و یک دستورهایی هم

به انتزاعی بودن منحصر می کنیم در حالی که هر سه تای اینها می تواند هر سه مورد را داشته باشند؟

بنابراین این دو سوال نسبت به بحث گذشته می باشد اما بعد از این دو سوال تکمیلی نسبت به قبل داریم بحث اصلی این بود بر فرض که تا اینجا مشکلی نداشته باشیم مدل ما شامل الگو، نظام و محصول باشد و اینها هم ستونی تطبیق داده شوند که تطبیق چگونه صورت می گیرد؟ البته ما الان نه الگو، نه نظام و نه محصول داریم.

(ج): حال تفاوت نه الگو را بیان می کنیم

(س): تفاوت نه الگو، نه نظام و نه محصول بحث بعدی می شود. یک بحث حاشیه ای هم مطرح است (البته نسبت به بحث جلسه حاشیه ای است ولی در روند کلی متن بحث است). قرار شد انتزاعی، مجموعه ای و تکاملی بعنوان ارتباط بین درون و بیرون در نظر گرفته شود ولی هنوز برای ما این مطلب نیازمند توضیح بیشتر می باشد.

مقدمه: خلاصه بحث گذشته و طرح سوال

۱ - ضرورت و معنای تعمیم، تخصیص و تقویم مفاهیم

(ج): اگر بخواهیم نه الگو یا نه روش طرح کنیم چگونه می تواند باشد؟ نکته مهم این است که ما می خواهیم معانی و مفاهیم را تعمیم بدهیم یعنی ما یک مفهومی را در جدول جامعه داریم که بعد می خواهیم آن را در جدول فرهنگی در خانه های مختلفی بیاوریم لذا اول یک تناظری در نظرمان است.

۱/۱ - تعمیم مفاهیم

البته اول باید بررسی کنیم که این تصمیم آیا در ادبیات هیچ جا سابقه دارد یا ندارد؟ تعمیم در ادبیات چگونه است؟ طبیعی است که تعمیم در امور استعارات، مجازات (اموری که در تخیل تصرف می کنند) شعر و امثالش هست.

نسبت به مفهوم چکار می‌کند؟ تعمیم شبیه کاری را می‌کند که در علم صرف انجام می‌گیرد. در علم صرف یک ماده در هیئتهای مختلف می‌چرخد و معانی متعدد می‌دهد ماده «کتب» در کیفیتهای مختلف می‌چرخد و انواع کلمه از آن بدست می‌آید هرگاه بنا است مفهوم در منزلتهای مختلف بچرخد و در هر منزلت خصوصیتی را معین کند باید این تصمیم قاعده‌مند بشود در علم صرف منزلتها در کیفیتهای لفظی بدست می‌آید و در علم نحو آن مفردات در هیئتهای مختلف بصورت قاعده‌مند در ترکیبها قرار می‌گیرند.

۱/۲ - تخصیص مفاهیم

۱/۲/۱ - تعیین موضع استعمال مفاهیم تعمیم یافته در تخصیص مفاهیم

بعد از تعمیم باید قواعد تخصیص بدهید، یعنی بگویید هر کدام از این معانی مختلف که قاعده‌مند تعمیم داده شده‌اند جای استعمالشان منحصرأ در این منزلت است لذا در دو جا نباید یک اصطلاح مشابه استفاده شود. البته این تشابه گاه به لحاظ اصطلاحات مقدم و موجز بر آن اصطلاح است.

۱/۲/۲ - شباهت تخصیص مفاهیم به کار علم نحو

قواعد تخصیص در مقابل قواعد تعمیم که شبیه علم صرف بود شبیه علم نحو در کار مجموعه سازی می‌باشد.

۱/۳ - تقویم مفاهیم

۱/۳/۱ - شباهت تقویم مفاهیم به کار علم معانی بیان

یک قواعد معانی بیانی هم می‌خواهیم قواعد معانی بیان برای این بکار گرفته می‌شوند که نظام ارزشی شخص را تغییر بدهند یعنی یک جمله نحوی می‌تواند بعث و زجر داشته باشد ولی بر مبنای ارزشی که برای آن قائل هستید. «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» این آیه برای کسی خوب است که

بر نحوه تنظیم مقررات و نسبتها و فعل و ترکها حاکم است بصورت بسیار کلی اگر برویم در آن بالای بالا صحیح است که بگوییم معیار صحت شناخت در تنظیم باید و نباید در نزد شیعه دیگر بصورت حرف برگشت نمی‌کند چرا می‌گویند هیچ وقت نشده است برای اینکه همیشه می‌گویند امر باید احاطه به موضوع خودش داشته باشد. یعنی در عامترین حکمش (حکم درباره هستی) می‌تواند حکم جزمی داشته باشد ولی همین که هستی را محدود به این عالم نکرد و گفت حتماً عالم دیگری هم هست، آنوقت باید و نباید، تابع کل است. عقل اشراف به موضوع ندارد و لذا نبوت لازم است پس در احکام بایستی و نبایستی، شایسته و ناشایست حتی عقل می‌گوید که معیار صحت تبعیت از وحی کرد. بنابراین، هرگز در دستگاه الهی نه فقط در دستگاه نظام ولایت توصیف، تکلیف و ارزش نمی‌تواند عقلی محض باشند بلکه باید همیشه شاقول صحتشان، تبعیت از وحی باشد لذا دسته بندی اصل موضوعی‌ها نمی‌تواند بدرد شما بخورد.

۱/۱/۳ - ضرورت تعمیم مفاهیم برای برقراری رابطه یک موضوع با موضوعات دیگر

پس تعمیم، در شکل شعری بدرد کار منطقی توزین و بارم‌بندی نمی‌خورد همچنین تعمیم یک مفهوم بصورت اکیسوماستی، اکیسوم‌گرایی و اصول موضوع‌گرایی بدرد مدل الهی نمی‌خورد از طرفی دیگر حتماً تعمیم لازم است و تا تعمیم نباشد رابطه یک موضوع به موضوعات دیگر در مجموعه معلوم نمی‌شود.

۱/۱/۴ - شباهت تعمیم مفاهیم به کار علم صرف (گردش یک مفهوم در منزلتهای مختلف)

بنابراین باید تعمیم باشد ولی قاعده‌مند. حال تعمیم

جهات، جهات اولیه هر موضوع است که باید تبیین بشود. ۲/۱/۲ - ضرب ولایت، تولی و تصرف (یا توسعه، ساختار، کارآیی) در خودش اولین مرحله تعمیم و تعیین کننده جدول زیرساختی

بعد هر موضوع که فرض شود (داریم جهات مختلف را برای تکثیر کردن یا تعمیم کردن می‌گوییم) باید ربطش به توسعه یا تکامل، ساختار و کارآیی لحاظ بشود. ما در آنجا تعریفهایی عامی داشتیم و بیان کردیم که یک موضوع باید نسبتش به تکامل خودش و توسعه خودش (یعنی زمانی شدن) و مکانی شدنش (ساختار) و کارآیی شدنش (نسبت بین زمان و مکان) معین بشود بنابر این شش تا شدند «ولایت، تولی و تصرف» و «توسعه، ساختار و کارآیی».

(س): مگر «توسعه، ساختار، کارآیی» همان «ولایت، تولی و تصرف» نیست؟

(ج): «توسعه، ساختار و کارآیی» از ضرب «ولایت، تولی و تصرف» در هم (اوصاف زمان، مکان و کارآیی) بدست آمده است.

(س): اوصافش بدست می‌آید و نه خودش بلکه خودش متناظر با همان است.

(ج): بله، به عبارت دیگر ولایت ولایت ولایت تولی ولایت تصرف و... که نه تا از یک موضوع بدست می‌آید و باید در نه خانه هم بتواند بنشیند یعنی داریم با تکثیر اصطلاحات متناظرشان می‌کنیم.

۲/۱/۳ - تعیین جدولی مخصوص موضوع مورد بررسی، مرحله دوم تعمیم

(س): چرا متناظر می‌کنیم؟

(ج): موضوع مورد بررسی را موضوع فعل ولایت کردیم مثلاً موضوع می‌تواند فرهنگ جامعه یا خود جامعه

فوری اطاعت می‌کند مثلاً برای وجود مبارک علی بن ابیطالب علیه السلام و وجود مبارک حضرت خدیجه (س) خوب است ولی برای کسی که نظام ارزشی او باطل است باید آیات تبشیر و تنذیری بیاید که نظام ارزشی او را تکان بدهد. در معانی بیان یک ترکیبی از جمل درست می‌شود که می‌تواند یک اثر جدیدی بر مخاطب بگذارد.

۱/۳/۲ - مشخص شدن قوام یک موضوع به خودش و سایرین و برعکس در تقویم مفاهیم

بنابراین بعد از تخصیص تقویم دارید معنای تقویم این است که قوام این اصطلاح به سایرین و قوام سایرین به آن مشخص می‌گردد، یعنی در مجموعه این موضوع به سایر موضوعات و به حالات مختلف خودش و حالات مختلف موضوعات دیگر، متقوم می‌شود. در اینصورت دیگر تعریف تام و کامل می‌شود.

۲ - چگونگی تعمیم، تخصیص، تقویم مفاهیم

۲/۱ - چگونگی «تعمیم»

۲/۱/۱ - ولایت، تولی، تصرف جهات اولیه هر موضوع

بعد از تمام شدن این مقدمه که ما یک روش تعمیم، یک روش تخصیص و یک روش تقویم می‌خواهیم حالا سطح دوم بحث را شروع می‌کنیم. برای تعمیم چکار کنیم؟ بنابر سیر فلسفه دفتر اصل در همه امور ربط، تعلق و فاعلیت و ولایت شد. ما می‌توانیم جواب همه چیز را بنابر بحث چگونگی و مکانیزم بیان کنیم هر موضوعی باید بتواند موضوع فعل ولایت قرار بگیرد و ما نباید چیزی را پیدا کنیم که موضوع فعل ولایت نتواند قرار بگیرد، همچنین هر موضوعی هم باید بتواند موضوع فعل تولی و هم متصرف فیه ولی و متولی قرار بگیرد پس هر موضوعی باید در سه منزلت «ولایت، تولی و تصرف» قابل تعریف باشد این

یا هر چیز دیگر باشد که آن متصرف فیه ولایت، قرار می‌گیرد همچنین می‌تواند متصرف فیه، تولی و ولایت و تولی هم قرار بگیرد. بعد از ضرب آنها در هم، یکبار آنها را تکثیر کرده‌ایم و نه تا اوصاف زمانی، مکانی و کارآیی یا اوصاف توسعه، ساختار و کارآیی برای آن تنظیم کردیم. یعنی نه معنا برای یک موضوع شد.

۲/۱/۴ - تعیین جداول مربوط به دو موضوع متناظر باموضوع مورد بررسی، مرحله سوم تعمیم

حالا باید بگوییم قسیم این چیست؟ اگر این در یک خانه باشد، دو تا خانه دیگرش این نیست ولی خصلتهایشان را به تناسب بدست می‌آوریم. بعد از بدست آوردن خصلت مفهوم معرفی می‌کنیم به تعبیر دیگر چون ضرب کردیم، مفاهیم را در اینجا می‌توانیم راحت تر بدست بیاوریم. یعنی ابتدا سنخ عمومی را در نه تا بدست آوردیم سپس خصوصیت خاص موضوع را در نه تای دیگر ولو به نحو اجمال بدست آوردیم. البته باید توجه داشته باشید که هنوز تخصیص نیست و بلکه در مرحله تعمیم هستیم. دو تای هم عرض را هم باید بتوانیم بدست بیاوریم عبارت دیگر متناظرش را از آن موضوع بدست بیاوریم.

(س): از کدام موضوع؟

(ج): ما ولایت، تولی، تصرف داشتیم. حالا اگر قرار شد یک خانه فقط خانه تولی باشد به دلیل اینکه خصوصیت این را در ولایت و در تولی هم گفتیم یعنی یک شیء دیگری که برای هدف این لازم است مثلاً کاغذ یا مداد مشخص می‌کنیم حال جامع سه تا ولو به قید خاص بدست آمده است.

(س): جایگزین تولی یا جایگزین تصرف یا

جایگزین...

(ج): به عبارت دیگر بگوییم موضوعات هم عرض این، چه چیزهایی می‌توانند باشند. گاه این موضوع فقط در موضوع ولایت قرار می‌گیرد ولی با اینحال می‌توان یک بار آن را در منزلت تولی و یکبار در منزل تصرف بررسی کرد یعنی باید کارآمدی این را در سه سطح ملاحظه کرد. یعنی وصف کارآمدی برایتان اشعار داشته باشد به اینکه این اگر در یک خانه باشد، چه چیزهای دیگری را در تناظر می‌خواهد. علاوه بر این، جدول اصلی تان هم در ولایت، تولی و تصرف و تکثیر شدنش به اوصاف (توسعه، ساختار، کارآیی) در اختیار تان هست. یعنی دو جدول دارید، یک جدول زیرساختی و یک جدول مخصوص به این موضوع و دو موضوع دیگر را باید متناسب با این گزینش و انتخاب بکنید.

(س): حالا چگونه اختصاصی پیدا کرد؟

(ج): هنوز تخصیص نیامده و در تعمیم هستیم.

(س): خیر می‌گوید یک جدول مختص به این

پیدا کردید.

(ج): یک جدول پیدا کردیم که این را در نه رتبه

گرداندیم. حالا هم عرض آنرا هم پیدا کنیم.

(س): البته این دید ابتدایی به مسأله است یعنی ما

چون بصورت انتزاعی این اوصاف را در مجموعه نداریم و

بلکه مثلاً ولایت تولی یا تصرف را ابعاد می‌دانیم و با همین

نظر یک اوصاف ترکیبی درست می‌کنیم لذا بعد که

می‌خواهیم ما به ازاء پیدا کنیم بر اساس همین اوصاف

ترکیبی پیدا می‌کنیم.

(ج): بله، شما ابتدا تکثیر مفهومی می‌کنید. تکثیر

مفهومی مانند علم صرف است و لذا تا در نحو نیاید

با اوصاف ساختار و بلوک سوم برابر با اوصاف کارآیی می باشد ولی سه تای مقدورات شکل پذیر، شکل گرفته و اولیه، و یا عدالت، اعتماد و صیانت بر حسب ترکیبی دیگری در اینجا قرار گرفته اند این نحوه خاص قرارگیری تخصیص می شود.

(س): تعمیم یا تخصیص؟

(ج): یکبار علاحه هر کدام را در نه تا تعمیم دادید یعنی نه تا اوصاف توسعه و نه تا اوصاف ساختار و نه تا اوصاف کارآیی بدست آوردید که موضوع ولایت، تولی، تصرف شما می باشند. حالا خود اینها نسبت به هم یک نظام ترکیبی دارند اوصاف توسعه مقدم بر اوصاف ساختار و اوصاف ساختار مقدم بر اوصاف کارآیی می باشد این اولین مرحله تخصیص است.

۲/۳ - تعیین معادله تغییر در تقویم

بعد از مرحله تخصیص، مرحله تقویم است که مرحله نظام تعریف است.

(س): یعنی شما یک مرحله را تکثیر اصطلاحات می گیرید که در جدول نیامده است.

(ج): تعمیم تکثیر اصطلاحات قبل از اینکه در جدول اولیه بیاید در نظام تعریف، تخصیص و در نظام معادله تقویم انجام می گیرد. اگر چنین چیزی فرض بکنیم آنوقت یک مفهوم باید طبیعتاً در مسیری که تنظیم کردیم تا به شاخصه سیر کند و در هر کجا متناظر برایش نوشته بشود. ۳- امکان بازنگری جدول جامعه و معنا شدن هر موضوع متناسب با منزلت؛ بوسیله روش تعمیم، تخصیص و تقویم

به نظر ما اگر اینکار را انجام بدهیم جدول جامعه مجدداً موضوع بازنگری قرار می گیرد و می توانیم

یصح السکوت نمی تواند بشود و تا تبدیل به معانی بیان نشود نمی تواند ایجاد بعث و زجر بنیادی بکند.

(س): من این مقدار از بحث شما را متوجه شدم که حضرت تعالی در واقع از ابتدا بازبینی می کنید تا به بحث نظام شاخصه برسید یعنی می خواهید نظام شاخصه را قاعده مند کنید ولی این بحث تخصیصی و تعمیمی که فرمودید، بیشتر از آنچیزی که در بحث تکثیر اصطلاحات قبلاً بیان فرموده بودید، چیز اضافه ای طرح نکردید.

(ج): می خواهیم بگوییم از یک موضوع در نظام اصطلاحات لا اقل تا حد یک جدول بیست و هفت تایی باید بتواند همراه با دو تا هم عرضش درست بشود تا بعد بتواند در نظام تعریف بیاید.

(س): البته دو تا هم عرض دیگر، خیر زیرا اگر طبق قاعده بخواهیم بیرون از آن بیست و هفت تا برویم باید بگوییم بیست و شش تای دیگر بعنوان بیرون هستند.

(ج): خیر بیرون از بیست و هفت تا نباید برویم این نه تا، دو تا هم عرضش هم در نه تای دیگر می باشند که روی هم بیست و هفت تا بعنوان اوصاف توسعه، ساختار و کارآیی هستند.

(س): آیا موضوع را یک جزء از یک کل می گیرید؟

(ج): یک جزء از یک کل که با دو جزء دیگر یک کل بیست و هفت تایی می شود.

۲/۲ - تعیین نظام و ترکیب اصطلاحات در «تخصیص»

البته قبل از جدول تعریف در جدول منصوب شدن (جدول اصطلاحات اصلی مدل فرهنگی) هر اصطلاحی صرفنظر از اینکه چه چیزهای بعدش و قبلش است، جای خاصی قرار می گیرد. مثلاً در جدول بیست و هفت تایی فرهنگی بلوک اول برابر با اوصاف توسعه و بلوک دوم برابر

خیلی کلی داریم؟ یک فصل فصل روش یا الگو که همان نظام اصطلاحاتمان تا معادله باشد البته در اینجا روش با مواد است و آنجا روش بدون مواد بود.

(س): این موادش فلسفی است؟

(ج): در آنجا مواد روش، مواد فلسفی و اینجا موادش مواد موضوعی است. (موضوعی خاصی است) و یک فصل هم فصلی است که این موضوع از حالت نظری به حالت عملی تبدیل می شود یعنی موضوع تبدیل به موضوع عینی بشود که شاخصه را تحویل بدهد. پس ما یکبار موضوعی و یکبار هم به سبب شاخصه می آیم البته برای این مطلب باید یک راه حل پیدا کنیم و آن را به یک نتیجه ای برسانیم.

(س): چکار کنیم؟

(ج): یعنی ما اگر بیاییم یکبار مثلاً این موضوعاتش را که موضوعات جامعه هستند ذکر کنیم و بعد متناظر عینی و موضوعات عینی متناظر را بدست بیاوریم یعنی ابتدا بیست و هفت عنوان سمت راست جدول و بعد هم ۸۱ شاخصه سمت چپ جدول را بدست آوریم.

قاعده مند از اصطلاحات تا جدول تعریف بیاوریم حالا بر فرض که آوردیم، آنوقت معنایی را که می کنیم و متناظری را که می نویسیم باید بتواند معنای منزلتی موضوع را ارایه دهد، آنهم به گونه ای که یک موضوع دو تا معنا ندهد. نکته مهم این است که در عین حالی که لفظ ممکن است تکرار بشود ولی در حین معادل نویسی ما دو خانه را نباید یک گونه ببینیم. و برای آنها معادل بنویسیم در تخصیص اینگونه می شود.

۴ - تقسیم بحث از نظام اصطلاحات تا نظام

شاخصه های عینی در سه فصل

بنابراین حتماً باید قواعد تکثیر اصطلاحات، قواعد تعریف و قواعد معادله پیاده بشود. حال آیا با پیاده شدن اینها ما توانستیم بطرف نظام شاخصه ها بیاییم؟ از نظر اوصاف، خاص شدنش قواعد روشی را بکار گرفتیم و بکارگیری روش در یک ماده حتماً با نظام اصطلاحات و تعریف و معادله تفاوت دارد، زیرا اینجا موضوع خاص پیدا کرده است از نظر قاعده مند بودن توصیفش هم (یعنی تئوریزه شدنش) با روش، تئوریزه شده است. حال آیا در مسأله شاخصه می توانیم بگوییم باز سه فصل بصورت

«وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

مدل تنظیم سیاست‌های کلان فرهنگی

۷۷/۰۳/۲۸

جلسه ۳۱

تنظیم گروه تحقیقات مبنائی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

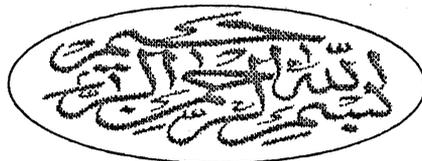
تنظیم جدول شاخصه‌های اصلی مدل فرهنگی

فهرست

- ۱- خلاصه بحث گذشته و طرح سؤال
- ۱- تنظیم جدول شاخصه‌های اصلی مدل فرهنگی براساس جدول اصطلاحات اصلی
- ۱/۱- قراردادن «الگوی موازنه فرهنگی» به جای اصطلاح «همفکری مقدرات شکل‌پذیر عدالت»
- ۱/۲- قراردادن «الگوی بهره‌وری فرهنگی» به جای اصطلاح «همفکری مقدرات شکل‌پذیر اعتماد»
- ۱/۳- قراردادن «الگوی تکامل فرهنگی» به جای اصطلاح «همفکری مقدرات شکل‌پذیر صیانت»
- ۱/۴- قراردادن قید «اقتصادی» به جای قید «فرهنگی» در بلوک همکاری
- ۱/۴/۱- بررسی «فرهنگ اقتصاد» در بلوک همکاری
- ۱/۴/۲- بار فرهنگی داشتن الگوی اقتصادی توجیه‌گر بررسی آن در جدول فرهنگی
- ۱/۵- قراردادن قید «ساختار» به جای قید «الگو» در ستون ۸۵،۲
- ۱/۵/۱- تعریف نظام به ساختارهای موجود و تعریف الگو به زیرساخت فرهنگی
- ۲- تنظیم جدول فرهنگی در مقیاس جامعه جهانی (در برداشتن الگوی اسلامی، الحادی و التقاطی)
- ۲/۱- وجود فاصله بسیار زیاد بین اسلامی، التقاطی، الحادی در شرایط موجود جهانی
- ۳- الگوها، نظامات و محصولات اساسی ایجاد پذیرش
- ۳/۱- الگو تعیین کننده توازن (منزلت‌های تعریف شده و به ثبت اجتماعی رسیده)
- ۳/۲- نظام بیانگر وحدت و کثرت منزلت‌هایی که به ثبت اجتماعی رسیده است

- ۳/۳- محصول، بیانگر ارزشهای پذیرفته شده اجتماعی..... ۴
- ۴- اجمالی از سیر آینده بحث..... ۵
- ۴/۱- لزوم تعیین ارکان موازنه در آینده بحث..... ۵
- ۴/۲- عدالت بیانگر توازن مصرفی (تفاوت الگو و عدالت)..... ۵
- ۴/۳- لزوم تطبیق اوصاف به عینیت در آینده بحث..... ۶
- ۵- جدول جدید تنظیمی، بیانگر عناوین برای اوصاف جدول اصطلاحات..... ۶
- ۵/۱- تعریف الگو، ساختار و محصول به اثر در انتخاب عناوین..... ۷
- ۵/۲- جهت پذیرفته شده اجتماعی برآیند جدول فرهنگی..... ۷
- ۵/۳- الگو نظامی است نظری که به منزله نقشه شالوده ساختمان است..... ۸
- ۵/۴- قرار گرفتن قید فرهنگی، اقتصادی، سیاسی به جای همفکری، همدلی و همکاری..... ۸
- ۵/۵- پایه‌ریزی ساختارهای اجتماعی براساس الگوها..... ۸
- ۵/۶- بررسی کیفیت اقتصاد، در بلوک همکاری..... ۹
- ۵/۷- تفاوت مدل فرهنگی و مدل اقتصادی..... ۹
- ۶- ضرورت تعیین عوامل و اجزاء الگو و نظام و محصول در روند آینده بحث..... ۱۱
- ۶/۱- کافی بودن جدول عناوین تنظیمی در این جلسه به عنوان طرح جامع..... ۱۱
- ۶/۲- قابلیت تطبیق اجمالی جدول تنظیمی در این جلسه بر موضوعات اجتماعی..... ۱۱

نام جزوه:	مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۹۰۰۵۰۳۱
استاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه:	۷۷/۰۲/۲۸
عنوان گذار:	حجة الاسلام پیروزمند	تاریخ انتشار:	۷۷/۱۰/۲۶
ویراستار:	حجة الاسلام جمالی	حروفچینی و تکثیر:	انتشارات فجر ولایت



تنظیم جدول شاخصه‌های اصلی مدل فرهنگی

- خلاصه بحث گذشته و طرح سؤال

حجة الاسلام پیروزمند: در جلسات گذشته بعد از اینکه مشخص شد مجموعه اصطلاحات باید بیانگر «الگو، نظام، محصول» باشند، چهار احتمال در نحوه توزیع «الگو، نظام و محصول» در بین اصطلاحات جدول مورد توجه قرار گرفت. احتمالی که از بین این چهار احتمال تقویت شد انتخاب اصطلاحات بصورت ستونی بود، یعنی ستون اول بیانگر «الگو» ستون دوم نظام و ستون سوم محصول و به همین ترتیب تا آخر به پیش می‌رود. طبیعتاً براساس این احتمال ۹ الگو ۹ نظام و ۹ محصول داریم که لازم است تنوع و ملاک تفکیک الگوها، نظامات و محصولات مشخص گردد. در واقع بحث ما در راستای تعیین مابه‌ازاء عینی اصطلاحات بود که آن بحث به اینجا رسید یعنی ما از یک زاویه دیگری وارد شدیم و آن توجه به محصولی است که باید مدل فرهنگی داشته باشد و براساس آن باید مابه‌ازاء عینی اصطلاحات را مشخص

کنیم. بیان شد که محصول این مدل باید الگوها، نظامات و محصولات باشد. سپس بحث کردیم که اینها چگونه در جدول توزیع می‌شود. حال باید طبیعتاً از این بحث برای تعیین مابه‌ازاء عینی اصطلاحات استفاده کنیم و ببینیم که این الگوها چه الگوهایی و نظامات چه نظاماتی و محصولات چه محصولاتی هستند. در بحث جلسه قبل فرمودید که ما باید سه مرحله تعمیم، تخصیص و تقویم داشته باشیم. به تعبیر دیگر نسبی شدن، منسوب شدن و متقوم شدن، که البته آنها را به اصطلاحات تعریف و معادله تطبیق دادید. بنابراین این بحث انجام گرفت و به نظر می‌آید درست هم است. ما در این مرحله از بحث نسبی شدن یا به تعبیری تعمیم اصطلاحات را توجه می‌کنیم که حاصل آن، جدول اصطلاحاتی است که درست کردیم. منتهی الان یک کار دیگری هم می‌کنیم و آن بحث تبدیل این اصطلاحات به مابه‌ازاء عینی است که اگر بتوانیم اینکار را کنیم بعداً برای ما در جدول تعریف، شاخصه هم پیدا

۱/۴/۱ - بررسی «فرهنگ اقتصاد» در بلوک همکاری

(س): موازنه اقتصادی منظور است.

(ج): بله، الگوش می آید، یعنی فرهنگ اقتصاد،

کیفیت اقتصاد و تأثیر اقتصاد می آید. عبارت دیگر فرهنگ را به کیفیت تعریف کردیم.

۱/۴/۲ - بار فرهنگی داشتن الگوی اقتصادی توجیه‌گر

بررسی آن در جدول فرهنگی

این مطلب بسیار مهم است و شما سر جای خودش

ضرورت آن را برای آقایان توضیح بدهید به اینکه الگوی

اقتصادی بار فرهنگی مستقیم دارد. عبارت دیگر اگر الگو،

الگوی سرمایه‌داری شد یک فرهنگی را می آورد و هیچ

چاره‌ای هم از آن نداریم و اگر الگوی سوسیالیستی شد،

یک فرهنگ دیگری را می آورد. پذیرش، فرهنگ می آورد

یعنی شرایط عینی منشأ پذیرش می شود. عیناً باز الگوی

مصرف اقتصادی و الگوی تکامل اقتصادی در اینجا مطرح

است. همچنین در همدلی الگوی توزیع قدرت، الگوی

بهره‌وری از قدرت و الگوی تکامل قدرت می آید. این سه

ستون از الگوها اساس پذیرش فرهنگ عمومی می باشند.

یعنی اگر اینها را که در جدول تعریف می آوریم. مشابه

نیاریم و بخواهیم قسمت اول را «اساس» بگذاریم،

میگوئیم: اساس الگوهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی

الگوهای بهره‌وری، مصرف و تکامل هستند. این الگوها،

الگوهائی واقعی هستند که در جامعه وجود دارند و باید

زیر ذره‌بین بیایند، یعنی باید درست شکافته بشوند.

۱/۵ - قراردادن قید «ساختار» به جای قید «الگو» در

ستون ۸،۵،۲

بعد نظامات اینها با همین تعبیرات می آیند، یعنی کلمه

الگو را بر میدارید و به جای آن نظام میگذارید.

خواهد شد، یعنی کار تولید شاخصه در جدول فرهنگی را

جلو انداخته‌ایم و آن را الان انجام میدهم. طبیعتاً وقتی

توانستیم این کار را انجام بدهیم بعد میتوانیم براساس آن

نظام تعریف درست و بعد هم معادله‌اش را بیان کنیم.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: بازنگری از مبنا و

ریشه لزومی ندارد مگر اینکه در روند بحث به یک

بن‌بستی برسیم.

۱ - تنظیم جدول شاخصه‌های اصلی مدل فرهنگی

پراساس جدول اصطلاحات اصلی

۱/۱ - قراردادن «الگوی موازنه فرهنگی» به جای اصطلاح

«همفکری مقدورات شکل‌پذیر عدالت»

حالا اگر اینگونه باشد می توان به جای اصطلاح

«همفکری مقدورات شکل‌پذیر»، الگوی موازنه فرهنگی

زا گذاشت. عدالت به معنای توازن است و الگو یعنی

موازنه فرهنگی که اعتماد به بهره‌وری را نتیجه میدهد.

۱/۲ - قراردادن «الگوی بهره‌وری فرهنگی» به جای

اصطلاح «همفکری مقدورات شکل‌پذیر اعتماد»

اعتماد با بهره‌وری سازگار است و لذا به جای اصطلاح

همفکری مقدورات شکل‌پذیر اعتماد، الگوی بهره‌وری

فرهنگی می‌گذاریم. یعنی در اعتماد، الگوی مصرف یا

الگوی بهره‌وری است.

۱/۳ - قراردادن «الگوی تکامل فرهنگی» به جای اصطلاح

«همفکری مقدورات شکل‌پذیر صیانت»

در صیانت الگوی تکامل فرهنگی مطرح است.

۱/۴ - قراردادن قید «اقتصادی» به جای قید «فرهنگی» در

بلوک همکاری

در بلوک همکاری عین همین اصطلاحات با قید

اقتصادی می آیند.

۱/۵/۱ - تعریف نظام به ساختارهای موجود و تعریف الگو به زیرساخت فرهنگی

نظام یعنی ساختارهای موجود و الگو یعنی زیرساخت فرهنگی به تعبیر دیگر نظام یعنی ساختارها محصول (محصول پذیرفته شده) که باز در هر سه تا این تعبیر می‌آید. در اینصورت مدل فرهنگی مدل بسیار محکمی می‌شود.

حالا اگر بخواهیم به این مطلب خوب پردازیم بهتر است که مفروضمان همین باشد. نسبت به الگوها خیال نکنید که یک الگو در کشور عمل می‌کند و فرهنگ می‌سازد. ما به این الگوها بصورت عام عنایت کردیم و الان هم دست راست جدول مان پراست.

۲ - تنظیم جدول فرهنگی در مقیاس جامعه جهانی (در برداشتن الگوی اسلامی، الحادی و التقاطی)

البته باید به این مطلب توجه داشته باشیم که ما در دنیا تنها نیستیم و جامعه جهانی مطرح است و در جدول جامعه هم این مطلب مد نظر بوده است. یعنی هم الگوی موازنه الحادی وجود دارد (دست چپ جدول) که باید موضوعات آن مورد بررسی قرار بگیرد و هم الگوی التقاطی وجود دارد ولو بسیار ضعیف که بعداً خواهیم گفت. الگوی اسلامی هم حتماً وجود دارد و خیال نکنید که صفر است.

۲/۱ - وجود فاصله بسیار زیاد بین اسلامی، التقاطی،

الحادی در شرایط موجود جهانی

البته نسبت اینها را می‌توان مثلاً ۱، ۱۰، ۱۰۰ بگیریم و بگوئیم کفار توانستند بدلیل منطق مجموعه نگر و دلائل دیگر کاری بکنند که نسبتها به نفع آنها باشد. البته این نسبت را بی حساب نمی‌گویم. الان نظام آموزش و پرورش

و محتوای آموزش در سراسر دنیا، مثل اجرای این ضابطهای صوت است که آنطرف دنیا براساس استاندارد درست می‌کنند و به این ضبط سوار می‌شود، یعنی این دیپلم یا لیسانس با دستگاه بین‌المللی سازگار است و لذا هم در پاکستان و هم در افغانستان درصد تغییر نظام پذیرفته می‌شوند البته کمی فرق هست ولی محتوایشان، نظام مدیریت‌شان و نظام بکارگیریشان (یعنی محتوای آموزشی نظام آموزشی و محصولی که دارند و مدرک‌هایی که می‌دهید. درصد تفاوت‌شان خیلی کم است. لذا ما در اینجا میگوئیم نسبت ۱۰۰ برای کفار و ۱۰ برای التقاط و ۱ برای اسلام است. در چیزهایی که باز منشأ پذیرش می‌شود همین نسبت اشیا عینی - که مربوط به اقتصاد است - برای انسانها شرایط ایجاد می‌کنند. از نظام پولی و بانکی که برگه قدرت خرید شما را درست می‌کند - که به آن پول میگویند - تا ساختارهایی که مشخص می‌کنند این برگه را باید بدست چه کسانی داد و به بدست چه کسانی نداد و تا پسند عمومی و اینکه این ساختمان را چگونه بسازیم یا شهرسازی چگونه باشد، همه و همه را آنها در بخش اقتصاد شرایط‌سازی می‌کنند.

در بخش سیاست و توزیع قدرت هم همینگونه است. آنها بگونه‌ای قدرت را تعریف کرده‌اند که اگر غیر آن را بگوئید برای مردم خیلی دور از ذهن است و شاید به شما بخندند. شما بگوئید نظام باید سه قوه مجریه، مقننه و قضائیه داشته باشد همه خیلی زود می‌فهمند ولی اگر بگوئید: «هل الايمان الا الحب والبغض» منشأ حرکت حب و بغض است و اولین قوه، قوه حب است، محبت خدای متعال یا ائمه طاهرين که حول آن باید محبتها شکل بگیرند و آن حب هم مناسبی دارد. قوه دوم، قوه محبت است. آن

۳/۱ - الگو تعیین کننده توازن (منزلتهای تعریف شده و به ثبت اجتماعی رسیده)

تفسیر عمیق پذیرش متکیف شدن به یک کیفیت است که کیفیت نفس جهت را نشان میدهد که جهت اصولاً خلاصه الگو نظام و محصول است. شاخصه پذیرش جهت پذیرش یک الگو است، یعنی برسمیت شناختن و قبول کردن موازنه (توازن) توازن یعنی منزلتهای تعریف شده و ثبت اجتماعی رسیده است.

۳/۲ - نظام بیانگر وحدت و کثرت منزلتهایی که به ثبت اجتماعی رسیده است

در یک نظام وحدت و کثرتی است که وحدتش وحدت نظام و کثرتش کثرت منزلتها می باشد، یعنی نسبتهایی به هم دارند که منزلتها را تعریف میکنند و این به ثبت اجتماعی رسیده است و مردم هم این را قبول کرده اند. حالا چه از روی آگاهی و تحلیل باشد که مربوط به خواص است و چه از روی عدم تحلیل باشد که مربوط به عوام است. کسانی که در مدل سازی و الگوسازی تخصص دارند، میدانند که پذیرش این مدل یعنی چه؟ و کسانی که پایین تر هستند و تحلیلی نسبت به مدل ندارند و مدل نمی بینند ولی با اینحال نظامش را می پذیرند و اعتراضی هم ندارند و چه آنهایی که اصلاً نظام را هم نمیدانند مثل اینکه نمی دانند نظام آموزش و پرورش از نظر محتوا و مدیریت چه چیزی هست که این مربوط به مردم عوام است و پذیرش آنها نسبت به محصول است.

۳/۳ - محصول، بیانگر ارزشهای پذیرفته شده اجتماعی

بنابراین ارزش در نزد مردم محصول است، یعنی می پذیرد که اسم این آقا مهندس یا اسم این آقا دکتر باشد و به دیگر سخن پذیرای تمام صاحبان حرفی هستند که از

حب کیفیت سازی و مفهوم سازی می کند و مفهوم هم قدرت دارد. قوه سوم قوه مجاهده است. این مطالب شدیداً از نظر مردم استبعاد دارد ولی اگر کسی خودش را از این ارتکازات خالی بکند و در ادعیه و زیارات ملاحظه بکند خیلی واضح می بیند که دو صف کردند یک صف آنهایی که ایمان آوردند و یک صف آنهایی که ایمان نیاوردند یک صف آنهایی که می فهمند، یک صف آنهایی که نمی فهمند یک صف آنهایی که مجاهده با اموال و انفس می کنند و یک صف آنهایی که مجاهد نمی کنند. این مطلب در آنجا روشن روشن ولی در فرهنگ جامعه تاریک است. البته منظور این نیست که کسی اهل محبت نیست. ما از عزاداریها، تولد گرفتن برای معصومین، دعا خواندن و زیارت خواندن را داریم ولی هرگز اینها در الگوی برنامه فعلی بعنوان منشأ قدرت شناخته نمی شود. در برنامه ۱۲ میلیون زائر امام رضا (ع) را جزء توریست بحساب می آورند و حال اینکه اگر بنا شد توریست باشند، باید به تخت جمشید بروند آیا مردم برای تماشای شیشه کاریهای در حرم حضرت رضا (ع) می روند؟ هم چنین چیزی نیست آنجا حالت التماس دارند. در آنجا به آئینه کاری که التماس نمی کنند، زیارت می خوانند و تقاضای حاجت می کنند. چون این معنا در مدل برنامه جا ندارد توریست نامیده می شوند یا زیارت را در تفریح و مصرف تفریحی مردم جا میدهند یا حداکثر گردشهای علمی می نامند. جاذبه های توریستی چه چیزهایی هستند؟ تفریح، اطلاعات، جاذبه های علمی، گرایشهای به فرهنگ قومی جزو جاذبه های توریستی هستند.

۳ - الگوها، نظامات و محصولات اساس ایجاد پذیرش

بنابراین الگوها، نظامات و محصولات اساس پذیرش می باشند.

آنهم ورزش کرده است. اما کسی که کوهنورد نیست لزومی ندارد که در این سطح قرار بگیرد.

(س): ما هم دنبال مدل هستیم مدلی که قدرت ارزیابی بدهد و خوفی از روشن شدن مسائل نداریم و مهم این است که بصورت کامل و قابل استفاده تنظیم بشود.

۴- اجمالی از سیر آینده بحث

۴/۱- لزوم تعیین ارکان موازنه در آینده بحث

(ج): چیزهایی را که ما از این بعد باید تعریف کنیم یکی کلمه موازنه است ارکان موازنه چه چیزهایی هستند؟ یعنی وقتی ما میگوئیم باید وحدت و کثرت داشته باشد، ارکانش چه چیزهایی هستند شما ۹ الگو دارید که عملاً ۹ گونه موازنه است.

۴/۲- عدالت بیانگر توازن مصرفی (تفاوت الگو و عدالت)

(س): نباید الگو را به موازنه معنا کنیم زیرا عدالت را به موازنه معنای کرده‌ایم.

(ج): مدل، الگو و توازن به یک معنا هستند نهایت اینکه شما عدالت را ذیل الگو تعریف کردید ولی خود الگو را برای مصرف هم میتوانید معنا کنید و میگوئید: الگوی مصرف توازن مصرفی، یعنی چه نحو تعادلی را در مصرف می‌پسندید؟ مثلاً در سرمایه‌داری میگویند: «حق مصرف بکارگر ساده ندهید مگر به مقدار رفع ضرورت آن، در این نظام ولو کارگر ساده بسیار زیاد است ولی میگویند باید فاصله کارگر فنی با کارگر ساده و کارگر فنی با کارشناس و کارشناس با متخصص و متخصص بنا فوق تخصص و فوق تخصص با مدیر زیاد باشد تا انگیزه‌ای برای کار کردن در سطوح مختلف ایجاد شود. انگیزه رسیدن به مناصب بالاتر است و لذا باید اختلاف طبقات مصرف ایجاد شود تا افراد با فشارهای درونی به خواندن

این دستگاه فرهنگی در می‌آیند. کما اینکه در بخش سیاست و اختیارات در نظام توزیع قدرت و در بخش اقتصاد محصولات اقتصادی را می‌پذیرند. البته هرگاه مردم، محصولات را نپذیرند، آنها نمی‌توانند کار بکنند ولی مردم از محصولات چیزی متوجه نمی‌شوند جز رفاهی که مربوط به این دستگاه است. فرهنگ عمومی اینگونه نیست که متوجه بشود که در این ساختمان‌سازی مدل روانشناسی و جامعه‌شناسی و شهرسازی و... مطرح است و بلکه تنها رفاه آن را می‌پسندد. حال شما می‌توانید فرهنگ را بسیار دقیق، عمیق و همه‌جانبه ملاحظه کنید و آن را به عینیت تطبیق دهید و شاخصه‌های «الحادی، التقاطی و اسلامی» آن را بدست آورید و نمونه‌برداری و آمارگیری و تصمیم‌گیری کنید.

یک حسن مدل اینست که قدرت مسلط‌سازی بر عینیت می‌دهد و البته عینیت هم قطعاً دازد و عیب آن این است که وقتی فرد اینرا کاملاً متوجه شود از نظر فرهنگی وحشت می‌کند مگر اینکه روحیه او در انقلاب فرهنگی قوی باشد و جرئت بهم‌ریزی داشته باشد و دنبال درست کردن شیب باشد و برایش حالت یأس پیدا نشود. مثلاً اگر بخواهید از کوه بالا بروید قبل از آن به شما بگویند: کلیه صخره‌هایی که باید دور بزنید یا پا روی آن بگذارید و بالا بروید ۱۵۰۴ تا می‌باشد تا وقتی به ارتفاع برسید. در اینصورت ممکن است شما را وحشت بگیرد ولی کسی که رئیس کوهنوردی است اینرا می‌فهمد و با اینحال شما را به هر لطایف‌الحیلی که باشد به قلّه می‌رساند. البته همواره با بیم و امید شما را همراهی می‌کند مثلاً می‌گوید به پشت سر نگاه نکنید یا از طرف دیگر بر می‌گردیم. خود رئیس کوهنوردی می‌فهمد که شما را به کجا می‌برد و متناسب با

۴/۳ - لزوم تطبیق اوصاف به عینیت در آینده بحث

پس از اینکه مفاهیم روشی را تمام کردیم، باید تطبیق به فرهنگ (فرهنگ سیاست و اقتصاد) بکنیم. یعنی بگوئیم شرایط عینی (اقتصاد) که علت پذیرش می شوند، چه چیزهایی و کجاها هستند؟ در روابط اجتماعی - که سیاست میشود - تحقیر، تجلیل ایجاد قدرت و توزیع قدرت چگونه صورت می گیرد؟ توزیع قدرت همان تحقیر و تجلیل اجتماعی است و نه فردی. جامعه تجلیل می کند و اختیار می سپارد و به اصطلاح تصمیمات او اصل می شود. البته در فرهنگ این خیلی سریعتر از سیاست به نتیجه می رسد ولی در عین حال کار می برد و نه اینکه کار نبرد.

۵ - جدول جدید تنظیمی، بیانگر عناوین برای اوصاف جدول اصطلاحات

(س): چندتا سؤال مطرح است. یکی اینکه ما ارتباط این را با آن جدول قبلی مشخص تر کنیم و بعد از این طبیعتاً باید خود این واژه ها را مشخص کنیم و بعد هم معلوم بشود که از اینها چه استفاده ای میخوایم بکنیم و چگونه میتوانیم ادعا کنیم که مدل فرهنگی را به این وسیله بدست آورده ایم؟ شیوه ما الان در انتخاب واژهایی که جای اصطلاحات قبلی داشتیم چیست؟ مثلاً ما داشتیم همفکری مقدرات شکل پذیر عدالت و جای آن الگوی موازنه فرهنگی، گذاشتیم، حال آیا ما جای مجموعه آن اصطلاح، یک عنوان گذاشتیم یا تک تک قیود را معنا کردیم؟

(ج): یعنی آیا عنوان بر کل گذاشتیم؟

(س): آیا عنوان بر کل است یا برای هر قید از قیود متناظر درست کردیم که در نتیجه این سه قید و آن هم سه قید دارد.

تحریک شوند یعنی شرایط را بگونه ای درست می کنند که بازتاب شرایط از درون می باشد و نه از بیرون حال وقتی از درون شد چگونه می شود؟ رابطه انسان و جهان هر روز فنی تر می شود و متناسب با آن ساختارها و نظامات تغییر می کنند فرق بین عدالت و تعادل در اینست که شما میگوئید: ما میخوایم در عدالت اقتصادی بهره وری را به گونه ای تقسیم کنیم که این شیب را کم کنیم. در مساوات میخوایم اصل محرومیت را خط بزنیم. شاید بگوئید: این با تعادل اقتصادی نمی خواند زیرا اولاً هیچ کسی نمی آید پس انداز بکند چون همه اعتماد دارند به اینکه جامعه آنها را تأمین می کند. لذا سرمایه تمرکز پیدا نمی کند و سودزایی سرمایه از بین می روند. ثانیاً: لازمه عدم تمرکز سرمایه، تعطیلی کارهای بزرگ و عدم شکل گیری صفت و تکنولوژی و مدیریت آن است. اما به نظر ما مهمترین انگیزه انگیزه آخرت است، در نظام الهی شخص فی سبیل الله کار می کند و نه برای بهره این دنیا. اگر عالم به عالم دنیا ختم شود بسیار نامعقول است. شما می توانید با سه شاخصه علم، عدالت، مجاهده به افراد قدرت بدهید. مردم از کسی که هم فقیه و هم عادل و با وزع است حرف شنوی دارند رهبر کسی است که هم تقوا و هم علم و هم مجاهده برابر با کفار را در سطح عالی داشته باشد.

شما یک نظامی دارید که در آن، نظام سیاسی اصل است و نه اقتصادی یعنی حب و بغض در آن اصل است. بنابراین حتماً باید تعریف الگو نظام و محصول خوب صورت بگیرد. سپس باید بررسی کنیم که چه عواملی میتوانند اینها را در عینیت بیاورند؟ ارکان و عوامل شان چه چیزهایی هستند؟ عبارت دیگر باید بتوانیم وحدت و کثرتی را که بصورت کلی میگوئیم، بیان کنیم.

(ج): خیر به کل این سه قید، یک عنوان داده میشود.

(س): بله در نهایت باید اینگونه بشود، منتها یکی از شیوه‌هایی را که حضرتعالی دنبال می‌کردید این بود که ما برای هر قیدی یک مابه‌ازاء مجزایی معین بکنیم و بعد با ترکیب آنها یک عنوان برای کل بگذاریم.

(ج): الان این عنوان الگو برای کل است.

(س): نه، شما الگو را جای...

(ج): الگوی توازن فرهنگی یا الگوی...

(س): یعنی ستون مقدرات شکل‌پذیر کلاً الگو هستند و عدالت یعنی موازنه، بهره‌وری و تکامل که آن ظاهراً جای عدالت، اعتماد و صیانت است.

(ج): درست است یعنی گفتیم: الگوی موازنه، الگوی بهره‌وری و الگوی تکامل.

(س): پس موازنه جای عدالت و بهره‌وری جای اعتماد و تکامل جای صیانت نشسته است.

(ج): حتی می‌شود اینگونه گفت: الگوی عدالت و الگوی اعتماد و آنها را به ثمره‌ها تبدیل کنیم تا بهتر و رساتر شود والا همینگونه هم صحیح است.

(س): یعنی الان نظر شما این است که عنوان را برکل گذاشتیم؟

(ج): بله

(س): بله یا اینکه الان تک‌تک قیود متناظر با

یکی است؟

(ج): خیر ما ۲۷ عنوان را برکل گذاشتیم.

۵/۱ - تعریف الگو، ساختار و محصول به اثر در

انتخاب‌عناوین

(س): این عنوان را چگونه انتخاب کردیم؟ یعنی چرا

عنوان آن اصطلاح این است؟

(ج): به استدلالی که گفته بودیم این ستون الگو است و

به اثرشان تعریف می‌شود.

(س): اثرشان چیست؟

(ج): اثر عدالت چه بود؟

(س): توازن.

(ج): اثر اعتماد بهره‌وری بود و اثر صیانت تکامل بود.

بعد از اینکه به اثر تعریف شدند در ستون دوم نظام یا ساختارها ضرب در آن آثار شدند و بعد هم محصولها آمدند. پس فرهنگ ابتدا به کیفیت تبدیل شد و کیفیت از جهت آمده بود و پایتتر از جهت، الگو، نظام، محصول شکل گرفت.

۵/۲ - جهت پذیرفته شده اجتماعی برآیند جدول فرهنگی

(س): جهت کی بوده است؟

(ج): جهت اولین حد فرهنگ است. یعنی کل جدول

جهت را نتیجه میدهد، محصولها که پذیرش می‌آورند و ساختارها هم یک نوع دیگری از پذیرش را شکل می‌دهند البته الگو هم یک نوع پذیرش کارشناسی آنها در عمق کارشناسی می‌آورد همه این کیفیتها روی هم یک نتیجه دارند که جهت است.

پس جهت پذیرفته شده مربوط به کل و حد اولیه

فرهنگ است.

(س): یعنی برآیند آنهاست؟

(ج): یعنی جهت پذیرفته شده اجتماعی فرهنگ

حاکم بر یک جامعه و برآیند آنها می‌شود. علت این

پذیرش هم شرایط عینی و هم شرایط روابط اجتماعی و

هم فعالیت‌های سنجشی است. روابط اجتماعی برابر با

سیاست است، یعنی از نظر روحی یک حاکمیتی را

پذیرفتن. معنای سنجش این است که شما یک نظامی

۵/۴ - قرار گرفتن قید فرهنگی، اقتصادی، سیاسی به جای

همفکری، همدلی و همکاری

(س): یعنی قید فرهنگی، اقتصادی و سیاسی که در

آخر اصطلاح آوردیم بجای همفکری، همدلی و

همکاری نیست.

(ج): بله، بنابراین فرهنگ حاکم بر پذیرش فکر،

پذیرش کار و پذیرش همدلی، را آوردید.

۵/۵ - پایه‌ریزی ساختارهای اجتماعی براساس الگوها

(س): پس این واژه مثلاً الگوی موازنه اقتصادی

می‌رساند که ما داریم پذیرش اقتصادی را بحث می‌کنیم؟

(ج): حتماً یعنی شما اگر شالوده را نپذیرید یا در یک

جامعه متخصص آن جامعه شالوده را نپذیرد در قدم بعد

ساختارهای اجتماعی ساخته و بالطبع پذیرفته نمی‌شود.

هر ساختاری باید یک شالوده‌ای داشته باشد. اگر

ساختاری پذیرفته نشده باشد طبیعی است که محصولش

هم پذیرفته نمی‌شود. بنابراین باید الگو نظام و محصول هم

نسبت به پذیرش‌های عینی و هم نسبت به پذیرش‌های

ارتباطی و هم نسبت به پذیرش‌های نظری تعریف شوند.

(س): ارتباط نظری کدام است؟

(ج): فکری را نظری (سنجش) و ارتباطی را تولی و

ولایت می‌گیریم (روابط اجتماعی سیاست). مثلاً شما اگر

بهترین مطلب را در الگو داشته باشید ولی این الگو ساختار

نداشته باشد و محصول آن هم پذیرش نداشته باشد

فرهنگ پذیرفته شده جامعه نمی‌گردد و حداکثر می‌توانید

بگویید: جامعه کوچکی وجود دارد که در آن جامعه

کوچک چند نفری اینرا پذیرفته‌اند که این نسخه است ولو

کسانی که از طرف جامعه حق امضاء به آنها داده شد، اینرا

امضاء نکرده‌اند و در ساختارهای متعارف و مرسوم هم

دارید که دارای منطقی می‌باشد، سر جای خودش اینها را

باید ذکر کرد تا می‌رسد به یک مفاهیم معرفت‌هایی که

می‌گوید: اینها سند هستند، بعد به کسانی اجازه می‌دهید که

نسخه بنویسد، زیرا نسخه‌اش برای شما سند است یعنی

تشخیص و سنجش خود این شخص سند است. کسی

مهندس است و نقشه می‌کشد، آنهم به یک معنا نقشه

می‌کشد و نقشه او برای شما سند است. با تکمیل شدن

اینها فرهنگ جامعه مدل جامعه به خود خواهد گرفت.

۵/۳ - الگو نظامی است نظری که به منزله نقشه شالوده

ساختمان است

(س): اینکه ما عنوان را برکل گذاشتیم، توضیح

بیشتری می‌فرمایید، یعنی تناسب این اصطلاح با این

عناوینی که برکل گذاشتیم چیست؟

(ج): الگو یعنی چه؟

(س): الگو را به اثرش معنا کردیم.

(ج): خیر، الگو خودش چیست که اضافه به اثر

شده است؟

الگو یک نظام نظری است غیر از نظامی که بعداً

ساختار اجتماعی پیدا می‌کند. الگو مثل زیرساخت مثل

طرح و نقشه شالوده است.

(س): یعنی نقشه ساختمان است و خود

ساختمان نیست.

(ج): خیر، نقشه ساختمان یا نقشه شالوده فرق دارد.

البته وقتی نقشه شالوده را کشیدید، دیگر نقشه ساختمان

نمی‌تواند با نقشه شالوده قهر باشد. نقشه زیر ساختمان

الگوست. حالا این نقشه چه نقشه زیرساختی موازنه باشد

که همیشه مقدم است (در فرهنگ همیشه مقدم است) و

چه نقشه بهره‌وری (مصرف) و چه نقشه تکامل باشد.

نرفته و از کلاسهای خاصی و از مراحل خاصی نگذشته و امضاء هم نشده است.

۵/۶- بررسی کیفیت اقتصاد، در بلوک همکاری

(س): اگر ما آن قسمت وسط جدول را - که اقتصادی است - فقط در نظر بگیریم آیا این کاملاً اقتصادی نیست؟

(ج): فرهنگ اقتصاد است یعنی در اینجا کیفیت اقتصاد موضوع بحث ماست و تأثیر آن، اصلاً موضوع بحث ما نیست.

(س): یعنی اگر ما بودیم و میخواستیم مدل اقتصادی بدهیم ...

(ج): باید تأثیر را موضوع توجه قرار می‌دادید. ما در اینجا فقط کیفیت را مورد توجه قرار دادیم به اینکه چه فرمی دارد؟ الان بحث، بحث کیفیت است و نه بحث تأثیر. (س): یعنی محصول، تأثیر نیست؟

(ج): خیر، می‌توان محصول را از موضع کیفیت نظر کرد. گاه شما می‌گویید: برد این میکروفون تا کجاست؟ به این اثر می‌گویید. و گاه می‌گویید: این میکروفون را چه کسانی میتوانند بخرند و متناسب با قدرت اقتصادی چه کسانی می‌باشد و با سفارش چه کسانی درست شده است؟ در اینصورت از نظر کیفیت درباره آن صحبت می‌کنید. گاه می‌گوئید: قدرت را به چه کسی میدهد؟ در اینصورت سیاسی صحبت می‌کنید. یا مثلاً نسبت تلویزیون گاه وجود اقتصادی آن بمعنای یک قدرت اقتصادی که چقدر تحت پوشش دارد یک حرف است و در اختیار چه کسانی قرار بگیرد که از طریق آن حرف بزنند، این جنبه

سیاسی آن است و اصلاً ربطی به برد آن ندارد. کیفیت آن چیست؟ کیفیت آن فرهنگی است.

(س): آیا همین مطالب دلیل بر این نمیشود که الگو، ساختار و محصول هم فرهنگی و هم سیاسی و هم اقتصادی می‌توانند باشند؟

(ج): احسنت! بنابر تعریفی را که دقیقاً از فرهنگ، سیاست و اقتصاد می‌کنید، میتوانید در بعد فرهنگی همه چیزها را ببینید و بعد بگویید چه فرهنگی را به پذیرش می‌رساند و ثبت اجتماعی میدهد. میتوانید از بعد دیگری بیایید و بگویید چه قدرتی را ایجاد میکند و میتوانید از بعد دیگری بیایید و بگویید چه تأثیر مادی را ایجاد می‌کند.

۵/۷- تفاوت مدل فرهنگی و مدل اقتصادی

(س): اگر بجای مدل فرهنگی، موضوع بحث، مدل اقتصادی بود، چه تغییری در این مجموعه پیدا می‌شد؟

(ج): ستونها و عبارتها یک مقدار جاهایشان عوض می‌شد. مثلاً در اینجا همدلی در آخر می‌آید اما در مدل سیاست اول می‌آید یعنی فقط وزنش را عوض می‌کرد والا مطلب آن دقیقاً همین مطلب می‌شد.

(س): یعنی اینجا اینگونه نیست که چون میخواستیم مدل مان فرهنگی بشود، قید کیفیت زدیم و گفتیم الگو، ساختار و محصول و اگر نخواهیم که قید کیفیت بزنیم و بخواهیم قید قدرت بزنیم دیگر لزوماً نباید بگوئیم الگو، ساختار و محصول یعنی این سه آیا فقط سه سطح کیفیت هستند یا سه سطح قدرت و سه سطح تأثیر هم همین سه می‌باشد؟

۶- ضرورت تعیین عوامل و اجزاء الگو و نظام و

محصول در روند آینده بحث

(س): بحث دیگر اینست که خود این سه بهتر تبیین گردند، یعنی علیرغم اینکه از نظر مفاهیم جامعیت دارند، اما باز کلی می‌باشند.

(ج): بله، حتماً ما باید وقتی میگوئیم الگو، یک ارکان، اجزاء و عواملی را برای آن تعریف کنیم.

۶/۱- کافی بودن جدول عناوین تنظیمی در این جلسه به

عنوان طرح جامع

بنابراین در سیری که در آینده داریم ابتدا باید این طرح جامع معین و بسته شود که تقریباً جامعیت آن محرز است سپس باید بررسی کنیم که پذیرش در اینها در چه چیز دیگری واقع نمی‌شود، لااقل بر اساس فلسفه ما چه قدرت سیاسی و چه شرایط عینی و چه سنجشی منشأ پذیرش بشود باید حتماً دستگاہهای آنها معین و روی آنها دقت بشود. باید تعداد خصوصیات عام آنها قبل از معین کردن مواد روشی آنها مشخص گردد. مثلاً اگر بگوئیم اینطرف ۲۷ تا نوشته می‌شو در اینطرف ۸۱ شاخصه حداقل باید روشاً تمام بشود. یعنی غیر از اسلامی، الحادی و التقاطی سه خصوصیت الگو حداقل معلوم بشود و بعد در تطبیق آن و طبیعتاً جدولها یک مقدار بیشتر می‌شود. یعنی مثلاً اگر ابتدا گفتیم یک جدول زیرساخت نیاز داریم، پس از آن باید برای هر کدام از اینها فرضاً ۹ الگو ۹ نظام و ساختار و سازمان و ۹ دسته از محصولات را ذکر کنیم، تا توسط آنها بتوانیم ارزیابی کنیم.

(ج): شما در هر مدل وزنه‌های اینها را عوض میکنید و

این کار هم در سه وجه انجام میگردد ۱- در کل باکسها (بخشها) ۲- در سطرها ۳- قیود اصطلاح. بعد از اینکه اینکار را انجام دادید، آنوقت میگویید: در قدرت چه چیزی اصل است؟ قدرت که به کیفیت تعریف نمی‌شود. سه چیز را برای قدرت میگویید که باید آن سه چیز کل خانه‌ها را معنا بکنند.

(س): یعنی آیا بجای الگو، ساختار و محصول آن سه

چیز می‌آید؟

(ج): بله مثلاً الف، ب و ج بعنوان خصوصیات قدرت می‌آیند. بنظر «اختیار، آگاهی و عمل» در آنجا اصل است. آنوقت جریان اختیار هم در این سه، «اختیار در نفس اختیار، اختیار در آگاهی» و «اختیار در انجام» می‌شود و نظام آن هم «نظام توسعه حضور اختیار» می‌شود. البته قدرت اصلاً به نفس به اختیار تعریف می‌شود، مثلاً وقتی میگویم قدرت ندارم، هم می‌تواند منظور من قدرت طبیعی و هم قدرت اجتماعی باشد و هرچه که باشد، یعنی من اختیار ندارم و قدرت حضور ندارم. اختیار اجتماعی، قدرت اجتماعی است. اقتصاد به معنای تأثیر است و به اصطلاح بُرد و منحل کردن است که آن یک حرف دیگری می‌باشد.

(س): پس چون فرهنگ کیفیت است، اقتصاد و

سیاستش هم از موضع فرهنگ ملاحظه شده است؟

(ج): بله و کل جدول هم جدول جهت پذیرفته

شده است.

۶/۲ - قابلیت تطبیق اجمالی جدول تنظیمی در این جلسه
بر موضوعات اجتماعی

بعبارت دیگر ملایم و کم‌کم داخل جدول می‌روید و تا آخر کار عملاً هم همین‌طور میشود. از این جدول جامعه هم برای تشریح مرتباً کمک می‌گیریم.

(س): ما اگر نخواهیم تکثیر بدهیم...

(ج): اگر نخواهید تکثیر بدهید الان جامعیت نظام تعریف‌تان کامل است و البته به این شکل ممکن است خیلی مفهوم نباشد. بنابراین شما باید واژه‌ها را درست تعریف کنید که معلوم باشد ساختارهای اجتماعی فرهنگی چه چیزهایی میتوانند باشند مثلاً فرض کنید اگر گفتیم حوزه و دانشگاه و یک چیز دیگری کنار اینها لازم است برای سیاست و اقتصاد هم باید هم چنین چیزی را بگوئیم. سپس باید الگوها و ساختارها و محصولات هر یک را معین کنیم. در اینجا دیگر طرح جامع درست می‌شود و پس از آن باید به داخل هر یک بروید و بگوئید: مثلاً حوزه باید شامل چه بخشهایی و دانشگاه، شامل چه بخشهایی باشد.

مثلاً می‌توان علوم پایه، علوم تجربی و علوم انسانی را بیان کرد. البته این را که گفتیم فرهنگ عمومی است. در داخل سیاست هم باید بخشهای متفاوت را مشخص کرد.
(س): عرض من همین است. ما اگر فرض کنیم که فقط همین را در اختیار داریم و میخواهیم با این کار کنیم، یعنی میخواهیم با این بیشتر تطبیق بدهیم و حتی مدل توازی هم براساس آن درست بکنیم. آیا این سطح از تطبیقی که الان

میفرمایید یعنی بگوئیم: اینجا حوزه و اینجا دانشگاه چنین الگوها، نظامات و محصولات می‌باشد، آیا مدل ما قابلیت چنین تطبیقی را الان دارد یا خیر؟

(ج): بله بصورت کلی جلوی یک خانه مثلاً حوزه می‌نویسیم.

(س): اگر ما را در همین خند نزدیک بکند بسیار خوب است.

(ج): البته تطبیقش را باید بررسی کنیم که چگونه است؟ مثلاً شما عالیترین خانه را حوزه می‌نویسید که منزلتاً منزلت روحی است یا میگوئید: مجموعه حوزه و دانشگاه و عموم را در اینجا آوردیم. زیرا با هواپیما ابتدا عکس کشور را کوچک گرفتیم و بعد تشریح می‌کنیم.

(س): عرض من هم همین است که آیا الان با این حد از تعاریف و تقریبی که شده (ولو بصورت اجمالی) می‌توانیم مثلاً پنج موضوع را زیربخش یک خانه قرار بدهیم. اگر این کار قابل انجام است، فکر می‌کنم همین مرحله ما را یک مقدار نزدیک کرده است و در همین حد هم میشود از آن استفاده کنیم.

(ج): حتماً نزدیک می‌کند. شما می‌توانید کمی عکس را بزرگتر بکنید، یعنی از آن سه تا درست بکنید و بگوئید: فرهنگ فرهنگ، فرهنگ اقتصاد و فرهنگ سیاست سپس این سه را به ۲۷ و سپس به ۸۱ تبدیل کنید و آن طرف آن را (شاخصه) تا ۲۴۳ ذکر کنید، که در اینصورت کار خیلی راحت‌تر می‌شود. بنابراین به نظر می‌رسد که ابتدا باید عناوین کلی را تمام کنیم.

«وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی

۷۷/۰۳/۳۰

جلسه ۳۲

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

بررسی جدول عناوین فرهنگی و رابطه آن با جدول تعریف

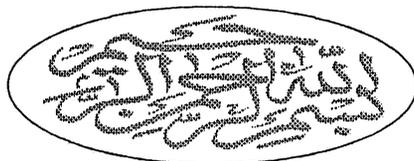
فهرست

- ۱- اصلاح جدول شاخصه‌های اصلی مدل فرهنگی ۱
- ۱/۱- قرار دادن الگو، نظام، محصول بجای همفکری، همکاری و همدلی ۱
- ۱/۲- قرار دادن عدالت، اعتماد، صیانت بجای مقدرات شکل پذیر، شکل گرفته و اولیه ۱
- ۱/۲/۱- امکان تعریف عدالت، اعتماد، صیانت به اثر آنها (توازن، بهره‌وری، تکامل) ۲
- ۱/۲/۲- ایجاد توازن متناسب، شرایط تحقق تکامل (مصونیت) ۲
- ۱/۲/۳- ایجاد افزایش بواسطه تکامل و ایجاد گسترش بواسطه اعتماد ۲
- ۱/۳- قرار دادن همفکری، همکاری و همدلی بجای عدالت، اعتماد، صیانت ۳
- ۱/۳/۱- قرار دادن الگو، نظام، محصول در سه بلوک مجزا ۳
- ۲- بررسی جدول تعریف فرهنگ بر اساس اصلاحات و عناوین بدست آمده ۳
- ۲/۱- احتمال قرارگیری مقدرات شکل گرفته، شکل پذیر و اولیه در سمت چپ جدول تعریف، بعنوان مقیاس اندازه‌گیری ۳
- ۲/۱/۱- بیان شدن عوامل درون الگو، ساختار و محصول بجای بیان اقسام آن، در فرض فوق ۳
- ۲/۱/۲- امکان آمارگیری از مقدرات شکل‌پذیر، شکل گرفته و اولیه پس از تعیین عوامل درونی الگو، نظام و محصول ۴
- ۲/۱/۳- ضرورت قرار گرفتن مقدرات شکل گرفته، شکل پذیر و اولیه در سمت چپ جدول به علت بیان سه خصلت جدید (الگو، نظام، محصول) برای فرهنگ ۴

- ۳- عنوان بودن اوصاف جدول شاخصه برای اوصاف جدول اصطلاحات ۴
- ۳/۱- الگوی عدالت همفکری عنوان برای همفکری مقدرات شکل پذیر عدالت (مثال) ۵
- ۳/۲- مخدوش بودن قاعده تنظیم اصطلاحات در صورت عنوان نبودن اوصاف جدول شاخصه ۵
- ۳/۳- بدست نیامدن عنوان از ضرب اوصاف ۶
- ۳/۴- قابلیت پر شدن ستون عناوین جدول تعریف بوسیله عناوین جدول تعریف بوسیله عناوین موجود در جدول شاخصه ۶
- ۴- بررسی احتمال قرار گیری الگو، ساختار محصول بعنوان قید دوم یا سوم در جدول شاخصه ۷
- ۴/۱- صحیح نبودن اصطلاح همفکری الگو، بعلمت اینکه فرهنگ شاخصه اولیه است ۷
- ۴/۲- شناسایی وضعیت عدالت، صیانت و اعتماد از طریق الگو، ساختار، محصول اهتمام اصلی در مدل فرهنگی ۷
- ۴/۳- همفکری، همکاری، همدلی موضوع عدالت، صیانت، اعتماد ۷
- ۴/۴- اولویت قید فرهنگی، اقتصادی، سیاسی نسبت به همفکری، همکاری و همدلی در جدول عناوین ۸
- ۵- کیفیت انتخاب عنوان برای سطوح موضوعات در جدول تعریف ۹
- ۵/۱- قرار گرفتن «شکل پذیر عدالت، شکل پذیر اعتماد و شکل پذیر صیانت» در سه سطر اول ستون تبعی موضوعات (پس از تحلیل شاخصه‌ها) ۹
- ۵/۲- قرار گرفتن شکل پذیر (در ستون فرعی) بعنوان نتیجه شکل پذیر عدالت، اعتماد و صیانت در ستون تبعی بنا به یک احتمال ۱۰
- ۵/۳- قرار گرفتن فرهنگ بعنوان نتیجه شکل پذیر، شکل گرفته و اولیه بنا به یک احتمال ۱۰
- ۵/۴- قرار گرفتن الگو، ساختار، محصول در ستون اصل موضوعات بنا به یک احتمال ۱۰
- ۵/۴/۱- تناسب نتیجه قرار گرفتن فرهنگ به این احتمال ۱۰
- ۵/۴/۲- قرار گرفتن عواملی که نتیجه‌اش الگو، ساختار و محصول است در ستون فرعی موضوعات ۱۰
- ۵/۴/۳- بیان دو احتمال (عوامل الگو یا موضوعات الگو) در تقسیمات «الگو، ساختار، محصول» ۱۱
- ۵/۴/۴- بررسی رابطه جدول اصطلاحات و جدول عناوین ۱۲
- ۵/۴/۵- عدم احتیاج به تغییر جدول اصطلاحات ۱۲

کد بایگانی کامپیوتری: ۰۹۰۰۵۰۳۲
 تاریخ جلسه: ۷۷/۰۳/۲۰
 تاریخ انتشار: ۷۷/۱۰/۲۷
 حروفچینی و تکثیر: انتشارات فجر ولایت

نام جزوه: مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی
 استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی
 عنوان گذار: حجة الاسلام پیروزمند
 ویراستار: حجة الاسلام جمالی



بررسی جدول عناوین فرهنگی و رابطه آن با جدول تعریف

فرهنگ به کیفیت تعریف شود و کیفیت در سه سطح «الگو، نظام یا ساختارهای عینی آن الگو در جامعه محصول آن نظامات عینی» مطرح گردید. بنابراین اولین تصمیمی که در سه خانه اول جدول صورت می‌گیرد برابر عنوانی از توسعه ذکر می‌کنید و بعنوان توسعه سه تایش خوانده می‌شود. یعنی «جای همفکری، همکاری، همدلی «الگو، ساختار و محصول» در سطر اول جدول می‌نویسید.

۱/۲ - قرار دادن عدالت، اعتماد، صیانت بجای مقدرات

شکل پذیر، شکل گرفته و اولیه

در سطر دوم بجای «مقدرات شکل پذیر، مقدرات شکل گرفته و اولیه» می‌توانید «عدالت» (موازنه هم می‌توانید بنویسید) اعتماد یا (بهره‌وری)، صیانت (تکامل) بنویسید. البته این سه عنوان را می‌توانید بعلت هم بیان کنید، یعنی عنوانی که بر علت حاکم است و در جدول جامعه نوشته شده است.

۱- اصلاح جدول شاخصه‌های اصلی مدل فرهنگی

۱/۱ - قرار دادن الگو، نظام، محصول بجای همفکری،

همکاری و همدلی

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: به نظر می‌رسد این جدولی که تنظیم شده اگر تغییراتی بکند بهتر است عنوان جدول همانطوری که نوشتید شاخصه‌های اصلی مدل فرهنگی می‌باشد اولین چیزی که بسیار مهم است و به نظر می‌آید کل جدول قبلی را تغییر می‌دهد این است که فرهنگ در اینجا به معنای فرهنگی است که در خط آخر جدول جامعه و ذیل پایگاه تکامل شکل گرفته نوشته شده است در آنجا نوشته شده که «مبدأ نظام سیاسی فرهنگی، اقتصادی» بنیان نظام بهزیستی و تکامل جریان نیاز و ارضای اجتماعی می‌باشد. فرهنگ در اینجا بنا به دلایلی که قبلاً بحث شده موضوع دقت قرار گرفته است. پس از اینکه موضوع دقت قرار گرفت نتیجه‌اش این شد که

که این بدست نمی آید مگر توازن متناسب با این تکامل وجود داشته باشد. حاصل وحدت و کثرت جدید، توانمندی جدید و امکان مصون بودن است اگر جامعه‌ای درجا بزند، مصون نیست و لذا در جدول جامعه هم صیانت برابر با نظامهای افزایشی ذکر شده است یعنی صیانت بمعنای افزوده شدن نسبت به آنچه که قبل بوده است نه گسترش آنچه را که دارا است.

۱/۲/۳ - ایجاد افزایش بواسطه تکامل و ایجاد گسترش بواسطه اعتماد

گاه صنعت ما به پارچ و لیوان و استکان سازی رسیده است که گسترش یافتن آن بدین معنا است که مزدم الان صد تا پارچ و بعداً دویست تا پارچ و بعداً پانصد تا پارچ می سازند به گونه‌ای که در جامعه به تعداد افراد پارچ داشته باشد که این به معنای گسترش است مثلاً الان گستردگی تلفن در سراسر کشور هست و حتی در روستا تلفن رفته است و لکن تکامل تلفن در این است که تلفن بدون سیم و بدون یک خصوصیت خاص و فرضاً تلفن همراه باشد. پس هرگاه کلمه افزایش می‌گوییم منظور افزایش توان و وحدت و کثرت جدید و تکامل در جهت‌گیری است بنابراین تکامل تنها در جهت ارتقاء پیدا می‌شود البته این ارتقاء هم به موضوعات جدید و هم به روابط جدید، مصنوعات جدید، نیازهای جدید، انتظارات جدید، ارتباطات جدید و اقتدار جدید (اقتدار افزونتر) حاصل می‌شود. بنابراین گسترش مربوط به افزایش جدید نیست بلکه تنها همان چیزهایی را که داشتند گستردگی بیشتری پیدا کرده است. گسترش سازش و تولید در مرحله بسیار پایین‌تر است که لزومی هم ندارد که گسترشی باشد.

۱/۲/۱ - امکان تعریف عدالت، اعتماد، صیانت به اثر آنها (توازن، بهره‌وری، تکامل)

البته می‌توانید معلول و ثمره هم بیاورید یعنی عدالت عنوان کلی است و ثمره آن توازن اجتماعی و ثمره اعتماد نظام مشارکت و نظام تکامل قسط اجتماعی است. اعتماد اصولاً بدست نمی آید مگر اینکه به قسط و بهره برسد. چیزی که عموماً برای مردم ملموس می‌باشد، بهره‌ای است که از یک نظام می‌برند اگر در بهره‌وری اختلاف فاحش باشد و مردم هم نتوانند تحلیل بکنند و تنها بخش تخصصی جامعه بفهمد که چرا محرومیت است در اینصورت حتماً مردم می‌فهمند که عدالت نیست و اعتمادشان نسبت به هم کم می‌شود همچنین صیانت (مصون بودن) وقتی برای جامعه حاصل می‌شود که تکامل در آن وجود داشته باشد و الا جامعه دیگری که سیر تکاملی دارد مصون است و جامعه‌ای که دارای تکامل نیست نسبت به جامعه‌ای که دارای تکامل است، آسیب‌پذیر است.

۱/۲/۲ - ایجاد توازن متناسب، شرایط تحقق تکامل (مصونیت)

حجة الاسلام پیروزمند: در آنجا تکامل خاص مورد نظر نیست زیرا صیانت، عدالت و اعتماد اثرشان تکامل است.

(ج): نهایت این است که تکامل جهت‌گیری است به عبارت دیگر توانمندی جامعه در جهت‌گیری (یعنی در سیر تاریخی) و در بالا رفتن وحدت و کثرت (و نه در توازن) مطرح می‌باشد. البته توازن مناسبی به تکامل هم دارد یعنی ما یک تکامل و یک وحدت و کثرت جدیدی داریم

۱/۳ - قرار دادن همفکری، همکاری و همدلی بجای عدالت، اعتماد، صیانت

بنابراین کلمه همفکری، همکاری و همدلی بالا قرار نمی‌گیرد و بجای آن الگوی عدالت و الگوی اعتماد و الگوی صیانت می‌آید و حالا به سؤال دوم این است که آیا باید اوصاف فرهنگی را در ستون بگذاریم و نه تا فرهنگی را پشت سر هم بنویسیم یعنی بجای نه تا ستون سه سطر جداگانه داشته باشیم به اینکه سطر اول فرهنگی و سطر دوم اقتصادی و سطر سوم سیاسی بشود.

۱/۳/۱ - قرار دادن الگو، نظام، محصول در سه بلوک مجزا بر این اساس کلیه الگوها مقدم می‌شوند و در بلوک اول و کلیه ساختارها موخر از الگو و در بلوک وسط و کلیه محصولات در بلوک آخر قرار می‌گیرند.

۲- بررسی جدول تعریف فرهنگ بر اساس اصلاحات و عناوین بدست آمده

۲/۱ - احتمال قرارگیری مقدمات شکل گرفته، شکل‌پذیر و اولیه در سمت چپ جدول تعریف بعنوان مقیاس اندازه‌گیری

حالا سوال مهم این است که جای مقدمات شکل‌پذیر، شکل گرفته و مقدمات اولیه چه چیزی می‌آید؟ در اینجا چند تا فرض وجود دارد که هر کدام را جداگانه عرض می‌کنم. یک فرض این است که بگوییم کل این جدول موضوع ارزیابی آن باید در دست چپ جدول نوشته بشود یعنی مقدمات شکل‌پذیر، شکل گرفته و اولیه در سمت چپ قرار می‌گیرد این فرض معنایش این است که ما موضوعی که می‌توانسته اوصاف را معین کند در سمت راست تمام کرده‌ایم و آنچه که درباره مقیاس اندازه‌گیری بود که عناوین مقدمات اولیه، شکل‌پذیر و

شکل گرفته است در سمت چپ قرار می‌گیرد. برای کل اینها هم، یک موضوعاتی را بیان کردیم.

۲/۱/۱ - بیان شدن عوامل درون الگو، ساختار و محصول بجای بیان اقسام آن، در فرض فوق

این بحث بحث خوبی است و می‌تواند مطلب را عینی بکند. ما باید عوامل درونی (نه موضوعات) هر یک از «الگو، ساختار و محصول» را ذکر کنیم که آن عوامل داخلی بحث فرهنگ می‌باشند. به عبارت دیگر می‌خواهیم توسط این عوامل «الگو، نظام، محصول» را ارزیابی کنیم. الگو شناسی، ساختار شناسی و محصول شناسی، غیر از این است که بگوییم موضوع الگو یا ثمره آن چیست؟ به عبارت دیگر همانطوری که می‌گفتیم «فعل موضوعاً، موضوعات فعل و ثمر و نتیجه فعل» اینجا هم الگو موضوعاً را تحلیل می‌کنیم. برای اینکه ببینیم چه فرهنگی در آنجا حضور دارد اگر بخواهیم چنین کاری را کنیم دیگر نباید بگوییم که این الگو چه موضوعاتی دارد؟ بله بعد هم باید موضوعات آن را مجدداً با یک شاخصه‌هایی بشناسیم، یعنی بررسی کنیم که آن عوامل الگو در این شاخصه‌های موضوعی دارای ثمراتی می‌باشد. بنابراین برای بهینه کردن باید سه چیز برای الگو و سه چیز برای ساختار و سه چیز برای اوصاف محصول تعریف کنیم. سطر دوم سطر کارآیی است برابر با عنوان کارآیی باید برای آنها عنوان بیاید. بعد از این مراحل لااقل این مطلب طرح می‌شود که اگر الگو دارای این خصوصیات است معنی نقص و کمال آن هم این است که، در اینجا می‌نویسید. در حقیقت مدل شما مدل شناسایی فرهنگ می‌شود و نه مدل شناسایی فرهنگ موضوعات با یک ثمرات خاص.

مدل فرهنگی باید فرهنگ را تحلیل بکند و لذا این سه را ذکر کردید، سپس موضوع سطوحشان (عدالت، اعتماد و صیانت) را ذکر کردید. البته اگر بخواهیم ارزیابی و بهینه کنیم باید عوامل و اجزاء «الگو، ساختار، محصول» را ببینیم و اگر نخواهیم نقص و کمال عادی و بهینه سازی در ستون را ببینیم این کار لازم نیست؛ یعنی شما جدول را از یک سطح بیرون آوردید و گفتید فرهنگ را می‌خواهیم تحلیل کنیم و این بدین معنا است که وقتی می‌خواهیم فرهنگ را تحلیل کنیم بلافاصله الگو، ساختار و محصول را می‌آوریم و آنوقت «فرهنگ» بالای جدول می‌رود و اولین تقسیم تقسیمات خودش است. یعنی یک جدول دیگری غیر از جدول قبلی درست می‌کنیم.

۳- عنوان بودن اوصاف جدول شاخصه برای اوصاف جدول اصطلاحات

(س): ما یک جدول اصطلاحات درست کرده بودیم.
(ج): جدول اصطلاحاتی که درست کرده بودید نقص آن چه بود که به اینجا رسیدیم؟ در جدول اصطلاحات همفکری، همکاری و همدلی بعنوان سه عنصر جای فرهنگ، اقتصاد و سیاست نشسته بودند.

(س): کاری به سیاست، فرهنگ و اقتصاد نداشت بلکه در جدول فرهنگ معنای خاص فرهنگی می‌دهند.

(ج): پس همفکری فرهنگی است.

(س): فرهنگ همفکری، فرهنگ همکاری و فرهنگ همدلی می‌باشند.

(ج): سوال مهم این است که فرهنگی که در اینجا می‌گویید آیا هم درون و هم بیرون را یا فقط درون را مد نظر قرار می‌دادید؟

(س): بیرون هم منظور است و اصلاً قید فرهنگ را

۲/۱/۲ - امکان آمارگیری از مقدمات شکل‌پذیر، شکل گرفته و اولیه پس از تعیین عوامل درونی الگو، نظام و محصول

بله، می‌توانیم الگو را حذف کنیم و برای آن یک توضیحی در نزد خودمان داشته باشیم و آن را در ضرب نیاوریم، یعنی بصورت کلی آن را ببینیم. مثلاً الگو، الگوی عدالت، اعتماد و صیانت است و تنها اینها را بگیریم و بعد موضوعات یا موصوفشان را ملاحظه کنیم مثلاً فرهنگ و اقتصاد و سیاست را ببینیم و بعد مقدماتشان را هم نگاه کنیم. معنای اینکار این است که طرح جامع ما کلی کلی است که خودمان باید این را بدانیم که هرگاه بخواهیم آن را به درجه‌ای برسانیم که بتوانیم ارزیابی کنیم یعنی باید هم عوامل الگو، عوامل ساختار و عوامل محصول را هم عوامل موضوعاتشان را شناسایی کرده باشیم. به دیگر سخن باید لااقل سه جدول داشته باشیم (اگر نگوئیم: ضرب سه تا جدول) تا بتوانیم مدل آماری برای شناسایی مقدمات شکل‌پذیر و شکل گرفته و اولیه داشته باشیم و بر اساس آن شاخصه بندی و کدگذاری کنیم.

۲/۱/۳ - ضرورت قرار گرفتن مقدمات شکل گرفته، شکل پذیر و اولیه در سمت چپ جدول به علت بیان سه خصلت جدید (الگو، نظام، محصول) برای فرهنگ

(س): تا اینجا توضیح شما برای همان احتمال است که ما مقدمات را طرف چپ بیاوریم.

(ج): مقدمات طرف چپ جدول تعریف باید برود و مقدمات نمی‌تواند در این جدول (اصطلاحات) بنیاید. زیرا شما سه تا خصلت جدید برای فرهنگ ذکر کردید.

(س): که همان «الگو، ساختار و محصول» باشد.

(ج): بله، اینها را همینطوری ذکر نکردید بلکه گفتید:

متناظر تعریف کنیم و بعد آنها را در هم ضرب کنیم تا یک عنوان برای کل اصطلاح بدست بیاوریم.

۳/۱- الگوی عدالت همفکری عنوان برای همفکری مقدرات شکل پذیر عدالت (مثال)

(ج): یعنی عنوان «همفکری مقدرات شکل پذیر عدالت» الگوی عدالت می‌باشد.

(س): بله، اگر اینگونه عمل بکنیم محضوری هم ندارد.

(ج): دومین سوال این است که وقتی می‌خواهیم الگوی عدالت بگذاریم، الگوی عدالت فرهنگی بگذاریم یا الگوی عدالت؟

(س): البته باز به قید نزدیک می‌شود و لذا مثلاً باید بگذاریم الگوی عدالت همفکری یا کیفیت همفکری.

(ج): سپس الگوی عدالت همفکری و الگوی عدالت همکاری، می‌شود. البته می‌توانیم قید عدالت را کلاً حذف کنیم و بجای آن موازنه یا توازن بگذاریم مثلاً توازن همفکری.

۳/۲- مخدوش بودن قاعده تنظیم اصطلاحات در صورت عنوان نبودن اوصاف جدول شاخصه

(س): این جدول شبیه آن جدولی - که قبلاً تنظیم کرده بودیم می‌شود، اینگونه که الان می‌گوییم برای این است که علت یابی شود و بررسی کنیم که کجای جدول قبلی را می‌خواهیم اصلاح کنیم. جدول اصطلاحاتی را که قبلاً درست کرده بودیم، از جدول جامعه با یک قاعده‌ای استخراج سند بود و جدول فعلی معنایش این است که اصلاً قاعده تنظیم اصطلاحات فرهنگی را بهم زده‌ایم یعنی غیر از اینکه «الگو، ساختار و محصول» را وارد

برای همین آوردیم که نسبت بین درون و بیرون برقرار بشود. یعنی شما قید کیفیت نسبت جزء به کل و رابطه بیرونی را بیان می‌کنید. یعنی کل را فرهنگ گرفتید و لذا اینها را موصوف به فرهنگ کردید (فرهنگ همکاری، همفکری و همدلی) و بعد هم بجای فرهنگ همفکری کیفیت تناسبات و بجای فرهنگ همکاری کیفیت تأثیر، بجای همدلی کیفیت جهت گیری گذاشتید و تا اینجا آمدید و در آخر به بحث «الگو، ساختار و محصول» رسیدید.

(ج): قبل از اینکه به این بحث برسیم متناظر عینی فرهنگ همفکری برنامه بود.

(س): خیر، برنامه نبوده است.

(ج): فرهنگ حاکم بر فکر کردن، فرهنگ همکاری و فرهنگ همدلی بوده است. حال این فرهنگ خود سه بخش «الگو، ساختار و محصول» دارد. حال آیا فرهنگ شما این بخشها را دارد یا نه؟ یعنی آیا عوامل پذیرش را دارد یا ندارد؟

(س): بله زیربخش هر کدام از همفکری، همکاری و همدلی، سه تا ستون وجود دارد که یک ستون برای الگو و یک ستون برای ساختار و یک ستون برای محصول است.

(ج): حالا اگر اینگونه باشند آیا مقدرات شکل پذیر و شکل گرفته حذف گردیده‌اند؟

(س): نکته همینجا است. ما بر اساس دو شیوه عمل می‌کنیم. که گاه می‌گوییم: این عنوان الگوی موازنه فرهنگی عنوانی برای اصطلاح است و وقتی عنوان برای اصطلاح شد لازم نیست (همانطوری که امروز هم فرمودید) که این عنوان حاصل ضرب عناوین متناظر عینی متجزای هر سه قید باشد. یعنی برای سه قید، ابتدا بصورت جداگانه عنوان

می آوریم. اگر اینگونه بشود جدول عناوین شما درست شده است.

(س): ما باید همین را معلوم کنیم که آیا اینها عناوین هستند یا اینکه ما سه دسته اوصاف را در هم ضرب کردیم. (ج): اینها عنوانهای عینی هستند.

(س): اگر عنوان عینی هستند دیگر لازم نیست ما سه دسته اوصاف معرفی کنیم و بعد آنها را در هم ضرب کنیم، عنوان بدست بیاوریم. پس الگو، ساختار و محصول را در موازنه، بهره‌وری و تکامل و در همفکزی، همکاری و همدلی ضرب می‌کنیم.

۳/۴ - قابلیت پر شدن ستون عناوین جدول تعریف بوسیله عناوین جدول تعریف بوسیله عناوین موجود در جدول شاخصه

(ج): بنابراین بیان در مورد احتمال دوم حضرتعالی می‌فرماید که اصولاً جدول ما همان جدول قبلی است و حالا می‌خواهیم آنرا در جدول تعریف بیاوریم. (س): وقتی در جدول تعریف می‌آید برایش عنوان معلوم می‌کنیم.

(ج): در جدول تعریف عنوانها و موضوعات عناوین در ستون دست راست می‌آیند.

(س): پس اینها را عنوان بگیریم. حال بنا بر این فرض آیا کامل هستند یا نه؟ یعنی آیا می‌توانند بیان عنوان بکنند یا خیر؟

(ج): برای اینکه تناسب عنوان‌مان را حفظ کنید، اشکالی ندارد که این جدول (جدول عنوان) درست کنید. باید یک جدول برای اوصاف و یک جدول هم برای عناوین داشته باشید.

(س): جدول عناوین همین پیشنهاد امروز است؟ (ج): بله.

مجموعه کردیم (که قبلاً نبوده) همفکری، همکاری و همدلی که بنابر قاعده بنا بود. قید اول قرار بگیرد. قید سوم و عدالت، اعتماد و صیانت که بنابر قاعده قرار بود قید سوم قرار بگیرند، قید دوم شده‌اند. لازمه چنین تنظیمی این است که قاعده تنظیم مدل فرهنگی احیاناً دچار اشکال بوده که الان آن را تغییر داده‌ایم. لذا اگر خدشه‌ای به آن قاعده نباشد، تبعاً جدولی به این شکل در مرحله بعد نمی‌توانیم تنظیم کنیم و بیشتر به نظر می‌رسد که حضرتعالی عملاً از روی ثمره، جدول قبلی را تنظیم کرده بودید.

۳/۳ - بدست نیامدن عنوان از ضرب اوصاف

(ج): ما می‌خواهیم متناظرهای عینی پیدا بکنیم و معنایش این است که در ثمره (نه در علل) هستیم. همینکه شما راحت می‌گویید که ما برای این سه، عنوان قرار می‌دهیم و معنون هم دارای این خصوصیات است معنایش این است که عنوان شما لزوماً نباید از قاعده پیدا شود بلکه قاعده باید برای عنوان، راهنما باشد.

(س): در اینصورت اگر ما بخواهیم عمل بکنیم، عنوان را نباید دیگر از طریق ضرب اوصاف بدست بیاوریم.

(ج): باید عنوان را برابر یک خانه بگذاریم و بگوییم این معادل با این است.

(س): البته طبق یک قاعده‌ای یعنی باید بتوانیم تناسب عنوان با معنوش را حفظ و بیان کنیم.

(ج): یعنی باید بگوییم مثلاً فرهنگ چیزی نیست جز کیفیت در سه سطح و چون در سه سطح است ما برابر سنگینتر سطحها کلمه الگو و برابر با یک درجه پایینتر از آن کلمه ساختار و برابر با سبکترین سطح کلمه محصول را

۴- بررسی احتمال قرار گیری الگو، ساختار محصول

بعنوان قید دوم یا سوم در جدول شاخصه

۴/۱ - صحیح نبودن اصطلاح همفکری الگو، بعلت اینکه

فرهنگ شاخصه اولیه است

(س): اگر عناوین به این شیوه‌ای که اصطلاحات

بدست می آیند بدست نیایند غلط انداز می شوند.

(ج): یعنی شما می فرمایید ما باید الگو را جای

همفکری نگذاریم و بلکه الگو را جای مقدرات

شکل پذیر بگذاریم. در اینصورت عنوان شما مثلاً

همفکری الگو یا الگوی همفکری می شود یعنی فرهنگ،

شاخصه اولیه بوده و می خواهید تقسیمات آنرا برای

عناوین بگویید یا اینکه تقسیمات آنرا می خواهید بگویید؟

یعنی آیا الگوهای «همفکری، همکاری و همدلی» باید

گفته شود؟

(س): به نظر می رسد که این دو مطلب با هم خلط

می شوند آیا ما با الگو، ساختار و محصول می خواهیم به

مثابه سه وصف معامله کنیم و بگوییم همانطوری که قبلاً

همفکری، همکاری و همدلی داشتیم، الان نه وصف در

جدول اصطلاحاتمان می باشند. و سه تای دیگر هم به آنها

اضافه شده است و حالا می خواهیم بینیم این سه تا را در

کجا جا بدهیم؟ یعنی چگونه بین این سه تا و آن نه تا ارتباط

برقرار کنیم؟

۴/۲ - شناسایی وضعیت عدالت، صیانت و اعتماد از

طریق الگو، ساختار، محصول اهتمام اصلی در

مدل فرهنگی

(ج): شما می توانید الگو را بیاورید و قید توازن،

بهره‌وری و تکامل قرار بدهید، یعنی موصوف دوم باشد.

اگر موصوف دوم باشد، وقتی که می خواهیم آنرا بخوانیم

«همفکری مقدرات شکل پذیر در الگوی عدالت»

می شود. یعنی موصوف دوم الگوی عدالت است.

(س): یعنی آنچیزی که می خواهیم بدست بیاید

الگوی عدالت، ساختار عدالت و محصول عدالت است.

(ج): بله، کلاً می خواهیم بینیم وضعیت عدالت،

اعتماد و صیانت چگونه است؟

(س): یعنی در واقع توصیف و ارزیابی فرهنگ را

مترادف با ارزیابی عدالت، اعتماد و صیانت گرفتید و بعد

گفتید خود اینها را که می خواهیم ارزیابی کنیم باید هم

محصول و هم ساختار و هم الگوی آنها را بینیم. حالا اگر

این تحصیل را داشته باشیم سه دسته مقدرات و همچنین

«همفکری، همکاری و همدلی» چه کمکی برای روشن

شدن تعریف عدالت، صیانت و اعتماد می کنند؟ یعنی ما

فرض را بر این بگیریم که آنها نیستند.

۴/۳ - همفکری، همکاری، همدلی موضوع عدالت،

صیانت، اعتماد

(ج): فرض بگیریم که چه چیزهایی نیستند؟

(س): «همفکری، همکاری و همدلی» و «مقدرات

اولیه، شکل پذیر و شکل گرفته» را حذف می کنیم.

(ج): از عنوان حذف کردیم

(س): خیر از اصطلاحات حذف می کنیم. و می گوییم:

اصطلاحات فرهنگی عبارت است از الگوی عدالت،

ساختار عدالت و محصول عدالت و همچنین نسبت به

اعتماد و صیانت و همینگونه می گوییم حال آیا

نقصی دارد؟

(ج): آیا موضوع الگوی عدالت همفکری است؟

(س): موضوع آن نمی شود بلکه وصف آن می شود.

(ج): خیر ما این عبارت را اینجا می نویسیم و شما

عبارت را بر حسب جدول بفرمایید.

(س): می‌گوییم الگوی عدالت، ساختار عدالت و محصول عدالت و همچنین نسبت به اعتماد و صیانت هم اینگونه بیان می‌کنیم.

(ج): عدالت نسبت به چه چیزی است؟ می‌توان عام گرفت و گفت: بحث ما بحث عدالت در الگو است.

(س): می‌توانیم به همه یک قید فرهنگی بزنیم.

(ج): الگوی عدالت فرهنگی، پس الگوی عدالت اقتصادی و کیفیت فرهنگ اقتصاد ندارد. ما اینجا دو قید را در پراکنش می‌گذاریم و هر کدام را انتخاب کردید در اینجا می‌گذاریم. (الگوی عدالت همفکری، الگوی عدالت فرهنگی).

(س): همان همفکری بهتر است زیرا الگو، ساختار و محصول قید فرهنگی را تأمین می‌کنند.

(ج): اشکالی ندارد من فعلاً نسبت به این حساسیتی ندارم. تا بعداً ببینم چگونه می‌شود. سپس الگوی عدالت همفکری شد. بنابراین این را در اینجا ضرب می‌کنیم و می‌گوییم همفکری، همکاری و همدلی. سوال می‌کنید: چگونه باید بخوانیم آیا باید موضوع را مقدم بگذاریم و بگوییم همفکری الگوی عدالت یا اینکه بگوییم الگوی عدالت همفکری؟ باید دقت کنید که جدول ما جدول عنوان است و جدول اوصاف نیست.

(س): اگر جدول عنوان است همان الگوی عدالت بهتر می‌باشد.

(ج): آیا نه بار الگوی عدالت می‌نویسید، هیچ قیدی در آنها نمی‌آورید؟

(س): باید دو تا قید خصوصیت بزنیم تا بتوانیم نه تایی

آن را متفاوت بکنیم.

(ج): بله، یعنی شما مثل همان جدولی را که برای اوصاف درست می‌کردید حالا بگونه دیگری برای عناوین درست می‌کنید تا بیست و هفت تا عنوان داشته باشید. مفروض این است که هم تصمیم و هم تخصیص داده‌اید، و حالا می‌خواهید عنوان عمومی اجتماعی یا عنوان عینی آن را بگویید.

۴/۴ - اولویت قید فرهنگی، اقتصادی، سیاسی نسبت به همفکری، همکاری و همدلی در جدول عناوین

(س): حالا ما از این طرفی می‌آیم (بنابر فرضی که حضرتعالی در اول جلسه فرمودید) و می‌گوییم: الگوی عدالت فرهنگی.

(ج): شما عناوین را درست می‌کنید و کاری به خراب شدن این جدول ندارید این جدول سر جای خودش است و وقتی سر جای خودش باشد به نظرم نمی‌آید که بین آنها تنافی ایجاد شود. ما عناوین «الگو، ساختار و محصول» را در ستون عناوین می‌آوریم.

(س): پس در جدول تعریف هستیم و می‌خواهیم ستون عناوین را پر کنیم.

(ج): بله، و لذا هیچ اشکالی ندارد که بنویسیم الگوی عدالت فرهنگی یا ساختار...

(س): همفکری بهتر است.

(ج): به نظر می‌آید که در این جدول کلمه فرهنگ، سیاست و اقتصاد اولی است.

(س): آیا قید فرهنگی نسبت به همفکری عام‌تر نیست؟

(ج): شما چیزی را می‌خواهید که عام و شامل بر همفکری، همدلی، همکاری باشد زیرا مدل‌تان مدل

فرهنگی است و آن عناوین عام الگو، ساختار و محصول می باشد.

(س): مگر عنوان الگوی عدالت فرهنگی جای همفکری و مقدمات شکل پذیر عدالت نشسته است؟

(ج): کنارش آمده و نه اینکه جایش نشسته باشد.

(س): بله، عنوان برای آن است و لذا آن نمی تواند عام تر از آن باشد.

(ج): اینجا مدل فرهنگی می گذارید یا مدل همفکری؟ (س): فرهنگی.

(ج): اگر مدل همفکری باشد باید ببینیم که اینجا چگونه می شود یعنی یک دو مدل دیگر بنام مدل سیاسی و

مدل اقتصادی دارید که می خواهید حضور این را (مدل فرهنگی) در دو مدل دیگر بیاورید و لذا مجبورید عناوین

را از اینجا بگیرید. بنابراین در اینجا (ستون اصلی) عنوانی که می گذارید، الگوی عدالت فرهنگی است. البته در

زیربخش آن (ستون فرعی) هیچ اشکالی ندارد که بنویسید همفکری، همکاری و همدلی.

(س): بعدش هم لابد در تبعی، عدالت، اعتماد و صیانت می نویسید.

(ج): بله طبیعتاً اینگونه می شود.

۵- کیفیت انتخاب عنوان برای سطوح موضوعات در جدول تعریف

۵/۱ - قرار گرفتن «شکل پذیر عدالت، شکل پذیر اعتماد و شکل پذیر صیانت» در سه سطر اول ستون تبعی موضوعات (پس از تحلیل شاخصه ها)

یعنی ستون طبیعی آن، این است که باید به آن نسبت داد و اینجا عدالت، اعتماد و صیانت و اینجا مقدمات

شکل گرفته، شکل پذیر و اولیه بنویسیم. به نظر می رسد که این اولی باشد. و عناوین این ستون را عوض کنیم و بجای آن بنویسیم عدالت، اعتماد، صیانت و مقدمات را اینطرف (طرف چپ) بیاوریم.

(س): جدول تعریف نباید اینگونه تنظیم شود.

(ج): شما چگونه عنوان می گذارید؟

(س): عنوان برای این اصطلاح می شود. یعنی

اصطلاحمان ترکیب از سه بعد می شود که دیگر نمی توانیم یک بعد آن را در تنظیم اصطلاح جدا کنیم.

(ج): ما می خواهیم جدول تعریف را پر کنیم و الان در

جدول تعریف هستیم. باید یک سه قید دیگر اینجا بگذاریم.

(س): سه قیدها همان اصطلاحات هستند.

(ج): می فرمایید سه قیدهایی در اینجا اصطلاحات هستند.

(س): همفکری و مقدمات شکل پذیر عدالت و یک عنوان هم بر آن گذاشتیم و گفتیم: الگوی عدالت فرهنگی.

(ج): در ستون موضوع شکل پذیر عدالت و در ستون آثار همفکری شکل پذیر می آید.

(س): سیر رفت و برگشت جدول فرق می کند. ما دو مرحله را با همدیگر انجام می دهیم و لذا شاید خلط بشود

فرض بر این است که درون جدول را اینگونه تنظیم کردیم (که الان شما نوشتید) ولی در سیر برگشت باید بگوییم:

برای این سه سطر (سه سطر اول جدول) - که شکل پذیر عدالت، شکل پذیر اعتماد و شکل پذیر صیانت است -

باید یک نتیجه تعریف کنیم که نتیجه اش یک تک و صف آن هم از اوصافی که از تقویم شان به همدیگر اصطلاح را

درست کرده بودیم نیست. سیری که اصطلاح درست

آنطرف (سمت چپ) آثار می آیند. لذا باید یک موضوع شامل باشد.

(ج): باید معنای فرهنگ بدهد.

(س): آیا موضوع را مبنا می گیرید؟

(ج): که اثرش اینطرف هست. ابتدا باید علت را در فرهنگ بگوییم.

(س): علت اینطرف و اثر هم آنطرف بیاید. که در ربط

به هم یک نتیجه درست می کند و نتیجه آن فرهنگ می شود.

۵/۴ - قرار گرفتن الگو، ساختار، محصول در ستون اصل موضوعات بنا به یک احتمال

۵/۴/۱ - تناسب نتیجه قرار گرفتن فرهنگ به این احتمال

(ج): اگر عوامل درست شدن فرهنگ را «الگو، ساختار و محصول» بگیریم در اینجا صحیح است که فرهنگ را به عنوان نتیجه بگذاریم.

۵/۴/۲ - قرار گرفتن عواملی که نتیجه اش الگو، ساختار و محصول است در ستون فرعی موضوعات

حال آیا عواملی را که نتیجه اش ساختار است باید اینجا بنویسیم؟

(س): نتیجه اش الگو است یا ساختار؟

(ج): عواملی که در اینجا الگو بعنوان نتیجه آن نوشته شده است.

(س): ستون اصلی موضوعات را می نویسیم «الگو، ساختار و محصول»

(ج): آیا اینها عواملی هستند که نتیجه فرهنگ را می دهند؟

می کنیم با سیری که بر می گردیم و ترکیب و وحدت درست می کنیم فرق دارد.

(ج): حالا باید ببینیم که چگونه می شود؟ ما در اینجا شکل پذیر عدالت، ساختار عدالت...

(س): خیر شکل پذیر اعتماد و شکل پذیر صیانت است.

۵/۲ - قرار گرفتن شکل پذیر (در ستون فرعی) بعنوان نتیجه شکل پذیر عدالت، اعتماد و صیانت در ستون تبعی بنا به یک احتمال

(ج): مگر وصف جامع اینها شکل پذیر نیست؟

(س): ما که کلی گیری نمی خواهیم بکنیم.

(ج): نتیجه ای که در اینجا می گذارید، نتیجه چیزهایی می باشد، آیا نتیجه عدالت، اعتماد و صیانت است؟

(س): باید اینها را بر جای خودشان بررسی کنیم و ببینیم چه حاصل خواهد شد. ابتدا باید معنای دو قیدها را بدست آوریم تا بعد ببینیم حالا برای این سه اصطلاح دو قیدی چگونه می خواهیم نتیجه معین کنیم؟

(ج): به فرض محال اگر اینجا بخواهیم کلی گیری کنیم به راحتی شکل پذیر نتیجه این سه می شود.

(س): بله،

۵/۳ - قرار گرفتن فرهنگ بعنوان نتیجه شکل پذیر، شکل گرفته و اولیه بنا به یک احتمال

(ج): یا مولفه یک چیز دیگری بشود و مثلاً نتیجه برابر با «الف» می شود و نتیجه سه تایی دوم و سه تایی سوم هم «ب و ج» می باشند. حال آیا نتیجه شان باید به فرهنگ ختم شود یا خیر؟

(س): خیر زیرا اینطرف (سمت راست) موضوعات و

۵/۴/۳ - بیان دو احتمال (عوامل الگو یا موضوعات الگو)

در تقسیمات «الگو، ساختار، محصول»

(س): این همان بحث است در سیر برگشت (یعنی در سیری که می‌خواهیم منته‌ج‌گری بکنیم) صحیح است که اینها را بگذاریم. یعنی می‌گوییم: نتیجه این سه تا چه می‌شود مثلاً نتیجه باید الگو، ساختار و محصول شود. ولی در سیر رفت که اوصافی را بیان می‌کنیم و می‌خواهیم آنها را به هم متقوم کنیم که از تقوم اینها اصطلاحاتی درست می‌شود در آنجا باید مثلاً همان همفکری، همکاری و همدلی باشد که این سه ضرب در دو دسته اوصاف دیگر می‌شوند اصطلاحاتی شکل می‌گیرند که این اصطلاحات عناوینی دارند و بعد از این اصطلاحات را می‌آوریم. سپس بعد از این اصطلاحات موضوع اثر درست می‌شود و نتیجه‌گیری می‌کنیم بنابراین در سیر نتیجه‌اش، طرف موضوعات الگو، ساختار و محصول می‌آید.

(ج): حالا فرضاً الگو ساختار و محصول شد، آیا نتیجه‌اش فرهنگ است؟ البته نسبت به الگو، ساختار و محصول هم باید موضوع آن را بیان کنیم مثلاً عدالت، اعتماد و صیانت بعنوان موضوع اینها طرح می‌گردد و گاه عوامل و اجزای این سه بعنوان نتیجه بیان می‌گردد. سپس آثار از نسبت بین این دو تقسیمات و عوامل بدست می‌آیند. اگر از این سیر جلو بیایم آیا باز اینجا ساختار عدالت، اعتماد و صیانت می‌شود؟

(س): اگر فرضاً اینجا را عدالت گرفتیم آیا عدالت نتیجه آن سه‌تای درونی باشد؟ آیا می‌توانیم عدالت را نتیجه شکل‌پذیر بگیریم؟

(ج): خیر عنوان عدالت که در اینجا آمده حذف شده است.

(س): بله، آنجا حذف شده ولی من ستون تبعی را می‌گویم.

(ج): بله اگر آنچه را در اینجا آورده‌اید (در طرف شاخصه‌ها) از یک جدول دیگری بیاورید (غیر از جدول اینجا) و مثلاً اینجا بنویسیم همفکری شکل‌پذیر عدالت و بعد هم بگویید این عنوان این طرف می‌آید و آن هم آنطرف می‌رود اینجا آیا عنوانمان متناسب با اینجا گرفته می‌شود؟

(س): متناسب با کجا منظور است؟

(ج): یعنی می‌گوییم: الگوی عدالت فرهنگی.

(س): فرهنگی را از کجا آوردید؟

(ج): از اینجا!

(س): این درست است.

(ج): حالا خیلی دلتان می‌خواهد جای الگوی عدالت فرهنگی، فرهنگ الگوی عدالت می‌نویسیم.

(س): خود «الگو، ساختار و محصول» جای فرهنگ آمده است، یعنی ما برای اینکه تأثیر فرهنگ را در درون مجموعه ببینیم گفتیم سه سطح کیفیت را الگو، ساختار و محصول گذاشتیم و گویا فرهنگ را دوبار آوردیم.

(ج): که می‌شود فرهنگ را از اینجا برداشت، زیرا اسم مدلمان فرهنگ است و جای آن الگوی عدالت همفکری، الگوی عدالت همکاری و الگوی عدالت همدلی گذاشت.

(س): اگر نسبت به این مطلب فرمایشی ندارید یکبار دیگر برگردیم و نسبت به رابطه جدول اصطلاحات با جدول عناوین توضیح بیشتری بفرمایید.

(ج): مهمترین مطلب این است که ما ابتدا سراغ این

موضوعات) و همفکری شکل پذیر طرف دیگر (ستون آثار) می آیند عناوین چگونه قرار می گیرند؟

(س): سوال شما این است که این معنادار است یا نیست؟

(ج): بنابر تعریفهایی که قبلاً کردیم باید معنادار باشد، بی معنا بودن را شما در این وصفها پیدا نمی کنید. این اصطلاحات قبلاً معنا شده و لزومی هم ندارد که کسی اصطلاح را بر اساس ارتکاز عمومی معنا کند. آنوقت باید در این طرف هم (طرف کارآیی) طبقاتی را ذکر کنیم که آنها باید علت باشند و اینطرف باید اثر باشند.

۵/۴/۴ - بررسی رابطه جدول اصطلاحات و جدول عناوین

(س): این روندی است که باید در تنظیم جدول تعریف بیشتر روی آن متمرکز بشویم ولی فعلاً باید جدول اصطلاحات را بررسی کنیم به اینکه آیا لازم نیست تغییری بکنند!

(ج): خیر عیناً همان است. شما با یک دستگاه و قواعد دیگری جدول عناوین درست کرده اید.

۵/۴/۵ - عدم احتیاج به تغییر جدول اصطلاحات

(س): سوال اساسی ما هم ارتباط بین اصطلاحات و عناوین است. یعنی طبق چه قاعده ای بجای همفکری مقدمات شکل پذیر عدالت می خواهیم عنوان الگوی عدالت همفکری را بگذاریم؟

(ج): نکته مهم اینجا است که اگر شما عنوان را در اینجا الگوی عدالت گذاشتید (در ستون فرعی عدالت گذاشتید) هرگز نمی توانید در بخش اصطلاحات عدالت، صیانت و اعتماد را زیربخش عدالت بگذارید.

(س): پس باید یک جایجایی در اصطلاحات انجام بدهیم تا عدالت ستونی بشود.

رفتیم که فرهنگ چیست؟ لذا تعریف فرهنگ را به گونه ای بیان کردیم که بتواند هم همفکری و هم همکاری و هم همدلی را پوشش دهد.

(س): لذا گفتیم کیفیت اینها جزء فرهنگ می شود.

(ج): سپس کیفیت را تجزیه کردیم. حال اگر فرهنگ را تجزیه کردید اصطلاحات در این جدول کجا قید الگو، ساختار و محضول را لحاظ کرده اید؟

(س): اگر قرار است در عناوین بیایند دیگر لازم نیست در اصطلاحات باشند.

(ج): احسنت! صحبت دقیقاً همینجا است که اگر اینها عنوان هستند باید اوصاف مخصوص خود را داشته باشند، همچنانکه اصطلاحات مهم باید اوصاف مخصوص خود را دارا باشند.

(س): حالا فرض ما بر این شد که در عنوان بیایند.

(ج): اگر بخواهند در عنوان بیایند باید یک جدول برای عنوان درست کنیم که در آخر ۲۷ عنوان تحویل بدهد.

(س): جدولی را که اول جلسه فرمودید فرضاً جدول عناوین باشد.

(ج): آنوقت باید ببینیم آیا این دو جدول واقعاً تباین پیدا می کنند؟

(س): یعنی ارتباط عناوین و اصطلاحات را چگونه برقرار کنیم؟

(ج): حالا صحبت همین است که اگر اصطلاحات را اینطرف بنویسید آیا اصطلاحات اصطلاحاتی هستند که در موازنه می آیند؟

(س): یعنی چه در موازنه می آیند؟

(ج): یعنی اگر شکل پذیر عدالت یک طرف (ستون

برایش ذکر کردیم ولی در اینجا سه سطح عینی نبوده است
و لذا باید نسبت به سه سطح عینی تحلیل ارایه دهیم.

(س): در جدول جامعه نیامده است؟

(ج): مگر اینکه در توصیف اینها بتوانید چنین چیزی

را ذکر بکنید.

(س): به نظرم جدول جامعه جدول اوصاف است و

جدول عناوین نیست.

(ج): یعنی جدول تحلیل واژه‌های کلیدی زیرساخت

است لذا شما نمی‌توانید از خود آن، واژه‌های عینی را

بدست بیاورید. بنابراین ما به سه چیز در جدول تعریف

نیاز داریم:

۱- نظامی برای اوصاف

۲- عناوین عینی

۳- نظام شاخصه.

(س): آیا منظور از اوصاف اوصافی است که بر اساس

آنها شاخصه درست می‌شود؟

(ج): بله اوصافی که بر اساس آن شاخصه

درست می‌شود.

(ج): مگر اینکه شما بگویید که ما نمی‌خواهیم این کار

را بکنیم بلکه می‌خواهیم اینجا بنویسیم: الگوی همفکری،

الگوی همکاری و الگوی همدلی.

(س): باز هم همان مسأله می‌شود.

(ج): خیر

(س): نسبت به دو تا می‌شود زیرا طبق اصطلاحات ما

در بلوک اول نه تا همفکری داریم و لذا در سطر بالاتر

اشکال پیدا می‌شود و باید مثلاً الگوی مقدرات طبق این

جدول درست بشود.

(ج): آیا الگوی «شکل گرفته، شکل پذیر و اولیه» باشد

یا بگوییم: صیانت، عدالت و اعتماد به دو معنا گرفته

می‌شود. البته اگر الگوی شکل پذیر، شکل گرفته و اولیه

قرار بدهید معنای نتیجه‌ای نمی‌دهد و بلکه معنای مقسم و

اقسام می‌دهند. مگر اینکه اجزاء یا عوامل الگو، ساختار و

محصول را بیاورید اگر این سه را خرد کنید آنها را کاملاً

می‌پوشانند یعنی آنها را تا تکامل ببریم.

(س): آنها را از کجا پیدا کنیم؟

(ج): این یک بحث دیگر و غیر از بحث ما می‌باشد

باید ما فرهنگ را به کیفیت تعریف کرده و سه سطح عینی

«وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی

جلسه ۳۳

۷۷/۰۴/۰۳

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

متشکل شدن جدول تعریف مدل فرهنگی از «فرهنگ موضوعاً، موضوعات فرهنگی و آثار فرهنگی»

فهرست

- ۱- مقدمه: خلاصه بحث گذشته و طرح سوال ۱
- ۱- الگو، ساختار، محصول، سطح از کیفیت ۱
 - ۱/۱- تناظر الگو با جهت ۱
 - ۱/۱/۱- جهت حد اولیه کیفیت ۳
 - ۱/۱/۲- جریان انگیزه، موضوع سنجش ۳
 - ۱/۲- جریان الگو در خارج از طریق ساختار و محصول ۳
 - ۱/۲/۱- ایجاد نظامات اجتماعی بر اساس الگو ۳
 - ۱/۳- امکان بهرهوری اجتماعی بوسیله محصول ۳
- ۲- چگونگی تنظیم جدول تعریف فرهنگی بوسیله اوصاف «موضوعات فرهنگی و اوصاف فرهنگ موضوعاً» ۳
 - ۲/۱- تنظیم شدن جدول اصطلاحات بوسیله موضوعات متصرف فیه فرهنگ (موضوعات فرهنگ) ۳
 - ۲/۲- تنظیم شدن جدول عناوین بوسیله اوصاف الگو، ساختار، محصول (فرهنگ موضوعاً) ۴
 - ۲/۳- قرار گرفتن اصطلاحات در ستون شاخصه جدول تعریف و عناوین در ستون عناوین جدول تعریف ۴
 - ۲/۴- بدست آمدن سطح تبعی موضوعات و آثار از تحلیل شاخصه‌ها در جدول تعریف ۴
 - ۲/۵- قرار گرفتن مقدمات شکل‌پذیر و شکل گرفته اولیه در ستون فرعی و موضوعات قرار گرفتن همفکری، همکاری، همدلی ۴
- ۳- تفاوت فعل موضوعاً موضوعات فعل و آثار فعل ۵
 - ۳/۱- تفاوت فرهنگ و موضوعات تأثیر گذار و تأثیر پذیر در فرهنگ ۵
 - ۳/۲- تناظر فعل موضوعاً، موضوعات فعل و اثر فعل با توسعه، ساختار، کارهایی ۵

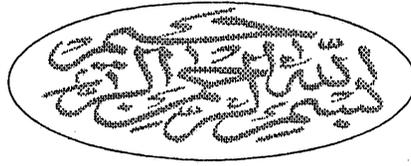
- ۳/۳- اوصاف تشکیل دهنده اصطلاحات، اوصاف جامعه هستند لذا اوصاف فرهنگ موضوعاً نیستند ۵
- ۳/۴- ضرورت تنظیم جدولی که بیانگر فرهنگ موضوعاً باشد ۵
- ۳/۵- ضرورت فراگیر بودن اوصاف فرهنگ موضوعاً نسبت به کل فرهنگ جامعه ۶
- ۳/۶- مشخص شدن اثر فرهنگ و امکان رشد آن در طرف کارآیی (اثر فعل) ۶

۴- اصل شدن تحلیل فرهنگ و فرع شدن موضوعات جامعه در صورت قرار گرفتن اوصاف

- فرهنگ موضوعاً در ستون شاخصه‌ها و موضوعات فرهنگ در ستون عناوین ۶
- ۴/۱- اوصاف کارآیی حاصل ترکیب اوصاف فعل موضوعاً و موضوعات فعل ۶
- ۴/۲- اصل شدن موضوعات جامعه و فرع شدن عوامل فرهنگی به منظور مطالعه وضعیت ۷
- ۴/۳- اصلی بودن آنچه در ستون شاخصه‌ها قرار می‌گیرد ۷
- ۴/۴- قرار نگرفتن عناوین مشخص در ستون عناوین جدول تعریف نقص روش تعریف گذشته و جبران شدن این نقص با قرار گرفتن اوصاف فعل موضوعاً در ستون عناوین ۷
- ۴/۵- قرار گرفتن «الگو، ساختار، محصول» در طرف توسعه و «همفکری، همکاری، همدلی» در طرف ساختار و «عدالت، اعتماد، صیانت» در طرف کارآیی جدول تعریف بنابر یک احتمال ۸
- ۴/۵/۱- به دست نیامدن عناوین بر اساس احتمال فوق ۱۰
- ۴/۵/۲- بزرگ شدن الگو، ساختار، محصول (فرهنگ موضوعاً) بجای موضوعات جامعه بنابر احتمال فوق ۱۰
- ۴/۵/۳- مشخص نبودن، مابه‌ازاء بعد توسعه، ساختار، کارآیی در فرهنگ در احتمال فوق ۱۰
- ۴/۶- ختم شدن تعریف به اوصاف اصطلاحی در صورت ملاحظه نشدن فعل موضوعاً، موضوعات فعل و اثر فعل ۱۱
- ۴/۷- به دست آمدن اصطلاحات مدل فرهنگی از ضرب الگو، ساختار، محصول در خودش بنابر احتمال دیگر (در صورت ملاحظه خود فرهنگ موضوعاً) ۱۱
- ۴/۷/۱- تجزیه شدن فرهنگ به ریزترین خصوصیات و متقوم شدن آن به سایر موضوعات در صورت تنظیم مدل فرهنگی بر اساس اوصاف فرهنگ موضوعاً ۱۲
- ۵- بیان دو گونه بکارگیری جدول تعریف (نظری و عملی) ۱۲
- ۵/۱- مدل باید بیانگر وصف (فعل موضوعاً)، موضوع عینی (موضوعات فعل) و راندمان وصف و موضوع (آثار فعل) باشد ۱۳
- ۵/۲- بدست نیامدن موضوعات عینی، (مضاف، مضاف الیه) از تکثیر اوصاف ۱۳
- ۵/۳- ضرورت بدست آوردن قاعده یافتن معادل عینی اوصاف ۱۳
- ۵/۴- «وصف علت تعیین و تغییر اضافه» ۱۴
- ۵/۵- وصف مولد کارآمدی و قدرت ۱۴
- ۵/۶- تعیین موضوع دارای وصف در عینیت با اضافه (ملاحظه موضوع فعل) ۱۴

کد بایگانی کامپیوتری: ۰۹۰۰۵۰۳۳
تاریخ جلسه: ۷۷/۰۴/۰۳
تاریخ انتشار: ۷۷/۱۰/۲۹
حروفچینی و تکثیر: انتشارات فجر ولایت

نام جزوه: مدل تنظیم سیاست‌های کلان فرهنگی
استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی
عنوان گذار: حجة الاسلام پیروزمند
ویراستار: حجة الاسلام جمالی



متشکل شدن جدول تعریف مدل فرهنگی از «فرهنگ موضوعاً، موضوعات فرهنگی و آثار فرهنگی»

مقدمه: خلاصه بحث گذشته و طرح سوال

۱- الگو، ساختار، محصول، سطح از کیفیت

۱/۱- تناظر الگو با جهت

حجة الاسلام پیروزمند: در جلسات گذشته بدنبال تنظیم جدول اصطلاحات، برای وارد کردن قید فرهنگ (کیفیت) - که یک وصف بیرونی بود - به جدول احتمالات متعددی مطرح گردید. احتمال اول این بود که ما این قید را به همفکری، همکاری و همدلی بزنیم و بگوییم: فرهنگ همفکری، فرهنگ همکاری و فرهنگ همدلی و سپس فرهنگ همفکری را به کیفیت تناسبات و فرهنگ همکاری را به کیفیت تأثیر و فرهنگ همدلی را به کیفیت جهت‌گیری ترجمه کردیم. در ادامه بحث یک احتمال جدید مطرح شد و آن اینکه ما سه سطح کیفیت منظور بکنیم و سه سطح کیفیت را الگو، ساختار و محصول گرفتیم و بر اساس این گفته شد که ما چگونه الگو، ساختار و محصول را در اصطلاحات توزیع کنیم یعنی چه مجموعه از اصطلاحات را بیانگر الگو و چه مجموعه آنها را بیانگر ساختار و چه

مجموعه از آنها را بیانگر محصول بدانیم. سپس به همین مسأله چند احتمال مطرح شد و نهایتاً در جلسه گذشته بنا شد که ما ستونی این کار را بکنیم.

نتیجه تنظیم ستونی جدولی شد که در جلسه گذشته خدمت شما تقدیم شد. و عنوان آن را شاخصه‌های اصلی مدل فرهنگی گذاشتیم. حضرتعالی بعد از دقت در آن جدول ابتدائاً یک اصلاحی نسبت به آن صورت دادید و فرمودید ما بجای آن سه دسته اوصاف قبلی (همفکری، همکاری و همدلی که ضرب در مقادورات شکل پذیر، شکل گرفته و اولیه و ضرب در عدالت، اعتماد و صیانت می‌شد). بیاییم از طریق ضرب در دیگر اوصاف داخلی عناوین را بدست بیاوریم. یعنی الگو، ساختار و محصول را ضرب در عدالت، اعتماد و صیانت و ضرب در همفکری، همکاری و همدلی کنیم و یک جدول جدیدی شکل دهیم بعد از گفتگو در مورد آن این نتیجه بدست آمد: که این بحث دو تفاوت با بحث قبل دارد یکی اینکه نسبت به جدول اصطلاحات قبلی جابجایی نسبت به قیود در آن

صورت گرفته بود. مثلاً همفکری، همکاری و همدلی که قید اول بود. در این جدول قید سوم می‌باشند. نکته دیگر هم این بود که ما قبلاً می‌خواستیم الگو، ساختار و محصول را ستونی تنظیم کنیم ولی بر اساس این پیشنهاد بلوکی شدند. یعنی الگو، بلوک اول ساختار بلوک دوم و محصول بلوک سوم می‌باشند. در ادامه بحث جلسه قبل به این نتیجه رسیدیم که ما بجای اینکه به دید اصطلاح به اینها نگاه کنیم (ولو با اصطلاحات عناوین عینی تر شوند) بیاییم اینها را عنوان فرض کنیم و این جدول را جدول عناوین بنامیم. بنابر این یک جدول اصطلاحات داریم (پیشنویس چهارم) که قبلاً تنظیم کردیم حال برای این جدول اصطلاحات می‌خواهیم عنوان انتخاب کنیم، برای انتخاب عنوان اساساً وصف را «الگو، ساختار و محصول» اوصافی هستند که در انتخاب عناوین بکار می‌آیند و لذا اسم جدول تنظیمی را جدول عناوین می‌گذاریم. و طبیعتاً دیگر لازم نیست در بدست آوردن عناوین از روش بدست آوردن اصطلاحات پیروی کنیم. در ادامه بحث نسبت به کیفیت پر شدن ستونهای جدول تعریف احتمال را ذکر کردید، به اینکه در روش تعریف این عناوین در ستون عناوین و در ستون شاخصه‌ها هم همان اصطلاحات قرار می‌گیرند. سپس با تحلیل شاخصه‌ها ستون تبعی موضوعات و ستون آثار را پر کردیم، البته نسبت به طبقه‌بندی موضوعاتی که سمت راست جدول پدید می‌آیند چند احتمال بیان شد ما الان به این نقطه رسیدیم که بگوییم یک جدول اصطلاحات و یک جدول عناوین داریم نسبت به جدول عناوین چند مسأله وجود دارد یکی اینکه ابتدا جدول عناوین را نهایی کنیم آیا جدول عناوین به همان شکلی است که به عنوان پیش نویس اول خدمت شما در جلسه

قبل تقدیم شد که در آن الگو، ساختار و محصول بطور ستونی تنظیم شده بود یا اینکه می‌خواهیم بلوکی تنظیم کنیم؟ دوم اینکه آیا این جدول را جدول عناوین نام بگذاریم یا اینکه صحیح است اینها را شاخصه هم بدانیم زیرا دید اولیه ما نسبت به بحث (قبل از اینکه بحث عناوین پیدا بشود) این بود که یک جدول شاخصه‌هایی درست کردیم و حالا می‌خواهیم این شاخصه‌ها را یک پله عینی و متناظر عینی آنها را پیدا کنیم؟ به عبارت دیگر در ابتدا روال بحث ما روی این محور می‌گذشت و لذا «الگو، ساختار و محصول» را بعنوان متناظرهای عینی جدول فرهنگی بیان کردیم و اسم جدول را جدول شاخصه‌های اصلی مدل فرهنگی گذاشتیم یعنی قبلاً شاخصه‌ها شاخصه‌های اصطلاحی بوده و حالا آنها را یک پله عینی تر کردیم، اما در این روند جدید بحث به اینها عناوین گفتیم حال که عنوان است طبیعت بحث این است که این عناوین دیگر شاخصه نیستند. و آنچیزی هم که شاخصه هست، عنوان نمی‌تواند باشد لذا اگر اینها را بصورت عنوان بپذیریم باید برای بحث قبلی دوباره فکری بکنیم یعنی برای جدول شاخصه‌های فلسفی ما به ازای عینی پیدا کنیم، بنابر این دو تا سوال مطرح است: یکی اینکه ما به ازای عینی آن جدول اصطلاحات چیست که نتیجه آن تعیین شاخصه‌های عینی می‌باشد؟ دیگر اینکه ارتباط این جدول عناوینی که پیدا کردیم با آن اصطلاحات چیست؟ یعنی اگر می‌خواهیم این جدول را بعنوان جدول عناوین حفظ کنیم طبیعتاً باید بیان کنیم که این را از کجا درآوردیم و خاستگاه آن چیست؟ همچنین اگر از آن اصطلاحات عنوان پیدا کردیم باید بتوانیم یک ارتباطی بین این اصطلاحات و آن عناوین برقرار کنیم پس گویا ما برای تکمیل جدول سه چیز لازم

داریم: ۱ - جدول اصطلاحات فرهنگی به این اصطلاحات صحیح است که شاخصه هم بگوئیم منتها هنوز شاخصه‌های اصطلاحی و شاخصه‌های فلسفی هستند و عینی نشده‌اند. ۲ - جدول شاخصه‌های عینی می‌خواهیم ۳ - جدول عناوین. حال اگر این جدول را جدول عناوین بنامیم باید بررسی کنیم اولاً جدول شاخصه‌های عینیمان چیست؟ و ثانیاً این جدول عناوین انتخابی چه ارتباطی با آن جدول اصطلاحات دارد؟

۱/۱/۱ - جهت حد اولیه کیفیت

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: آنچه را که در اینجا باید به آن توجه کنیم این است که حد اولیه فرهنگ جهت است که اولین کیفیت می‌باشد نیرو و قدرتی که بعدش می‌آید نظامی است که آن نظام سه سطح از کیفیت (الگو، نظام، محصول) را نشان می‌دهد.

۱/۱/۲ - جریان انگیزه، موضوع سنجش

البته به ساختار هم قبل از پیاده شدن هم می‌توانیم الگو بگوئیم یعنی طراحی آن با سنجش ذهنی پیله می‌شود و لکن موضوع سنجش آن موضوع سنجش جریان انگیزه است و در آن تناسبات انگیزه را ملاحظه می‌کنید سنجش و کیفیت است ولی کیفیت انگیزش و میل است یعنی که از وجه فرهنگ کیفیت به میل نگاه می‌کنیم و نه از وجه ظرفیت آن (یعنی تمام قدرتش).

۱/۲ - جریان الگو در خارج از طریق ساختار و محصول

آنچه محرز و یقینی می‌باشد این است که الگو به نفسه بدون ساختار و محصول در خارج حضوری ندارد. حضور آن یا تناسبات انگیزه و یا تناسبات سنجشی نسبت به جریان انگیزه است یعنی در موضوع جریان انگیزه آن را از نظر کیفیت ملاحظه می‌کنیم.

۱/۲/۱ - ایجاد نظامات اجتماعی بر اساس الگو

همینکه الگو خواست در جامعه حضور پیدا کند، ساختار می‌شود یعنی بر اساس الگو نظامات اجتماعی و روابط اجتماعی درست می‌شود. مثلاً می‌گوئید پژوهش‌شان، آموزش‌شان و بهره‌وری‌شان چگونه است؟ اینها در ساختار اجتماعی انسان، میسول برای بخشهای مختلف، امکانات ساختمان و روابط سیاسی خاص وجود دارد. یعنی الگو توسط ساختار کیفیت پیدا می‌کند.

۱/۳ - امکان بهره‌وری اجتماعی بوسیله محصول

کیفیت محصول هم عینی است. مثلاً حاصل این کار فرهنگی در یک سطح این کتابها شده‌اند و در یک سطح هم حاصل کار فرهنگی این کار فرهنگی است که تحویل دادیم یا فرهنگی است که در یک نظام سیاسی حضور دارد بنابر این بخش ساختار و بخش محصول بخشهای عینی هستند در محصول بهره‌وری اجتماعی حاصل می‌شود یعنی محصول دیگر به معنای پذیرش اجتماعی و به معنای ساختار نیست بلکه به معنای حاصلی است که در آن جامعه واقع شده است که این حاصل هم حاصل فرهنگی و هم حاصل سیاسی و هم حاصل اقتصادی می‌باشد.

۲ - چگونگی تنظیم جدول تعریف فرهنگی بوسیله

اوصاف «موضوعات فرهنگی و اوصاف فرهنگ موضوعاً»

۲/۱ - تنظیم شدن جدول اصطلاحات بوسیله موضوعات

متصرف فیه فرهنگ (موضوعات فرهنگ)

بنابر این در مدل فرهنگی ابتدا برای موضوعات فرهنگ جدول درست کردیم، یعنی موضوعاتی که متصرف فیه فرهنگ قرار بگیرد که فعلاً موضوعاً نیستند بلکه موضوعات متصرف فیه فعل هستند موضوعات

۲/۴ - بدست آمدن سطح تبعی موضوعات و آثار از

تحلیل شاخصه‌ها در جدول تعریف

سپس با تحلیل ستون شاخصه‌ها می‌توان سطح تبعی موضوعات و آثار را بدست آورد به اینکه فید اول و دوم در ستون شاخصه و دوم و سوم در ستون موضوعات می‌آید.

۲/۵ - قرار گرفتن مقدرات شکل‌پذیر و شکل گرفته اولیه

در ستون فرعی و موضوعات قرار گرفتن همفکری، همکاری، همدلی در ستون اصلی موضوعات در جدول

تعریف بنابر یک احتمال

سپس در ستون اصلی موضوعات همفکری، همکاری و همدلی و در ستون فرعی مقدرات شکل‌پذیر، شکل گرفته و اولیه را بنویسیم و بعد این سه تا را روی هم در ستون شاخصه بگذاریم و بعد با تحلیل به دو طرف ببریم آنوقت ستون کلان و توسعه آثار و موضوعات باقی می‌ماند نقصی از نظر نظام تعریف ندارد اما لازم است یکبار دیگر «فعل موضوعاً، موضوعات، فعل و آثار فرهنگی» را مجدداً بررسی کنید یعنی بررسی کنیم که فعل فرهنگی و موضوعات چه اثری را نتیجه می‌دهند که آن اثر را هم باید خرد کنیم و این طرف بنویسیم (در طرف سمت چپ و در ستون کلام و توسعه) که در اینجا دیگر کار ما تمام می‌شود البته ستون شاخصه‌ها در اینجا به نظر چندان عینی نمی‌آید و لذا باید شما بر اساس اثر اینها این عناوین را به عینیت نزدیک کنید. مثلاً بررسی کنید که الگوی عدالت فرهنگی چه اثری باید داشته باشد یعنی این عناوین اگر درباره این موضوعات باشند (موضوعاتی که در ستون شاخصه داریم) باید یک حاصلی بدهند که حاصل را باید اینجا بنویسیم سپس ربط منطقی آن تقریباً محرز است و علاوه بر این بردن آنها در جدول تعریف قاعده‌مند می‌باشد.

متصرف فیه فرهنگ همین موضوعات جامعه هستند که در سه دسته ذکر می‌شوند یعنی فرهنگ هم از موضوعات جامعه اثر می‌پذیرد و هم بر موضوعات جامعه اثر می‌گذارد.

۲/۲ - تنظیم شدن جدول عناوین بوسیله اوصاف الگو، ساختار، محصول (فرهنگ موضوعاً)

فرهنگ موضوعاً کیفیت می‌شود که سطح «الگو، ساختار و محصول» دارد. بنابر این تقسیمات اینها، جدول فرهنگ موضوعاً می‌باشد و اوصاف همفکری، همکاری و همدلی موضوعات جامعه هستند که متصرف فیه فرهنگ قرار می‌گیرند حال بهتر است ابتدا جدول فرهنگ موضوعاً را ترسیم کنیم برای اینکار یا باید خود الگو، ساختار، محصول را سه بار در خودشان ضرب کنیم و یا عوامل درونی اینها را پیدا کنیم و سپس ضرب کنیم یعنی ابتدا بحث کنیم که ارکان یا متغیرها یا ساختار عوامل متغیر یا محصول عوامل متغیر «الگو، ساختار محصول» چه چیزهایی می‌باشند؟ سپس جدولی بر اساس ضرب آنها درست کنیم بنابر این سه جدول لازم است هم جدول فعل موضوعاً و هم جدول موضوعات متصرف فیه، و هم جدول ثمره.

۲/۳ - قرار گرفتن اصطلاحات در ستون شاخصه جدول

تعریف و عناوین در ستون عناوین جدول تعریف

البته یک صحبت این است که ما دیگر عوامل درونی اینها را نیاوریم و وارد تحلیل «الگو، ساختار و محصول» (حداقل در جدول زیرساختی اول) نشویم. بنابر این اینها را بعنوان عناوینی که نزدیک به ادارک جامعه و عینیت هستند بپذیریم و در ستون عناوین بگذاریم سپس موضوعات متصرف فیه را در ستون شاخصه قرار دهیم.

(س): در مورد بردن آن در جدول تعریف بحث و یا حداقل ابهام دارد ولیکن فعلاً وارد آن نمی‌شوم.

۳- تفاوت فعل موضوعاً موضوعات فعل و آثار فعل

(ج): در اینجا معلوم است که فعل موضوعاً در این سطح (سمت چپ) و موضوعات فعل این طرف (سمت راست) است.

(س): همین مهم است پس شما فعل موضوعاً را عناوین و موضوعات فعل را شاخصه می‌گویید.

۳/۱- تفاوت فرهنگ و موضوعات تأثیر گذار و تأثیر پذیر در فرهنگ

(ج): بله، مدل فرهنگی و اجزاء خود فرهنگ یک

مطلب و موضوعاتی که فرهنگ روی آنها اثر می‌پذیرد یا

از آنها اثر می‌گذارد یک مطلب دیگر می‌باشد فرهنگ فعل

موضوعاً است. کما اینکه برای سیاست و اقتصاد هم باید

موضوعاً تقسیماتی داشته باشیم مثلاً اگر گفتیم اختیار در

سیاست اصل است باید بررسی کنیم که اختیار روی چه

چیزهایی عمل می‌کند؟ در عینیت اختیار را از طریق آن

چیزهایی که بر روی آنها عمل می‌کند شناسایی می‌گردد،

اختیار ممکن است خودش خصوصیتی به نفسه داشته

باشد. ولی بهر حال اختیار روی یک مفاهیمی یا روی امور

اجتماعی و یا روی امور فرهنگی یا اقتصادی اثر می‌گذارد.

۳/۲- تناظر فعل موضوعاً، موضوعات فعل و اثر فعل با

توسعه، ساختار، کارهایی

(س): ما یک بار فعل موضوعاً را متناظر با توسعه و

موضوعات فعل را متناظر با ساختار و اثر فعل را متناظر با

کارایی گرفتیم.

(ج): توسعه، ساختار، کارایی درست است ولی در

نظام جامعه برای توسعه فرهنگی قید کیفیت می‌خورد.

مثلاً توسعه اختیارات و توسعه حضور قید می‌خورد و فروعی برای سیاست شکل می‌گیرد یا توسعه اقتصادی و تأثیر قید می‌خورد و فروعی برای اقتصاد ایجاد می‌شود. بنابر این همانطور که می‌فرمایید توسعه هست نهایت توسعه اگر در فرهنگ ملاحظه بشود باید توسعه در الگو دیده شود.

۳/۳- اوصاف تشکیل دهنده اصطلاحات، اوصاف جامعه

هستند لذا اوصاف فرهنگ موضوعاً نیستند

(س): حالا من به ما به ازاء آن کار ندارم که الگو است

یا چیز دیگر بلکه می‌خواهم بگویم اوصافی که بیانگر فعل

موضوعاً در فرهنگ را معین می‌کنیم در جدول تعریف باید

جای اوصاف توسعه بنشیند و نه در ستون عناوین.

(ج): خیر آیا اصطلاحات جدول شما موضوعات

جامعه هستند یا موضوعات فرهنگ؟

(س): موضوعات فرهنگ هستند.

(ج): متصرف فیه فرهنگ هستند یا موضوعات خود

فرهنگ هستند؟ به تعبیر دیگر آیا صحیح است بگویم

موضوعات جامعه و متصرف فیه فرهنگ هستند؟ بنابراین

اینها نمی‌توانند اوصاف فعل موضوعاً باشند زیرا: موضوع

متصرف فیه فعل می‌باشند. بنابراین در اینجا تقسیمات فعل

موضوعاً نیامده است بلکه موضوعات متصرف فیه فعل

آمده است. بله اگر الگو، ساختار و محصول تحلیل کنید

تقسیمات آنها فعل موضوعاً می‌شود.

۳/۴- ضرورت تنظیم جدولی که بیانگر فرهنگ

موضوعاً باشد

(س): فعلاً توجه به اینکه جای فعل موضوعاً و

موضوع فعل چه بگذاریم ندارم.

(ج): بنابراین باید یک جدول هم برای فرهنگ

جامع که توسعه فرهنگ را ملاحظه می کند باید این سه مطلب را دارا باشد؛ یعنی باید هم فعل موضوعاً و هم موضوعات فعل را بشناسد (که الان موضوعات جامعه را به عنوان موضوعات آن ذکر کرده اید و هم ثمراتش را بشناسید).

۴ - اصل شدن تحلیل فرهنگ و فرع شدن موضوعات جامعه در صورت قرار گرفتن اوصاف فرهنگ موضوعاً در ستون شاخصه ها و موضوعات فرهنگ در ستون عناوین

البته ما می توانیم فعل موضوعاً را درشت و جامعه را کوچک بکنیم یعنی الگو، ساختار و محصول را درشت و آنها را ضرب در یکدیگر کنیم در ستون شاخصه و موضوعات را در ستون عناوین بنویسیم.

(س): منظور از موضوعات چیست؟

(ج): موضوعاتی که متصرف فیه فرهنگ است در اینصورت خود فرهنگ به نفسه را بیشتر تحلیل کرده ایم. البته از ترکیب خود این جدول و عناوین، نتیجه ای بدست می آید که آن نتیجه را اینجا (ستون آثار) می نویسیم.

۴/۱ - اوصاف کارآیی حاصل ترکیب اوصاف فعل

موضوعاً و موضوعات فعل

البته می توان جامعه را پر رنگ کرد و در ستون عناوین فعل موضوعاً را آورد و آثار ترکیب دو تا را در کارآیی دید. آنچه در این دو گونه جدول تعریف مسلم است این خواهد بود اوصاف کارآیی حاصل ترکیب اوصاف فعل موضوعاً و موضوعات فعل می باشد زیرا وقتی می خواهیم بگوییم این الگو ساختار و محصول این امور عینی را نتیجه می دهند خود الگو، ساختار و محصول را بدون موضوع نمی گوئیم مثلاً اگر شما ابتدا گفتید در دستگاه ما سیاست یا فرهنگ یا

موضوعاً ترسیم کنید جدول قبلی شما جدول موضوعات فرهنگ می باشد که هم فرهنگ بر روی آنها اثر می گذارد و هم از آنها اثر می پذیرد.

۳/۵ - ضرورت فراگیر بودن اوصاف فرهنگ موضوعاً نسبت به کل فرهنگ جامعه

البته باید دقت داشت که فعل موضوعاً باید تمام بخشها را شامل شود و نمی تواند در یک بخش از موضوعات فرهنگ خلاصه بشود یعنی فقط در یک بلوک بیاید به تعبیر دیگر اگر فعل موضوعاً موضوع آن سیاسی یا اقتصادی یا فرهنگی باشد باید همه موضوعات تحت تصرف خود را بپوشاند. بنابراین سه چیز را باید پیدا کنیم که آن سه چیز غیر از موضوعات فعل باشند ولی در خود اینها حضور داشته باشند.

۳/۶ - مشخص شدن اثر فرهنگ و امکان رشد آن در طرف کارآیی (اثر فعل)

(س): سوال من این نبود در اینکه فعل موضوعاً و موضوعات فعل را می خواهیم و این دو تا هستند، چرایی نیست ولی اینکه در مدل ما چه جایی دارند مورد بحث است.

(ج): گاه می خواهیم فرهنگ عینی جامعه را بررسی کنیم یعنی می خواهیم بررسی کنیم که فرهنگ به نفسه چه تغییراتی می کند و فعلاً به این کاری نداریم که فرهنگ روی چه چیزهایی اثر می گذارد و از چه چیزهایی اثر می پذیرد. گاه به نتیجه اش هم کار داریم یعنی می خواهیم بدانیم که فرهنگ چه اثری دارد و چه اثری می پذیرد؟ در اینصورت باید سمت چپ نظام تعریف را از من سوال کنید. بهینه فرهنگ و امکان رشد آن باید در اینجا (سمت کارآیی) نشان داده بشود. بنابراین جدول زیر ساخت کل یا طرح

(ج): معنای پژوهش همین است که اشکال می‌کنید مطالب قبل بهینه می‌شوند ما هم به مطالب مقید نیستیم حتماً آنرا تکمیل می‌کنیم.

(س): عوض بشود اشکالی ندارد

(ج): باید ببینیم که در آنجا چه استدلالی آوردیم و در اینجا چگونه تکمیل می‌شود. بلکه باید متوجه بشویم که کجای آن قواعد را تغییر و به چه دلیل هم تغییر دادیم؟
(ج): به تعبیر دیگر نه بی حساب تغییر دادن و نه نادیده گرفتن استدلال‌های آنوقت درست است.

۴/۴ - قرار نگرفتن عناوین مشخص در ستون عناوین جدول تعریف نقص روش تعریف گذشته و جبران شدن این نقص با قرار گرفتن اوصاف فعل موضوعاً در ستون عناوین

(س): حالا چون بحث روش تعریف شد تبعاً وارد همین قسمت می‌شویم ابتدا آن چیزی را که از جدول تعریف در ذهنم است عرض می‌کنم و بعد به این بحث فعل موضوعاً و موضوعات فعل وارد می‌شویم ما ابتدا برای جدول تعریف یک شکل درست می‌کردیم که در بالای آن اوصاف توسعه و در سمت راست اوصاف ساختار و در سمت چپ اوصاف کارایی می‌گذاشتیم، در سطر دوم آن اوصاف درونی، توسعه، ساختار و کارایی و سطر سوم اوصاف ضرب شده این سه در یکدیگر را می‌نوشتیم، سپس این اصطلاحات را در ستون شاخصه قرار می‌دادیم و بعد با تحلیل شاخصه‌ها ستون موضوعات و آثار را پر می‌کردیم.

(ج): البته این یک تکمیلی لازم داشته است ولایت، تولی تصرف در هم ضرب شد و ولایت ولایت، ولایت تولی، ولایت تصرف، اوصاف توسعه شد و معادل آن

اقتصاد اصل است پس از آن باید بگویید سیاست با این موضوعاتش این نتایج را می‌دهد بنابراین آن چیزی که در اینجا درست می‌شود به اضافه عنوان باید در این طرف بیاید یعنی نتیجه‌اش باید در طرف کارایی بیاید.

۴/۲ - اصل شدن موضوعات جامعه و فرع شدن عوامل فرهنگی به منظور مطالعه وضعیت

حال این دو گونه عملکرد چه نتیجه‌هایی دارند؟ شما اگر بخواهید وضعیت را مطالعه بکنید اشکالی ندارد که عوامل فرهنگی کوچک بشود موضوعات جامعه را بزرگ ببینید ولی اگر بخواهید استراتژی تعیین کنید یا شاخصه‌ها را خرد کنید آنوقت باید فرهنگ را بزرگ کنید.

۴/۳ - اصلی بودن آنچه در ستون شاخصه‌ها قرار می‌گیرد

بنابر این اساس کار ستون شاخصه‌ها هستند وقتی می‌خواهید سبب بگیری و شاخصه‌ها را خرد کنید انواع کالاها و انواع مدیریتها را در جامعه نشان بدهید در این مورد بهتر است موضوعات جامعه را درشت کنید به دیگر سخن هر چیزی که از اول به خرد کردن آن شروع می‌کنید همان (در طرف شاخصه‌ها) می‌آید و بر اساس آن عناوینی در ستون عنوان ذکر می‌گردد. مثلاً متناسب با شاخصه محصولات، تصمیم‌گیرها، اختیارات، امور پژوهشی و آموزشی، بهره‌وری فرهنگی دسته بندی می‌شوند بنابراین این شما اگر موضوعات جامعه را درشت کردید شاخصه‌هایتان شاخصه‌های عینی موضوعات جامعه می‌شوند و این هم در نظر تان هست که اینها در پذیرش موثر هستند.

(س): مطالبی که حضرتعالی می‌فرمایید با آنچه که از قبل در ذهن هست کمی سازگاری ندارد.

۴/۵ - قرار گرفتن «الگو، ساختار، محصول» در طرف توسعه و «همفکری، همکاری، همدلی» در طرف ساختار و «عدالت، اعتماد، صیانت» در طرف کارآیی جدول تعریف بنابر یک احتمال

(س): عرض من کامل نشد ما بر اساس جدول فعلی شکل ستون شاخصه، ستون موضوعات و آثار را درست کردیم بعد گفتیم: حالا این سیر تجزیه مان درست شد و شروع به ترکیب کردن می‌کنیم حال این جدولی که حضرتعالی ترسیم می‌کنید سیر تجزیه در آن نیست و فقط جدول ترکیب است.

(ج): یعنی آیا اینجا اگر جدول تجزیه را نگاه کنیم شبیه این نمی‌شود.

(س): خیر این جدول اصطلاحات است. البته از داخل چنین جدولی مواد روش تعریف در مرحله تجزیه به دست می‌آید.

(ج): احسنت! به عبارت دیگر این را الان می‌شود در جدول فعلی شکل برد و بعد هم به راحتی در بخش شاخصه آورد بعد در بخش خرد آورد البته برای تکمیل شدن بحث باید سه جدول تعریف الهی، التیقاتی، الحادی ترسیم کنیم.

(س): در تحلیل ما سطح تبعی موضوعات و آثار را بدست آوردیم و بعد شروع به ترکیب کردیم، یعنی برای هر سه موضوع سطح تبعی نتیجه ذکر کردیم.

(ج): احسنت! معنای ترکیب کردن این است که برای ترکیب یک معنایی غیر از تجزیه‌اش قائل شوید.

(س): از آنجا که ما از ابتدا جدول فعلی شکل را لحاظ نکردیم این اشتباه ایجاد شد ما در سیر ترکیب می‌گفتیم باید یک وصفی هم منزلت با «هماهنگی محوری جهت»

ظرفیت، جهت و عاملیت یعنی دو قیدی یکمتر به یک قیدی شد ولی بعد که توسعه، ساختار و کارآیی را هم در هم ضرب کردیم و به دو قیدی رسیدیم عنوان معادل به آن ندادیم.

(س): ضرب توسعه، ساختار و کارآیی با ضرب (ولایت، تولی و تصرف) یکی است..

(ج): ولایت ولایت برابر با ظرفیت است.

(س): برابر با توسعه توسعه است.

(ج): ولی سوال مهم این است که وقتی ظرفیت شد نگفتیم: ما همانگونه که می‌توانیم برای ولایت ولایت معادل درست کنیم که اوصاف توسعه می‌شود، توسعه توسعه هم ظرفیت شد برای ظرفیت هم می‌توانیم معادل درست کنیم و معادل آن این است: یعنی بیست و هفت عنوان درست نکردیم که در جدول عناوین بتوانیم بیاوریم بلکه سعی کردیم بگوییم توسعه توسعه توسعه عنوان است. در حالی که بهتر بود بیست و هفت عنوان داشتیم و در ستون عناوین می‌نوشتیم.

(س): این دخلی به بحث الان ما ندارد.

(ج): این دقیقاً همین بحث را نشان می‌دهد یعنی ما در اینجا توسط فعل موضوعاً عنوان را بدست آوردیم در آنجا جدول عنوان برخاسته از خود اصطلاحات است و حال اینکه باید وقتی که ترکیب و معادل می‌نویسیم باید معادل داخل در ستون عناوین بیاید نه اینکه توسعه توسعه توسعه را (با سه بار تکرار) در ستون عناوین بیاوریم و باز دوباره خود آنها را در سمت راست بعنوان کارآیی بیاوریم یعنی ما این اوصاف را به سه معنا در سه سطح بکار گرفتیم.

طرف می‌آیند و خانه‌ها را پر می‌کنند یعنی این اصطلاحات در سه طرف جدول فعلی فعلی شکل قرار می‌گیرند. البته به یک معنا طرف کارآیی ما پر شده ولی این کارآیی آن کارآیی که ما در سیر ترکیب می‌خواهیم نیست. ولی این کار را کردیم سپس ستون شاخصه را بر اساس همین پر می‌کنیم سپس با تحلیل ستون شاخصه، ستون موضوعات و آثار را پر می‌کنیم و ستون عنوان هم بر اساس ستون شاخصه بدست می‌آوریم.

(ج): عنوان را از کجا آوردید؟

(س): مثل همین الان که گفتیم مثلاً عنوان الگوی عدالت را برای همفکری مقدمات شکل پذیر عدالت می‌گذاریم؟

(ج): خیر دقیقاً سوال من همینجا است که آیا شما بجای کلمه توسعه، کلمه فرهنگ را می‌نویسید یا توسعه فرهنگ را نمی‌گذارید؟

(س): توسعه چه ربطی به توسعه فرهنگ دارد؟

(ج): می‌خواهیم برای فرهنگ جدول درست بکنیم.

(س): باید وصف توسعه فرهنگ را بگذاریم.

(ج): آیا از وصف توسعه فرهنگ، فعل موضوعاً مورد نظر شما است؟

(س): بله.

(ج): پس خوب دقت کنید اگر اینگونه شد باید به جای کلمه ظرفیت، الگو بگذاریم، زیرا الگو فعل موضوعاً می‌باشد.

(س): الگو را بگذارید من الان به آن حساسیتی ندارم.

(ج): خیر باید حساس باشید.

(س): یعنی می‌گویم: هر چه که می‌گذاریم بعداً در

ترکیب باید همان را در ساختار و در کارآیی بیاوریم.

بعنوان نتیجه انتخاب بشود ولی خود این نیست یعنی خود آنچه‌ای که در سیر تجزیه در خانه هماهنگی محوری، جهت قرار می‌گرفته در سیر ترکیب آن قرار نمی‌گیرد. حال ما باید از ابتدا به جدول فعلی شکل تطبیق بدسیم جدول فعلی شکل سه بعد و سه طرف دارد. در طرف توسعه (طبق این اصطلاح) فعل موضوعاً و جای ساختار موضوعات فعل را می‌گذاریم.

(ج): خیر تا چه چیزی را خواسته باشید بزرگ کنید.

(س): اینها سه بعد هستند.

(ج): بله سه بعد هستند ولی مهم مطلب همین است که چه چیزی را می‌خواهید بزرگ کنید تا بگویم کدامیک در کجا قرار می‌گیرد.

(س): حالا اگر اینگونه درست باشد که در طرف ساختار موضوعات فعل یا موضوعات فرهنگ و در طرف توسعه فعل موضوعاً و در طرف کارآیی اوصاف آن را بگذاریم، در سطح دوم باید سه وصف از هر کدام را بگذاریم. اوصافی که در این سه سطح قرار می‌گیرند اوصافی هستند که جدول شاخصه را درست می‌کنند یعنی اگر مفروض این باشد که جدول شاخصه مان درست است (که قبلاً تنظیم کردیم) «عدالت، اعتماد، صیانت» اوصاف توسعه و «مقدمات شکل پذیر، شکل گرفته و اولیه» اوصاف ساختار و «همفکری، همکاری و همدلی» اوصاف کارآیی هستند. حال اگر بخواهیم طبق قاعده این جدول عمل کنیم بجای تبعی، تصرفی و محوری مقدمات شکل پذیر. شکل گرفته و اولیه بجای (ظرفیت، جهت، عاملیت) باید «عدالت، اعتماد، صیانت» و بجای «هماهنگی، وسیله و زمینه» «همفکری، همکاری و همدلی» می‌گذاریم و بعد اینها را در هم ضرب می‌کنیم و همین اصطلاحات در سه

(ج): این را الگو می‌گذاریم و ذیل جهت هم ساختار و ذیل عاملیت هم محصول می‌گذاریم کیفیت در اینجا که فعل موضوعاً و زمانی بود این بالا گذاشتیم بجای محوری - که مکانش یا ساختارش و یا موضوعات تحت تصرف می‌باشد - همفکری و بجای تصرفی همکاری و بجای تبعی همدلی می‌گذاریم حالا سراغ کارایی می‌آییم در کارایی ممکن است بگویید جای هماهنگی عدالت، جای وسیله، اعتماد و جای زمینه هم صیانت می‌گذاریم و در هم ضرب می‌کنیم.

(س): اصطلاحاتمان باید از ضرب این سه دسته اوصاف بدست بیاید.

۴/۵/۱ - به دست نیامدن عناوین بر اساس احتمال فوق

(ج): بله، از ضرب این سه دسته وصف بدست می‌آوریم حالا موضوع مورد صحبت این است که فعل موضوعاً سنخ آن از سنخ فرهنگ است و موضوعات ساختار از آن سنخ نیست. موضوعات جامعه که متکیف به فرهنگی ذکر شده است و آثارش نه از سنخ فعل موضوعاً و نه از سنخ موضوعات فعل می‌باشد. حال آیا با این سه دسته وصف می‌توانیم جدول تعریف را پرکنیم؟

(س): خیر نمی‌توان پرکرد، زیرا همه اینها شاخصه هستند.

(ج): اینها در شاخصه و در ستون تبعی و خرد می‌آیند حالا می‌خواهیم زیربخشهای آنها را پرکنیم.

(س): کدام زیربخشها منظور است؟

۴/۵/۲ - بزرگ شدن الگو، ساختار، محصول (فرهنگ موضوعاً) بجای موضوعات جامعه بنابر احتمال فوق

می‌خواهیم بگوییم که الگو را در همفکری عدالت ضرب کنیم تا الگوی همفکری عدالت بشود.

(س): البته باید برعکس خواند و باید بگوییم عدالت همفکری الگو.

(ج): موضوع تقسیم در اینجا چه چیزی قرار می‌گیرد؟ (س): الگو می‌باشد.

(ج): الگو بزرگ می‌شود ولی جامعه بزرگ نمی‌شود یعنی الگو بعنوان موصوف دوم، ساختار بعنوان موصوف دوم و محصول بعنوان موصوف دوم می‌شود.

(س): خیر اوصاف توسعه موصوف دوم می‌شوند.

(ج): که الگو ساختار و محصول می‌شود و موصوف اول آن، امور جامعه می‌باشد.

(س): خیر عدالت، صیانت و اعتماد می‌شود.

(ج): خیر همفکری، همکاری و همدلی بشود.

(س): بله.

(ج): و کارایی آن، «عدالت، اعتماد و صیانت» می‌شود.

(س): یعنی برای من کار قاعده مهم است.

(ج): جدول عناوین را از کجا می‌آوریم؟ گاهی شما می‌گویید ترکیب سه چیز و گاهی می‌گویید مشتقات یک چیز جدول تعریف را نتیجه می‌دهد.

(س): حالا این جدول که جدول عناوین است از کجا می‌آید باید سر جای خودش پاسخ بدهیم و حل کنیم.

۴/۵/۳ - مشخص نبودن، مابه‌ازاء بعد توسعه، ساختار، کارایی در فرهنگ در احتمال فوق

(ج): در اینجا توسعه ضرب در خود توسعه نشد تا محوری، تصرفی و تبعی بدست بیاید.

(س): خیر این لازم نیست ما هر وقت بخواهیم ضرب می‌کنیم و دوباره همین کارها را از اول انجام می‌دهیم.

(ج): به عبارت دیگر سوال این است که یک بار در

۴/۶ - ختم شدن تعریف به اوصاف اصطلاحی در صورت ملاحظه نشدن فعل موضوعاً، موضوعات فعل و اثر فعل حال عرض من این است: که ما اصلاً این بحث فعل موضوعاً، موضوعات فعل و تأثیر را لازم نداریم. بله در جلسات اولیه این سه را متناظر با سه بُعد توسعه، ساختار و کارآئی گرفتید که طبق این بیان در دستگاه موضوعیت پیدا می‌کنند و نتیجه آن همین می‌شود که الان ملاحظه فرمودید یعنی اگر ما چنین تلقی از فعل موضوعاً، موضوعات فعل داشته باشیم در جدول تعریف که می‌رسد باعث می‌شود که اصطلاحات ما یک چنین حالتی پیدا کنند و البته ممکن است خود حضرتعالی ملاحظه کنید که این روند با نتیجه مورد نظر خیلی فاصله دارد.

(ج): یعنی مجبوریم یکی از دو شیوه را داشته باشیم و البته باید خاصیت هر دو را بدانیم هرگاه شما فعل موضوعاً، موضوعات فعل و اثرش را ملاحظه بکنید و بلکه بخواهید خود یک موضوع را در تعریف اصل قرار بدهید، فقط به اوصاف اصطلاحی می‌رسید و دیگر به عینیت نمی‌رسید در اینجا فعل موضوعاً فرهنگ است.

۴/۷ - به دست آمدن اصطلاحات مدل فرهنگی از ضرب الگو، ساختار، محصول در خودش بنابر احتمال دیگر (در صورت ملاحظه خود فرهنگ موضوعاً)

(س): خودش فرهنگ است یا فرهنگ دارای فعل موضوعاً هم می‌باشد.

(ج): خیر خود فرهنگ است، فرهنگ و به معنای کیفیت و موضوعاً تقسیم به الگو، ساختار و محصول می‌شود سپس الگو، ساختار و محصول را در خودش یکبار ضرب کنید و ببینید الگو چه عواملی دارد؟ به عبارت دیگر عوامل «الگو، ساختار و محصول» بجای اوصاف

آنجا ولایت، تولی و تصرف را ضرب کردید و نتیجه آن ظرفیت، جهت و عاملیت شد.

(س): یکبار این کار را کردیم و در خانه‌ها گذاشتیم.

(ج): در اینجا چه چیزی را ضرب می‌کنید؟ یعنی سه چیز اولیه‌ای که جای «ولایت، تولی و تصرف» را می‌گیرند.

چه چیزهایی هستند که در هم ضرب می‌شوند؟

(س): این همان چیزی است که جای (توسعه، ساختار و کارآئی) باید بگذاریم.

(ج): سوال من این است که خود آن موضوع است یا خودش و موضوعاتش و آثارش می‌باشد؟

(س): مثلاً اگر جامعه را بگیریم باید بگوییم: فرهنگ، سیاست و اقتصاد یعنی سه بُعد آن موضوع می‌آید.

(ج): که جای ولایت تولی و تصرف می‌نشینند. در مدل فرهنگ اوصاف جامعه را یا اوصاف خود فرهنگ را می‌آورید؟

(س): به فرهنگ که می‌رسیم ابعاد فرهنگ مطرح است یعنی فرهنگ موضوع ما است. ولی در عین حالی که فرهنگ را موضوع قرار می‌دهیم فرهنگ را بخشی از جامعه نمی‌دانیم بلکه یک بُعد از جامعه می‌دانیم و لذا گستره‌اش به گستره کل جامعه است.

(ج): پس باید حتماً فرهنگ را به سه وصف و سیاست را به سه وصف و اقتصاد را هم به سه وصف تحلیل کنیم تا بتوانید فرهنگ، فرهنگ، فرهنگ سیاست و فرهنگ اقتصاد را بنویسید.

(س): که ما اینکار را نکردیم و بلکه در درونش رفتیم و گفتیم اوصاف درونی فعل موضوعاً و اوصاف درونی موضوعات فعل و اوصاف درونی اوصاف تأثیر چیست؟

«توسعه، ساختار، کارآیی» می‌نشیند

(س): پس فعل موضوعاً بیانگر توسعه نشد بلکه سه وصفی که بیانگر فعل موضوعاً هستند بجای توسعه، ساختار و کارآیی می‌نشینند طبیعتاً نتیجه این می‌شود که موضوعات فعل و آثار دیگر موضوعیت ندارند.

(ج): ما اوصاف موضوعات فرهنگی را بجای اوصاف توسعه، ساختار و کارآیی گذاشتیم؛ زیرا می‌خواهیم فقط فرهنگ را نگاه بکنیم پس باید «الگو، ساختار و محصول» در خودش یکبار ضرب شود تا نه اصطلاح دو قیدی بعنوان عوامل الگو، ساختار و محصول بدست بیاید.

۴/۷/۱ - تجزیه شدن فرهنگ به ریزترین خصوصیات و منقوم شدن آن به سایر موضوعات در صورت تنظیم

مدل فرهنگی بر اساس اوصاف فرهنگ موضوعاً

اگر فقط قید موضوعاً را تکثیر کنید و جلو بروید و مثلاً تا ۷۲۹ تا به پیش بروید در این صورت شما فقط قدرت تحلیل خود فرهنگ را به نفسه پیدا می‌کنید. این کار شما شبیه کار انتزاعی است یعنی برای موضوع واحد ساختمان عظیم درست می‌کنیم که اینکار تنها برای تحلیل خود موضوع صحیح است. جدول عناوین آن را هم می‌شود پیدا کرد ولی این موضوع ابداً موضوعی که بعد باشد نمی‌شود زیرا تنها عوامل خودش را خرد کردید و به جریان یا تجسم آن در موضوعات دیگر توجه نداشته‌اید و حال اینکه آنچه را ما در مدل فرهنگ می‌خواهیم تجزیه فرهنگ به ریزترین خصوصیات نیست بلکه ما یک سطح کلی فرهنگ را تقسیم می‌کنیم و بعد بررسی می‌کنیم که در چه چیزی جریان پیدا کرده و مجرایش و آثارش چیست؟ اگر بخواهید اینگونه عمل کنید باید هم فعل موضوعاً و هم موضوعات فعل و هم آثار را ملاحظه کنید.

۵ - بیان دو گونه بکارگیری جدول تعریف (نظری و عملی)

پس جدول تعریف دو گونه بکار می‌رود یک گونه برای تعریف یک موضوع بدون لحاظ سایر موضوعات. (تحلیل نظری): در تحلیل نظری جدول تعریف خبری از موضوعات جز موضوع اول تا آخر نخواهد بود که این جدول برای نظام اصطلاحات درجه یک است زیرا نظام اصطلاحات نظام اصطلاحات نظری و فلسفی است و ربط مدل را به فلسفه نشان می‌دهد در نظام اصطلاحات می‌خواستید بحث فلسفی بیاورید و حالا هم همین کار را بکنید ولی برای مطالعه عینیت دیگر جدول تعریف شما جدول شاخصه می‌شود و هرگز نمی‌تواند بصورت نظری باشد زیرا تعیین هر وصف در عینیت با همه خصوصیاتش می‌باشد و نه فقط یک بُعدش تعیین داشته باشد و بلکه باید از اوصاف هم پایین بیاید و تنزل پیدا کند. شما اوصاف فرهنگ و سیاست را هم که بیاورید فایده ندارد و باید این اوصاف تنزل پیدا کند و بصورت مضاف و مضاف الیه بیایند، مضاف و مضاف الیه مثل فرهنگ لیوان و لذا اگر شما وصف اقتصادی هم بگویید بدرد نمی‌خورد و بلکه باید فرهنگ پنکه، فرهنگ شیء، فرهنگ ساختار اجتماعی، فرهنگ محصول و فرهنگی که یک آدمی را ساخته بنابر این جدول تعریف می‌تواند وصف یا چند وصف را اصلی قرار دهد و فقط بصورت وصفی همانها را خرد بکند و جلو رود ولی این کار فقط بدرد بحث ثوری و تعریف نظری و نشان دادن ربط فلسفه به عینیت می‌خورد ولی هرگاه بخواهد شاخصه معین کند باید موضوع عینی و بصورت مضاف و مضاف الیه باشد همچنین راندمانش هم باید راندمان عینی بشود البته جدول تعریف در نظام

تعریف در نظر ابتدایی شاید فقط درون یک کل را بواسطه و تنها اوصاف درونی آن را بررسی می‌کردیم ولی بررسی بیرون آن را بیان می‌کردیم که آن موضوع را باید در یک کل شامل تر هم بررسی کنیم مثلاً در تعریف فرهنگ یک جدول برای خود فرهنگ و یک جدول بیست و هفت تایی برای جامعه ترسیم می‌گردد که فرهنگ مثلاً یک وصف آن می‌باشد که بیست و شش ارتباط بیرونی دارد. بنابراین می‌خواهم عرض کنم که بکارگیری روش تعریف نسبت به هر موضوعی یک قاعده بیشتر ندارد که طبق آن قاعده سه بُعدش را می‌بینیم و بعد در هم ضرب می‌کنیم.

(ج): وصفی دیدن و مضاف و مضاف الیه دیدن چگونه می‌شود؟ نکته ظریف همین است که ما یک جدول وصفی و یک جدول مضاف و مضاف الیه و یک نسبتی بین این دو داریم، در جدول وصفی درست است که می‌توان اوصاف درونی و بیرونی شیء مورد تعریف را ملاحظه کرد، ولی باز وصفی می‌بینیم و هر چه هم جلو می‌رویم ولی به مضاف و مضاف الیه نمی‌رسیم.

۵/۳ - ضرورت بدست آوردن قاعده یافتن معادل عینی اوصاف

(س): به نظر ما موضوعات عینی جزء تجمع اوصاف چیزی نیستند و لذا باید یک چیزی را پیدا کنید که جامع این سه وصف، یا جامع این بیست و هفت وصف باشد که آن جامع متناظر عینی می‌باشد.

(ج): این مهم است که یک چیزی را پیدا کنیم که جامع سه وصف باشد.

(س): حضرتعالی عملاً هم همین کار را در جدول

شاخصه انجام دادید.

اصلاحات که نظام تئوری است برای خودش یک خاصیت‌هایی دارد و اینگونه نیست که شما آن را بی‌خاصیت رها کرده باشید و آمده باشید یک کار دیگر بکنید کارهایی که اینجا می‌کنید بر اساس منتهای تعریف شده و بارم بندی شده در فضای اصطلاحات می‌باشد.

۵/۱ - مدل باید بیانگر وصف (فعل موضوعاً)، موضوع عینی (موضوعات فعل) و راندمان وصف و موضوع (آثار فعل) باشد

(س): من فکر می‌کنم که جدول تعریف به حکم قوائد و روشی که دارد فقط در یک مورد می‌توان از آن استفاده کرد.

(ج): نتیجه آخر را می‌خواهم بگیرم جدول عینی باید به جای سه سطح از معنا در جدول نظری که همه بصورت وصفی بودند باید یک بخش آن نام عینی، یک بخش آن وصفی باشد تا نتیجه‌اش عینی (مضاف و مضاف الیه) و وصفی شود و بتوانیم عینیت را اندازه‌گیری کنیم این تغییر در نحوه بکارگیری جدول تعریف ضروری است یعنی در جدول عینی فعل موضوعاً و موضوعات فعل ذکر می‌گردد و آثار و راندمان هم از نسبت بین این دو بدست می‌آید بنابراین این جدول تعریف که وصفش را از یک جا می‌آورد و بعد آن را ناظر به یک موضوعی می‌کنید و بعد بین وصف و موصوف عینی نتیجه می‌گیرید به معنای رفتن به طرف شاخصه است. اگر اینکار را نکنید نمی‌توانید شاخصه را بدست بیاورید زیرا تا هر کجا که اوصاف موضوع را خرد کنید فقط همان موضوع می‌باشد.

۵/۲ - بدست نیامدن موضوعات عینی، (مضاف، مضاف

الیه) از تکثیر اوصاف

(س): ما قبلاً یک بحث داشتیم به اینکه در جدول

هفت تای آن مضاف و مضاف الیه باشند تا یک مطلب دیگری را تحویل بدهد.

۵/۵ - وصف مولد کارآمدی و قدرت

بنابراین اضافه علت قدرت یا کارآمدی نمی شود اضافه مثل لیوان که کارآمدی اقتصادی، کارآمدی سیاسی و کارآمدی فرهنگی آن با وصف درست می شود.

۵/۶ - تعیین موضوع دارای وصف در عینیت با اضافه (ملاحظه موضوع فعل)

اضافه کارآمدی این لیوان را در عینیت محقق می کند که در اضافه شما باید موضوع فعل یا موضوع وصف و یا موصوف و وصف را ملاحظه کنید موصوف و وصف در جدول اوصاف و موضوع وصف در جدول شاخصه است. (س): مگر متناظر با آن موصوف نباید موضوع

پیدا کنیم؟

(ج): این تناظری را که دارید پیدا می کنید یعنی می خواهید قاعده مند به آن برسید، ...

(س): قاعده اش هر چه باشد ...

(ج): همینکه می گویند قاعده اش هر چه باشد معنایش

این است که قاعده باید موضوعی باشد و نه قاعده وصفی.

(س): یعنی جای آن موصوف، موضوع می گذارید.

مثل اینکه می گویند جای همفکری، برنامه می گذارید.

(ج): خیر بلافاصله این کار صورت نمی گیرد بلکه باید

برای تعیین موضوع جدولی قاعده مند ترسیم کنیم.

(ج): باید معادل نویسی کنید حال آیا این معادل نویسی را قاعده مند انجام می دهید؟

۵/۴ - «وصف علت تعیین و تغییر اضافه»

(س): قرار است قاعده اش را پیدا کنید.

(ج): قاعده همین است که هرگاه شما موضوعاتش را بیاورید (موضوعات، فعل موضوعاً) از وصف موصوف خارج و به اضافه می رسید.

(س): چرا و چگونه خارج شدیم؟

(ج): برای رسیدن به شاخصه مجبورید از وصف به اضافه برسید، هر چند طبیعتاً وصف علت تعیین آن اضافات باشد. یعنی اضافات به تبع وصف تغییر می کنند و این نکته بسیار مهمی است کارآمدی اضافه به تبع اوصاف تغییر می کند.

(س): من همین را درست نفهمیدم.

(ج): به نظر مهمترین قسمت همین تبدیل شدن وصف به اضافه می باشد.

(س): به هر طریقی که تبدیل بشود مباحث گذشته را نفی نمی کند.

(ج): در اضافه وصف را دیگر خرد نمی کنید و این بدین معنا است که وصف را در یک سقفی خرد می کنیم مگر اینکه بخواهیم جدول بزرگتر تا ۷۲۹ وصف درست کنیم اگر بخواهید جدول ۷۲۹ وصف را درست کنید عیبی ندارد ولی باید یک جدول هم درست کنید که بیست و

«وَأَخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی

۷۷۰۴/۰۶

جلسه ۳۴

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

شیوه تنظیم جدول تعریف فرهنگی و شیوه ارتباط یافتن آن با عناوین عینی

فهرست

- ۱ * مقدمه - طرح سؤال ۱
- ۱ - متشکل شدن محتوای جدول اصطلاحات تنظیم شده گذشته از اوصاف جامعه (نه فرهنگ) ۳
- ۱/۱ - فرهنگی بودن جدول اصطلاحات تنظیم شده گذشته از نظر منزلت ۳
- ۱/۲ - عینی نبودن اصطلاحات در جدول اصطلاحات تنظیم شده گذشته ۳
- ۲ - عینی شدن اصطلاحات اجتماعی از طریق سه سطح کیفیت (الگو، ساختار، محصولی) ۳
- ۲/۱ - بیان عوامل الگو، ساختار، محصول، احتمال اول در عینی کردن اصطلاحات اجتماعی ۴
- ۳ - بررسی تفاوت مدل اوصاف و مدل عینیت ۴
- ۳/۱ - مختص نبودن اوصاف جدول اصطلاحات به فرهنگ ۴
- ۳/۲ - درست شدن مدل اوصاف براساس فلسفه‌ای که کارآمدی محدودی دارد ۴
- ۳/۳ - بیان سه خصوصیت برای فلسفه چگونگی ۵
- ۳/۴ - مدل اوصاف ابزار کنترل عینی است که مطابقت با عینیت ندارد ۵
- ۴ - بیان دو گونه تنظیم مدل تعریف اوصاف فرهنگی (بزرگ شدن جامعه یا فرهنگ) ۵
- ۴/۱ - اصل بود آنچه در ستون شاخصه قرار گرفته و مورد بایر بندی قرار می‌گیرد ۵
- ۴/۲ - اصل شدن اوصاف جامعه برای بررسی تأثیر فرهنگ در جامعه ۵
- ۴/۳ - اصل شدن فرهنگ در صورتی که اوصاف جامعه در ستون عناوین قرار می‌گیرند ۶
- ۴/۴ - اصل شدن جامعه در صورتی که موضوعات فرهنگی در ستون عناوین قرار گیرند ۶

- ۴/۵- بررسی وضعیت فرهنگ با اصل شدن موضوعات فرهنگی و بررسی شرایط فرهنگ ساز جامعه با اصل شدن موضوعات جامعه .. ۶
- ۴/۶- تفاوت فعل موضوعاً و موضوعات متصرف فيه فعل..... ۶
- ۴/۷- تأثیرگذاری موضوعات فرهنگ بر سایر موضوعات و برعکس..... ۷
- ۴/۸- در خارج، فرهنگ از حالت وصفی خارج شده و به موضوعات عینی تبدیل می‌شود..... ۷

۵- بازگشت تعین و تغیر شیئی عینی به نظام اوصاف و عدم بازگشت نام و شناسایی شیئی

عینی به نظام اوصاف..... ۷

۵/۱- تبدیل وصف به اضافه طریق تعیین شیئی عینی..... ۷

۵/۲- نظام اوصاف وسیله تعیین منزلت و ارزش (حتی در جایی که مفاهیم نظری موضوع مطالعه باشد)..... ۸

۶- تناظر فعل موضوعاً با «ولایت» موضوعات فعل با «تولی» و آثار فعل با «تصرف»..... ۸

۶/۱- بیان شدن تقسیمات فرهنگ در «فعل موضوعاً»، موضوعات جامعه در «موضوعات فعل» و میزان تصرف فعل موضوعاً در موضوعات

به وسیله «آثار فعل»..... ۹

۷- مشخص شدن اضافه در نسبت بین ستون عنوان و ستون شاخصه..... ۹

۷/۱- اضافه شدن اصطلاحات عمومی جامعه به الگو، ساختار، محصول در صورت بزرگ شدن جامعه..... ۹

۷/۲- اضافه شدن عوامل درونی الگو، ساختار محصول به اصطلاحات عمومی جامعه در صورت بزرگ شدن فرهنگ..... ۹

۷/۳- کنترل فرهنگ نسبت به جامعه براساس احتمال دوم و کنترل جامعه نسبت به فرهنگ براساس احتمال اول (تقویت احتمال دوم) .. ۱۰

۷/۴- اصل شدن جامعه (احتمال اول) در صورت «بهینه فرهنگ» و اصل شدن فرهنگ (احتمال دوم) در صورت «ارزیابی فرهنگ»..... ۱۰

۷/۴/۱- فرهنگ باید اوصاف خاصی داشته باشد تا بتوان جامعه را از منظر فرهنگی ملاحظه نمود..... ۱۱

۷/۴/۲- اصل بودن ستون شاخصه که بیان وصف و موصوف نمی‌کند و فرع بودن ستون عناوین

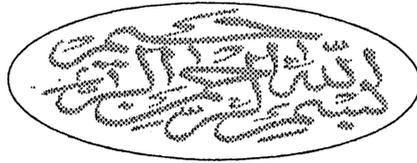
که بیان مضاف و مضاف‌الیه می‌کند..... ۱۲

۷/۴/۳- علت اصل بودن فرهنگ برای ارزیابی و اصل بودن جامعه برای بهینه..... ۱۳

۷/۴/۳/۱- ایجاد شرایط حاکم بر فرهنگ توسط جامعه علت اصل بودن جامعه برای بهینه..... ۱۳

۷/۴/۳/۲- هماهنگ نشدن فرهنگ با سیاست و اقتصاد در صورت اصل نبودن جامعه برای بهینه..... ۱۳

نام جزوه :	مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی	کد بایگانی کامپیوتری :	۰۹۰۰۵۰۳۴
استاد :	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه :	۷۷/۰۴/۰۶
عنوان گزار :	حجة الاسلام پیروزمند	تاریخ انتشار :	۷۷/۰۶/۲۳
ویراستار :	حجة الاسلام جمالی	حروفچینی و تکثیر :	انتشارات فجر ولایت



شیوه تنظیم جدول تعریف فرهنگی و شیوه ارتباط یافتن آن با عناوین عینی

خلاصه بحث گذشته و طرح سؤال

حجة الاسلام پیروزمند: بحثی را که در خدمت شما داشتیم، پیرو تنظیم اصطلاحات مدل فرهنگی و پیدا کردن ما به ازاء عینی اصطلاحات بود. در جلسات گذشته بحث به اینجا رسید که باید «الگو، ساختار و محصول» برآیند جدول باشد. صحبت شد که در «الگو، ساختار و محصول» چگونه در اصطلاحات تنظیم می‌شوند و چه اصطلاحاتی بیانگر اینها هستند. ابتدا گفتیم که اینها ستونی بیان می‌شوند و بعد براساس همان ستونی بودن جدولی را تنظیم کردیم و ابتداء اسم آنرا شاخصه‌های اصلی مدل فرهنگی گذاشتیم و بعد به این نتیجه رسیدیم که اینها چون تناظر یک به یک با قیود اصطلاحات ندارند لذا بهتر است اسمش را جدول عناوین بگذاریم. سپس به همین مناسبت در جلسه قبل راجع به این مطلب بحث شد که اصولاً شاخصه‌ها و عناوین از کجا بدست می‌آیند و چگونه تنظیم می‌شوند و در جدول تعریف چگونه قرار بگیرند؟

حضرتعالی تعبیری داشتید به اینکه ما سه مطلب را باید در جدول تعریف مان داشته باشیم.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: ما در مرحله بررسی روش تولید شاخصه‌های عینی (نه ستون شاخصه‌ها) هستیم.

(س): ما در جدول تعریف از سه جنبه فرهنگ را می‌بینیم ۱- فرهنگ موضوعاً ۲- موضوعات فرهنگ ۳- ثمرات.

فرهنگ موضوعاً عناوین ما را تشکیل می‌دهند و در ستون عناوین و موضوعات فرهنگ در ستون شاخصه‌ها و ثمرات و آثارش هم در طرف کارائی قرار می‌گیرند. لذا بحث شد که اصولاً در جدول تعریف شاخصه‌ها و عناوین چگونه بدست می‌آیند؟ که بحث ناتمام ماند. الآن بحث، متمرکز به همین قسمت است و بهتر است ابتداء بحثی را که در جریان بود کامل کنیم و سپس به بحث بعدی پردازیم.

باید فراتر از وصف باشند (چنانچه آخر جلسه قبل فرمودید). بهر حال هر احتمالی که نسبت به عناوین هست در مرحله بعد به آن می‌پردازیم.

پس سؤال اول این است که شاخصه‌ها را چگونه بدست بیاوریم و جدول اصطلاحاتی که قبلاً تنظیم شده، چه کمکی به این مطلب می‌کند؟ سؤال دوم ستون عناوین چگونه بدست می‌آیند و آیا آن جدولی را که در آخر تنظیم کرده بودیم (الگوی موازنه فرهنگی ...) به عنوان جدول عنوان بپذیریم یا خیر؟ قاعده بدست آوردن عنوان چیست؟

پس دو سؤال دوم پیرامون سه احتمال در رابطه با نحوه بدست آوردن عناوین است به اینکه آیا ما عناوین را بوسیله اصطلاحات (شاخصه‌هایی که عینی نشده‌اند) یا براساس شاخصه‌های عینی بدست بیاوریم؟ یعنی اگر شاخصه باشد، می‌گوئیم: الگوی موازنه فرهنگی یا یک چیزی شبیه این می‌شود یعنی سه تا شاخصه داریم که نسبت به این سه شاخصه یا از اصطلاح مان بدست آمده یا از هر جا که بدست آمده است باید بررسی کنیم که چه عنوان اجتماعی متناظر با آن است؟ یعنی آیا از پایین حرکت کنیم و یا اینکه بگوئیم: عناوین و اوصافی که براساس آنها عنوان بدست بیاید یک اوصافی غیر از اصطلاحات هستند؟ چنانچه ما جدول تعریف را اینگونه تنظیم می‌کردیم و می‌گفتیم: عناوین را از ضرب «توسعه، ساختار و کارآئی» و شاخصه‌ها را از ضرب اوصاف درونی «توسعه، ساختار و کارآئی» بدست می‌آوریم، آیا باید یک چنین تفاوتی را اینجا باز قایل شویم و بگوئیم باید یک اوصافی شاملتری را نسبت به این اوصافی که ضرب کردیم و از آن اصطلاحات را بدست آوردیم در هم ضرب کنیم تا

بنابراین در اولین مرحله بحث فرض بر اینست که جدول اصطلاحات را بدست آوردیم، حالا جدول شاخصه را چگونه تنظیم کنیم؟

(ج): ستون شاخصه یا جدول شاخصه؟

(س): ما ابتدا جدول اصطلاحات اجتماعی به قید فرهنگ را بدست آوردیم و بعد که می‌خواهد در جدول تعریف برود ما به یک شاخصه‌ها و عناوینی احتیاج داریم. حال صحبت این است که این جدول اصطلاحاتی را که بدست آوردیم و به دنبال این هم بودیم که متناظر عینی آن اصطلاحات را پیدا کنیم آیا این تناظرهای عینی در واقع همان شاخصه‌های عینی مدل فرهنگی نیستند؟ به تعبیر دیگر، شاخصه‌های که بعداً در جدول تعریف می‌خواهند بیایند - که همانها هم طبق روش شاخصه‌های فرهنگی، خواهد بود - از کجا بدست می‌آیند؟ آیا از طریق عینی کردن همین اصطلاحات بدست نمی‌آیند؟ اگر چنین است - که تلقی اولیه هم این بود - طبیعتاً باید آن بحث قبل را دنبال کنیم، یعنی متناظرهای عینی اصطلاحات فرهنگی را بدست آوریم که آن متناظرهای عینی، شاخصه‌های عینی مدل فرهنگی را تحویل می‌دهند. بنابراین ما، این بحث را تمام می‌کنیم و سپس به این بحث می‌پردازیم. در بحث اخیر به لحاظ اینکه بحث الگو، ساختار و محصول طرح شد قرار شد که ما اینها را عنوان بدانیم و لذا باید در مرحله بعد مستقلاً وارد بحث عناوین بشویم که طبیعتاً اگر بحث شاخصه‌ها شده باشد بهتر می‌توانیم به عناوین پردازیم به اینکه این عناوین از کجا بدست می‌آیند؟ آیا بوسیله شاخصه‌ها یا بوسیله اصطلاحات یا اصلاً از خارج مجموعه بدست می‌آیند؟ از مجموعه روش تعریف مان نمی‌توانند بدست بیایند زیرا اینها اوصاف هستند و آنها

۱/۲ - عینی نبودن اصطلاحات در جدول اصطلاحات
تنظیم شده گذشته

البته با مشخص شدن متناظر عینی این اصطلاحات، هنوز این اصطلاحات به نفسه در جامعه محکی عینی پیدا نخواهند کرد و بلکه باید دوباره ترجمه بشوند. یعنی ما یک جایی و یا یک چیزی در جامعه نداریم که اسم آن را همفکری مقدرات شکل پذیر عدالت باشد. بنابراین صحیح است که بگوئیم: ما اصطلاحات اجتماعی تولید کرده‌ایم.

۲ - عینی شدن اصطلاحات اجتماعی از طریق سه سطح کیفیت (الگو، ساختار، محصولی)

حال برای اینکه بتوانیم برای این اصطلاحات اجتماعی تولید شده، عنوان عینی بدست بیاوریم باید سراغ فرهنگ - که یکی از عناوین خود جدول عناوین اجتماعی مان بود و در آخرین سطر جدول جامعه (مبداء نظام سیاسی فرهنگی، اقتصادی) آمده است - برویم. برای فرهنگ یک تفسیر داشتیم و اینگونه نبود که فرهنگ، سیاست و اقتصاد از نظر ما تفسیر نداشته باشند. مثل سایر کلماتی که در اینجا بکار گرفته شد و برای هر کدام هم معنایی می‌باشد. ما فرهنگ را به کیفیت معنا کردیم و کیفیت هم در سه سطح «الگو، نظام و محصول» ملاحظه شد. سپس گفتیم که این اصطلاحات عمومی باید بوسیله این قیود خاص بشوند و سپس چند احتمال برای خاص شدن آن مطرح کردیم.

(س): کدام قیود منظور است؟

(ج): بوسیله قیودی که مفهوم فرهنگ دارند. یعنی اصطلاحات عمومی علاوه بر منزلت فرهنگی داشتن با قید فرهنگ، خاص می‌شوند.

اصطلاح بدست بیاوریم و سپس از آن اصطلاح عنوان عینی بدست بیاوریم، یعنی شیبه سیری که برای اصطلاحات، بعد شاخصه پیمودیم، در اینجا هم با یک مجموعه اوصاف دیگر این سیر را بیمائیم؟
۱ - متشکل شدن محتوای جدول اصطلاحات تنظیم شده گذشته از اوصاف جامعه (نه فرهنگ)

(ج): آیا این جدول اصطلاحات (پیش‌نویس چهارم) جدول اصطلاحات فرهنگی است یا اصطلاحات اجتماعی؟ مفروض اینست که خود فرهنگ در اینجا موضوع تقسیم قرار نگرفته است به عبارت دیگر «همفکری، همکاری و همدلی» از مشتقات فرهنگ نیستند ولی حتماً از اصطلاحات اجتماعی هستند، و هم چنین «مقدرات شکل گرفته، شکل پذیر و اولیه» و «عدالت، اعتماد و صیانت» اصطلاحات عمومی هستند.

۱/۱ - فرهنگی بودن جدول اصطلاحات تنظیم شده گذشته از نظر منزلت

البته ترکیب و منزلتهای خاصی که از جمیع جوانب (بلوکی، سطری و ستونی) پیدا کرده‌اند، متناسب با فرهنگ است. به عبارت دیگر صحیح است که بگوئیم: منزلتاً فرهنگی است؛ هر چند مفردات اصطلاحات عمومی هستند. یعنی ترکیب آنها می‌خواهد مفهوم منزلتی را نشان بدهند.

حال اگر بخواهیم این اصطلاحات را در جدول شاخصه‌ها بیاوریم باید متناظر عینی آنها را مشخص کنیم و البته باز این اصطلاحات، اصطلاحات فرهنگ جامعه و یا عناوینی هستند که موضوعات خاصی را در جامعه نشان می‌دهند.

کنیم. اگر نباست اوصاف اجتماعی باشند ما باید سه دسته اوصاف برای سیاست، فرهنگ و اقتصاد ذکر کنیم.

(ج): در اینکه اینها همان اصطلاحات عمومی هستند که ترکیب خاص، در بخش فرهنگ پیدا کرده‌اند، صحبتی نیست و اینکه مابه‌ازاء عینی اینها چیز خاصی را معرفی نمی‌کند ...

(س): خیر، باز دو مرحله است گاه می‌فرمایید: خود جدول اصطلاحات مان باید تغییر و تکمیل و قید فرهنگی در مفهوم آن وارد شود که در این صورت خود اصطلاحاتی که در جدول فرهنگی می‌نویسیم با اصطلاحات جدول سیاسی فرق می‌کند.

(ج): ترکیباً فرق می‌کند.

(س): بله فرق می‌کنند ولی غیر از ترکیباً مفهوماً هم فرق دارند ... البته می‌توانیم بگوئیم: در مرتبه جدول اصطلاحات تغییری که بین اصطلاحات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی است نمی‌تواند مفهومی باشد زیرا کل آنها باید ناظر به کل اوصاف جامعه باشند منتهی وقتی می‌خواهیم برای آنها مابه‌ازاء عینی انتخاب کنیم چون منزلتاً تفاوت کرده‌اند، پس مابه‌ازاء عینیهای متفاوتی هم نتیجه می‌دهند. ۳/۲ - درست شدن مدل اوصاف براساس فلسفه‌ای که کارآمدی محدودی دارد

(ج): مطلب مورد نظر همینجاست: هرگاه بخواهیم به عینیت برویم چه تغییری باید در اصطلاحات انجام بگیرد. یعنی ما یک مدل اصطلاحاتی بصورت وصفی براساس یک فلسفه خاص درست کردیم. چرا اسمش را مدل اوصاف می‌گذاریم و چرا نمی‌گوئیم مدل عینیت؟ زیرا همواره تفسیر تغییرات عینیت براساس فلسفه‌ای صورت می‌گیرد و البته لازمه این حرف این نیست که عینیت برابر با فلسفه است. فلسفه قدرت ساده‌سازی دارد.

(س): یعنی غیر از مفهوم فرهنگ کدام قید منظور شما می‌باشد؟

(ج): مفهوم فرهنگ به کیفیت معنا شد و برای کیفیت سه سطح ملاحظه گردید. حالا سه سطح ملاحظه شده قید اصطلاحات عمومی قرار می‌گیرند و آن اصطلاحات را اصطلاحات خاص می‌کنند بگونه‌ای که آن اصطلاحات دیگر نمی‌توانند مفهوماً شامل بخش سیاسی یا بخش اقتصادی بشوند.

۲/۱ - بیان عوامل الگو، ساختار، محصول، احتمال اول در عینی کردن اصطلاحات اجتماعی

حال «الگو، نظام و محصول» بوجود آمد چگونه اینها را بکار بگیریم؟ آیا خود فرهنگ را با عوامل خودش ضرب بکنیم و به عناوین عمومی اجتماعی کاری نداشته باشیم و بگوئیم: «الگو نظام، محصول» چه عواملی و چه ارکانی دارند؟ یعنی در حقیقت کیفیت چه ارکانی و عوامل متغیری دارد؟ سپس اینها را در هم ضرب بکنیم و جدول عناوین بدست بیاوریم و از طریق جدول عناوین و نسبت آن به جدول شاخصه‌ها، شاخصه‌ها را تفسیر بکنیم؛ شاخصه‌هایی که از اصطلاحات عمومی جامعه پر شده است.

۳ - بررسی تفاوت مدل اوصاف و مدل عینیت

۳/۱ - مختص نبودن اوصاف جدول اصطلاحات به فرهنگ بنابراین این جدول اصطلاحات عمومی که لقب فرهنگ به آن دادید فقط منزلتاً فرهنگی است والا مفردات آن هیچ دلیلی ندارد که خاصاً مربوط به فرهنگ باشد.

(س): فرض آن طرفش هم خلاف است که ما بخواهیم یک اوصاف مختص به فرهنگ و یک اوصاف مختص به سیاست داشته باشیم زیرا ما نمی‌خواهیم بخشی ملاحظه

۳-۳- بیان سه خصوصیت برای فلسفه چگونگی

بنابراین فلسفه اولاً نسبت به همه موضوعات می‌تواند مجموعه بسازد و ثانیاً می‌تواند ساده سازی کند و ثالثاً می‌تواند نسبتی را بین عوامل برای تغییر وصف مشخص کند که کنترل و هدایت نتیجه‌اش باشد.

۳/۴- مدل اوصاف ابزار کنترل عینی است که مطابقت با عینیت ندارد

معنای ساده سازی این است که اقتصاد ممکن است صدهزار عامل روی آن اثر داشته باشد زیرا اقتصاد یک امر اجتماعی است و اراده‌های مختلفی در آن حضور دارد ولی توسط فلسفه این عوامل دسته‌بندی می‌شود. در دسته‌بندی هم ابتدا عوامل محوری را اصل قرار می‌دهند و شروع به ساده سازی می‌کنند و بعد نسبت بین آنها را معرفی می‌کنند و سپس یک نمونه نظری از این استکان می‌سازید. نمونه سازی بعد از ساده سازی است. نمونه سازی ابزار کنترل عینیت است و لذا اگر توانست تغییرات عینی را کنترل کند و هدایتش را بدست بگیرد می‌گوییم: مدل کنترل و تغییرات و هدایت درست شده است. بنابراین مدل عین عینیت نیست بلکه دستگاه و ابزار کنترل عینیت است. بنابراین اوصافی فلسفی عین عینیت نیستند ولی انسجام و تلائم دارند و باید قدرت کارآمدیش را در عینیت تمام بکند در عین حالی که عینیت یک چیز دیگر است.

۴- بیان دو گونه تنظیم مدل تعریف اوصاف فرهنگی (بزرگ شدن جامعه یا فرهنگ)

مدل شما ابتدا از اصطلاحات و از نظام اوصاف فلسفی به نظام اوصاف اجتماعی از جامعه هم پایین‌تر می‌آید و توسط آن کنترل عینیت صورت می‌گیرد.

حال ما اصطلاحات را در این جدول آوردیم و از این جدول در جدول نعلی شکل و از جدول نعلی شکل به جدول تعریف بردیم. حالا که در جدول تعریف آوردیم معنایش این است که ستون شاخصه از همین‌ها پر می‌شود. به یک روشی هم ستون عناوین را پر می‌کنیم که براساس روش تقسیمات فعل موضوعاً در ستون عناوین قرار می‌گیرد. البته این در صورتی است که بخواهیم اوصاف جامعه را بزرگ کنیم ولی اگر بخواهیم اوصاف فرهنگی را بزرگ کنیم بالعکس می‌شود. یعنی یا این جدول تجزیه و ترکیب و فرهنگ جامعه را کوچک می‌کنیم و ...

(سن): یعنی فرهنگ را در شکل نعلی شکل در نمی‌آوریم بلکه «الگو، نظام و محصول» و عوامل درونیش را ضرب در هم می‌کنیم و یک جدول دیگری درست می‌کنیم. در این صورت فرهنگ را بزرگ و جامعه را کوچک می‌کنیم و در جدول عناوین می‌گذاریم.

۴/۱- اصل بود آنچه در ستون شاخصه قرار گرفته و مورد بارم بندی قرار می‌گیرد

چرا لقب بزرگ و کوچک را می‌آوریم؟ چون هر چیزی را که بخواهید تقسیم بکنید در جدول شاخصه‌ها می‌آوردید و معنایش اینست که آنرا اندازه گیری می‌کنید و چیزی که اندازه گیری و بارم بندی می‌شود آن چیز در جدول‌تان اصل است.

۴/۲- اصل شدن اوصاف جامعه برای بررسی تأثیر فرهنگ در جامعه

اگر حضور فرهنگ در جامعه موضوع بحث است باید موضوعات متصرف فیه فرهنگ را بزرگ کنید زیرا می‌خواهید نقش فرهنگ را در اقتصاد، سیاست و حتی خود فرهنگ ملاحظه کنید. اگر بخواهید تغییرات و تأثیرات

می شوند و شرایط فرهنگ ساز و سازنده پذیرش مورد بررسی قرار می گیرند.

(س): یعنی آیا می شود تعبیر به بیرون و درون کرد؟

(ج): به درون و بیرون به یک معنا می توان تعبیر کرد.

یعنی مفردات همین جدول بگونه دیگر درست می شود و بیرون این، در دو جدول دیگر بکار گرفته می شود که جدول سیاست و اقتصاد باشد. بیرون و درون از نظر نفس اصطلاحات هموائی دارند یعنی همان اصطلاحات عمومی هستند.

(س): اوصاف عمومی است.

(ج): بله اوصاف عمومی جامعه است و مفرداتش با ترکیب و منزلتی خاصی در جدول اقتصاد و سیاست بکار گرفته می شوند. یعنی ستون عناوین تان در جدول فرهنگ نسبت به ستون عناوین سیاست و ستون عناوین اقتصاد مغایرت دارد ولی در ستون شاخصه از نظر مفردات مشابهت زیادی دارند.

۴/۶ - تفاوت فعل موضوعاً و موضوعات متصرف

فیه فعل

(س): سر جای خودش من سؤال دارم که این تفکیک چه موضوعیتی دارد به اینکه ما فرهنگ یا جامعه را بزرگ کنیم، منتها آیا الآن جای پرداختن به این مطلب هست یا خیر؟

(ج): فعل موضوعاً یک صحبت و موضوعات متصرف فیه فعل یک صحبت و آثارش هم یک صحبت است. در خارج موضوع متصرف فیه فرهنگ، موضوع متصرف فیه سیاست و موضوع متصرف فیه اقتصاد، جامعه است ولی فرهنگ موضوعاً غیر از اقتصاد موضوعاً و غیر از سیاست موضوعاً می باشند.

خودش و یا سیاست و یا اقتصاد را بر فرهنگ بررسی کنید باید عناوین جامعه بزرگ پشود زیرا اگر عناوین فرهنگ بزرگ و عناوین جامعه کوچک شود آنچیزی که همواره تقسیم و کنترل می شود، خود موضوعات فرهنگی است که معنون به عناوین اجتماعی هستند و در این صورت ما باید جدول اصطلاحات اجتماعی را جزو عنوان بگذاریم.

۴/۳ - اصل شدن فرهنگ در صورتی که اوصاف جامعه در

ستون عناوین قرار گیرند

یعنی ما به دو گونه می توانیم جدول تعریف را پر کنیم یکی اینکه اصطلاحات بدست آمده را در سمت راست و در ستون عناوین بگذاریم، بدون اینکه از این اصطلاحات در بخش اصلی، فرعی و تبعی ذکری به میان بیاید و بدون اینکه در جدول شاخصه حضور داشته باشند که در این صورت این بخشها را می توان از مشتقات فرهنگ پر کرد. در این جدول تعریف چیزی که تحت کنترل قرار می گیرد، وضعیت فرهنگ تحت اصطلاحات جامعه است.

۴/۴ - اصل شدن جامعه در صورتی که موضوعات

فرهنگی در ستون عناوین قرار گیرند

می توان بالعکس عمل کرد به اینکه جدول اصطلاحات را مقسم تقسیمات قرار دهیم و عناوین فرهنگ را در ستون عنوان قرار دهیم.

۴/۵ - بررسی وضعیت فرهنگ با اصل شدن موضوعات

فرهنگی و بررسی شرایط فرهنگ ساز جامعه با اصل شدن موضوعات جامعه

(س): در شیوه اولی فرمودید وضعیت فرهنگ مورد

مطالعه قرار بگیرد اما کارائی شیوه دوم چیست؟

(ج): در تنظیم دومی، موضوعات جامعه درشت

۴/۷ - تأثیرگذاری موضوعات فرهنگ بر سایر موضوعات و برعکس

(س): من از دو جنبه این را متوجه نمی‌شوم، ما وقتی مدن فرهنگی درست می‌کنیم فرض بر این است که فرهنگ را یک بُعد اجتماعی می‌بینیم.

(ج): خیر، مفروض، اینست که فرهنگ روی پارک ساختن و ساختمان ساختن اثر می‌گذارد و بالعکس، ساختمان سازی روی فرهنگ اثر می‌گذارد. فرهنگ تحت تأثیر قدرت سیاسی قرار می‌گیرد و روی قدرت سیاسی هم اثر می‌گذارد. پس موضوعات غیر فرهنگی بر فرهنگ و فرهنگ هم بر آنها اثر می‌گذارد.

۴/۸ - در خارج، فرهنگ از حالت وصفی خارج شده و به موضوعات عینی تبدیل می‌شود

(س): کل موضوعات اجتماعی همانطوری که می‌فرمایید وجه فرهنگی دارند و لذا از این نظر در مدل فرهنگی جا دارند، یعنی تأثیری که بر فرهنگ می‌گذارند و تأثیری که فرهنگ بر آنها می‌گذارد. یعنی تلقی از مدل فرهنگی این است و لذا گفتیم دید بخشی نسبت به فرهنگ نداریم. به تعبیر دیگر فرهنگ یک بُعد است و سیطره‌اش بر کل موضوعات جامعه می‌باشد. حال اگر این را گفتیم، راه تفکیک از همینجا بسته شده است.

(ج): حضور فرهنگ در کجای اقتصاد و در کجای سیاست می‌باشد؟

(س): حضرتعالی هر دو دیدگاه را به رسمیت می‌شناسید و می‌خواهید با هم جمع کنید.

(ج): یعنی در خارج اینگونه نیست که اینها ابعادی باشند که بتوان به صورت وصف قضیه را تمام کرد. ابعاد باید از وصف به اضافه تبدیل شوند.

(س): یعنی در نهایت شما در عین حالی که می‌گویید فرهنگ بُعد است اما می‌پذیرید که در جامعه سه بخش موضوعات داریم.

(ج): اگر من گفتم انرژی‌هایی که در اینجا هست چگونه است، بعد باید سختی و سستی، کشش پذیری و تنش‌شان را بررسی کنیم لذا در اینکه کنترل و تغییر توسط اوصاف واقع می‌شود تردیدی نیست ولی تغییر هیچگاه به اوصاف ختم نمی‌شود زیرا می‌خواهد به تعیین برسد و شیی متعین محتوای مضاف و مضاف‌الیهی دارد.

(س): الآن حضرتعالی می‌فرمودید: ما هم ابزار برای مطالعه و هم تغییر شئی متعین درست می‌کنیم.

(ج): چه ربطی دارد؟ شیی متعین چرا بیاید و از کجا می‌آید؟ قبول که شما تراز و ساختید ولی چگونه چیز در ترازو می‌گذارید.

۵ - بازگشت تعین و تغییر شیی عینی به نظام اوصاف و عدم بازگشت نام و شناسایی شیی عینی به نظام اوصاف

(س): شیی متعین را از زاویه عینک خودمان به رسمیت می‌شناسیم و اصلاً تعیین آنرا قبول داریم و تعین آنرا هم به این می‌دانیم.

(ج): یعنی تغییرات و تعینش تابع نظام اوصاف است ولی نام و شناسائی آن هرگز به اوصاف بر نمی‌گردد و فقط نام فلسفی آن به اوصاف بر می‌گردد. ترکیب اوصاف نام استکان و لیون تحویل نمی‌دهد بلکه تنها می‌گوید: ظرفی که چنین و چنان است و باید صد خصوصیت داشته باشد.

۵/۱ - تبدیل وصف به اضافه طریق تعیین شیی عینی این انطباق و تطبیق اوصاف به خارج بوسیله اضافه می‌شود.

مفروض فلسفی علت تغییر می‌شوند. حالا اگر طبقه بندی شما در تغییر امتحان داد یعنی به صورت مضاف و مضاف الیه صورت گرفت و ارتباط به وصف و موصوف هم پیدا کرد در این صورت طبقه بندی کامل می‌شود. ترازو در حقیقت وصف و موصوف است و به همین دلیل هم ارزش دارد که ما بیائیم از بدیهی‌ترین امر (در فلسفه) آغاز کنیم تا به اینجا برسیم.

البته حتماً باید رابطه منطقی بین وصف و اضافه مشخص بشود. این صورت مسئله اصلی است.

حال نسبت به کیفیت دسترسی به چنین چیزی، احتمالات متعددی مطرح است. بنابراین ما هم صفت و موصوف و هم مضاف و مضاف الیه و کارآمدی اجتماعی و بکارگیری اصطلاحات را می‌خواهیم که این دو در دو سطح می‌باشند.

البته مضاف و مضاف الیه در دستگاههای دیگر، می‌تواند درباره مفاهیم هم صحبت کند ولی در دستگاه ما، چون موضوع بحث کنترل عملکرد است لذا هرگاه بخواهیم تغییر مفاهیم و تکامل و کارآمدی آنها را اندازه گیری کنیم؛ هرگز آنها تنها به صورت مضاف و مضاف الیه و بریده از او صاف نمی‌بینیم و بلکه ابتدا باید نظام اوصاف برای آنها ذکر کنیم سپس آن را تبدیل به مضاف و مضاف الیه می‌کنیم و در آخر نسبت بین آنها را هم بررسی می‌کنیم و بعد می‌گوئیم: این مفهوم فلسفی در چه زمانی پیدا شد و چه کارآمدهایی را در تکامل علوم داشته و چه موقع هم از بین رفته است؟

۶- تناظر فعل موضوعاً با «ولایت» موضوعات فعل با «تولی» و آثار فعل با «تصرف»

پس ما در درجه اول به وصف و موصوف، مضاف و

(س): اضافه چه به چه؟

(ج): می‌گویید این شیئی منطقی آن خصوصیات را دارد و جدول خصوصیات آن اینست که تطبیق این خصوصیات توسط اضافه صورت می‌گیرد.

(س): این بجای خودش قبول ولی نفی این صحبت را نمی‌کند.

(ج): ما که آنرا نفی نمی‌کنیم. در اینکه اوصاف حتماً حکومت بر تغییر و تعین دارند حرفی نیست ولی وقتی به طرف شی و امر خارجی می‌رویم باید حتماً تبدیل وصف به اضافه صورت بگیرد. یعنی باید معلوم باشد صورت مسئله چه چیزی را می‌خواهیم تا قاعده‌مند بتوانیم بگوئیم «این آن اوصاف را دارد» یعنی نسبتی که بین اضافه و وصف است. وزن مخصوص شی به نظر ما از جهات مختلف به اوصاف است.

۵/۲ - نظام اوصاف وسیله تعیین منزلت و ارزش (حتی در جایی که مفاهیم نظری موضوع مطالعه باشد)

یعنی صحت اینکه بگوئیم: منزلت این شخصیت و چهار است و تغییر در این منشأ چه تغییراتی می‌شود، همه اینها به آن نظام اوصاف (نه به نظام اضافه) بازگشت می‌کند. از نظام اضافه بازم بندی بیرون نمی‌آید. هر گونه طبقه بندی بابت هر دستگاهی اگر به صورت انتزاعی (اضافه) صورت بگیرد ولو وصف را موضوع اضافه قرار بدهد و نسبت بین اوصاف را نیارورد یعنی جریان تغییر اوصاف را نیند طبقه بندی کار آمدی بالائی نخواهد داشت. طبقه بندی کنترل تغییر می‌کند و در کنترل تغییر صحبت از اینکه من این را به صورت اضافی بالاتر و آنرا پایین تر قرار دادم نیست بلکه باید در آن اثبات نسبت بشود. اثبات نسبت توسط دستگاه اوصاف صورت می‌گیرد. اثبات نسبت یعنی نسبتهای

مضاف‌الیه و نسبت بین این دو نیازمند هستیم. برای اینکه بخواهیم به چنین چیزی دست پیدا کنیم یکی از راه‌های طرح شده این است که بپائیم از طبقات مختلف (و نه از یک طبقه) مفاهیم را بیاوریم. از طبقات مختلف به این معناست که یک طبقه را در مرتبه ولایت فرض کنیم و به آن فعل موضوعاً بگوئیم و یک طبقه را متصرف فیه بگوئیم، یعنی اینکه به آن طبقه، تولی دارد و موضوعات مورد تصرف فعل است و یک طبقه هم متناظر با تصرف و آثاری است که پیدا می‌شود (توسعه، ساختار، کارآئی).

۶/۱ - بیان شدن تقسیمات فرهنگ در «فعل موضوعاً»، موضوعات جامعه در «موضوعات فعل» و میزان تصرف فعل موضوعاً در موضوعات به وسیله «آثار فعل»

در مدل فرهنگی زمانی که فعل موضوعاً را می‌گوئیم و موضوعات متصرف فیه آن، هم موضوعات جامعه می‌باشد در این صورت تقسیمات فرهنگ را بیان می‌کنیم و در موقعی که می‌گوئیم: موضوعات متصرف فیه آن، همه موضوعات جامعه هستند معنایش این است که دیگر به صورت خاص، تخصیصی به فرهنگ ندارد و آثاری را هم که دارد باید میزان تصرف فعل را موضوعاً در موضوعات مشخص کند. این به صورت بسیار کلی است.

۷ - مشخص شدن اضافه در نسبت بین ستون عنوان و ستون شاخصه

مطلب فی الجمله روشن شد ولی هنوز دو احتمال هست که این دو احتمال خیلی اثر دارد. یک احتمال این است که آیا ما باید جامعه را - که موضوع تصرف است - درشت کنیم؟ بنابراین احتمال عنوان مبین و به نحو اضافه است، یعنی معنای اضافه را بین ستون عنوان و معنون آن به دست می‌آوریم و یک چیزی را طرف شاخصه می‌نویسیم.

۷/۱ - اضافه شدن اصطلاحات عمومی جامعه به الگو.

ساختار، محصول در صورت بزرگ شدن جامعه

مثلاً الگوی عدالت یا فرهنگ الگوی عدالت در طرف عنوان و در این طرف «همفکری شکل‌پذیری عدالت» نوشتیم و می‌گوئیم این عنوان آنست. در این احتمال «الگوی فرهنگ اعتماد» و «الگوی فرهنگ صیانت» تا نه خانه با تغییراتی تکرار می‌شوند و این طرفش هم شکل‌پذیر و شکل‌گرفته و اولیّه می‌آیند و بعد از این مرحله کسب تعریف اضافی می‌کنیم و می‌گوئیم: فرهنگ الگوی عدالت همفکری شکل‌پذیر عدالت که باید در ترجمه‌اش، بتوانیم برای آن معنون عینی (نه معنون فلسفی) بنویسیم. یعنی باید دسته‌بندی‌هایی از موضوعات خارجی بوسیله مضاف و مضاف‌الیه از این اصطلاحات بدست بیاید که مثلاً در جایی دیگر (غیر از نظام تعریف) جایی برای اینها داشته باشیم. یعنی اولی و دومی این طرف جدول و در طرف موضوع و سومی و چهارمی هم طرف کارآیی قرار می‌گیرند، یعنی نصف می‌کنیم و بعد آن دسته‌های معنا شده را در جامعه اندازه بگیریم. در این صورت چیزی که اضافه شده، این سه تا شاخصه است که روی هم عنوان این اصطلاح شده است.

۷/۲ - اضافه شدن عوامل درونی الگو، ساختار محصول

به اصطلاحات عمومی جامعه در صورت بزرگ شدن فرهنگ

اما اگر بالعکس آن عمل کنیم و بخواهیم فرهنگ را درشت کنیم باید از عوامل «الگو، نظام، محصول» عنوان درست کنیم و آنها را به اصطلاحات عمومی جامعه اضافه کنیم. بعد باید دسته‌بندی‌های را که در جامعه ملاحظه می‌کنیم از زاویه فرهنگ، ببینیم. مثلاً فرهنگ در

نظام اقتصادی و در محصولات اقتصادی چه چیزهایی هست؟ در اینجا خصوصیت را گفتیم و لذا فرهنگ درشت شده و عوامل اجتماعی به نسبت کوچک شده است.

۷/۳ - کنترل فرهنگ نسبت به جامعه براساس احتمال دوم و کنترل جامعه نسبت به فرهنگ براساس احتمال اول (تقویت احتمال دوم)

احتمال دیگر اینکه بگوئیم: بدلیل اینکه تغییرات از نقطه نظر فرهنگ، موضوع بحث می‌باشد، لذا بهتر این است که عوامل درونی فرهنگ را پیدا کنیم و جدول را فرهنگی بنویسیم و امور اجتماعی را کوچک کنیم. یعنی آن را به اجزایی تشریح نکنیم که دو طرف بخواند تا در ترازو قرار بگیرد بلکه خصوصیات الگویی، نظامی و محصولی را مورد توجه قرار دهیم.

اگر موضوع جریان تکامل فرهنگ باشد بهتر است که اینگونه عمل شود. یعنی این دو احتمال باشد همیشه طرف عنوان مضاف الیه و این طرف، مضاف آن است و اینها برای این عنوان هستند اگر اینها را عناوین اجتماعی قرار دادیم این طرف باید موضوعاً خرد شده باشند و کنترل فرهنگ را در جامعه انجام شود و نه اینکه جامعه نسبت به فرهنگ کنترل شود.

(س): کنترل جامعه نسبت به فرهنگ یعنی چه؟

(ج): اگر همفکری و همدلی و همکاری را خرد کردیم موضوعات جامعه، به عنوان مضاف و تقسیمات داخلی فرهنگ مضاف الیه است ولی اگر موضوعات جامعه را (طرف عنوان) گذاشتیم در این صورت جامعه، مضافه الیه و تقسیمات داخلی فرهنگ، مضاف می‌گردد.

(س): شما مضاف و مضاف الیه را برعکس استعمال

نمی‌کنید زیرا مضاف اول می‌آید؟

(ج): مضاف از نظر تعبیری، اول می‌آید، یعنی شما می‌گوئید «کتاب من».

(س): شما می‌گوئید عنوان این وصف و مال این وصف.

(ج): به عبارت دیگر شما می‌خواهید بگوئید این اوصاف که کنترلش هم بوسیله بارم بندی است اوصاف این می‌باشند.

(س): مثل اینکه بگوئیم کتاب مال کیست که در اینجا «کتاب» مضاف می‌شود.

(ج): جامعه را می‌شود در ستون عنوان نوشت و گفت که این فرهنگ جامعه است و می‌شود برعکس نوشت و گفت: جامعه فرهنگ اینست. اگر تغییرات فرهنگ را بخواهیم کنترل کنیم باید فرهنگ در ستون شاخصه بیاید و اگر تغییرات جامعه را بخواهید کنترل کنید باید بالعکس باشد که من این احتمال اخیر را تقویت می‌کنم. به عبارت دیگر می‌خواهم زمان سازی را برای فرهنگ بدانم هر چند جای خودش صحبت شده است که تأثیر سیاست بر فرهنگ زیاد است.

۷/۴ - اصل شدن جامعه (احتمال اول) در صورت «بهینه فرهنگ» و اصل شدن فرهنگ (احتمال دوم) در صورت

«ارزیابی فرهنگ»

شاید بشود اینگونه بیان کرد که اگر شما در زمان بهینه هستید در جدول، اساس را جامعه و اگر در زمان ارزیابی هستید اساس را فرهنگ قرار دهید. یعنی در تغییرات که می‌آیند، اگر اثر سیاست در پذیرش، اثر اول است باید سراغ سیاست رفت. یعنی در حقیقت صحیح است که اینگونه گفته شود که وقتی شما می‌خواهید برای کل جامعه برنامه‌ریزی کنید و عوامل متغیر جامعه را ببینید باید جامعه

را درشت کنید و در بارم بندی هم قدرت بیشتر را به سیاست بدهید ولی زمانی که در خود بخش می‌خواهید بیاید و بگویید فرهنگ چه اثری در کل جامعه دارد باید فرهنگ را درشت کنید و آن را مورد ارزیابی قرار دهید ولو اینکه در اینجا موضوع تغییراتش هم موضوعات سیاست و هم موضوعات فرهنگ و هم موضوعات اقتصاد باشد. به تعبیر دیگر وقتی شما می‌خواهید وضعیت فرهنگ را بدانید باید فرهنگ را درشت و جامعه را کوچک می‌کنید، یعنی فرهنگ را مضاف جامعه و جامعه را مضاف الیه قرار می‌دهید اما برای اقدام و برنامه‌ریزی باید کل جامعه را مورد دقت قرار دهید و لذا باید جامعه را بزرگ کنید. یعنی این تفاوت واضح بین ارزیابی و نسخه دادن است. به دیگر سخن درست است که فرهنگ بر سیاست و اقتصاد اثر می‌گذارد و آنها هم بر فرهنگ اثر می‌گذارند و اثر سیاست هم در دستگاه ما، نسبت به پذیرش بیشتر است ولی در تحلیل باید فرهنگ درشت شود. نسبت به تأثیر سیاست بر فرهنگ مثال ساده‌اش این است که در اداره قدرت به دست دین افتاد و واژه‌های ارزشی جا پیدا کرد و یک فکرها هم در تغییر زیربنای انقلاب فرهنگی، موضوعیت پیدا کرد که تمام اینها در زمان طاغوت، خروج موضوعی داشت، یعنی قدرت عملکرد در دست شما نبود که بگویید روی روابط انسانی تحقیقات میدانی و آن را عوض می‌کنم.

۷/۴/۱- فرهنگ باید اوصاف خاصی داشته باشد تا بتوان جامعه را از منظر فرهنگی ملاحظه نمود

(س): من احتمال دیگری را می‌گویم و شما ببینید با احتمالی که شما گفتید روبرو می‌شود یا نه؟ ما فرض می‌کنیم جدول اوصاف جامعه را داریم براساس آن

می‌توانیم یک مدل عمومی جامعه درست کنیم و براساس این مدل عمومی جامعه هم می‌توانیم تا آخر خط بیایم، یعنی می‌توانیم برای این اوصاف اصطلاح جدول تعریف و حتی عناوین عینی به تعبیر شما مضاف و مضاف الیه پیدا کنیم حالا این مجموعه‌ای که داریم ابتدائاً موضوع آن نه فرهنگ تنها و نه سیاست تنها و نه اقتصاد تنها می‌باشد، بلکه موضوع آن جامعه است. حالا می‌خواهیم موضوع را فرهنگ قرار بدهیم و به تعبیری فرهنگ را ارزیابی و ابزاری برای بهینه، کنترل و ارزیابی فرهنگ پیدا کنیم در این صورت باید به همین مجموعه (مجموعه‌ای که اسم آنرا مدل جامعه گذاشتیم) و کل موضوعات آن نگاه فرهنگی داشته باشیم. یعنی ببینیم که تأثیر آن در امر فرهنگ چیست؟ به تعبیر دیگر برای این کار همان روال را تکرار می‌کنیم منتها از همین زاویه کار را انجام دهیم. یعنی براساس جدول جامعه اصطلاحات درست می‌کنیم و سپس جدول تعریف و عناوین عینی (مضاف و مضاف الیه) پیدا می‌کنیم. حال نکته همین جاست که وقتی من می‌خواهم مدل فرهنگی را درست کنم و تعبیر فرهنگی در موضوعات عینی بیاوریم، آیا این موضوعات عینی (مضاف و مضاف الیه) که می‌خواهد پیدا بشود یکی بخشی از آن موضوعاتی است که در جدول جامعه (یعنی در موضوعات عینی جدول جامعه) می‌باشد یا همه آن موضوعات تکرار می‌شود منتها از زاویه فرهنگ، چون تأثیر فرهنگ در آنها ملاحظه می‌شود؟ در این احتمال همین سیری که فرمودید می‌باشد. یعنی از جدول اوصاف شروع و تا مضاف و مضاف الیه ادامه پیدا می‌کند و لذا صحبت بنده انکار لزوم آن سیر نیست، منتها در این سیری که، پیمودیم، در آخر کار موضوعات عینی بدست می‌آیند

می شود. همچنین اگر موضع سیاست و موضع اقتصاد باشد فرق پیدا می شود. بنابراین رابطه اش با جدول جامعه همین شد که یک سیری را باید توسط جدول جامعه بپیمائیم تا موضوعات اجتماعی تعریف و وزن پیدا کنند و بارم بندی شوند. بنابراین در جدول فرهنگ، همین موضوعات است منتها از منظر فرهنگی به آنها نگاه می شود.

(ج): این کلمه منظر را اگر بخواهیم مقنن کنیم بدین معنا می شود که فرهنگ باید اوصاف خاصی داشته باشد. (س): یعنی ما از موضع فرهنگ نگاه می کنیم و به تعبیر جنابعالی کیفیت آن را ملاحظه می کنیم.

(ج): نکته ظریف همینجاست که از نقطه نظر فرهنگی به کلیه موضوعات جامعه نگاه می کنید.

(س): معنایش این است که یک بخشی از موضوعات فرهنگی می شوند و ما می توانیم بگوئیم: یک موضوعات فرهنگی داریم و این جایی است که فرهنگ بزرگ می شود. (ج): فرض جدول جامعه تا آخرین قسمت نوشته شده یعنی ۱۹ هزار عنوان بدست آوردید و آن را هم به سه ترکیب نوشتید، یعنی سه تا ۱۹ هزار تا درست کردید. حال امروز طرح کردم که ما یک صفت و موصوف و جریان اوصاف و یک مضاف و مضاف الیه داریم.

۷/۴/۲ - اصل بودن ستون شاخصه که بیان وصف و موصوف نمی کند و فرع بودن ستون عناوین که بیان مضاف و مضاف الیه می کند

(س): این مطلب درست است ولی اثبات نمی کند که در مدل فرهنگ یک بار می توانم جامعه را بزرگ کنم تا مثلاً اوصاف را بینم و یک بار فرهنگ را بزرگ کنیم تا عنوان عینی را بینم.

و در عین حال فرهنگ هم بزرگ می شود و اصلاً ما می خواهیم ابزار برای ارزیابی و تغییرات فرهنگ پیدا کنیم و لذا دیگر چه معنا دارد که یک جدول تعریف دیگر برای بزرگ کردن جامعه درست کنیم.

(ج): هر چند ارزیابی درست است و تغییر درست نیست.

(س): اصلاً آیا این دو تا می توانند از هم تفکیک بشوند؟

به عبارت دیگر اگر چنین احتمالی در ذهن مان باشد که ما آخر کار مدل فرهنگی، مدل سیاسی و مدل اقتصادی می خواهیم که موضوعات آنها از جدول اوصاف بدست می آیند، اما وقتی می خواهیم برای آنها متناظر عینی پیدا کنیم سه دسته عناوین عینی پیدا نمی شود که مثلاً یک دسته از آنها در جدول فرهنگی بیاید بلکه یک موضوعاتی است که از موضع فرهنگ به آنها نگاه می شود و یا تأثیر فرهنگی آنها بیشتر است. همچنین یک موضوعات از همین مجموعه تأثیر سیاسی آنها بیشتر است. لذا اگر اصولی، فرعی و تبعی بکنیم در مدل سیاسی مجموعه موضوعاتی از این موضوعات اجتماعی که تأثیر سیاسی آنها اصلی است، بزرگتر می شوند. بنابراین اینکه یک جا جامعه را و یکجا فرهنگ را بزرگ کنیم مفهومی ندارد. ما یک جدول جامعه و یک جدول فرهنگی، سیاسی و اقتصادی داریم.

لذا بهتر است ما اول جدول جامعه را درست کنیم و تا آخر برساندیم و وقتی موضوعات عینی آنرا پیدا کردیم یک بار از موضوع فرهنگ آن را تحلیل کنید. یعنی ابزار برای تحلیل فرهنگ درست کنیم که در این صورت بزرگنمایی و کوچک نمایی بدین معنا در موضوعات پیدا

(ج): این مطلب را اصلاح کنید که دوباره حتماً باید ببینیم. یکبار وقت ارزیابی موضوع خاص که در اینجا فرهنگ باید بزرگ بشود و جامعه کوچک بشود و یکبار موقع نسخه دادن جامعه بزرگ و فرهنگ کوچک می‌شود. عین همین کار در سیاست و اقتصاد هم باید انجام بگیرد. بنابراین یک دستگاه صفت و موصوف و یک دستگاه مضاف و مضاف‌الیه داریم و یکبار باید این طرف در ارزیابی و یک بار باید در نسخه دادن آن طرف بزرگ شود. (س): پس بحث را تفکیک کنیم. ما در اینکه یک مضاف و مضاف‌الیه و یک وصف و موصوف می‌خواهیم محل بحث، نیست بلکه صحبت در این است که وقتی می‌خواهیم مدل فرهنگی یا سیاسی و یا اقتصادی بدهیم باید یکبار جامعه و یکبار موضوع را بزرگ کنیم که این مطلب در فرمایش حضرت‌عالی است یعنی یک وقت می‌فرمایید که به یکی برای ارزیابی و به دیگری برای نسخه دادن احتیاج داریم. در بعضی از فراز صحبت‌هایتان به نظر می‌آید که می‌گویید: این لازم است زیرا از یگی جدول اوصاف و از دیگری جدول عناوین بدست می‌آید، یعنی چون ما هم اوصاف و هم مضاف و مضاف‌الیه می‌خواهیم باید هم آن کار و هم این کار را بکنیم. حال علت احتیاج به این دورا معلوم کنید تا روی آن صحبت کنیم.

(ج): ما دو ستون می‌خواهیم که یک ستون مضاف و مضاف‌الیه و دیگری ستون صفت و موصوف می‌باشد. هر ستونی که صفت و موصوف تحویل داد ستونی است که در جدول درشت شده است و هر ستونی که مضاف و مضاف‌الیه تحویل بدهد معنایش اینست که کوچک شده است. بنابراین باید دو ستون درست کنید و فرقی ندارد که فعل موضوعاً با موضوع فعل درشت شده باشد. هر ستونی

که درشت شده باید به طرف وصف و موصوف و هر ستونی که کوچک شد، باید به طرف مضاف و مضاف‌الیه بیاید.

۷/۴/۳ - علت اصل بودن فرهنگ برای ارزیابی و اصل بودن جامعه برای بهینه

۷/۴/۳/۱ - ایجاد شرایط حاکم بر فرهنگ توسط جامعه علت اصل بودن جامعه برای بهینه

برای ملاحظه وضعیت فرهنگ باید فرهنگ را درشت کنید و لذا باید به طرف صفت و موصوف برود. برای نسخه دادن، جامعه علت است یعنی جامعه عوامل متغیر و شرایط حاکم بر فرهنگ است.

یک قاعده روشی اینست که در یکجا فعل موضوعاً و در یکجا موضوعات فعل باید بزرگ شود.

(س): پس برای اثبات این معنا کاری به اینکه چرا احتیاج به مضاف و مضاف‌الیه داریم؟ فعلاً نداریم.

(ج): هم مضاف و مضاف‌الیه و هم صفت و موصوف و هم نسبت بین‌شان لازم است.

(س): یعنی از لزوم آن نمی‌خواهیم نتیجه بگیریم که پس یکبار باید فرهنگ و یکبار جامعه را درشت کرد. (ج): مطالعه و نسخه.

۷/۴/۳/۲ - هماهنگ نشدن بهینه فرهنگ با سیاست و اقتصاد در صورت اصل نبودن جامعه برای بهینه

(س): حالا وقتی اینگونه شد، سراغ این بحث می‌آئیم که آیا مدل ارزیابی و مدل تغییرات دو تا باشد یا نه؟ (ج): حالا سؤال مهم اینست که وقتی مدل ارزیابی را می‌نویسید منظور ارزیابی کل از نقطه نظر خاص است یا ارزیابی خاص از نقطه نظر کل؟

(س): (از جهت اثباتی می‌گویم) ارزیابی در هر

می‌رسد می‌گوید: تو مهمی و به آن وزیر هم می‌رسد باید بگویند تو مهم هستی و ...

(س): این مطلب لازمه دیدگاه بخشی است، دیدگاهی که می‌آید می‌گوید یک بخش جامعه این و یک بخش جامعه آن است و لذا این اتفاق در آن می‌افتد.

(ج): مسئول سنجش فرهنگ مثلاً جناب آقای جمالی است و می‌گوید: تأثیر من بر اقتصاد این مقدار و بر سیاست این مقدار و بر فرهنگ این مقدار است و لذا به من این مقدار پول بدهید. جناب آقای صدوق هم می‌گوید اثر بخش سیاست در فرهنگ این است و لذا به من پول بیشتر بدهید. در این صورت هیچ کدام طرح هماهنگی کل را ندارند.

(س): چون موضوع کارشان مقید شده است. شما به فردی می‌گویید: شما متخصص مغز و اعصاب هستید و معنایش اینست که دیگر نمی‌توانی به او بگویند کار دیگری انجام بده زیرا می‌گوید: من قرار بود متخصص اعصاب باشم و اگر از اول بنا بود متخصص همه چیز باشم همه کاری هم می‌کردم. ما وقتی که موضوع کارمان را فرهنگ قرار می‌دهیم و می‌خواهیم مدل فرهنگی داشته باشیم. این مدل نفی این را نمی‌کند که یک جایی باید هماهنگ شوند. هماهنگی توسط مدل عمومی جامعه صورت می‌گیرد.

(ج): احسنت! آن وقت، وقتی او برنامه درست می‌کند، اینها تابع او هستند یا او باید تابع اینها باشد.

(س): این مدل است و لذا کسی از آن موضع حرف بزند او تأیید می‌کند و کسی هم از این موضع حرف بزند باز او تأیید می‌کند.

محدوده‌ای باشد قهراً نسخه ناظر به همان است. نسخه نمی‌تواند فراتر از آن عواملی باشد که در ارزیابی دخالت کرده است. اگر کسی بخواهد زخم دست من را خوب بکند در ارزیابی فقط به دست من نگاه می‌کند و لذا نمی‌تواند برای نسخه دادن بگوید: یک دارو هم برای قلبش می‌دهم زیرا تأثیر آن را بر زخمی که بر دست عارض شده ندیده بوده یا توان ملاحظه آن را در ارزیابی نداشته است. بحثی را که در روش تعریف معادله خدمت شما داشتیم، دقیقاً ناظر به همین بوده است، یعنی وقتی خواستیم مدل معادله بدهیم، گفتیم معادله ناظر به همین تعریف است. به بیان دیگر معادله تغییر که می‌خواهد بیان کند، تغییر همین اوصاف و تغییر همین عواملی است که در تعریف آورده‌اید.

(ج): حالا من یک سؤال از شما می‌پرسم. بنابر بیان شما باید هم در ارزیابی و هم در نسخه دادن فرهنگ درشت بشود و همه عوامل جامعه را بگیرد. دو سنجش سیاست و اقتصاد هم همین طور، باید سیاست و اقتصاد درشت بشوند و همه عوامل جامعه را بگیرند.

حال فرضاً ما سه برنامه برای سه تایش درست کردیم.

(س): که در همه آنها همه عوامل جامعه آمده است.

(ج): همه عوامل جدا جدا آمده‌اند و جایی هماهنگ شده‌اند.

(س): هماهنگی چه چیزی مد نظر است؟

(ج): سیاست بهینه شدن خودش و اقتصاد هم بهینه شدن خودش و فرهنگ هم بهینه شدن خودش را می‌خواهد. در هیئت وزیران هر کدام تلاش می‌کند که پول بیشتری برای بخش خودش بگیرد و هر کدام می‌گوید بخش من مهم‌تر است. رئیس جمهوری هم به این وزیر

- (ج): احسنت! این مطلب را رده (۲) می‌بینید یا رده (۳)?
- (س): البته منافاتی ندارد که ما ...
- (ج): پس یک طرح جامعی لازم داریم که در آن طرح جامع متغیرها به گونه دیگری هستند و فرهنگ، سیاست و اقتصاد هر سه حضور دارند. در آنجا فرهنگ و در اینجا فرهنگ ۴ می‌باشد. آیا شما در جدول فرهنگ لازم دارید؟
- (س): ما چهار تا جدول، یک جدول عمومی جامعه و سه جدول سیاسی، فرهنگی و اقتصادی لازم داریم.
- (ج): یعنی برنامه مربوط به رئیس جمهور شد و شما عملاً در تخصیص تابع برنامه او هستید.
- (س): اشکال ندارد ولی این مطلب دخلی به بحث جاری ما ندارد.
- (ج): آنوقت در تخصیص بودجه دچار مشکل می‌شویم.
- (س): ما باید یکبار جامعه را و یک بار فرهنگ را بزرگ کنیم.
- (ج): ظاهراً شما همین کار را کرده‌اید.
- حال شما تبعیت از کدام تخصیص می‌کنید؟
- (س): برای این کار جدول عمومی جامعه را درست می‌کنیم.
- (ج): جدول عمومی جامعه را درست می‌کنید و از تخصیص آن تبعیت دارید، یعنی در برنامه‌ریزی تابع آن هستید.
- (س): پس طبق فرمایشات حضرتعالی در این جدول اصطلاحات فرهنگ را بزرگ کرده‌ایم؟
- (ج): در اصطلاحات تان جامعه را بزرگ کردید.
- (س): ظاهراً اشتراک لفظی شده است. ما یک مدل
- (ج): در مدل جامعه، سیاست ۴ و فرهنگ ۲ و اقتصاد ۱ است. آیا در مدل شما سیاست ۲ است؟
- (س): وقتی که در مدل جامعه این گونه باشد مدل فرهنگی هم براساس چنین معادله‌ای ساخته می‌شود و هیچ وقت خودش را نسبت به سیاست اصل قرار نمی‌دهد.
- (ج): ولی سیاست را در دستگاه خودش فرع و بلکه تابع قرار داده است.
- (س): خیر، تأثیر سیاست بر خودش و تأثیر خودش بر سیاست را می‌بیند.
- (ج): آیا در مدل فرهنگی سهم ۴ را به فرهنگ می‌دهید یا به سیاست؟
- (س): اصلاً تفکیک فرهنگ و سیاست در مدل فرهنگی به چه معناست؟
- (ج): در مدل فرهنگی توسط اصطلاحات آثار فرهنگ را در دو بخش دیگر ملاحظه می‌کنید و براساس این مدل تخصیص بودجه می‌دهید که در این مدل فرهنگ ۴، اقتصاد ۲، سیاست ۱ (همفکری، همکاری، همدلی) می‌باشد.
- (س): چرا همکاری، همدلی و فرهنگ، سیاست و اقتصاد تعیین می‌کنید؟
- (ج): می‌خواهید اینها را متناظر با چه بخشهایی از جامعه بگیرید؟
- (س): سه وصف جامعه هستند و کار به اقتصاد و سیاست ندارند.
- (ج): پس شما اثر فرهنگ را در اقتصاد نمی‌بینید، یعنی در پذیرش از تأثیر تکنولوژی خبری نیست.
- (س): تأثیر فرهنگ در اقتصاد و اقتصاد در فرهنگ از طریق کیفیت همکاری است.

فعل موضوعاً موضوعات فعل و نمره شد دیگر اینها ابعاد همان توسعه، ساختار و کارآئی می باشند و اینها اصلاً به کیفیت در مدل، نمی آیند.

(ج): این هم یک فرض است.

(س): خیر واقعیت است. یعنی اصولاً خلاف اصول اولیه است که ما بیائیم یک مدل درست کنیم و بگوئیم این مدل توسعه است. آیا یک چنین چیزی مورد تأیید جنابعالی هست؟

(ج): از آنجایی که در پژوهش هستیم، دقت می کنیم که آیا این مطلب تلائم منطقی با این مطلب دارد که بگوئیم: باید هم صفت و موصوف و هم مضاف و مضاف الیه داشته باشیم تا از نسبت بین آن دو عناوین تخمینی را بدست آوریم؟ دقت داشته باشید که ما هم احتیاج به نظام اوصاف برای کنترل تغییرات داریم و هم احتیاج به عناوین مضاف و مضاف الیه داریم که توسط آن شاخصه بدست بیاید. یکی بدون دیگری کارآئی نخواهد داشت.

عمومی جامعه داریم که زیرمجموعه آن مدل سیاسی فرهنگی و اقتصادی هست. اما حضرتعالی می فرمایند: وقتی می خواهید مدل فرهنگی درست کنید، یک بار جامعه را و یک بار فرهنگ را بزرگ می کنید.

(ج): آیا در ارزیابی متفق هستید که فرهنگ فعل موضوعاً باید بزرگ شود؟

(س): بله ما هم در این جدول فرهنگ را بزرگ کردیم.

(ج): این جدول فعل موضوعاً است یا موضوعات فعل؟

ما دو دسته مفهوم درست کردیم که یک دسته آن ناظر به وصف و دسته دیگری ناظر به مضاف و مضاف الیه می باشند. حال آیا برای درست کردن جدول ارزیابی یا برنامه ریزی از دو سیر باید بیائیم یا خیر؟

فرض سومی هم شما در نظر بگیرید و تا جلسه آینده، بررسی کنید که آیا می توانید فعل موضوعاً، موضوعات فعل و نمره را ترکیب کنید؟

(س): من همین مطلب را می خواستم بگوئیم که اگر

«وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی

جلسه ۳۵

۷۷/۰۴/۱۳

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

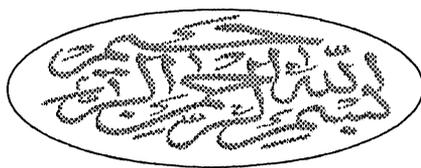
بررسی جدول تعریف فرهنگی و شیوه تعیین ما به ازاء عینی آن

فهرست

- * مقدمه - طرح سنئوال ۱
- ۱- تعیین موضوع بحث فعلی ۲
- ۱/۱- تکمیل جدول تعریف وصفی با صرف نظر از تطبیق آن به عینیت در مقطع فعلی بحث ۲
- ۱/۲- تنظیم جدول تعریف وصفی به وسیله اوصاف فرهنگ موضوعاً، موضوعات فرهنگ و آثار فرهنگ ۳
- ۱/۲/۱- اوصاف مبناء، موضوع، مقیاس در جدول جامعه بیانگر اوصاف فعل موضوعاً، موضوعات فعل و آثار فعل ۳
- ۱/۳- ضرورت تنظیم دو جدول تعریف وصفی برای فرهنگ که در یکی فرهنگ به نفسه تجزیه شده باشد و در یکی جامعه از موضع فرهنگ ۳
- ۲- مقید شدن اصطلاحات فرهنگی به سطوح کیفیت (الگو، نظام، محصول) طریق جاری شدن قید فرهنگی در آن ۴
- ۲/۱- تغییر ماهوی نیافتن اوصاف جامعه در جدول اصطلاحات فرهنگی با وجود تغییر در منزلت قیود ۵
- ۲/۲- تغییر ماهوی یافتن اوصاف جامعه در جدول اصطلاحات فرهنگی در صورت جریان وصف کیفیت در آنها ۵
- ۳- چگونگی بدست آمدن عناوین وصفی در جدول تعریف فرهنگی و ربط آن با شاخصه‌ها ۶
- ۳/۱- برابری توسعه، ساختار، کارایی با مبناء، موضوع، مقیاس در جدول جامعه ۶
- ۳/۲- بدست آمدن عناوین جدول تعریف از سه مرتبه ضرب مبناء، موضوع و مقیاس ۶
- ۳/۳- ترتیب اولویت عناوین بر اساس میزان تکرار قید موضوع، مقیاس و مبناء در جدول فرهنگی ۶
- ۳/۴- قرار گرفتن کل عناوین جدول فرهنگی به عنوان موضوع برای جدول عمومی جامعه ۶
- ۳/۵- بازگشت قید سوم شاخصه‌ها (اصطلاحات) به موضوع، قید دوم به مقیاس و قید اول به مبناء ۷
- ۴- احتمالاتی پیرامون شیوه بدست آمدن ما به ازاء عینی اوصاف ۷
- ۴/۱- عدم انتظار بدست آمدن مضاف و مضاف‌الیه از جدول تعریف وصفی ۷
- ۴/۲- احتمال اول: قابلیت تبدیل وصف به اضافه از طریق تطبیق اصطلاحات به سه سطح کیفیت ۷
- ۴/۳- لزوم رعایت قواعد فلسفی در پیدا کردن شاخصه عینی ۸
- ۴/۴- احتمال دوم: ما به ازاء عینی بزیاند یا نسبت بین فعل موضوعاً (عناوین) و موضوعات فعل (شاخصه‌ها) ۸

- ۴/۴/۱ - لزوم اضافه شدن عناوین به شاخصه‌ها بنابر احتمال فوق..... ۸
- ۴/۴/۲ - تعین خارجی حاصل اضافه وصف به موضوع عینی..... ۸
- ۴/۴/۳ - طرح دو احتمال در بدست آمدن ما به ازاء عینی..... ۹
- ۴/۴/۴ - عدم قابلیت اضافه کل (مثل موضوع موضوع موضوع) به اجزاء خودش (مثل همفکری مقدمات شکل‌پذیر عدالت)..... ۱۰
- ۴/۵ - احتمال سوم: بدست آمدن ما به ازاء عینی به همان ترتیبی که فرهنگ (فعل موضوعاً) از کل اوصاف جامعه برگزیده شده است..... ۱۰
- ۴/۵/۱ - بدست نیامدن موضوع عینی از تکثیر اوصاف..... ۱۱
- ۴/۵/۲ - بدست آمدن موضوع عینی از نسبت بین وصف و اضافه به موضوع..... ۱۱
- ۴/۵/۳ - بدست آمدن موضوع عینی در فرهنگ پس از تعیین کاری که فرهنگ می‌کند، بر چیزی که کار می‌کند و ثمرهای که دارد..... ۱۱
- ۴/۵/۴ - تنظیم جدول تکوین، تاریخ و جامعه وسیله تعیین خاستگاه و تعریف فرهنگ..... ۱۱
- ۴/۵/۴/۱ - تطبیق فاعل تصرفی به «انسان» در جدول تکوین..... ۱۱
- ۴/۵/۴/۲ - وجود سه متغیر اختیار، سنجش و عمل در انسان..... ۱۲
- ۴/۵/۴/۳ - جامعه حاصل وحدت و کثرت انسانی..... ۱۲
- ۴/۵/۴/۴ - وجود سه متغیر سیاست، فرهنگ، اقتصاد در جامعه..... ۱۲
- ۴/۵/۵ - مشخص شدن موضوع، (فرهنگ) در فعل موضوعاً بر اساس تطبیق نظام اصطلاحات به جهانی بینی ناشی از فلسفه..... ۱۲
- ۴/۵/۶ - انجام گرفتن عمل تطبیق در کلی‌ترین وجه (و بدون آنکه مقنن شود) در مباحث فلسفی..... ۱۲
- ۴/۵/۷ - انجام گرفتن سطح دوم تطبیق در جدول جامعه..... ۱۲
- ۴/۵/۸ - تقدم جهانی بینی بر تاریخ شناسی و تاریخ شناسی بر جامعه شناسی..... ۱۳
- ۴/۵/۸/۱ - تعریف متغیرهای انسان شناسی بر اساس ظرفیت، جهت، عاملیت..... ۱۳
- ۴/۵/۸/۲ - بدست آمدن مواد تعریفی از تطبیق روش بر جهانی بینی..... ۱۳
- ۴/۵/۸/۳ - تعیین ما به ازاء فاعل محوری، تصرفی و تبعی اولین سطح تعیین ما به ازاء عینی..... ۱۳
- ۴/۵/۸/۴ - تعیین تدریجی ما به ازاء اوصاف متناسب با گستردگی اصطلاحات..... ۱۴
- ۴/۵/۹ - تعیین ما به ازاء عینی در تقوم بین دستگاه منطقی ساخته شده بر اساس فلسفه و درک انسان از هستی
(که سایر فاعلیتها در آن حاضر است)..... ۱۴
- ۴/۵/۹/۱ - تفاوت فلسفه عمل و فلسفه نظر..... ۱۵
- ۴/۵/۹/۲ - بدست نیامدن موضوعات عینی با بزرگ نمودن دستگاه منطقی (ولو منطبق عمل)..... ۱۵
- ۴/۵/۹/۳ - دستگاه منطقی وسیله داوری نسبت به عینیت است نه موجد اثر عینیت..... ۱۵
- ۴/۵/۹/۴ - انجام «بهینه تشخیص» به وسیله دستگاه منطقی و انجام «تشخیص انتزاعی» (تکلیف) تحت تأثیر عوامل..... ۱۵
- ۴/۵/۹/۵ - تطابقی نبودن شناخت به دلیل حضور سایر فاعلیتها در فاعلیت انسان..... ۱۶
- ۴/۵/۹/۶ - تأثیر تام منطبق در شناخت بر اساس تعریف منطبق صوری..... ۱۶
- ۴/۵/۹/۷ - عدم تابعیت تکلیف (تشخیص مفردات) از دستگاه منطقی..... ۱۶
- ۴/۵/۹/۸ - تابعیت تبدل و تمثل (مجموعه سازی) از دستگاه منطقی..... ۱۶

نام جزوه:	مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۹۰۰۵۰۳۵
استاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه:	۷۷/۰۴/۱۳
عنوان گذار:	حجة الاسلام پیروزمند	تاریخ انتشار:	۷۷/۰۶/۲۴
ویراستار:	حجة الاسلام جمالی	حروفچینی و تکثیر:	انتشارات فجر ولایت



بررسی جدول تعریف فرهنگی و شیوه تعیین ما به ازاء عینی آن

خلاصه مباحث گذشته و طرح سؤال:

حجة الاسلام پیروزمند: در جلسات گذشته پس از مشخص شدن جدول اصطلاحات، به دنبال ما به ازاء عینی برای تطبیق بودیم که بحث منجر به این شد که بگوئیم مجموعه اصطلاحات ما باید ۹ الگو، ۹ ساختار، ۹ محصول ارائه بدهند. سپس ارتباط آنرا با جدول تعریف بررسی و نحوه بدست آمدن آنرا هم دقت کردیم. نسبت به تنظیم جدول تعریف پیشنهاد این بود که ما به عنوان جدول عناوین این اصطلاحات را بپذیریم و آنها را در ستون عناوین قرار بدهیم. خود این بحث منجر شد به اینکه ما یک بحث بیشتری راجع به خود جدول تعریف داشته باشیم به اینکه اصولاً جدول تعریف چگونه تنظیم می شود و این جداولی که تنظیم کردیم، چه استفاده ای از آنها در جدول تعریف می شود؟ در نحوه استفاده از این جداول دو احتمال و دو پیشنهاد مطرح بود. یکی اینکه جامعه را بزرگ و دیگری فرهنگ را بزرگ کنیم و بالطبع هر کدام را که بخواهیم بزرگ کنیم باید اوصاف آن در ستون شاخصه بیاید.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: یعنی نسبتهای ستون شاخصه ملاحظه می شود.
(س): بنابراین در یک احتمال جدول اصطلاحاتی که درست کرده بودیم - که متشکل از اوصاف جامعه بود - در ستون شاخصه اصطلاحات و این جدول اخیر - که الگو، ساختار و محصول بود - در ستون عناوین قرار می دهیم. البته این احتمال در صورتی است که بخواهیم جامعه را بزرگ کنیم، یعنی بخواهیم جامعه را ارزیابی کنیم یا به تعبیر دیگر برای اینکه تأثیر فرهنگ را در جامعه ببینیم موضوعات جامعه را اصل قرار می دهیم. اما اگر بخواهیم خود فرهنگ را موضوع قرار بدهیم، باید اوصاف فرهنگ را بیاوریم، یعنی فرهنگ موضوعاً را در ستون شاخصه و اوصاف جامعه را در ستون عنوان قرار می دهیم.

(ج): که هر کدام سر جای خودش کاربرد دارند.

(س): این دو تا احتمال مطرح شد و گفته شد که جدول تعریف به این دو شکل می تواند تنظیم شود. البته خود این مطلب متفرع بر یک تلقی خاصی از تنظیم جدول تعریف بود: یعنی فرمودید که ما در جدول تعریف باید هم

که بدست آوردیم قبل از بردن آن در جدول تعریف، ما به ازاء عینی برای آن معین بکنیم و سپس به جدول تعریف ببریم. البته می‌توانیم الآن ما به ازاء عینی را معین کنیم و کاری به جدول تعریف نداشته باشیم که طبیعتاً اگر بخواهیم این راه را دنبال کنیم، همان بحث شاخصه مقدم می‌شود، یعنی مجبوریم برای تعیین ما به ازاء رابطه وصف و موصوف و مضاف و مضاف الیه را معلوم کنیم.

یک راه دیگر این است که الآن کاری به تعیین ما به ازاء عینی نداشته باشیم و فرض بر این بگیریم که اصطلاحات مشخص شده است و می‌خواهیم جدول تعریف را تنظیم کنیم و جدول تعریف را به همان تلقی جدول اوصاف تنظیم کنیم.

۱- تعیین موضوع بحث فعلی

۱/۱ - تکمیل جدول تعریف وصفی با صرف نظر از تطبیق آن به عینیت در مقطع فعلی بحث

(ج): یعنی کاری به مضاف و مضاف الیه نداشته باشیم و تنها جدول تعریف اوصاف را درست کنیم که بالطبع دیگر به عینیت کاری ندارد. به عبارت دیگر جدول شاخصه درست نکردید بلکه شاخصه وصفی درست کردید و این امر بسیار مهمی است که باید به آن توجه شود. به نظرم می‌آید باید ابتدا مسئله اختلاف این دو مطلب کاملاً حل می‌شود. یعنی شاخصه‌های اوصافی (وصفی) با شاخصه‌های مضاف و مضاف الیه چه فرقی دارند؟

یکبار جدول تعریف را وصفی پر کنیم بعد برگردیم و بگوئیم برای اینکه اصطلاحات وصفی فرهنگی به مضاف و مضاف الیه برسند و قابلیت تطبیق پیدا کنند چه کارهایی لازم است که انجام بدهیم؟

(س): روال طبیعی بحث همین است، منتها حُسن آن

از فعل موضوعاً و هم موضوعات هم و آثار استفاده کنیم به این کیفیت که آثار را در طرف چپ جدول (در طرف کارآئی) و فعل موضوعاً را در عنوانین و موضوعات فعل را در شاخصه بگذاریم که خود این احتمال به نظر می‌آید با قواعدی که قبلاً برای تنظیم جدول تعریف گفتیم حداقل ابتدائاً هماهنگ به نظر نمی‌رسد. یعنی ما طبق قائده اوصاف توسعه را در ستون شاخصه، اوصاف ساختار را در ستون عنوانین و اوصاف کارآئی را در سمت چپ قرار نمی‌دهیم بلکه طبق قائده ما باید از ضرب اوصاف درونی «توسعه، ساختار و کارآئی»، اصطلاحات درست می‌کردیم و ابتدائاً همان جدول فعلی شکل را پر می‌کردیم و بعد براساس اصطلاحاتی که درست شده، شاخصه دست می‌کردیم. بنابراین شاخصه‌ها از ضرب اوصاف توسعه، ساختار و کارآئی و یا به تعبیر فعلی ما با ضرب «فعل موضوعاً، موضوعات فعل و آثار» بدست می‌آیند و در ستون شاخصه قرار می‌گیرند و بعد از تحلیل آن، موضوعات و آثار و بعد در سیر ترکیب متوجه گیری از این موضوعات و آثار صورت می‌گیرد تا طرف راست و طرف چپ جدول پر بشوند. اگر هم بحثی بوده راجع به عنوانین بوده که ما عنوانین را از کجا می‌آوریم که آنجا یک بحث فلسفی شده که ما از ضرب «توسعه، ساختار و کارآئی» عنوانین را بدست می‌آوریم که تبعاً تطبیق آنرا باید در این موضوع عینی بررسی کنیم. بنابراین مطلب مهم اینست که نحوه استفاده از موضوعات فعل، فعل موضوعاً و آثار در جدول تعریف بنا بر مباحث قبل اینگونه بود که بیان شد.

حال با توجه به این مطلب بحث ما دو روال می‌تواند داشته باشد یکی اینکه همان روال بحث قبل را حفظ کنیم به این ترتیب که ابتدا اصطلاحات را بدست آوریم و سپس

روالی را که می‌پیمودیم این بود که زودتر به نتیجه می‌رسیدیم؟

یعنی ما به ازاء عینی اوصاف را پیدا می‌کردیم ولو مسایل جدول تعریفش را حل نکرده باشیم.

(ج): بله جدول تعریف وصفی را درست نمی‌کنیم و بلکه به جدول تعریف عینی می‌پردازیم و با یک نسبت تقریبی شاخصه عینی آنرا درست می‌کنیم ولی روال طبیعی اینست که ما اول جدول اوصاف وصفی فرهنگ را تکمیل کنیم و بعد ببینیم چه سهمی از آن و باید چگونه بیاید تا شاخصه‌ها بدست آیند.

۱/۲ - تنظیم جدول تعریف وصفی به وسیله اوصاف فرهنگ موضوعاً، موضوعات فرهنگ و آثار فرهنگ

من پیشنهادم اینست که ما ابتدا یک تمرین اجرایی بز روی مضاف و مضاف‌الیه بکنیم. یعنی مفروض بگیریم که جدول وصفی آن هم همین نتیجه را می‌دهد. البته یک اختلاف جزئی پیدا می‌کند و آن اینست که ما فرهنگ را اگر به کیفیت تعریف کنیم باید یک وصف از مبنا و یک وصف از موضوع و یک وصف از مقیاس بگیریم و آنها را در هم ضرب کنیم که البته این احتمال یک مقدار محل تأمل است که اگر بنا باشد از جدول جامعه از سه تای آن (مبنا، موضوع، مقیاس) سه وصف برای توسعه بگیریم باید اوصاف کارآئی و تأثیر هم از آن سه بدست بیاوریم و سپس در هم ضرب کنیم و اصطلاحات بدست آمده را در ستون عناوین بنویسیم.

(س): احتمال راجع چه می‌باشد؟

(ج): اگر ما می‌خواهیم یک جدول تعریفی درست بکنیم که در آن فعل موضوعاً خود فرهنگ و برابر با کیفیت و موضوعات متصرف فیه آن جامعه و آثارش هم باید ملاحظه کنیم.

۱/۲/۱ - اوصاف مبنا، موضوع، مقیاس در جدول جامعه بیانگر اوصاف فعل موضوعاً، موضوعات فعل و آثار فعل

البته در این احتمال باید دقت بیشتر بشود زیرا موضوعات جامعه هم کارآئی و هم سطوح و هم مبنا دارد. به عبارت دیگر فعل موضوعاً برای جامعه مبنا و موضوعات فعل برای جامعه سطوح و اثرش هم مقیاس تأثیر است.

۱/۳ - ضرورت تنظیم دو جدول تعریف وصفی برای فرهنگ که در یکی فرهنگ به نفسه تجزیه شده باشد و در یکی جامعه از موضع فرهنگ

حال در اینجا که فرهنگ را درشت کردید، اگر مضاف و مضاف‌الیه باشد خیلی راحت می‌شود و البته باید این مطلب را مفروض داشته باشیم که فرهنگ را باید به سه وصف الگو، ساختار و محصول تقسیم و سه عامل هم برای هر یک بگوئیم که با ضرب در یکدیگر یک جدول تعریف از فرهنگ درست کنیم. سپس با همین شیوه و یک جدول تعریف هم از جامعه درست می‌کنیم.

(س): من هنوز این تفکیک فرهنگ و جامعه را متوجه نشده‌ام زیرا بنا نبوده که فرهنگ جدای از اوصاف جامعه موضوعیت داشته باشد.

(ج): درست است که ما در اینجا فرهنگ، سیاست و اقتصاد می‌گوئیم ولی در آخرین بخش جامعه همه اصطلاحات باید موصوف آخر آنها یا سیاست یا فرهنگ و یا اقتصاد باشد.

(س): نتیجه سخنان شما اینست که ما دو جدول اوصاف برای فرهنگ نداریم که براساس یکی جامعه و براساس دیگری خود فرهنگ بزرگ شده باشد، بلکه

(ج): منزلت را که تعریف کردید، مواد آنها را چکار می‌کنید؟

(س): در چند جلسه قبل فرمودید که ما برای اینکه ربط بیرونیش را معلوم کنیم باید قید فرهنگی را در کل این جدول و کل این اوصاف جاری کنیم.

(ج): جاری شدن قید به چه معناست؟

(س): برای جاری شدنش ابتدا فرهنگ را به کیفیت و سپس همه اصطلاحات را به کیفیت مقید می‌کنیم. برای این کار هم ابتدا همفکری، همکاری و همدلی را مقید به کیفیت کردیم و گفتیم: «کیفیت همفکری، کیفیت همکاری و کیفیت همدلی». بعد فرمودید همینکه مقید به کیفیت بشوند این قید کیفیت در کل اوصاف جاری می‌شود و لذا دیگر لازم نیست که بگوئیم: کیفیت همفکری کیفیت مقدرات شکل‌پذیر کیفیت عدالت.

(ج): یعنی یک کیفیت بر روی کل اصطلاح بیاوریم مثلاً کیفیت مقدرات شکل‌پذیر عدالت و نه اینکه برای هر قید در اصطلاح یک کیفیت بیاوریم.

سپس ما کیفیت را به سه سطح «الگو، نظام و محصول» تعریف کردیم و با این کار گویا به کل آنها یک قید چهارمی اضافه کردیم. یعنی سه قید در جدول هست و یک قید هم بالای جدول به هم اضافه کردیم.

(س): اضافه به معنای اینست که معنایش را دخالت دادیم. البته شاید خیلی مهم هم نباشد که بگوئیم: قید اضافه شده و چهار قیدی شده‌اند یا بگوئیم: به معنا اضافه شده است؟ به هر حال نتیجه‌اش مهم است که مقید به فرهنگ شده است. بنابراین جدول اصطلاحات فرهنگ همان اوصاف جامعه با یک نگرش خاص می‌باشند.

(ج): بله برای دخالت پیدا کردن فرهنگ مجبوریم

جدول فرهنگ که براساس اوصاف جامعه درست شده یکی است و بعد هم براساس همان جدول اوصاف باید بتوانیم موضوعات فرهنگی را پیدا کنیم. یعنی در مقام مقایسه اگر ما همین کار را نسبت به جدول انجام بدهیم باید عناوین و یا ما به ازاء عینی آن جدول با عناوین و ما به ازاء عینی جدول فرهنگ متفاوت باشند. بنابراین تفاوت آن چیزی که حضرتعالی دنبال آن هستید (که مثلاً ما اینجا گذاشتیم: کیفیت و الگو، ساختار، محصول و امثال اینها) تنها در تطبیق است و نه اینکه بیائیم به موازات این جدول اوصاف یک جدول اوصاف دیگری هم درست کنیم و بگوئیم: می‌توان دو جدول اوصاف برای فرهنگ درست کرد.

۲- مقید شدن اصطلاحات فرهنگی به سطوح کیفیت (الگو، نظام، محصول) طریق جاری شدن قید فرهنگی در آن

(ج): آیا لازم است فرهنگ را به نفس تجزیه کنید و داخل آن بروید یا خیر؟

به نفس معنایش اینست که قبول کردیم که مبنا می‌تواند عام باشد، به عبارت دیگر در اصطلاح «همدلی صیانت مقدرات اولیه» همدلی را از مبنا، صیانت را از موضوع و مقدرات اولیه را از مقیاس گرفتیم. حال آیا اینها را در آخر بیاورم و به هر یک قید فرهنگی اضافه بکنیم یا خیر؟

(س): ما اینگونه جدول را فرهنگی نکردیم.

(ج): آیا قصد ما اینست که همه اینها را روی هم

بیاوریم تا بعد به این سه قید فرهنگی اضافه کنیم؟

(س): فرهنگی کردن آنها اینگونه نبوده که در آخر آنها

قید فرهنگی بیاوریم بلکه گفتیم: برای آنها منزلت فرهنگی

تعریف می‌کنیم.

اصطلاحات را به الگو، نظام و محصول مقید کنیم.

۲/۱ - تغییر ماهوی نیافتن اوصاف جامعه در جدول

اصطلاحات فرهنگی با وجود تغییر در منزلت قیود

(س): این مرحله همان مرحله ایست که میگوئیم:

جدول اوصاف وقتی می خواهد تطبیق خاص پیدا بکند،

متفاوت می شود. یعنی ما از همان اول که جدول

اصطلاحات درست می کنیم معنای فرهنگ را در آن

لحاظ کرده ایم.

(ج): حال اگر بخواهیم این اصطلاحات را در جدول

تعریف ببریم باید آنها را به مضاف و مضاف الیه برسانیم.

(س): بله می رسد، اما در اینکه چگونه می رسد باید

دقت کنیم.

(ج): ما فرهنگ را فعل موضوعاً و اینها را موضوعات

جامعه فرض می کنیم و در این صورت اگر فعل موضوعاً در

این کل جریان پیدا کند آنوقت جدول فرهنگی می شود و الا

منهای چنین جریانی، جدول از نظر مواد (نه از نظر منزلت)

عام است.

(س): البته از نظر مواد هم عام نمی شود زیرا قیود به

یکدیگر اضافه شده اند و لذا تنها قبل از اضافه عام هستند.

یعنی تا وقتی در جدول جامعه هستند عام می باشند.

(ج): احسنت! خاص ساختن آن گاه با منزلتهای

مجموعه ای یا بلوکی و بعد منزلتهای داخلی، ستونی و

سطری می باشد، یعنی اینها را مرتباً تغییر می دهیم و این

تغییر تا منزلتهای داخل یک خانه جریان پیدا می کند و قیود

به صورت خاصی، تقدم و تأخری پیدا می کنند. حالا این

تقدم و تأخرهایی را که پیدا کردند و برابر با توزین مورد نظر

شد در مرحله بعد باید بتوانیم معنای متناسب از آنها

بکنیم. تا اینجا اضافه شده ولی اضافات تغییر ماهوی به قید

نداده اند بلکه تغییر اضافی داده اند.

به عبارت دیگر، همفکری یک معنایی دارد و می شود

یک جا مقدم بر مقدمات و در جایی دیگر موخر از

مقدمات بیاید که ما برای اصلاح این مسئله قید کیفیت

را آوردیم.

(ج): بله، حال نکته مهم اینست که همفکری مقدم بر

مقدمات معنایش با همفکری موخر از مقدمات فرق

دارد ولی فرق ماهوی ندارد و تنها فرق اضافی دارد.

(س): فرق ماهوی هم پیدا می کند.

(ج): مقدمات ساختن پارچ یک چیز و پارچ به عنوان

مقدمات یک کار فکری است. خود معنای پارچ در اضافه

نتیجه دیگری را می دهد نه اینکه کلمه پارچ به نفع در

دوبار که استفاده شده دو تا معنا بدهد.

(س): اضافه می شود.

(ج): پارچ گاه به عنوان مقدمات فرهنگی است یعنی

پارچ روی میز برای آب خوردن می باشد. اما مقدمات

پارچ سازی از نظر فکر یا از نظر مادی معنایش اینست که

مهندسی که در ساختن پارچ انجام می گیرد یکبار خود پارچ

موضوع فعالیت و یک وقت پارچ برای فعالیت است. میزان

تغییری را که پارچ می کند، تغییر در خود پارچ نیست بلکه

تغییر در مجموعه اضافه است. یعنی نتیجه جدید و آرایش

جدیدی دارد. به تعبیر دیگر وقتی در سیاست یا در اقتصاد

بکار می رود به دلیل آرایش جدید، نتیجه جدید دارد.

۲/۲ - تغییر ماهوی یافتن اوصاف جامعه در جدول

اصطلاحات فرهنگی در صورت جریان وصف کیفیت

در آنها

(س): البته ما به اصطلاحات قید کیفیت هم زدیم.

(ج): همینکه کیفیت را می آورید معنایش اینست که

۳/۲ - بدست آمدن عناوین جدول تعریف از سه مرتبه

ضرب مبنا، موضوع و مقیاس

سپس اینها را سه بار در همدیگر ضرب می‌کنیم و «مبنا مبنا» را در اولین خانه - که برابر با شصت و چهار شود - جدول عناوین می‌نویسیم و در طرف شاخصه اصطلاحات را می‌آوریم.

۳/۳ - ترتیب اولویت عناوین بر اساس میزان تکرار قید

موضوع، مقیاس و مبنا در جدول فرهنگی

ما یک تغییرات مهمی در داخل دادیم، یعنی گفتیم در فرهنگ باید بخش همفکری مقدم باشد. حال آیا این امر شامل بر موضوع جامع آن هم می‌شود؟ یعنی آیا باید اوصاف ساختار را مقدم بر اوصاف توسعه قرار دهیم و بگوئیم موضوع موضوع موضوع را در خانه ۶۴ ستون عناوین بگذارید؟ یعنی در سه جدول فرهنگی سیاسی و اقتصادی ستون عناوین تغییر پیدا می‌کند. حال آیا می‌شود برای این دلیلی هم آورد؟ آیا وقتی می‌خواهند به نتیجه تبدیل بشوند و جزو اوصاف جامعه بیایند نباید تفاوتی بین شان باشد؟ در فرهنگ به دلیلی که در جای خودش آن را به جهت تعریف کردیم باید اول موضوع و سپس مقیاس و در آخر مبنا بیاید.

۳/۴ - قرار گرفتن کل عناوین جدول فرهنگی به عنوان

موضوع برای جدول عمومی جامعه

بعد کل آنچه از این جدول فرهنگی بدست می‌آید به عنوان موضوع در جدول شامل شناخته می‌شود یعنی یک جدول شامل مربوط به جامعه هست که منزلت بخش ساختاری آن مختص فرهنگ است.

به عبارت دیگر چهار جدول (جدول ارزیابی سیاست، جدول ارزیابی فرهنگ، جدول ارزیابی اقتصاد و جدول

یک چیز دیگر را دارید دخالت می‌دهید.

(س): آن چیز دیگر همان جریان کل در اجزاء

آن است.

(ج): خیر، بحث اساسی ما همین است که جریان کل

در اجزاء وقتی است که مثلاً الگوی آنرا یا قدرتش و یا تأثیرش را بگوئید.

(س): آیا منظور شما از الگو کیفیت است؟

(ج): بله، «الگو، ساختار و محصول» کیفیت و به معنی

فرهنگ، قدرت و اختیار معنای سیاست و تأثیر معنای اقتصاد را می‌دهد. حالا آیا وارد کردن این قیود به این اصطلاحات معنای اینها را کاملاً متفاوت می‌کند؟ بله، مثلاً الگوی فکر کردن دیگر به معنای منطبق می‌باشد.

(س): کاری به تأثیر همفکری دیگر نداریم.

(ج): کار داریم و لذا می‌گوئیم: منطبق آن چیست؟ مثلاً

آیا منطبق آن انتزاعی یا منطبق مجموعه‌ایست؟ ساختار نظام اجتماعی آن چیست؟ کیفیت محصول آن چیست؟ چه چیزی را سهل و چه چیزی را سخت می‌کند؟

۳ - چگونگی بدست آمدن عناوین وصفی در جدول

تعریف فرهنگی و ربط آن با شاخصه‌ها

(س): بنابراین پیشنهادتان این است که ما ابتدا جدول

تعریف را بر اساس اصطلاحات فرهنگی پر کنیم. یعنی هم شاخصه‌ها و هم عناوین و هم طبقات آثار و موضوعاتش را بدست آوریم.

۳/۱ - برابری توسعه، ساختار، کارایی با مبنا، موضوع،

مقیاس در جدول جامعه

(ج): حالا ما مبنا، موضوع و مقیاس را برابر با اوصاف

توسعه، ساختار و کارایی می‌گیریم.

اینکه بخواهیم اوصاف موضوع، مقیاس و مبنا را به عنوان اوصاف توسعه و اوصاف اصلی - که از روی آنها عناوین بدست می‌آید - قرار دهیم.

در اینجا دیگر می‌توانیم یک جدول وصفی برای فرهنگ درست کنیم.

(س): فقط مسئله‌ای که باقی می‌ماند اینست که در طرف موضوعات و آثار چه نتیجه‌های وصفی می‌خواهیم بنویسیم؟

۴ - احتمالاتی پیرامون شیوه بدست آمدن ما به ازاء عینی اوصاف

۴/۱ - عدم انتظار بدست آمدن مضاف و مضاف‌الیه از جدول تعریف وصفی

(ج): تا اینجا جدول وصفی درست شده است ولی انتظاری برای مضاف و مضاف‌الیه نباید داشته باشید. البته در این جدول معانی با جدول جامعه فرق می‌کنند ولی ترجمه به زبان عینیت نمی‌شود چون مضاف و مضاف‌الیه نیست و تنها جریان وصف است.

۴/۲ - احتمال اول: قابلیت تبدیل وصف به اضافه از طریق تطبیق اصطلاحات به سه سطح کیفیت

حالا اگر فرهنگ را به سه موضوع تحلیل کنید، آیا قدرت این را خواهید داشت که مضاف و مضاف‌الیه آنرا پیدا کنید و بگویید! کیفیت فرهنگ در الگو، ساختار و محصول متبلور می‌شود و تعیین خاص عینی پیدا می‌کند. بنابراین ابتدا تعریف الگو، نظام و محصول را بدست می‌آورید که طبیعتاً تعریف‌های عینی هستند.

سپس الگو، ساختار و محصول و یا اجزایشان را در هم ضرب کرده و ۲۷ عنوان به دست می‌آوریم. حال این عناوین را کجا باید بنویسیم؟ و چه نسبتی با عناوینی که از

ارزیابی کل جامعه) داریم که در جدول جامعه منزلت فرهنگ منزلت موضوع است و لذا باید موضوع موضوع موضوع هم اصلی‌ترین خانه در جدول فرهنگ باشد.

۳/۵ - بازگشت قید سوم شاخصه‌ها (اصطلاحات) به موضوع، قید دوم به مقیاس و قید اول به مبنا

حالا اگر چنین شد، آنوقت در زیر بخش موضوع صحیح است که تقسیمات مبنائی را بیاوریم.

(ج): یعنی اگر بنا باشد در جدول تعریف خانه ۶۴ عناوین را (سطر اول در عناوین) موضوع موضوع موضوع باشد آنوقت در اینجا ستون شاخصه باید مثلاً موازنه یا عدالت باشد. به عبارت دیگر آیا روبروی با «موضوع موضوع موضوع» باید تقسیمات خود موضوع باشد یا تقسیمات مبنا؟ ظاهراً در جدولی که تنظیم شده است عدالت سطر اول و موصوف دوم شده است و این حرف سر جای خودش رعایت شده است یعنی برابر موضوع، عدالت آمده است. آنوقت آیا بنا بر این بیان می‌توانیم بگوئیم که خانه بعدش هم باید اعتقاد و خانه بعدش هم صیانت باشد؟ این کار فی الجمله انجام گرفته است. به عبارت دیگر اگر بر این مبنا که بخواهیم موضوع را بالا ببریم و مقیاس را در بخش دو و مبنا را بخش سه ببریم، آیا اینها را به عنوان موصوف دوم بگذاریم یا به عنوان وصف اول؟

(س): منظور از بالا اینست که می‌خواهیم اصلی قرار بدهیم. اصلی که می‌خواهیم قرار بدهیم، باید موصوف دوم باشد.

(ج): احسنت! آنوقت موصوف اول آنها باید به مقدرات برگردد که برگشته است و وصف اول آن هم باید به مبنا برگردد که برگشته است. یعنی جدول تطابق دارد با

جزء نیست و دیگر نباید اوصاف کل را در ستون عناوین و اوصاف داخلی آنرا در ستون شاخصه بنویسیم. اینها را به ستون عناوین اضافه می‌کنیم.

(س): چه چیزی به چه چیزی اضافه می‌گردد؟

(ج): عناوین باید به ستون شاخصه‌ها اضافه بشوند. مثلاً الگو این چیزها، ساختار این چیزها و محصول این چیزها می‌شود.

(س): مثلاً محصول همفکری مقدماتی شکل‌پذیر عدالت.

۴/۴/۱ - لزوم اضافه شدن عناوین به شاخصه‌ها بنابر احتمال فوق

(ج): احسن! الگوی آن و نظام آن هم مطرح است آنوقت باید به راحتی بتوانید ما به ازاء عینی را پیدا کنید. به عبارت دیگر آیا می‌توانیم بگوئیم ما به ازاء عینی برآیندی از موضوع فعل و فعل موضوعاً می‌باشد به اینکه بگوئیم ستون عناوین به ستون شاخصه اضافه می‌شود؟ به عبارت دیگر یک جایی باید الگو، ساختار محصول تحویل بدهد. یعنی واجد باشد و نه اینکه تحویل بدهد. البته در حقیقت نسبت به محصول موظف است و لکن بدون سازمان و الگو نمی‌شود.

۴/۴/۲ - تعیین خارجی حاصل اضافه و صف به موضوع عینی

آیا می‌توانیم روشاً بگوئیم: اضافه فعل موضوعاً به موضوعات فعل و ثمره‌اش تعیین خاص عینی می‌شود. به عبارت دیگر یک خصوصیت و خصلت فرهنگی یا سیاسی یا اقتصادی داریم که آنرا باید شناسائی کنیم سپس به جامعه اضافه کنیم. تفاوت جدول تعریف شاخصه با جدول اوصاف این است که جدول شاخصه به صورت

جامعه بدست آورده‌ایم، دارند؟ اگر اجزاء فرهنگ را بیاورید فرهنگ و اگر اجزاء جامعه را بیاورید جامعه را بزرگ کرده‌اید.

۴/۳ - لزوم رعایت قواعد فلسفی در پیدا کردن شاخصه عینی

پس دقیقاً معلوم می‌شود که کارمان ابهام ندارد. حال به دنبال قانون شاخصه سازی می‌باشیم. در قانون شاخصه دوباره با یک شکل دیگری باید قواعد فلسفی را رعایت کنیم. در آنجا گفتیم موضوع، فعل و هدف حالا هم باز معنای اوصاف توسعه را می‌آوریم، ولی اوصاف توسعه و تکامل را در ارزیابی عینیت (نه در اوصاف) بکار می‌بریم زیرا قابل هستیم که عینیت هم تکامل دارد. یعنی در بحثی که در حرکت داشتیم، نگفتیم که این حرکت جزء آن نیست یا شیء تکامل ندارد یا شیء اگر به لحاظ وصفش شد کمال دارد ولی به لحاظ شخص آن کمال ندارد. باید بتوانیم برای شیء بلحاظ شخص هم همان بحثها را داشته باشیم. البته تفاوتش در اینست که در آنجا هرگز اوصاف توسعه را از موضوعش نمی‌بریدیم زیرا بنا نبود که اضافه بشود ولی اینجا حتماً باید بپسندید. در اینجا حتماً باید یک وصفی و یک اضافه‌ای و یک ثمره و وصف و اضافه (یعنی نسبت بین اضافه و وصف) داشته باشیم.

در این صورت باید فرهنگ را با یک خصوصیات تعیینی خارجی ذکر کنید و بعد بگوئید: این خصوصیات فرهنگ در جامعه چه اثری را می‌گذارد و بعد حتماً می‌توانید نسبت تقومی بین آثار این دو را ببینید. تقوم یعنی هم اثرپذیر و هم اثرگذار باشد.

۴/۴ - احتمال دوم: ما به ازاء عینی برآیند یا نسبت بین فعل موضوعاً (عناوین) و موضوعات فعل (شاخصه‌ها) حالا جدول مان فرق پیدا کرد و دیگر تفاوتش بین کل و

موضوع موضوع موضوع تا مقیاس مقیاس مقیاس در آن هست و این طرف هم در ستون شاخصه این اصطلاحات را داریم. حالا می‌خواهیم شاخصه‌ها را به شاخصه‌های عینی و عناوین را به عناوین عینی تبدیل کنیم.

(ج): یعنی می‌خواهیم به مضاف و مضاف‌الیه تبدیل کنیم.

(س): فرمایش شما دو گونه قابل طرح است لذا اول این دو را مشخص کنیم و بعد جدا جدا روی آنها بحث کنیم. گاه شما می‌فرمایند الگو، ساختار و محصول را دو مرتبه در خودش ضرب می‌کنیم و ۲۷ عنوان را در ستون عناوین قرار می‌دهیم مثلاً الگوی الگوی الگوی تا محصول محصول محصول می‌شد سپس اینها را به شاخصه‌ها اضافه می‌کنیم.

گاه می‌گویید: ما برای اینکه عناوین عینی مشخص بکنیم یک چیزی شبیه الگو، ساختار و محصول پیدا می‌کنیم و در ستون عناوین می‌نویسیم و سپس به آنچه که در ستون شاخصه هست اضافه می‌کنیم. مثلاً اگر در سطر اول در ستون عناوین آمده موضوع موضوع موضوع، می‌گوئیم موضوع موضوع موضوع همفکری مقدمات شکل‌پذیر عدالت.

(ج): که مثلاً آن طرف در خانه ۹ می‌نویسیم.

(س): یعنی این را مساوی الگو قرار می‌دهیم.

(ج): سه الگو، سه سازمان و سه محصول پیدا می‌کنیم.

(س): حالا صرف نظر اینکه چه چیزی پیدا می‌کنیم شیوه کار را می‌گوئیم. شیوه کار این است که ما عناوین شاخصه‌های وصفی را به هم اضافه می‌کنیم و بعد نگاه می‌کنیم که این اضافه ما را به چه عنوان عینی و موضوع عینی هدایت می‌کند.

مضاف و مضاف‌الیه و عینی می‌باشد. البته در جدول شاخصه هم روش فلسفی آهنگ خودش را حفظ می‌کند، یعنی دوباره در اینجا هم چیزی که باید توسعه پیدا کند (که مثلاً فرهنگ است) در منزلت خودش حفظ شده است نهایت نه به شکلی که در اصطلاحات وصفی بنا بود باشد بلکه به شکل اضافی به وصفی که آنرا تحلیل می‌کند و می‌تواند برایش تعیین خارجی مشخص بکند. یعنی نسبت بین این دو و حاصل جمع بین این دو (که به نحو اضافه می‌باشد) تعیین خارجی را در جامعه نتیجه می‌دهد.

۴/۴/۳ - طرح دو احتمال در بدست آمدن ما به ازاء عینی

(س): تا اینجا از بحث روشن است که ما چون عناوین را از طریق ضرب اوصاف توسعه بدست می‌آوردیم. در اینجا هم (در جدول جامعه) جای آنها، مبنای موضوع و مقیاس گذاشتیم و از ضرب اینها ستون عناوین را پر می‌کنیم و از ضرب اوصاف خود زیر مجموعه اینها با قاعده‌ای که ذکر شده، ستون شاخصه‌ها را پر می‌کنیم که اصطلاحات جدول فرهنگی را هم تشکیل می‌دهند.

(ج): یعنی یک جدول تعریفی بر اساس نظام وصف و موصوف توسط جدول جامعه درست کردیم و سپس آن را به شاخصه (بصورت مضاف و مضاف‌الیه) تبدیل کردیم.

(س): دو نکته فرمودید که باید مشخص بشود، یکی اینکه ما الگو، ساختار و محصول را در ستون عناوین آوردیم و سپس به اوصافی که در شاخصه آوردیم اضافه می‌کنیم. مثلاً الگوی همفکری مقدمات شکل‌پذیر عدالت از اضافه دو خانه اول ستون عناوین و ستون شاخصه شکل می‌گیرد. حالا سؤال اینجاست که ما خود همین الگو، ساختار و محصول را از کجا بدست آوردیم؟ یعنی الآن فرض ما بر اینست که ستون عناوینی داریم که از

بررسی قرار بدهم. می‌گویم: خود این را مجبور هستید تحلیل کنید و نمی‌شود بالا بیاورید و بگویید: فرهنگی شد. یعنی درست است که حروف‌تان را در این ادبیات تغییر دادید ولی تنها وصفاً تغییر دادید و نه مضاف و مضاف‌الیه، یعنی گفتید وصف این موضوع در این مطلب بالاتر است و وصف این موضوع در این مطلب پایین‌تر است ولی خود موضوع را تحلیل نکردید.

(س): حالا نکته همین است که ما موضوع را باید از روی وصفش پیدا کنیم یا اینکه باید از جای دیگر بشناسیم. (ج): موضوع خودش باید مقابلی قرار بگیرد که مشعر باشد. یعنی اگر کسی سؤال بکند به چه دلیل عدالت را مقدم بر صیانت قرار دادید؟ شما بتوانید بگویید: به دلیل اینکه وصف فرهنگ بود. اگر شما هیچ شناختی از فرهنگ نداشته باشید به چه دلیل می‌توانید این کار را انجام دهید. شما بر اساس یک تعریفی در جدول این کارها را کردید که آن تعریف را جزو پیش‌نیازهای خود قرار دادید و بر اساس آن این تغییرات را دادید. یعنی در حقیقت یک تغییراتی را در موضوع متصرف فیه فرهنگ متناسب با فرهنگ صورت دادید. به عبارت دیگر عناوین را با فرهنگ هماهنگ‌سازی کردید. اما خود فرهنگ را هم باید بیاورید.

(س): کجا بیاوریم؟

(س): چرا ما موضوع را فرهنگ گرفتیم یا اینکه چرا

اگر موضوع فرهنگ شد باید این تغییر را بکنند؟

(ج): اینکه می‌گویید: منزلت‌ش منزلت ساختاری است

و باید موضوع را جای مبنا و عدالت را جای صیانت برد معنایش اینست که فرهنگ در تغییراتی که انجام می‌دهد، اصل است.

(س): دلیل این همین است که چون فرهنگ موضوع

۴/۴ - عدم قابلیت اضافه کل (مثل موضوع موضوع موضوع) به اجزاء خودش (مثل همفکری مقدمات شکل‌پذیر عدالت)

(ج): در ستون عناوین اجزاء یک کل نوشته می‌شود که هر کدام هم نسبت به شاخصه‌های روبروی خود کل می‌باشند. یعنی موضوع موضوع موضوع یک کل است که جزء داخلی آنرا مقابل آن در ستون شاخصه ذکر می‌کنید. یعنی عنوان منتجه اجزاء می‌باشد و لذا اضافه‌ای شده است زیرا کل اضافه به جزء نمی‌شود.

۴/۵ - احتمال سوم: بدست آمدن ما به ازاء عینی به همان ترتیبی که فرهنگ (فعل موضوعاً) از کل اوصاف جامعه برگزیده شده است

ولی گاه مفروض شما این است که یکبار اوصاف توسعه، ساختار و کارائی را در شکل اوصاف ملاحظه کردید و سپس آن را از یک مرحله گذرانید و نظام او صاف فرهنگی جامعه را بدست آوردید و سپس اضافه کردید. یعنی دیگر نظام اوصاف فرهنگی از اوصاف به مضاف و مضاف‌الیه تبدیل می‌شود. به عبارت دیگر دوباره فعل موضوعاً (یعنی اوصاف توسعه) می‌گویند ولی نه به آن شکل قبلی بلکه شما دیگر در اینجا فرهنگ را بالای این صفحه نوشتید. حال چرا فرهنگ را آوردید؟ شما یک جدول جامعه دارید که برای فرهنگ، سیاست، اقتصاد است و توجیه آن معلوم است. هر چند عین همین اشکال بر آن هم وارد می‌شود که چرا جامعه را آوردید و اینجا گذاشتید. این موضوع فرهنگ شما یکی از عناوینی بوده که اگر ضرب اینها ۱۹ هزار تا بشود این یکی از زیربخشها بوده است. شما می‌گویید: خیر، همه آنها برابر این می‌شوند (یکی از این سه تا) و من این بخش را می‌خواهم مورد

قرار گرفته است.

(ج): احسنت! پس فعل موضوعاً است و به تبع آن موضوعات متصرف فیه این تغییرات را مشخص می‌کنید، یعنی هر موضوعی را که انتخاب بکنید و بخواهید براساس آن جامعه را نگاه کنید...

(س): اوصاف هم به تبع آن معین می‌شود.

(ج): اول باید وصف خود آنرا معین کنید. یعنی اول باید فعل موضوعاً قابل تعریف باشد و اگر هیچ تعریف اجمالی از آن نداشته باشید، هیچگونه تناسباتی را نمی‌توانید رعایت کنید. اگر یک درجه از تعریف را دارید تنها می‌توانید یک درجه تغییرات را در موضوعات متصرف فیه آن در مرحله دوم (که مرحله تطبیق است) انجام دهید.

۴/۵/۱ - بدست نیامدن موضوع عینی از تکثیر اوصاف

از خردکردن جدول اوصاف تا هر قدر هم که جلو بروید هرگز موضوع عینی بدست نمی‌آید.

۴/۵/۲ - بدست آمدن موضوع عینی از نسبت بین وصف و اضافه به موضوع

(س): پس از کجا می‌خواهد بیاید؟

(ج): از نسبت بین وصف و اضافه بدست می‌آید.

(س): اضافه که اضافه به عینیت است.

(ج): خیر، اضافه به موضوع است و نه تناسبات

موضوع، یعنی یک تحلیل نظری از موضوع دارید.

(س): که همان وصف می‌شود.

۴/۵/۳ - بدست آمدن موضوع عینی در فرهنگ پس از

تعیین کاری که فرهنگ می‌کند، بر چیزی که کار می‌کند و

ثمره‌ای که دارد

(ج): خیر، یک فعل موضوعاً دارید که می‌گویید

موضوع کار و بررسی من فرهنگ است که این غیر از موضوعات جامعه و غیر از موضوعات متصرف فیه آن است. فرهنگ یک کاری در عالم می‌کند و آن کاری را که می‌کند، عین عالم نیست. کاری را که خودش می‌کند، بر چیزی که کار می‌کند و ثمره‌ای که دارد توسط این سه موضوع عینی بدست می‌آید. بنابراین ما باید از موضوع تحلیل داشته باشیم.

(س): با چه وسیله‌ای تحلیل کنیم؟

(ج): ما باید ابتدا فعل موضوعاً، موضوعات فعل و آثار

را مشخص کنیم و سپس بر اساس آنها موضوع عینی را بدست بیاوریم.

۴/۵/۴ - تنظیم جدول تکوین، تاریخ و جامعه وسیله

تعیین خاستگاه و تعریف فرهنگ

حالا ما چگونه موضوعات را پیدا کنیم؟ یک وقت

می‌گویند: ما می‌خواهیم طبقه بندی عناوین موضوعات را

بدست بیاوریم به اینکه چه موضوعی مقدم بر چه

موضوعی است؟ که این یک حرف است. در این صورت

من اولین سئوالی که در اینجا می‌پرسم اینست که شما بعد

از جدول اصطلاحات تان، چه جدولهایی را پر کردید؟ آیا

برای تکوین، تاریخ و جامعه جدول پر کرده‌اید؟ بعد هم از

شما سئوال می‌کنم: آیا این جداولی را که درست کردید،

جدولهای وصفی هم درست کرده‌اید؟

۴/۵/۴/۱ - تطبیق فاعل تصرفی به «انسان» در

جدول تکوین

فرض می‌کنیم که شما در جدول تکوین موجودی دارید

که فاعلیت آن تصرفی است و اسم آن را انسان گذاشتید.

۴/۵/۴/۲ - وجود سه متغیر اختیار، سنجش و عمل
درا انسان

سپس در تحلیل انسان بر مبنای فلسفه تان به این نتیجه رسید که اختیار سنجش و عمل در او به عنوان متغیرها مسطح می باشد. یعنی متغیر اصلی شما در وحدت و کثرت اختیارات، در وحدت و کثرت سنجشها و در وحدت و کثرت عملها به عنوان متغیر اصلی، فرعی و تبعی در رشد انسان می باشد.

۴/۵/۴/۳ - جامعه حاصل وحدت و کثرت انسانی

حالا این وحدت و کثرتها جامعه انسانی را بوجود آورده اند. البته ابتدا جامعه و بعد هم تکامل تاریخ جامعه را بیان کرده اید.

۴/۵/۴/۴ - وجود سه متغیر سیاست، فرهنگ، اقتصاد
در جامعه

سپس متوجه شدید که بنابر فلسفه نظام ولایت سیاست و فرهنگ و اقتصاد در جامعه اصل هستند یعنی اوصاف توسعه را می توان هم برای تکوین و هم برای تاریخ و هم برای جامعه ذکر کرد.

(س): این بحث را برای چه طرح فرمودید؟

(ج): این بحث را برای این طرح کردم تا بدانیم ریشه فرهنگ از کجا بدست می آید. فرهنگ، سیاست و اقتصاد آخرین عنوان می باشند.

۴/۵/۵ - مشخص شدن موضوع، (فرهنگ) در فعل موضوعاً بر اساس تطبیق نظام اصطلاحات به جهان بینی ناشی از فلسفه

سپس فعل موضوعاً موضوعش از فلسفه می آید و نه از اصطلاحات به تنهایی، یعنی از تطبیق نظام اصطلاحات به جهان بینی موضوع بدست می آید.

۴/۵/۶ - انجام گرفتن عمل تطبیق در کلی ترین وجه (و بدون آنکه مقنن شود) در مباحث فلسفی

پس جایگاه تعریف فرهنگ در فلسفه مشخص است. البته این حرف صحیح است که شما می گویند: یکبار با یک نسبت تقریب، شما عمل تطبیق (جدول شاخصه) را در کلی ترین شکل انجام دادید. هر چند آنرا مقنن نکردید و حالا دارید آنرا مقنن می کنید و بعداً باید آن اصول مفروض دوباره با فلسفه کنترل شوند. یعنی شما براساس جهان بینی از بالاترین همه (ولایت، تولی و تصرف «اصلی، فرعی، تبعی» «سیاست، فرهنگ و اقتصاد») تا پایین ترین (تولید، توزیع و تخصیص) اوصاف را بدست می آورید. یعنی از بالای عالم تا کوچکترین چیز ممکن را می توان براساس فلسفه تعریف و به آن تطبیق داد و معنای این کار این است که شما یکبار بصورت تخمینی، جدول شاخصه را در کل جهان بکار گرفتید و بعداً می خواهید آنرا مقنن بکنید و قاعده ای را که در اینجا پیدا می کنید دوباره برمی گردانید و خودش را توسط فلسفه کنترل می کنید.

۴/۵/۷ - انجام گرفتن سطح دوم تطبیق در جدول جامعه

در سطح بعد شما یک قواعد روشی درست کرده بودید که ۸۱ ظرفیت ظرفیت ظرفیت در بالاترین مجموعه قرار می گرفت. براساس آن قواعد روشی جدول اصطلاحات و تعریف و معادله و حالا هم شاخصه را بدست آوردید و یک تطبیق هم قبل از جامعه - یکبار گفته بودیم ولایت، تولی و تصرف، اصلی، فرعی و تبعی، سیاست، فرهنگ و اقتصاد - داده شده بود.

(ج): به عبارت دیگر آیا از فلسفه علاوه بر روش، مواد هم بدست می آید؟

(س): موادش هم مواد اصطلاحی و فلسفی است.

مانند ظرفیت ظرفیت ظرفیت.

(ج): حالا برای تطبیق آن در کل آیا استخراج این

جدول جامعه لازم است یا خیر؟

(س): حالا عرضم هم اینست که ما الآن اوصاف

جامعه را بدست آوردیم.

(ج): از کجا بدست آوردید؟

(س): از همان اصطلاحات بدست آوردیم.

(ج): خیر، شما می‌گویید: همدلی، همفکری و

همکاری یا ارزشی، دستوری و حقوقی و اینها که خود آن

اصطلاحات فلسفی نیستند مگر اینکه بگویید: معادل

هستند. حال سؤال اینست که معادل را از کجا در آوردید؟

(س): آن یک حرف دیگر است.

(ج): اینکه الآن متعادل و با آنها سازگاری و همخوانی

دارند یک حرفی است و لکن از کجا این معادله‌ها

را آوردید؟

(س): ما هم نمی‌دانیم.

۴/۵/۸ - تقدم جهان‌بینی بر تاریخ‌شناسی و

تاریخ‌شناسی بر جامعه‌شناسی

۴/۵/۸/۱ - تعریف متغیرهای انسان‌شناسی بر اساس

ظرفیت، جهت، عاملیت

(ج): یکبار جدول تکوین را ترسیم کردیم.

(س): چرا از تکوین شروع کردید؟

(ج): برای اینکه نمی‌توانستید شما بگویید من از

«ولایت، تولی و تصرف» شروع می‌کنم و بعد در کثرت

اینها، یکمرتبه فقط استناد می‌شود بلکه ابتدا باید تعریف

هستی در اینجا داشته باشید. به عبارت دیگر ابتدا باید به

سراغ جهان‌بینی و تکامل تاریخ یا تاریخ‌شناسی (تاریخ

تکامل) و بعد جامعه‌شناسی و در آخر به سراغ جامعه

بیائید و برای جامعه یک تعریف ارایه دهید.

۴/۵/۸/۲ - بدست آمدن مواد تعریفی از تطبیق روش

برجهان‌بینی

(س): چگونه بشناسیم؟

(ج): باید تاریخ را ولو اجمالاً و قبل از آن هستی و قبل

از آن انسان را بشناسید. انسان را باید در «ولایت، تولی و

تصرف» بشناسید و برایش تعریف ارایه دهید. می‌گویید:

انسان، بزرگترین قدرت تصرنی او، توسعه اختیار اوست و

معنی خلافت هم همین است. توسعه اختیارش، وحدت و

کثرتی دارد و معنای وحدتش، وحدت اجتماعی و کثرتش،

حضورش در اختیار دیگران است. سنجش و عملی هم

دارد که باید برای خود اینها هم اختیار عقبای شدت

ظرفیت و سنجش عقبای ارتقاء جهت و عمل عقبای همان

عاملیتی است که در توسعه گفته شده است. بنابراین

تعریف شما از فرهنگ، از آنجا می‌آید. به عبارت دیگر

تعریف از تطبیق روش بدست می‌آید. نظام اصطلاحاتی

شما اول کار کوچک بوده و بعد بزرگ شده است و باید

عین همین کوچک بودن، بتواند روی تفسیر و تحلیل بسیار

ساده از جهان، تطبیق پیدا بکند.

(س): چگونه باید تطبیق پیدا بکند؟

۴/۵/۸/۳ - تعیین ما به آزاء فاعل محوری، تصرفی و تبعی

اولین سطح تعیین ما به آزاء عینی

(س): جهان هست ولی من جهان را با این عینک

نگاه می‌کنم.

(ج): ابتدا باید خود عینک را مورد مطالعه قرار داد.

(س): اصلاً خودش موضوعیت ندارد و تنها برای

اینست که من چیزی را مطالعه کنم.

(ج): احسنت! پس باید بتواند جهان را در خلاصه‌ترین

برای ما تمام شده است.

بنابراین موضوع نان که می‌خواهد نظر به جامعه بکند، دستگاه منطقی ما یکی از موضوعات یا عوامل متغیر تکامل خواهد بود که تعریف آن موضوع، در جهان، تاریخ و جامعه باید تمام شده باشد. یعنی تعریف آن از اصطلاحات به نفسه بدست نمی‌آید.

۴/۵/۹ - تعیین ما به ازاء عینی در تقوم بین دستگاه منطقی ساخته شده براساس فلسفه و درک انسان از هستی (که سایر فاعلیتها در آن حاضر است)

ما در هر مرحله‌ای که باشیم (چه مرحله اول، دوم یا سوم) مهم اینست که اصولاً وقتی می‌خواهیم ما به ازاء عینی معین بکنیم آیا از مجرای وصف ما به ازاء عینی معین می‌کنیم یا اینکه این هم یک پایه برای تعیین ما به ازاء عینی است یا اینکه اصلاً می‌گوئیم ما جدای از این اوصاف و اصطلاحات وصفی ما به ازاء عینی می‌توانیم پیدا کنیم و بعداً بین آن و این اوصاف یک تقوم نسبتی برقرار می‌کنیم؟ بنابراین این بحث مرکزی در رابطه با کیفیت تعیین شاخصه می‌باشد.

(س): البته هنوز من متوجه نشدم که ما چگونه می‌توانیم بدون این عینک (عینکی که از اوصاف درست کردیم) ما به ازاء عینی معین کنیم؟ پذیرش چنین امری، موضوعیت ساختن چنین عینکی را زیر سؤال می‌برد.

(ج): شما در کوچکترین نظام اصطلاحاتی که داشتید، یک عینک کوچک یا ذره‌بین درست کردید و بلافاصله معادلش را بدست آوردید.

یعنی درست است که عینک داشتید ولی معادل درست کردید.

(س): معادله را با آن عینک درست کردیم یا ...

وجه در اولین معادل سازی ترسیم کند. مثلاً بگوئید! خدای متعال و ائمه معصومین (ع) فاعلیت محوری و انسان فاعلیت تصرفی دارد. البته انسان هم به فاعل محوری و هم به فاعل تبعی نیاز دارد که با این نگاه بحث ولایت تمام می‌شود. بعد اولین بحث تعادل و معادله سازی نسبت به زیربناست، نه اینکه درشت می‌کنیم و تا ۷۶۰۰ می‌رسانیم و آنوقت معادله می‌سازیم.

۴/۵/۸/۴ - تعیین تدریجی ما به ازاء اوصاف متناسب با گسترده‌گی اصطلاحات

(س): برای ما شیوه معادل پیدا کردن مهم است چه مقیاس بزرگ و چه کوچک باشد.

(ج): شیوه اینست که ابتدا هم عرض با نظام، کوچکترین اصطلاحات را در جهان معرفی کنید. مثلاً بگوئید: قوه روحی، ذهنی و عملی داریم. پس از همین جا آغاز می‌کنیم. کثرت و تصرف با شدت بیشتر و ارتباط بیشتر و تأثیر ایجاد می‌شود. کنار بحث تکامل تان این مطلب را می‌گویید. لذا در اینجا دیگر راحت می‌گویید: جامعه را می‌توان از موضع فرهنگ، سیاست و اقتصاد بررسی کرد.

(س): یعنی جدول جامعه در واقع حاصل یک مرحله معادله سازی است.

(ج): حاصل سه مرحله معادل سازی است. یک مرحله معادله سازی در اصل جهانی و هستی شناسی و مرحله دوم آن در تاریخ شناسی و مرحله سوم آن در اینجا می‌باشد. اگر اینگونه است باید از همانجا معادله‌ها را تعریف کنید. اینکه به راحتی فرهنگ را به کیفیت و جهت تعریف می‌کنیم و حاصل آن را پذیرش می‌تأمیم و اسباب پذیرش را ذکر می‌کنیم، همه این مطالب در سر جای خود

(ج): نسبت بین عینک و درک خودتان از هستی می‌باشد. درک مجرد نیست و بلکه براساس درک، یک ساختمان فلسفی درست می‌کنید.

۴/۵/۹/۱ - تفاوت فلسفه عمل و فلسفه نظر

فرق بین فلسفه عمل و نظر در اینست که در فلسفه نظر یک بدیهی از همه اشیاء انتزاع می‌شود و بعد ساختمان فلسفی براساس آن شکل می‌گیرد. معنای این عملکرد اینست که ساختمان نظران خیلی محکم است و کاری به عمل هم ندارد التزامات نظری هم دارد که التزامات نظری فلسفه نظر (نه فلسفه اداره غیبت) می‌شود. اما در فلسفه عمل دو چیز باید در شناخت شناسی شما عاملیت داشته باشد دستگاه شما و تشخیص شما از عینیت که از نسبت بین این دو دستگاه شما شکل می‌گیرد.

(س): تشخیص ما مستقل از این دستگاه چگونه پیدا می‌شود؟

(ج): اگر تشخیص نظری محض باشد اصلاً پیدا نمی‌شود.

(س): خیر، دستگاه ما دستگاه عمل است.

(ج): اگر دستگاه دستگاه عمل است، باید در تمام خصوصیاتش این را نشان بدهد.

دستگاه شما دستگاه عمل و نسبت بین امور بوده ولی خودش نسبت بین سنجش و عینیت را نمی‌بیند.

۴/۵/۹/۲ - بدست نیامدن موضوعات عینی با بزرگ نمودن دستگاه منطقی (ولو منطق عمل)

(س): یعنی عینیت را از این عینک باید ببینیم.

(ج): این بحث، بحث منطقی لطیفی است. اینکه می‌گویید: عینیت را از این عینک بین معنائیش اینست که این عینک را ریزتر کن. این عینک یک دستگاه نظری است

و یک ساختمان بزرگ هم پیدا کردید.

۴/۵/۹/۳ - دستگاه منطقی وسیله داوری نسبت به عینیت است نه موجد اثر عینیت

(س): دستگاه نظری است و برای دیدن عینیت ...

(ج): وقتی می‌گویید دیدن، چه عملی در آن انجام می‌گیرد؟ رفت و برگشت بطرف عینیت را می‌خواهم ببینم. یعنی نوری باید به این برسد و بعد به چشم من بتابد که این اثرها غیر از داوری من درباره اینست. من با نظرم می‌توانم نسبت به این داوری بکنم و نه این که موجد اثر این باشم، اگر داوری من عینی بود، در تکامل این موفق می‌شوم. پس یک پای تشخیص شما از خارج به عنوان یک محور می‌باشد.

۴/۵/۹/۴ - انجام «بهینه تشخیص» به وسیله دستگاه منطقی و انجام «تشخیص انتزاعی» (تکلیف) تحت تأثیر عوامل

(س): این تشخیص را ما از آنطرف می‌دهیم. این تشخیص چگونه می‌خواهد پیدا شود؟

(ج): شما عوامل پذیرش را می‌گویید یعنی شرایط دستگاههای حواس حسی، شرایط اعتقادی و شرایط قوه هوشی و سنجشی را می‌گویید. این عواملی را که می‌گویید غیر از عینک‌تان است. می‌گویید. این دستگاه نرم افزاری من (عینک من) به چه عواملی اثر می‌کند؟ می‌گویم: بر حساسیتهای روحی شما اثر می‌کند.

(س): این معنائیش اینست که ما فرض بگیریم این عینک را درست کرده‌ایم و حال اینکه همه عواملی که می‌گویید: اعتقادی و غیر اعتقادی برای من عینک درست کرده است و من با آن تشخیص می‌دهم ولو مشعر به آن نباشم. آیا غیر از این است؟ یعنی تشخیص بدون عینک

نمی تواند واقع بشود.

(ج): خیر، بهینه کردن با عینک است، و نه تشخیص.

۴/۵/۹/۵ - تطابقی نبودن شناخت به دلیل حضور سایر

فاعلیتها در فاعلیت انسان

(س): شما می گوید اولش کشفی است.

(ج): خیر، کشفی نیست.

(س): وقتی کشفی نیست یعنی با عینک پیدا می شود.

(ج): خیر، شما در عالم تنها نیستید و چیزهایی دیگر

هم خلق شده است و آنها بر شما اثر می گذارند و اصلاً

معنای اینکه شناخت تطابقی نیست همین است. شما

توسط نسبت بین دستگاه بهینه سازتان و تأثیرات تان،

حضور در نسبت پیدا می کنید و شما خودتان نسبت

ساز هستید، یعنی علم سازید ولی تنها نیستید و دیگران

بر شما اثر می گذارند و شما با دستگاه تان بهینه می کنید.

یعنی وجود آثار دیگران را نمی توانید انکار بکنید.

به عبارت دیگر بین آثاری که از بیرون می آید یا

فاعلیتهای دیگر و نسبتهایی که شما بر فاعلیتها پرتی گذارید،

حضور ازاده شما ایجاد رابطه می کند. سنجش یعنی حضور

اراده شما در ایجاد رابطه.

۴/۵/۹/۶ - تأثیر تام منطق در شناخت بر اساس تعریف

منطق صوری

(س): که همیشه بر اساس یک عینکی است.

(ج): خیر، این با دستگاه کشفی اینگونه می شود، یعنی

دستگاهی که در تعریف منطق می گوید:

«آله قانونیه تعصم مراعاتها عن الخطاء فی الفکر»

درست است که شما در تولی فرهنگی تان، دارای قدرت،

ظرفیت و ایجاد ارتباطی هستید که دیگری آن قدرت را

ندارد ولی شما هستید که ارتباط ایجاد می کنید و شما

هستید که ایجاد نسبت می کنید. یعنی بین فشارهایی که از

این طرف (از عینیت) می آید با دستگاهتان هماهنگ

سازی می کنید.

۴/۵/۹/۷ - عدم تابعیت تکیف (تشخیص مفردات) از

دستگاه منطقی

(س): این قسمت صحبت شما را متوجه می شوم ولی

اینکه ما یک تشخیص جدایی از دستگاه مان داریم، این

مطلب را نمی فهمم.

(ج): باید آنها در تکیف بیایند. یعنی آنها باید در تمیز

شما بیایند. در هماهنگ سازی آنها شما می توانید ایجاد

نسبت جدید بکنید.

(س): آن موقع هم اسم تشخیص به خود می گیرد.

(ج): خیر ...

(س): وقتی من نسبت برقرار نکرده باشم چه

تشخیصی است؟

(ج): تشخیص مفردات غیر از تشخیص

ترکیبات است.

۴/۵/۹/۸ - تابعیت تبدل و تمثیل (مجموعه سازی) از

دستگاه منطقی

(س): می فرمایید دو سطح از تشخیص است؟

(ج): بله، حتماً شما در بهینه سازی از قدرت

مجموعه سازی تان استفاده می کنید و لذا به یک دسته از

اثرها (ولو متأثر هم شده باشید) بها نمی دهید.

«وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی

۷۷/۰۴/۲۰

جلسه ۳۶

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

بررسی شیوه تنظیم جدول شاخصه فرهنگی

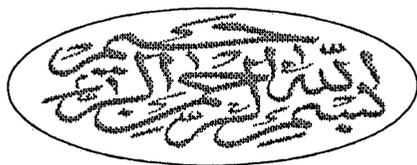
فهرست

- ۱- وجود وصف و اضافه در مراحل مختلف پژوهش از فلسفه روش تا روش ۳
 - ۱/۱- منطقی یا روشی بودن اوصاف زمانی، مکانی و کارایی ۳
 - ۱/۲- بکار رفتن اوصاف روشی از مبادی اولیه فلسفه روش برای تعیین موضوعات ۳
 - ۱/۳- قابلیت اضافه هر سطح اوصاف نسبت به سطح شامل خود قبل از وارد شدن به اضافه عینی ۳
 - ۱/۴- به کار رفتن وصف و موصوف و مضاف و مضاف‌الیه به گونه‌های مختلف در مواضع متفاوت متناسب با منزلت بکارگیری آن ۳
 - ۱/۵- طبقه‌بندی مفاهیم حاصل اضافه در خود مفاهیم منطقی ۳
- ۲- بررسی دو احتمال پیرامون تنظیم جدول شاخصه ۴
 - ۲/۱- بیان یک رابطه به دو شکل وصف و اضافه بنابر یک احتمال ۴
 - ۲/۱/۱- لزوم استفاده از اضافه در منطوق برای اثبات کارآمدی یک مفهوم ۴
 - ۲/۱/۲- قابل اضافه بودن مفاهیم به علت وجود تغییر و تکامل در مفاهیم بنابر فلسفه نظام ولایت ۴
 - ۲/۲- احتمال بیان اضافه پس از انتزاع عناوین زمانی (فعل موضوعاً)، عناوین مکانی (موضوعات فعل) و عناوین کارایی (آثار فعل) از یکدیگر ۴
 - ۲/۲/۱- قرار گرفتن اوصاف مکانی (موضوعات جامعه) در ستون شاخصه، اوصاف زمانی (فرهنگ موضوعاً) در ستون عناوین و اوصاف کارایی (آثار فرهنگ) در طرف کارایی بنابر احتمال فوق ۵
 - ۲/۲/۲- بدست آمدن اصطلاحات ستون عناوین از ضرب الگو، ساختار، محصول ۵

- ۲/۲/۱ - معنا شدن تکرار قید الگو، ساختار، محصول بنابه انتزاعی، مجموعه‌ای و تکاملی بودن بنا به یک احتمال ۵
- ۲/۲/۲ - معنا شدن تکرار قید الگو، ساختار، محصول بنا به اینکه بیانگر عوامل درونی الگو، ساختار، محصول باشد بنا به
یک احتمال دیگر ۶
- ۳ - اضافه، حاصل مستقل فرض نمودن یا بریدن نسبت و وصف و موصوف ۶
- ۳/۱ - تفاوت وصف و موصوف و مضاف و مضاف‌الیه ۶
- ۳/۲ - مستقل دیدن فعل موضوعاً، موضوعات فعل و آثار فعل شرط اضافه ۶
- ۳/۲/۱ - امکان تکرار سه بعد زمان، مکان و کارآیی برای هر یک از ابعاد کل ۶
- ۳/۲/۲ - ضرورت ملاحظه مستقل فرهنگ (به عنوان یک بعد جامعه) به منظور قابلیت کنترل آن ۶
- ۳/۳ - وابستگی کارایی عینی به پذیرش انتزاع ۷
- ۴ - ادامه بررسی احتمال دوم پیرامون تنظیم جدول شاخصه ۷
- ۴/۱ - قرار گرفتن ضرب اوصاف زمانی جامعه (همدلی، همفکری، همکاری) در ستون عنوان و ضرب اوصاف مکانی جامعه
(عدالت، صیانت، اعتماد) در ستون شاخصه و ضرب اوصاف کارآئی جامعه (مقدورات اولیه، شکل‌پذیر، شکل گرفته)
در طرف کارایی، در جدول شاخصه ۷
- ۴/۲ - یک شکل تنظیم جدول شاخصه بر اساس احتمال دوم انتخاب اوصاف فعل موضوعاً از خود فرهنگ و اوصاف موضوعات فعل از
اوصاف جامعه در جدول شاخصه، شکل دیگر تنظیم جدول شاخصه بر اساس احتمال دوم ۸
- ۵ - امکان استفاده‌های مختلف از جدول تعریف در مواضع متفاوت ۸
- ۵/۱ - امکان استفاده از جدول تعریف در طبقه‌بندی اصطلاحات طبقه‌بندی موضوعات و برقراری ارتباط بین اوصاف و عینیت ۸
- ۵/۲ - قدرت کنترل عینی حاصل بکارگیری نسبییت عام (جدول تعریف) در شکل‌گیری نسبییت خاص ۹
- ۵/۳ - ضرورت نداشتن وحدت جدول تعریف و جدول شاخصه در عین ضرورت وحدت تناسب ۹
- ۶ - تفاوت و کارآمدی هر یک از جدول تعریف و جدول شاخصه ۱۰
- ۶/۱ - انجام معنای تقومی برای زمان در جدول تعریف و معنای استقلالی برای زمان در جدول شاخصه ۱۰
- ۶/۲ - انجام معنای تقومی از فرهنگ در جدول تعریف و معنای استقلالی از فرهنگ در جدول شاخصه ۱۰
- ۶/۳ - وجود «اشاعه» در فرض تقوم و تشابک در فرض اضافه ۱۱
- ۶/۴ - کارآمدی معنای تقومی برای بهینه وضعیت و معنای استقلالی برای ملاحظه وضعیت ۱۱
- ۶/۴/۱ - مراد از ملاحظه وضعیت، گزارش‌گیری از عینیت است نه تحلیل نسبتها ۱۱
- ۶/۴/۲ - تعیین خوبی و بدی و قابلیت کنترل تغییرات پس از تحلیل نسبتها ۱۳

- ۶/۵- نظام تعریف وسیله خواندن نظام شاخصه..... ۱۳
- ۶/۶- پیوند یافتن هستی و بایستی با توجه به حاکمیت نظام تعریف بر نظام شاخصه ۱۳
- ۶/۷- ضرورت ملاحظه استقلالی فرهنگ در نظام شاخصه ۱۴
- ۶/۸- «افعال فرهنگی» موضوعات فرهنگ و «اوصاف جامعه» موضوعات متصرفیه فرهنگ در جدول شاخصه فرهنگی ۱۶
- ۶/۸/۱- قرار گرفتن موضوعات فرهنگ در ستون عناوین و اوصاف جامعه در ستون شاخصه‌های جدول شاخصه..... ۱۶
- ۶/۸/۲- ضرورت تعیین شاخصه عینی برای موضوع ۱۶
- ۶/۸/۳- ضرورت انتزاع موضوع مورد بررسی از کل جامعه ۱۶
- ۶/۹- ضرورت دو گونه توجه به فرهنگ در جدول تعریف و جدول شاخصه فرهنگی (۱- به عنوان بعد جامعه ۲- به عنوان موضوع مستقل مورد بررسی)..... ۱۷
- ۶/۹/۱- توجه به فرهنگ به عنوان عامل متغیر در فرض اول ۱۷
- ۶/۹/۲- موثر بودن فرهنگ در کل موضوعات جامعه بر فرض دوم ۱۷
- ۷- ضرورت تنظیم جدول شاخصه و جدول تعیین واحد کمی علاوه بر جدول تعریف ۱۷
- ۷/۱- ضرورت حفظ متناسب در هر سه جدول ۱۷

نام جزوه:	مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۹۰۰۵۰۳۶
استاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه:	۷۷/۰۲/۲۰
عنوان گذار:	حجة الاسلام پیروزمند	تاریخ انتشار:	۷۷/۱۰/۲۷
ویراستار:	حجة الاسلام جمالی	حروفچینی و تکثیر:	انتشارات فجر ولایت



بررسی شیوه تنظیم جدول شاخصه فرهنگی

بدست آمدن سطح تبعی برای هرکدام یک منتجه (ولو وصفی) ذکر کنیم تا سیر ترکیبش هم مشخص شود و معلوم باشد چه وصفی در ارتباط با چه موصوفی چه نتیجه‌ای را (ولو باز بصورت وصفی) می‌دهد. این مرحله اخیر برای جدول تعریف انجام نشده که لازمست برای تکمیل آن این مرحله را انجام بدهیم.

اما نسبت به بحث شاخصه‌های تطبیق آن، بنظر می‌آید که تابحال با رفت و برگشتهایی که بحث داشته سه شیوه مطرح شده است. یکی این بود که ما مثلاً در موضوع فرهنگ، فرهنگ را به کیفیت تعریف و بعد سطوحی برای آن تعیین می‌کنیم مثلاً می‌گوییم: «الگو، ساختا و محصول»، آنوقت اینها را به یک معنا به اصطلاحات تطبیق می‌دهیم و می‌گوییم کدام یک از این ۲۷ تا اصطلاح الگو و کدام محصول و کدام ساختار هستند. یعنی ۹ گونه الگو، ۹ گونه محصول و ۹ گونه ساختار بیان بکنیم که تطبیق به آن اصطلاحات بشوند.

یک صحبت دیگر این بود که ما ستون عناوین را از

حجة الاسلام پیروزمند: بحث جلسات گذشته به اینجا رسید. که ما ابتدا جدول تعریف را ولو بصورت وصفی تکمیل کنیم و بعد ببینیم که در تطبیق آن چه شیوه‌ای را میتوانیم برگزینیم. در تکمیل جدول تعریف، ستون شاخصه‌های آن تقریباً بوسیله اصطلاحات اصلی مدل فرهنگی - که قبلاً تنظیم شده بود - پر می‌شوند و طبیعتاً سطح فرعی موضوعات و آثار هم که از تحلیل این شاخصه‌ها بدست می‌آیند باز بصورت وصفی قابل تعیین می‌باشند. یک بحثی هم راجع به ستون عناوین بود که چند احتمال در آن مطرح بود و در آخر این احتمال تقویت شد که چون مبنا، موضوع و مقیاس بجای توسعه، ساختار و کارائی در جدول جامعه قرار گرفته‌اند، لذا خود این مبنا، موضوع و مقیاس را در هم ضرب و در ستون عناوین بنویسیم، تا این مقدار جدول تعریف مشخص شد و حال قبل از اینکه در تطبیق و تعیین مابه‌ازاء عینی وارد بشویم باید برای کامل شدن خود این جدول تعریف وصفی ستون اصلی و فرعی موضوعات و آثار را هم بزنیم. یعنی با

نتیجه حاصل شد که ما از همان اولین مرحله‌ای که بحث فلسفی داشتیم، در کنارش یک تطبیقاتی انجام دادیم. یعنی وقتی حضرتعالی اشاره داشتید به اینکه جدول تکوین، تاریخ و جامعه باید بیان بشود تا در سایه آن بتوانیم مثلاً در انسان شناسی بگوئیم «روحیه، سنجش و عمل» و در جامعه‌شناسی بگوئیم: «فرهنگ سیاست و اقتصاد». بنابراین باید دوباره در آنجا کاوش بکنیم و ببینیم چگونه بجای فاعل «محوری، تصرفی و تبعی» «فاعلیت معصومین(ع)، فاعلیت فاعل مختار و فاعل غیرمختار» گذاشتیم.

جدول جامعه را چگونه درست کردیم؟ چرا همدلی، همفکری و همکاری را جای «ظرفیت، جهت و عاملیت» گذاشتیم و همینطور در سایر اوصاف چرا این جابجائی صورت گرفت؟ چرا بجای «توسعه، ساختار و کارائی»، «مبنا، موضوع و مقیاس» گذاشتیم؟ لذا جنابعالی فرمودید که تطبیق با شیوه‌ای خاص بصورت تخمینی، صورت گرفته است و حال ما باید همانرا قاعده‌مند کنیم تا به یک روش تطبیق برسیم.

البته اگر بخواهیم این روش سوم را دنبال کنیم، این سؤال باز مطرح است که، تطبیقی که قبلاً داشتیم، تعیین وصف عینی یا موضوع عینی بوده است. مثلاً اوصاف جدول جامعه درست است که نسبت به جدول اوصاف فلسفی مان (ظرفیت، جهت و عاملیت، هماهنگی، وسیله و زمینه و امثال اینها) یک مرتبه اوصافش محسوس‌تر و عینی‌تر شده ولی باز هم وصف است و اصولاً این مطلب ما را به این سؤال منتهی می‌کند که در تعیین مابه‌ازاء عینی آیا لازمست ما دو نوع قاعده بگوئیم یک قاعده برای تعیین اوصاف عینی و یک نوع قاعده برای تعیین مضاف و

ضرب مبنا، موضوع و مقیاس بدست بیاوریم و ستون شاخصه‌ها را هم که قبلاً بدست آورده بودیم، حالا اینجا باز دو تا احتمال است یکی اینکه ما جای موضوع، مبنا و مقیاس، دوباره الگو، ساختار و محصول بگذاریم و البته الگو، ساختار و محصول را باید از طریق مبنا، موضوع و مقیاس بدست بیاوریم، یعنی باید نشان بدهیم که مثلاً مبنای مبنای مبنا میشود مثلاً الگوی الگوی الگو حالا هرچه که بشود، الگو، ساختار و محصول را از طریق همان مبنا، موضوع و مقیاس اینطرف قرار دهیم. نهایت هم اینست که فعلاً چیزی بعنوان مابه‌ازاء برایش معین نکنیم و خود همان حالت وصفی «مبنا، موضوع و مقیاس» را حفظ کنیم.

به هر صورت شیوه دومی که برای تطبیق ذکر شد اینست که ما شاخصه را به عنوان اضافه بکنیم، یعنی مثلاً اگر جای مبنای مبنای مبنا الگو گذاشتیم (که البته الگوی تنها نمی‌شود گذاشت و باید سه قیدی بگذاریم، چون باید ۲۷ تا داشته باشیم یا باید ۲۷ نوع کیفیت نوع معرّفی کنیم یا اگر بخواهیم فقط به خود الگو، ساختار و محصول اکتفا کنیم، مجبوریم در هم ضرب کنیم) مثلاً بگوئیم الگوی همفکری مقدورات شکل‌پذیر عدالت و از طریق این اضافه، دنبال تعیین مابه‌ازاء عینی و تعیین مضاف و مضاف‌الیه آن باشیم.

در جلسه قبل شیوه سوم هم طرح گردید. اصولاً بحث را حضرتعالی، با این سؤال شروع کردید که خود فرهنگ از کجا آمده است و این بحث منجر شد به اینکه ما یک بازگشتی به بحثهای گذشته داشته باشیم و ببینیم آیا تنها در این مرحله است که میخواهیم تطبیق بکنیم یا در مراحل قبل هم ولو بصورت تخمینی تطبیق کردیم، که در آخر این

۱/۳ - قابلیت اضافه هر سطح اوصاف نسبت به سطح شامل خود قبل از وارد شدن به اضافه عینی

البته در ابتدای کار، موضوعات وصفی هستند یعنی هر طبقه‌ای نسبت به طبقه ماقبل خودش قابلیت اضافه دارد، همانطوریکه شما در جدول تعریف بر اساس روش منطقی اوصاف توسعه را مثلاً «توسعه توسعه توسعه» می‌نویسید، مقابل آن میتوانید بنویسید «ظرفیت محوری هماهنگی» و این طبقه نسبت به طبقه عناوین میتواند اضافه بشوند ولو وصفی منطقی و روشی هستند. بعبارت دیگر درون هر شیء نسبت به وحدتش (وحدت همان درونی) اضافه می‌شود.

البته هنوز به اضافه عینی وارد نشده‌ایم و بلکه تنها نقش خود وصف و موصوف و اضافه را در خود دستگاه نگاه می‌کنیم.

۱/۴ - به کار رفتن وصف و موصوف و مضاف و مضاف‌الیه به گونه‌های مختلف در مواضع متفاوت متناسب با منزلت بکارگیری آن

بنابراین مضاف و مضاف‌الیه را به یک‌گونه در دستگاه منطقی بکار نمی‌بریم بلکه صحیح است که بگوئیم که وصف و موصوف و اضافه در مواضع مختلف بکار می‌روند یعنی هم در روش‌سازی و هم در شاخصه و هم در تعریف مطرح می‌گردند.

۱/۵ - طبقه‌بندی مفاهیم حاصل اضافه در خود مفاهیم منطقی

لذا اگر بگوئیم ظرفیت محوری هماهنگی وصف برای «توسعه توسعه توسعه» می‌باشد می‌توان ایندو را به یکدیگر اضافه کرد. یعنی باید در سطح اوصاف منطقی هم مضاف و مضاف‌الیه داشته باشید و نتیجه‌اش هم باید

مضاف‌الیه و تعیین ارتباط وصف به موضوع؟ شاید آنچه‌ی که قبلاً انجام دادیم (که همان هم قاعده‌مند نبوده یا قاعده‌اش را بیان نکردیم) تعیین وصف بوده و سعی کردیم اوصاف را عینی‌تر بکنیم ولی اینکه این اوصاف مربوط به چه موضوعی است خیلی کم و به ندرت در بحثهای گذشته مان مطرح بوده است.

بهرحال ما چند احتمال را در تعیین تطبیق و شیوه تطبیق بیان کردیم که باید ببینیم اولاً: آیا اینها سه تا شیوه هستند یا اینکه با همدیگر به نوعی ارتباط دارند؟ و ثانیاً: اگر بخواهیم یکی از آنها را برگزینیم و به آن متمرکز بشویم چگونه می‌خواهیم مطلب را تمام کنیم؟

۱ - وجود وصف و اضافه در مراحل مختلف پژوهش از فلسفه روشن تا روشن

۱/۱ - منطقی یا روشی بودن اوصاف زمانی، مکانی و کارایی

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: در فلسفه نظام ولایت اوصاف زمانی - مکانی و کارائی داریم که این اوصاف کلاً منطقی و روشی هستند حال چه بصورت مضاف و مضاف‌الیه و چه بصورت وصف و موصوف بیان بشوند که این اوصاف اوصاف «توسعه، ساختار، کارائی»، «ظرفیت، جهت، عاملیت»، «محوری، تصرفی، تبعی»، «هماهنگی، وسیله، زمینه» می‌باشند.

۱/۲ - بکار رفتن اوصاف روشی از مبادی اولیه فلسفه روش برای تعیین موضوعات

لکن این روش بکار گرفته میشود و موضوعات متناظر آن اوصاف از همان مبادی اولیه فلسفه روش تنظیم می‌شود.

در واقع شما مفهوم را مثل یک شیء مطالعه و تغییراتش را می بینید و به اصطلاح برایش تکامل تاریخ می نویسید. در اینصورت این مفهوم میل شیء است و مثل مفهوم نظری نیست. میگویند: یک وقت مفهوم پیدا شده و یک وقت تغییرات و یک وقت هم تکامل پیدا می کند و یک وقت هم از بین می رود و مفهوم آخر می آید.

۲/۱/۲ - قابل اضافه بودن مفاهیم به علت وجود تغییر و تکامل در مفاهیم بنابر فلسفه نظام ولایت

بنابراین، برهاناً بر حسب فلسفه نظام ولایت تغییرات، باید توسعه و تکامل در مفاهیم هم باشد. یعنی مفاهیم تان مفاهیم ثابت نیستند و باید قابل مطالعه و قابل اضافه باشند.

۲/۲ - احتمال بیان اضافه پس از انتزاع عناوین زمانی (فعل موضوعاً)، عناوین مکانی (موضوعات فعل) و عناوین کارایی (آثار فعل) از یکدیگر

حال نحوه اضافه کلاً با نظام گردش اوصاف چه فرقی می کند؟ میتوانیم بگوئیم: همان را که بصورت وصف و موصوف خواندید، به صورت اضافه بخوانید و کنترل بکنید. اگر چنین باشد، آنوقت این فرض تفاوت پیدا می کند با فرضی که بگوئیم مادام که وصف هست، رابطه بین کل و اجزاء درونی آن عنوان کل است اجزاء درونیش هم در کل منحل شده اند و کل هم به آنها متقوم شده است، یعنی در وصف و موصوف جریان وصف را می بینید. هرگاه بخواهید از جریان وصف خارج شوید باید عناوین فعل موضوعاً (یعنی زمانی مطلق) را از عناوین مکانی جدا کنید.

(س): وقتی بخواهیم چکار کنیم؟

(ج): وقتی بخواهیم مضاف و مضاف الیه بکنیم. یعنی

مفهوم منطقی بشود و نباید اصلاً مفهومی بشود که مربوط به موضوعات است. بعبارت دیگر باید بتوان بکارگیری مضاف و مضاف الیه و وصف و موصوف را در خود منطبق هم تعریف کرد. البته مضاف و مضاف الیه در این سطح طبقه بندی مفاهیم را می آورد تا شما بتوانید فاعلهای مفهومی تان را منظم کنید.

۲ - بررسی دو احتمال پیرامون تنظیم جدول شاخصه

۲/۱ - بیان یک رابطه به دو شکل وصف و اضافه بنابر یک احتمال

حال اگر بنا شد یک مضاف و مضاف الیه را در نازل ترین سطحی - که موضوعی باشد - بیاورید، در اینجا دیگر صحبت از جدول اوصاف نیست. یعنی دقیقاً سؤال اینست که مقنن شدن نظام شاخصه چگونه است؟ چگونه وصف تبدیل به شاخصه شیء عینی یا موضوع عینی میشود؟ در اینجا یک احتمال اینست که بگوئیم، همانطوریکه اوصاف سطح پائین تر وصف درونی اوصاف بالاتر می باشند، می توانند به یکدیگر اضافه هم شوند!

۲/۱/۱ - لزوم استفاده از اضافه در منطق برای اثبات کارآمدی یک مفهوم

یعنی در منطق شما اضافه هم لازم دارید ولی اضافه ای که بین مفاهیم باشد. شما بوسیله اضافه در منطق کارآمدی طبقه بندی مشخص می کنید ولو موضوع آن طبقه بندی شیء عینی نباشد و بلکه موضوعش مطالعه کارآمدی یک مفهوم باشد. در دستگاه نظری وقتی مطالعه کارآمدی آنرا می کنید، قطعاً بمعنای وصف و موصوف نیست، فرضاً شما یک منطقی درست کردید و تا عینیت آمد و یک بن بستهایی پیدا کرد. این بن بستها بر حسب قاعده تقوم به قبل بر می گردد و بهینه می کند آن مفهومی را که قبلاً داشتید. یعنی

سؤال اینست که آیا مضاف و مضاف‌الیه و وصف و موصوف به یک گونه انجام می‌گیرد یا روشاً باید دوتا باشند؟ روشاً باید اوصاف زمانی از اوصاف ساختار و اوصاف کارآئی هم از اوصاف ساختار جدا بشوند. اوصاف زمانی، روی آن فعل موضوعاً و اوصاف ساختاری، موضوعات فعل و اوصاف کارآئی آثار می‌باشند. که جدا جدا هریک تکثیر می‌شوند و سپس به یکدیگر اضافه می‌شوند. در اینجا جمع سه تا واقع میشود ولی نه بصورت صفت و موصوفی در هم ضرب شده باشند، بلکه در اینجا هم وصف زمانی و هم وصف مکانی و هم وصف کارآئی با حفظ انفصال هست، یعنی دیگر بعنوان بُعد لحاظ نمی‌شوند.

۲/۲/۱ - قرار گرفتن اوصاف مکانی (موضوعات جامعه) در ستون شاخصه، اوصاف زمانی (فرهنگ موضوعاً) در ستون عناوین و اوصاف کارآئی (آثار فرهنگ) در طرف کارآئی بنا بر احتمال فوق

فرق بین اضافه و وصف این نیست که بگویید کل و اجزایش در اضافه بریده میشود. بریده شدن در اضافه تا سطح خاصی می‌باشد. بنابراین اوصاف ساختاری در ستون شاخصه و اوصاف زمانی را در ستون عناوین و اوصاف کارآئی را در ستون نتایج و ثمرات می‌آوریم. آنوقت اینها را به یکدیگر اضافه می‌کنیم، یعنی در خواندن سطری خوانده میشوند و دیگر به آن صورتی که در جدول وصف در نظرمان بود خوانده نمی‌شوند. این نحوه برخورد کردن شما را قادر می‌کند به اینکه اضافه و ثمره‌اش را ببینید و عینی بشوید. حال آیا میشود اینگونه صحبت کنیم. بگوئیم: فعل موضوعاً را مثلاً در فرهنگ و موضوعاتش را موضوعات جامعه - که ساختار است - و آثارش را هم

نسبت بین آن دو و در ستون کارآئی بنویسید؟

۲/۲/۲ - بدست آمدن اصطلاحات ستون عناوین از ضرب

الگو، ساختار، محصول

حال شما سه عنوان بیشتر برای فعل موضوعاً - که کیفیت بوده زیرا فرهنگ به کیفیت تعریف شده است - ندارید که آن سه عنوان الگو، ساختار و محصول می‌باشند. ۲/۲/۲/۱ - معنا شدن تکرار قید الگو، ساختار، محصول بنا به انتزاعی، مجموعه‌ای و تکاملی بودن بنا به یک احتمال

حالا اگر گفتید الگوی الگوی الگو و بعد دقت کردید که می‌توانید این عنوان را مفهوم روشی بگذارید که روش و منطق الگوسازی‌تان است یا فرض می‌توانید جهت بگذارید و بگوئید: جهتی که فرهنگ به او تعریف شده است، یعنی جهت الگوسازی‌تان است. دومی آن الگوی منطقی‌تان و سومی آن الگوی مثلاً عینی است. یعنی سه خصوصیت از الگو در سه سطح ذکر کنید. برای ساختار هم سه تا خصوصیت در سه سطح ذکر کنید، یعنی سطوحی برای الگو، ساختار و محصول فرض کنیم که آنها را در یکدیگر ضرب کنیم. در این صورت باید الگو، ساختار، محصول را در سه سطح انتزاعی مجموعه‌ای و تکاملی تعریف کنیم. الگو در سطح انتزاعی به معنای تناسبات خاص درست کردن یک چیز است. الگو در سطح مجموعه‌ای معنایش اینست که این الگو مجرد از سایر الگوها نیست و یک الگوی دیگری هم هست و این برخاسته از یک چیزی است و به چیز دیگری ربط دارد. الگو در سطح تکاملی به معنای اینست که آن را در جهت معنا کردید.

موضوعات متصرف فيه فعل و هم آثارش لحاظ استقلالی داشت.

۳/۲ - مستقل دیدن فعل موضوعاً، موضوعات فعل و آثار فعل شرط اضافه

۳/۲/۱ - امکان تکرار سه بعد زمان، مکان و کارآیی برای هریک از ابعاد کل

البته اگر لحاظ استقلالی بشود می‌توانید زمان هم برای ساختار قائل شوید. یعنی زمان به دو معنا استفاده بشود یکی زمان بلحاظ بعد بودن نسبت به ساختار و کارآیی و درون یک چیز و دیگر اینکه زمان بلحاظ یک موضوع لحاظ شود. همچنین برای فعل موضوعاً - که زمانی است - زمان میتواند مکان و کارآیی فرض بشود. نهایت زمان و مکان و کارآیی رویهم بعنوان فعل موضوعاً می‌باشند. بنابراین هرکدام از زمان، مکان و کارآیی را می‌توان مکان در دو سطح دید.

۳/۲/۲ - ضرورت ملاحظه مستقل فرهنگ (به عنوان یک بعد جامعه) به منظور قابلیت کنترل آن

پس ابتدائاً در نظرمان باشد که حتماً در باب اضافه، باید به سراغ چیزی برویم که فرض استقلال بین مضاف و مضاف‌الیه قابل طرح باشد.

(س): به همین دلیل نمی‌تواند فعل موضوعاً یا موضوعات فعل در اضافه، باشند، چون آنها ابعاد هستند و فرض استقلال ابعاد صحیح نیست.

(ج): اگر گفتیم فرهنگ یک تمدن میشود اینرا دوگونه استعمال کرد یک گونه بعنوان وصف حاضر در شیء که بعدش هست و به نحو اشاعه حضور دارد و یک بار هم لحاظ استقلالی کرد در اینصورت قدرت بهینه‌سازی آنرا دارید. یعنی یک موضوع در ربط به شیء خارجی قابلیت کنترل پیدا می‌کند، یعنی می‌توان نظام آنرا عوض کرد و

۲/۲/۲ - معنا شدن تکرار قید الگو، ساختار، محصول بنا به اینکه بیانگر عوامل درونی الگو، ساختار، محصول باشد بنا به یک احتمال دیگر

احتمال دیگر اینست که برای هریک از الگو، ساختار و محصول سه رکن خصوصی خاص و ویژه خود اینها از نظر فرهنگی ذکر کنیم و آنها را در یکدیگر ضرب کنیم و سپس بعد حاصلش را بنویسید که کدام یک از اینها هستند.

۳ - اضافه، حاصل مستقل فرض نمودن یا بریدن نسبت وصف و موصوف

آنچه مسلم است اینست که در جدول شاخصه، فعل موضوعاً علی‌حده ذکر نشود یا موضوعات فعل و متصرف فيه آن علی‌حده اضافه نشود. اضافه کردن معنایش بریدن نسبی وصف از موصوف است. یعنی فرض استقلال است. مثلاً کتاب من یا لیوانی که مخصوص بخش فرهنگ است یا امکانات اداره فرهنگ یا منطق فلان فرهنگ یا منطق انتزاعی مربوط به فرهنگ جدانگری، در کل اینها فرض استقلال برای طرفین می‌باشد.

۳/۱ - تفاوت وصف و موصوف و مضاف و مضاف‌الیه

تفاوتی که اضافه با وصف دارد اینست که در وصف وجودش، مستقل از موصوفش قابل لحاظ نیست هرچند وجود موصوف هم تحققاً با وصفش است یعنی وجود موصوف تحققاً مستقل از وصف نیست زیرا موصوف بدون وصف نمی‌توانید داشته باشید موصوف همیشه دارای یک وصفی است مثلاً اگر وصف سیب قرمز نباشد سبز است یا اگر وصف آن شیرین نباشد، ترش است. به هر حال موصوف وصف دارد و اصلاً نمی‌شود موصوف را مجرد از وصف لحاظ کرد ولی اضافه اینگونه نیست. در اضافه فرض استقلال اصل است و اضافه بعد نیست.

بنابراین می‌توانیم هم برای فعل موضوعاً و هم

بکنیم؟ اگر سه بعد را منتزع کردیم، میتوانیم بگوئیم: ابعاد مبنا را علی حده بنویسید (در فعل موضوعاً نیستیم در روش و قاعده هستیم) و ضرب بکنید یعنی سه بعد مبنا را در هم ضرب کنید و در ستون عنوان بنویسید، به تعبیر دیگر همدلی، همفکری و همکاری سه بُعد درونی بوده و لذا در یکدیگر ضرب و در ستون عنوان نوشته می شوند. سپس موضوعات را ضرب بکنید و در ستون شاخصه و در آخر اوصاف کارآئی را هم در ستون ثمرات بنویسید. این بحث روشنی است صرف نظر از اینکه الان بحث ما کجاست. یعنی در روش شاخصه سازی صحیح است که بگوئیم باید انتزاع را بکار گرفت. بنابراین یک جدول، جدول اوصاف است که به همدیگر متصل هستند.

(س): یعنی چه اتصالی آنجا هست که اینجا نیست؟ من وقتی یک وصفی را متفاوت و مغایر با یک وصف دیگر می بینم یعنی دارم به یک معنا انتزاع می کنم ولی آنجا می گوئیم انتزاع هست. یعنی در عین اینکه این انتزاع در این حد واقع میشود تا من بتوانم تغایرش را تشخیص بدهم ولی در عین حال اسمش را انتزاع نمی گذاریم و میگوئیم: نسبت بین اوصاف را می بینیم.

(ج): در یک خانه شما وقتی میتوانید نسبت را ملاحظه کنید که همه را پشت سر هم بیاورید مثلاً بگوئید: همفکری مقدمات شکل پذیر عدالت. در اینجا درست است که تک تک را می بینید یعنی همفکری علاحد، مقدمات علی حده و عدالت علی حده، ولی همه اینها در یک سطر می آیند و مبین وضعیت عدالت می باشند. حالا اگر گفتیم مفروض روشی مان این باشد که چیزهایی که مربوط به همدلی، همفکری و همکاری است را علی حده در هم ضرب بکنیم و در یک ستون علی حده و یک جدول

تغییراتی در آن بوجود آورد. حال آیا به چنین چیزی نیاز نداریم؟

۳/۳- وابستگی کارایی عینی به پذیرش انتزاع

بعبارت دیگر وقتی از انتزاع رو برمی گردانید آیا میخواهید بگوئید انتزاع مطلقاً کارآئی ندارد یا اینکه باید انتزاع هم بکنید و موضوع منتزع هم قابل ملاحظه و قابل اضافه است؟ به نظر ما اگر قدرت انتزاع نداشته باشید، کارآئی عینی ندارید. مثلاً من فهمیده ام برایم روشن شده که جاذبه علت قوام این لیوان است و حرکت، سختی، فرم پذیرش و... منسوب به جاذبه است و الان میخواهم تغییراتی در آن بدهم حال آیا اینجا با یک خط کش مدرج تا مرحله اندازه گیری مولکولی اندازه بگیریم؟ یعنی طیفها را روی خط مدرجی و منشور مدرجی ببریم و آنجا باز هم اندازه های کمی نسبت بین طیفها را بینیم، ولی به هر حال بین نسبت طیفها خط کش می گذارم. خط کش معنی انتزاع است. منشور مدرج معنای انتزاع است هر چند نسبت، نسبت بین کیفیتها، رنگها و طیفهای نور است. انتزاع حتماً جایگاه دارد و مطلقاً غلط نیست. در انتزاع، اضافه می کنید باید منتزع بکنید و انتزاع تا آنجا اضافه بکنید.

۴- ادامه بررسی احتمال دوم پیرامون تنظیم

جدول شاخصه

۴/۱- قرار گرفتن ضرب اوصاف زمانی جامعه (همدلی، همفکری، همکاری) در ستون عنوان و ضرب اوصاف مکانی جامعه (عدالت، صیانت، اعتماد) در ستون شاخصه و ضرب اوصاف کارآئی جامعه (مقدمات اولیه، شکل پذیر، شکل گرفته) در طرف کارایی، در

جدول شاخصه

ولی چه چیزی را از چه چیزی منتزع بکنید؟ چگونه انتزاعی در اینجا کار است؟ آیا میتوانیم سه بعد را منتزع

ویژگیهای مربوط به فرهنگ را در فعل موضوعاً اساس قرار دهید زیرا شما تکامل فرهنگ را مطالعه می‌کنید و می‌گویید: فرهنگ به نحو اشاعه در همه جامعه حضور دارد، یعنی جامعه متصرفیه آن است.

آنوقت در اینجا صحیح است بگوئیم: خصوصیات عمومی فرهنگ را - که الگو، ساختار و محصول هستند - در خودش یا اجزاء خودش (دو فرض است) ضرب می‌کنیم. البته برای اینکه کار سهل شود بهتر است که در خودش ضرب کنید و بگویید: سطر اول الگوی الگوی الگو، سطر آخر هم، محصول محصول محصول می‌باشد و روبروی آنها هم موضوعات جامعه را بنویسید و آثارش هم الگوی خاصی میشود.

نسبت بین اضافه‌ای که انجام می‌گیرد، اثر را نشان میدهد که چه عنوانی گذاشته بشود.

۵ - امکان استفاده‌های مختلف از جدول تعریف در مواضع متفاوت

۵/۱ - امکان استفاده از جدول تعریف در طبقه‌بندی اصطلاحات طبقه‌بندی موضوعات و برقراری ارتباط بین اوصاف و عینیت

(س): دو چیز را متوجه نشدم. یکی اینکه شما فرمودید مسئله وصف و اضافه‌گاه در خود دستگاه اوصاف و قبل از تطبیق و گاه در عینیت مطرح است و ایندو با هم تفاوت دارند و حال اینکه ما ظاهراً تا موقعی که در جدول تعریف کار می‌کنیم...

(ج): که الان جدول تعریف، تعریف شاخصه را می‌کند و دیگر تعریف اصطلاح و تعریف وصف نیست.

بعبارت دیگر از نظر منطقی در دستگاه خودمان این جدول تعریف در فرض صحت باید جاهای مختلف بیاید

۲۷ تایی با دزون خودش درست کنیم و آنوقت بگوئیم: مضاف و مضاف‌الیه این چه می‌شود؟ فرض کنید چیزهایی که درباره عدالت، اعتماد و صیانت است و مجموعه خودش و آثارش را هم در مقدمات اولیه، شکل گرفته و شکل‌پذیر، مدعی بشویم، آیا اصولاً این ادعا از نظر روشی ادعای درستی است به اینکه بگوئیم این جدول فرهنگ همان جدول جامعه است؟

۴/۲ - یک شکل تنظیم جدول شاخصه بر اساس احتمال دوم انتخاب اوصاف فعل موضوعاً از خود فرهنگ و اوصاف موضوعات فعل از اوصاف جامعه در جدول شاخصه، شکل دیگر تنظیم جدول شاخصه بر اساس احتمال دوم

یا این ادعا، ادعای درستی نیست به اینکه آمدید جامعه را موضوع متصرفیه فرهنگ قرار دادید و ابعادش را تجزیه کردید. یعنی جامعه با همه خصوصیاتش متصرفیه فرهنگ است و میخواهید فرهنگ جامعه را ببینید اگر بخواهید فرهنگ را ببینید فقط باید فعلی موضوعاً خود فرهنگ را ملاحظه کنید و همچنین کل موضوعات جامعه را (همانطوریکه تنظیم کردید) باید موضوع متصرفیه آن قرار بدهید.

(س): در احتمال اول هر دو را از خود فرهنگ گرفتید یا هر دو را از جامعه؟

(ج): هر سه را از جامعه گرفتیم و فقط برای روشن کردن تفکیک کردیم ولی در احتمال دوم - که نزدیک به صحت و قبلاً هم طرح شده و فقط این قسمت آن مطرح نشده است که آثارش را چه چیزی میخواهید بگذارید والا اینطرفش طرح شد ما میخواهیم فرهنگ را در جامعه ملاحظه کنیم ولذا جدولتان جدول فرهنگ است و باید

۵/۳ - ضرورت نداشتن وحدت جدول تعریف و جدول

شاخصه در عین ضرورت وحدت تناسب

(س): ولی اینکه برای نسبت موضوعات عینی هم لازمست عیناً همان جدولی که برای اوصاف پر می‌کنیم، پر کنیم محل سؤال است.

(ج): شاخصه ربط بین...

(س): موضوع عینی است.

(ج): احسنت! در رابطه‌اش نمی‌تواند منطقی

یکی باشد.

(س): آن درست است ولی این دلیل نمی‌شود...

(ج): عین آن کار را دیگر نمی‌کنیم.

(س): یعنی ما وقتی میخواهیم موضوعات عینی را طبقه‌بندی کنیم بگوئیم یک جدول اینگونه‌ای برای آن ترسیم می‌کنیم یا بگوئیم: بر اساس جدول اینگونه نسبت بین موضوعات را معلوم می‌کنیم.

(ج): جنابعالی شیوه پرکردن آنرا عوض می‌کنید و لکن آنچه مهم است اینکه باید منزلتها حفظ بشود. حفظ منزلت یعنی حفظ تناسب و حفظ تناسب یعنی نسبت معادلاتی. حفظ نسبت معادلاتی باید باشد، یعنی حتماً باید یک چیزهایی که اینجا نوشته میشود، آنهایی که در جدول شاخصه نوشته میشوند و در پایان در سرفصلهای یک دستورالعمل آمارگیری می‌روند و گزارشگیری بر اساس آنها درست می‌شود، باید آنها حتماً از دو طریق نسبت شان، نسبت واحدی باشند.

(س): یعنی سطری و ستونی

(ج): باید با هم بخورند. اگر هم خوانی داشتند، آنوقت

ما میتوانیم معادله‌اش را بدست بیاوریم، یعنی حفظ نسبت می‌کنیم. آنوقت حفظ نسبتی که دارد در شاخصه است،

و هر جا متناسب با آنجا عمل بکند، باید یک جا در روش تعریف اصطلاحات برود و کل مجموعه اصطلاحات تان را بتوانید طبقه‌بندی بکنند و یک جا باید در طبقه‌بندی موضوعات بیاید و طبقه‌بندی تان را ولو به نحو وصفی تعریف کند و یک جا باید در ربط بین آن اوصاف و عینیت بیاید.

۵/۲ - قدرت کنترل عینی حاصل بکارگیری نسبیّت عام (جدول تعریف) در شکل‌گیری نسبیّت خاص

جدول تعریف شما یک شروع و یک ختم و یک قواعدی دارد. اما چرا میگوئیم همه‌اش بر اساس این جدول باشد و چرا جدول را عوض نمی‌کنیم؟ شما در جدول پارم‌بندی و معادله (یعنی در سطح کیفی) با همین ابزار وارد میشوید و میگوئید: نسبتهای ریاضی برابر بنا نسبتهای کیفیت است. البته اگر درست بکار گرفته بشود. در حقیقت میگوئید نسبیّت عمومی، اینست و قطعاً این نسبیّت خاص شما نمیتواند جدای از این باشد باید در پایان اشیاء را هرگونه دسته‌بندی می‌کنید، در همین بیاید تا وصفهایش قابل کنترل باشد. اگر جدائی حقیقی (از نظر روش و از نظر مبنای تناسبات) بگونه‌ای درآمد که به این نخورد، معنایش اینست که معادله آنجا نمی‌آید و حال اینکه شما برای تصرف معادله میخواهید. اصلاً تعریف وصف و جریان اوصاف الی آخر برای کنترل عینیت بوده است والا اگر کنترل وصف باشد و کاری به عینیت نداشته باشد...

(س): چه ارتباطی باید داشته باشند؟

(ج): روشاً باید ارتباط داشته باشند.

ارتباط را داشته باشند. حالا وقتی میخواهیم موضوع عینی معین کنیم اگر بنا بشود که یکدسته اوصاف را دوباره مد نظر قرار بدهم به اسم مثلاً اوصاف مکانی یا زمانی و بعد هم بدنبال مابه ازاء عینی آن بگردیم، اصلاً اشتباه است و عملاً هم نباید چنین چیزی اتفاق بیفتد، یعنی نباید (اگر تعبیر به بُعد درست باشد و یک بعد هم مقوم به دو بعد دیگر باشد) موضوعاتی که بعنوان مابه ازاء عینی بوده، بُعد مثلاً زمانی پیدا کنند.

(ج): توجه به همین نکته بود که گفتیم زمان را به دو معنا بیان می‌کنیم. گفتیم وقتی زمان را در جامعه ملاحظه می‌کنیم، حتماً باید فعل موضوعاً و موضوعات متصرفیه مثلاً اوصافی مبنائی و اوصاف متصرفیه مثلاً اوصاف مبنائی و اوصاف زمان و اوصاف موضوعی اوصاف ساختار باشد، اوصاف مقیاسی اوصاف کارائی هستند. اینها را باید با هم بگیرد و نمی‌شود آنها را جدا کرد. به همین دلیل بود که احتمال اول - به اینکه باید مبنای ساختار را جدا کنید - رد کردیم زیرا این سه روی هم دیگر متصرفیه فرهنگ شدند.

۶/۲ - انجام معنای تقومی از فرهنگ در جدول تعریف و معنای استقلالی از فرهنگ در جدول شاخصه

حالا فرهنگی که در ضمن جامعه است با فرهنگی که شما تغییرات آن را مطالعه می‌کنید و متصرفیه آن را جامعه قرار می‌دهید فرق دارد. فرهنگی که بمعنای بُعد است باید در آن شیء حضور داشته باشد و فرهنگی را که جدا کردید و دارید بلحاظ خودش و به لحاظ استقلالی نگاه می‌کنید و میخواهید اضافه‌اش کنید، کما اینکه آثاری را که بعداً میخواهید ملاحظه کنید، باید باز آنها را جدا ملاحظه کنید آنرا دیگر نمی‌توانید بعنوان بُعد نگاه کنید.

یعنی ما باید از اینکار مسئله روش تعیین واحد را تعریف کنیم و انشاءالله دیگر کار تمام میشود و دیگر کاری به این جدول ندارید، ولی حلقه ارتباط بین اوصاف و عینیت، باید حفظ تناسب (تناسبات کمی) بکند. یعنی تناسبات منزلتی که حالا در همین بخش هستیم.

۶ - تفاوت و کارآمدی هر یک از جدول تعریف و جدول شاخصه

۶/۱ - انجام معنای تقومی برای زمان در جدول تعریف و معنای استقلالی برای زمان در جدول شاخصه

(س): یک نکته دیگر اینکه ما وقتی میخواهیم موضوع و مضاف و مضاف‌الیه در عینیت مشخص بکنیم، اینکه میفرمایید ما در اضافه استقلال می‌بینیم و در وصف و موصوف نمی‌بینیم، لذا این امکان را فراهم می‌کند که ما وقتی در اضافه هستیم بیابیم فعل موضوعاً را مستقل از موضوعات فعل ببینیم هر قابلیت لحاظ بدانیم و در واقع سه تا مجموعه مجزا برای عینیت معرفی کنیم...

(ج): کار استقلال دومی که دارید، در واحد است و استقلال اولی که دارید اینجاست.

(س): باید ببینیم که این مطلب واقعاً علی‌المبنا صحیح است به اینکه آنچه ابعاد توصیف‌مان بودند که در جدول اوصاف‌مان نسبت بین آنها و ملاحظه تقومی بین اینها...

(ج): یعنی وحدت و وجود کل را متقوم به اجزاء می‌دیدیم و اجزاء را هم متقوم به کل میدیدیم.

(س): حالا ما وقتی میخواهیم تطبیق بدهیم و مابه‌ازاء عینی را معلوم کنیم. کمی دقت کردیم و حساسیت به خرج دادیم برای اینکه تقوم بین اوصاف را ببینیم برای اینکه بعداً وقتی که میخواهیم مابه‌ازاء عینی برایش معین کنیم، این بدردمان میخورد. یعنی بر این اساس مابه‌ازاء عینی معین کنیم، یعنی بگوئیم موضوعی میخواهیم که اوصافش این

۶/۳ - وجود «اشاعه» در فرض تقوم و تشابک در فرض اضافه

(س): اینکه جدا ملاحظه کنیم، فرض آن چگونه ممکن است؟

(ج): گاهی می‌گویید امکان نظریش در دستگاه فلسفی ما چگونه است، یعنی چگونه به دو معنا می‌توان ملاحظه کرد؟ در معنایی که آنها را به نحوه اشاعه می‌بینید، تشابک هرگز نمی‌بینید و در معنای اضافه، حتماً متشابک که می‌باشند. وقتی من می‌گویم این دست را شبکه کردم، معنایش اینست که فرض استقلال دارد که شبکه‌اش می‌کنید و به معنای اضافه است. تاروپود معنای اضافه‌اند. شما گاه ساختمان را در جریان تخریب نگاه می‌کنید و می‌گویید: تغییرات آجرها، تغییرات مصالح، تغییرات آهن در فشار خاصی که این ساختمان دارند به گونه خاص صورت می‌گیرد که اگر در یک ساختمان دیگری بود یک فشار دیگر و تغییرات و پوسیدگی آن چیز دیگری بود. در این وحدت شما تغییرات اینها را می‌بینید و این معنایش اینست که در اینجا فشار اینها را در یک سبیکل بهم پیوسته‌ای با جاذبه زمین و کلا قوانین جاذبه می‌بینید که در اینصورت اجزاء را ابدأ جدای از هم ملاحظه نمی‌کنید. در اینصورت تغییرات هر شیء منسوب به جایگاه اوست و دیگر باید گفت تحت این فشار خاص، این تغییرات را می‌کند یا اثر می‌گذارد و اثر می‌پذیرد. هویت نسبت درون و بیرونش تغییر می‌کند. ولی وقتی که علی‌حده مصالح را مورد مطالعه قرار می‌دهم و اینها را تشابک می‌بینیم، به تغییراتش کاری نداریم و یا به ظرفیت مقاومت آنها در جریان کاری نداریم و آنرا نمی‌بینیم.

۶/۴ - کارآمدی معنای تقومی برای بهینه وضعیت و معنای استقلالی برای ملاحظه وضعیت

حال نظر انتزاعی چه خاصیتی دارد؟ در نظر انتزاعی قیمت می‌گذارم و می‌گویم این ساختمان چند هزار آجر مصرف کرده است. من باب مثال، یک بنای قابل می‌گوید: بین ۲۴۰ هزار تا ۲۵۰ تا بیشتر آجر نبرده است و تعداد آهنهای آن اینقدر است و مزد آن هم اینقدر است و سپس قیمت‌گذاری می‌کند. یعنی از فونداسیون آن و چاله‌برداری زمین حساب می‌کند تا روزی که کلید آنرا بدست صاحبش بدهد. سپس ۲۰٪ سود معماری هم روی آن میکشد و کارشناسی میکند و این ابدأ به معنای وصفی دیدن نیست و بلکه معنای اضافه‌ای دیدن است. البته نرخ هم میدهد و در کلیه نرخ دادنها (یعنی شاخصه‌هایی که می‌گوید) شما اینگونه عمل می‌کنید. ولی هر جا بخواهید ساختمان را بهینه‌سازی بکنید و بگویید از مصالح چقدر استفاده شد و چقدر زاید و مرده بود اینگونه دیگر نگاه نمی‌کنید. مصالح مرده یعنی چه؟ به مصالح غیر مفید مصالح مرده می‌گویند. گاه آهن را به شکل خاص برش می‌زنند که مقاومت آن دوبرابر می‌شود. در اینصورت شاید بتوان گفت: مقدار نصف این آهنها مرده و بی‌خاصیت می‌شود و اصلاً چه بسا سنگینی آن، روپایه فشار بیاورد و مشکل ساز شود. پس به حداکثر رساندن بهره‌وری - که موضوعش موضوع تغییرات است - همیشه در وصف و موصوف مطرح است.

۶/۴/۱ - مراد از ملاحظه وضعیت، گزارش‌گیری از عینیت است نه تحلیل نسبتها

(س): مطالبی که فرمودید: مسئله اضافه‌ای درست می‌کند. اینکه می‌فرمایید تفکیک بین ارزیابی و بهینه، قبلاً گفتم: ارزیابی گاهی به این معنا می‌گیرید که ما یک شناخت

یعنی اینکه نمی‌خواهیم مؤلفه‌ها را با هم ارتباط بدهیم و در جمع بگوئیم: حالا وضعیت خوب است یا بد است.

(ج): این قیمتش چند است، یعنی آجر ۲۴۰ هزار تا مصرف شده، حال چه خوب و چه بد مصرف شده باشد قیمت آن هر کیلو ده تومان می‌باشد. یا آهن چه خوب مصرف شده باشد و چه بد، قیمت آن فلان قیمت است.

(س): این ارزیابی بمعنی حقیقی آن...

(ج): این ارزیابی در آمارگیری و شاخصه غیر از ارزیابی در حکم کردن است. شاخصه که شما میگیرید در شاخصه کمی به واحد عینی می‌رسانید و بعد نسبت در وصف را می‌بینید یک وقتی می‌خواهید به کسی خسارت بدهید یا خسارت بگیرید و اصلاً فعلاً کاری به بهینه ندارید و یا این ساختمان را می‌پسندید و می‌گویید: به نرخ می‌خرم و به بهتر بودنش کاری ندارید. یعنی همینکه هست می‌خواهید: آنوقت آنرا ارزیابی و بعد قیمت‌گذاری می‌کنند و بعد به شما می‌گویند: که قیمت آن چقدر است. گاه آن را در جریان تکامل می‌خواهید ببینید.

(س): اینها بحث را پیچیده میکند، در رابطه با قیمت‌گذاری گاهی بازاری برخورد میکنیم.

(ج): احسنت! اینکه می‌گویید کارشناسی و بازاری...

(س): مثلاً در این ساختمان تیر آهن اضافه انداخته این هزینه را کرده، اما ارزش ساختمان را پایین می‌آورد و لو از نظر بازاری که نگاه بکنید، قیمت را بالا می‌برد ولی اگر از نظر کارشناسی در نظر بگیریم، قیمت را پایین می‌آورد. یا اینکه یک خرج اضافه در این ساختمان کرده و باعث میشود ساختمان استهلاک بیشتری داشته باشد. می‌گویند درست است که شما یک پولی خرج کردید ولی این باعث میشود که ارزش ساختمان پایین بیاید. از این مطلب

منظورم اینست که...

(ج): شما می‌خواهید بهینه را مرتباً به...

(س): به ارزیابی پیوند دهم: یعنی می‌گویم: شما همان موقعی که می‌خواهید قیمت‌گذاری کنید با همان دستگاهی که قیمت‌گذاری میکنید، دارید ارزش‌گذاری هم میکنید. می‌گوئید: خوب است یا بد یا خوب خرج کرده یا بد خرج کرده است. یعنی از همان جایی که تعیین می‌شود که خوب خرج کرده یا بد خرج کرده، تعیین می‌شود که اگر بخواهی بهتر خرج بکنی چگونه است و اگر بخواهی شکل آنرا بهتر کنی چگونه است؟

(ج): گزارش آماری و گزارش توصیفی دو سطح است. همینکه به یکی بازاری یا عوامی لقب میدهد و به دیگری کارشناسی لقب میدهد، معنایش اینست که دو سطح کار است.

(س): ارزش‌گذاری در دستگاه تنها با این ابزار واقع می‌شود مستها وقتی می‌خواهم بر اساس این ابزار قیمت‌گذاری کنم، بقول شما حتماً به انتزاع ختم میشود. یعنی یک جا می‌گویم: برو بشمار که چند تا آجر مصرف شده است ولی این چند تا آجر مصرف شده آنطوری حساب نمی‌کنم که هر چه هم صرف شده باعث میشود که قیمت ساختمان بالا برود خیر، معیار هم دارم و می‌گویم: در این ساختمان باید صد هزار آجر صرف شده باشد.

(ج): دقیقاً به محل سئوالی که برخورد کردید همین است، که آنجایی که گزارشی (گزارشگری نه تحلیل و نسبت) آماری است شاخصه واحد می‌خواهد و فرقی ندارد واحد تومان یا عدد یا واحد کیلو باشد. چند کیلو در کشور تولید میوه یا غلات می‌شود. مثلاً چند متر پارچه و یا چند تن فلزات است. همه اینها بر اساس واحد می‌آیند. یعنی

وصف بیاورید و لکن وقتی می خواهید شاخصه بدهید باید در واحد بروید.

(س): بله ولی آن شاخصه اگر وصف نشود، ارزش ندارد و چیزی را معلوم نمی کند.

(ج): نظام شاخصه بدون نظام تعریف قابل خواندن نیست یعنی بدون تعریف نتیجه ندارد. یعنی خواننده میشود ولی نتیجه گیری نمیشود.

(س): بلکه آدم را گمراه هم می کند.

(ج): اگر سطحی نگر باشد، گمراه هم می کند.

(س): حالا اگر ما چنین تلقی داشته باشیم،...

(ج): پس ما همیشه یک جدول اوصافی داریم. جدول اوصاف در تعیین ارزش و در جریان تکامل حکومت دارد.

البته ارزش هم بریده از تکامل قابل تعریف نیست. یعنی بریده از بهینه، نقص و کمال در آن قابل تعریف نیست.

(س): فرض بگذاریم که نخواهیم تکامل ببخشیم.

۶/۶ - پیوند یافتن هستی و بایستی با توجه به حاکمیت

نظام تعریف بر نظام شاخصه

(ج): نخواهیم تصرف بکنیم. همینجا اینرا داشته

باشید، معنای توصیف هم که میگویند از ارزش بر

نمی آیند. اشتباه شما درست همین است. این صحبت از

استی و صحبت از هستی می کند. یعنی مردم برای «است»

زندگی نمیکنند. اگر اصلاً «است» ربطی به «بایست»

نداشته باشد مردم در هیچ بخش از کارشناسی بیکار

نیستند که دنبال «است» بروند. من حتی اینرا به ذهنم

می آید که ارتكازی عرف عوام است و نه کارشناسان، که

سرجمع چیزهایشان را می سنجدند که چیزهایی را دارم و

همین تقابل ولو غیرمقتن لازمه اش خوب بودن یا بد بودن

می شود. یعنی «بایست» در نظرش طرح می شود. اگر

گزارشگیری آماری یک کاری است که شاخصه و واحد میخواهد از چه چیزی با چه واحدی؟ البته خواندن این

گزارشگیری آماری فعلاً در کشور ما از طریق نسبت مطلوب نیست بلکه از طریق گزارشهای مقایسه سال است.

سال گذشته چندتن گندم داشتیم، امسال چند تن داریم، سال گذشته چند متر پارچه و امسال چند متر تولید کردیم.

همین قدر که حجم کمی تغییر می کند و اضافه می شود میگویند خوب است. در حالیکه ممکن است شما در

گزارش مطلوب که بروید، اضافه شدنهای خیلی از جاها بد باشد.

(س): این را در واقع ما هنوز نمی توانیم تشخیص بدهیم.

(ج): احسنت! چرا نمی توانید تشخیص بدهید؟

میگوئیم: نسبت بین شان که جریان وصف است، ملاحظه شده است. یعنی چون نسبت بین شان ملاحظه نشده

تغییرات قابل کنترل و پیشگیری نیستند.

۶/۴/۲ - تعیین خوبی و بدی و قابلیت کنترل تغییرات پس

از تحلیل نسبتها

(س): نکته من دقیقاً همینجاست. من میگویم ولو

فرض را بر این بگذاریم که هیچ تغییری نمی خواهیم بدهیم

(گرچه فرض درستی نیست).

(ج): باز خوب یا بد است روی آن ندارید. کلمه خوب

یا بد (یعنی ارزش) وقتی میتواند اضافه بشود که نسبتها

ملاحظه بشود.

۶/۵ - نظام تعریف وسیله خواندن نظام شاخصه

(س): دقیقاً عرض من همین است میگویم شما وقتی

میخواهید وضعیت الان را توصیف بکنید...

(ج): توصیف که میخواهید بکنید حتماً باید در نظام

«بایست» در نظرش طرح نشود «هست» برایش چه فایده دارد؟ اگر «است» را بصورت مطلق بپذیرد، بدرد هیچ کس نمیخورد و لکن «است» را چگونه تنظیم کنیم که با «ارزش»، بایست و نبایست» رابطه اش منطقی بشود.

۶/۷ - ضرورت ملاحظه استقلالی فرهنگ در نظام شاخصه

(س): اگر ما یک نظام وصف و موصوفی درست کردیم این نظام وصف و موصوف به تعبیر شما ابزار ارزش‌گذاری ما هم برای تحلیل وضعیت و هم برای بهینه تکامل می‌باشد. یعنی این ابزار هم ابزار تشخیص قیمت‌گذاری الان است و هم برای تکاملی است که می‌خواهیم بدهیم. حالا وقتی می‌خواهیم مضاف و مضاف‌الیه را ببینیم و به واحد و عینیت برسانیم لازمست بیائیم همان چیزی را که قبلاً متقوم کردیم منفصل کنیم تا بتوانیم اضافه ببینیم و تبدیل به عینیت کنیم این یک احتمال است و احتمال دومی که به ذهن من می‌آید (که قبلاً هم دنبال این بودیم) اینست که بگوئیم با حفظ این تقومی اوصافی که برقرار کردیم چه موضوعی است که این تقوم اوصاف در آن پیاده میشود؟

(ج): این دقیقاً همان نکته‌ای است که قبلاً اشاره کردید که آیا از نفس وصف یعنی توصیف فلسفی موضوعاً و روشاً ما باید جدول گمانه و تخمین نسبت به عینیت را برای تطبیق درست کنیم یا اینکه میشود بگونه‌ای آنرا قاعده‌مند کرد و یک قدم بطرف تطبیق جلوتر برد؟

(س): این صحبتی که الان داریم بر فرض نفی و اثبات آن حرف است. یعنی ما تحققاً آن صحبت حضرتعالی را پذیرفتیم که ما وقتی (یعنی حداقل فرض آن هست) می‌خواهیم به مضاف و مضاف‌الیه بیائیم، صرفاً آن نظام

وصف و موصوفی برای ما برای تطبیق کفایت نکند. با فرض صحت چنین حرفی بگونه‌ای آنرا قاعده‌مند کرد و یک قدم بطرف تطبیق جلوتر برد؟

(س): این صحبتی که الان داریم بر فرض نفی اثبات آن حرف است. یعنی ما تحققاً آن صحبت حضرتعالی را پذیرفتیم که ما وقتی (یعنی حداقل فرض آن هست) می‌خواهیم به مضاف و مضاف‌الیه بیائیم، صرفاً آن نظام وصف و موصوفی برای ما برای تطبیق کفایت نکند. با فرض صحت چنین حرفی می‌خواهیم قواعدی برای این تطبیق پیدا بکنیم. حالا که می‌خواهیم قواعدی برای این تطبیق پیدا کنیم سؤال اینجاست. یعنی فرض نفی آن نیست بلکه فرض صحت و پذیرش آن است.

(ج): حالا که فرض صحت آن است در اولین کار ما انتزاع لازم داریم.

(س): صحبتیم همینجاست که ما وقتی می‌خواهیم تطبیق کنیم اینرا بصورت یک قاعده ذکر می‌کنیم. یعنی آیا برای اینکه بتوانیم تطبیق بدهیم باید آنچیزی را که قبلاً آنرا متقوم کردیم، دوباره منتزع کنیم تا تطبیق بدهیم یا اینکه اینگونه نیست؟

(ج): صحبت اول این بود که خود جامعه...

(س): باز آن حرف را با این حرف مخطوط نکنید. یعنی اینکه ما جامعه را میتوانیم موضوع قرار بدهیم فرقی با اینکه فرهنگ را در جامعه موضوع قرار بدهیم چیست؟ این هم برای خودش یک صحبتی است. این بحث را فعلاً با این بحث خلط نکنیم. موضوع ما چه جامعه و چه فرهنگ و چه سیاست و چه اسکان باشد فعلاً به قاعده تطبیقش کار داریم. به اینکه ما فرض را بر این می‌گیریم که برای فرهنگ یا برای جامعه یا برای هرچه که موضوع

برای فرهنگ یا برای جامعه یا برای هرچه که موضوع تحلیل است یک نظام وصف و موصوف درست کردیم. حالا می‌خواهیم در اضافه آن را تطبیق بدهیم. چگونه میتوانیم تطبیق بدهیم؟ سؤال اینست که وقتی می‌خواهیم تطبیق بدهیم آیا بگوئیم راهش اینست که بیایم آن اوصافی را که با همدیگر و ابعاد را که با همدیگر متقوم کردیم، دوباره منتزاع کنیم اسم یکی را فعل موضوعاً و اسم یکی را موضوعات فعل و اسم یکی را آثار بگذاریم و بعد دنبال تطبیق آن بگردیم یا اینکه نه، اصلاً اگر تقوماً برایمان کفایت میکرد دیگر لزومی نداشت که تقوم برقرار کنیم؟ ما می‌گوئیم برای دیدن عینیت لازم است این تقوم را برقرار کنیم. یعنی وقتی می‌خواهی عینیت را ببینی با این عینک و با این تقوم ببین، هرچند این کفایت نکند. یعنی بگوئید: تا شما یکی دیگر به آن اضافه نکنید، شما را به استکان دارای این وصف نمی‌رساند. می‌گوئیم: بسیار خوب، حالا آنچه دیگر را نگهدار ببینیم چیست؟ ولی پذیرش اینکه چیزی اضافه بر این لازم است که باید سرجائی خودش معلوم بشود که چیست نفی اینرا نمی‌کند که آن ابزاری را که من درست کردم از آن استفاده نکنیم. شما می‌گویید من چیزی می‌خواهم که دارای این وصف و این وصف و این وصف و این وصف و با این نسبت بین اوصاف باشد و وقتی هم می‌خواهم مابه‌ازاء عینی معین بکنم، اینرا رها نمی‌کنم و دوباره گسسته‌اش نمی‌کنم بلکه می‌گویم: دقیقاً چیزی می‌خواهم که همین نسبتها را داشته باشد و بعد مابه‌ازاء عینی معلوم می‌کنم ولو طبق فرمایش حضرتعالی برای این تطبیق چیز دیگری هم لازم باشد. دقیقاً دوتا احتمالی که مطرح است همین است یا اینکه می‌گوئیم: بین وصف با اضافه این تفاوت است. در وصف ارتباط تقوم و در اضافه

انفصال می‌بینیم.

(ج): انفصال و استقلال.

(س): پس حالا بگوئیم آنچه را که قبلاً تقوم بین‌شان برقرار کردیم حالا مستقل «بینیم» تا بتوانیم مابه‌ازاء عینی آنرا معین کنیم.

(ج): مسلماً باید یک چیز را مستقل ببینیم و آنرا باید ملاحظه بکنیم. یک وقتی است که می‌گوئیم: ابعاد جامعه را بهم متقوم دیدیم و یکبار ابعادش را منفصل می‌بینیم و مثلاً همدلی، همفکری و همکاری و سطوح هویت جامعه را مطرح می‌کنیم. برای ساختارش هم «صیانت، عدالت و اعتماد» گفتیم و کارائی آنرا «مقدورات اولیه در مقدورات شکل گرفته در مقدورات شکل‌پذیر» گرفتیم. گاه می‌گوئیم خیر، شما می‌خواهید از زاویه فرهنگ ولو بعنوان بُعد در جامعه حضور داشته باشید و حالا می‌خواهید برگردید و فرهنگ را در جامعه بهینه بکنید حال آیا اولین مطلبی را که داریم برای شئی که استقلال دارد، موضوع نظر شما نیست؟ یعنی اولین قدم در شاخصه اینست که خصوصیات فرهنگ را در جامعه مطالعه کنید که موضوع مدل‌تان ارزش‌گذاری روی آن است. حال آیا می‌توانید بگویید که حالا ما برای ارزش‌گذاری یک چیز دیگری را می‌آوریم که موضوعاً غیر از این است؟ فرضاً سؤال می‌کنم موضوعات عینی در فرهنگ چه هستند؟ آیا دبستان یا دبیرستان یا دانشگاه است؟ آیا پژوهشگاهها یا مراکز فرهنگی هستند؟ آیا اینها فرهنگ تخصصی هستند و فرهنگ عمومی هم عقاید و افکار عمومی مردم هستند؟ یعنی همانچیزهایی تخصصی با یک تنزل عمومی شده‌اند و به ارتکازات و پذیرش عام رسیده‌اند. آیا می‌توانیم اینها را پیدا کنیم؟

۶/۸ - «افعال فرهنگی» موضوعات فرهنگ و «اوصاف جامعه» موضوعات متصرفیه فرهنگ در جدول شاخصه فرهنگی

یعنی می‌توانیم بگوئیم: موضوعات فرهنگ، افعال فرهنگی و متصرفیه آن اوصاف جامعه می‌باشند زیرا بنا به بحثهای گذشته متصرفیه فرهنگ، کل امور جامعه است.

۶/۸/۱ - قرار گرفتن موضوعات فرهنگ در ستون عناوین و اوصاف جامعه در ستون شاخصه‌های جدول شاخصه حالا ما موضوعات فرهنگ را که میخواهیم در ستون عناوین بیاوریم، چه چیزهایی را باید بیاوریم؟ باید فعالیتهایی که این ارتکازات و پذیرفته شده‌های کیفیتی را بیاوریم یا اینها باید در آثار بروند زیرا الگو این است و موضوعات هم این است و این آثار هم پیدا میشود. اگر الگو بگونه دیگری در این موضوعات بود، چیز دیگری آنطرف پیدا می‌شد به اینکه بگوئیم فعل موضوعاً یا علت یا زمان در جدول شاخصه در ستون عناوین است. موضوعات فعل، موضوعات جامعه و آثارش آنچه‌هایی است که در جامعه پیدا میشود.

۶/۸/۲ - ضرورت تعیین شاخصه عینی برای موضوع

(س): من اینرا نفهمیدم که در جدول تعریف، این نحوه فعل موضوعاً و موضوعات فعل را چگونه تطبیق می‌فرمائید.

(ج): حالا به فرض جدول تعریف را کنار بگذاریم، یعنی ما هستیم و جدول جامعه و اصلاً آنرا نیاوردیم. در اینصورت مجبوریم نسبت به آن موضوعی که میخواهیم شاخصه معین بکنیم. البته ما حضور آن موضوع را در همه خصوصیات جامعه می‌خواهیم زیرا مؤثر بر کل است و لذا باید آثاری هم داشته باشد.

۶/۸/۳ - ضرورت انتزاع موضوع مورد بررسی از کل جامعه

(س): حالا مشکلی در این وسط طرح می‌شود. موضوع ما گستره‌اش به گستره کل موضوعات جامعه است. اگر مثلاً موضوع کار ما، پارچ‌سازی است و در عین حال میخواهیم تأثیر پارچ‌سازی را...

(ج): دقیقاً آنچه را من گفتم شما بطرف آن رفتید. شما می‌گویید موضوعات همه جامعه معنایش اینست که باید آنرا از کل انتزاع کنیم.

(س): خیر، اتفاقاً میخواهم دلیل بیاورم که نمیتوانیم انتزاع بکنیم.

(ج): اینکه شما می‌گویید: موضوع مورد توجه من به نحو اشاعه در کل حضور دارد به همین دلیل من می‌گویم: نمی‌توان گفت که حجم ضمن این پارچ وجود ندارد ولی برای مساحی حجم، حجم را انتزاع میکنید.

(س): این تفاوت دوتا مثال است. اگر موضوع ما اینگونه بود، فرمایش حضرتعالی درست بود. می‌گوئیم میخواهیم یک پارچ درست بکنیم ولی پارچ‌سازی تأثیری بر جامعه و کلیه لوازم خانگی دارد. گاه می‌گویند، موضوع موضوعی است که...

(ج): در ضمن آن اشاعه دارد که اگر این موضوع موضوع مطالعه باشد مجبورید یک بار در باب اضافه، انتزاع بفرمایید والا نمی‌توانید آن را مطالعه کنید و بعد این چیزی را که اضافه کردید در کل جاری فرض کنید؛ لذا متصرفیه آنرا کل قرار بدهید. یعنی کل را می‌آورید اما کلی که فرهنگ هم جزو آن است.

در جدول اوصاف (که نسبت بین وصفها است) که می آید باید نسبتش را با سیاست و اقتصاد ملاحظه کرد. یعنی در جدول وصف این یک عامل است.

(س): جدول وصف راجع به خود فرهنگ است یا راجع به جامعه؟

(ج): در جدول وصفی که برای تغییرات (حتی فرهنگ) می بینید به عنوان یک عامل است ولی در جدول شاخصه که میخواهید فرض استقلال کنید و مجبور به انتزاع هستید هم موضوع و هم اثرش را میخواهد ببیند. به عبارت دیگر معنایش اینست که دو جدول تعریف داریم که این جدول تعریف بدون آن جدول تعریف نمی تواند کار بکند. یک جدول تعریف، شاخصه عینی تعریف می کند و یک جدول هم جریان اوصاف و جدول ارزش گذاری و (وصف) بهینه سازی می باشد.

۷- ضرورت تنظیم جدول شاخصه و جدول تعیین واحد کمی علاوه بر جدول تعریف

(س): پس نسبت به موضوع فرهنگ ما باید دوبار جدول تعریف را پر کنیم.

(ج): بله باید جدول اوصاف را حتماً پر کنیم و جدول دومی هم دارید که جدول نسبت منتزع است که در شاخصه باید انجام بدهید. البته یک جای دیگر هم یک جدول دیگری لازم دارید که واحد معین می کند. یعنی انتزاع دوبار انجام میگیرد.

۷/۱- ضرورت حفظ متناسب در هر سه جدول

(س): منظورم از تعبیر جدول تعریف اینست که حالا ممکن است، چند مرحله کار لازم داشته باشیم ولیکن آن کار باید در این قالب انجام بگیرد.

(ج): قدر متیقن اینست که جدول شاخصه ای که حلقه

۶/۹- ضرورت دو گونه توجه به فرهنگ در جدول تعریف و جدول شاخصه فرهنگی (۱- به عنوان بعد جامعه ۲- به عنوان موضوع مستقل مورد بررسی)

پس به دو معنا دارید فرهنگ را استعمال میکنید ۱- بمعنای بُعد در ضمن جامعه ۲- بمعنای یک صفتی که کل را دارد تغییر میدهد.

۶/۹/۱- توجه به فرهنگ به عنوان عامل متغیر در فرض اول

اینجا وصف و موصوفی نیست که بعنوان یک عامل متغیر ببینید. در وصف و موصوف بعنوان عامل متغیر می بینید که نسبت آنرا هم حتماً در آنجا باید با وضعیت سیاست و اقتصاد ملاحظه کنید و نسخه بدهید. یعنی باید هم نسبت بیرونیش و هم نسبت درونیش را ببینید.

۶/۹/۲- مؤثر بودن فرهنگ در کل موضوعات جامعه در فرض دوم

ولی در اینجا نسبت بیرونی و درونی را نمی بینید، بلکه بعنوان خصوصیات منتزعی می بینید که حالا دو کل مؤثر است و یک آثاری هم دارد.

(س): در کل مؤثر است، یعنی دارید بیرونیش را می بینید.

(ج): خیر، در کل به نحو اشاعه ای می بینید و البته کل بمعنای کل اوصاف نیست بلکه در کل موضوعات جامعه می بینید.

(س): موضوعات جامعه مگر برای این بیرونی محسوب نمیشوند؟

(ج): خیر شما دارید در همه می بینید. در کلان و در خرد می بینید و در همه موضوعات می بینید.

این کل و جزء دیدن، این کل منتزع و غیرمنتزع دیدن،

«گزارشگیری آماری» است و کار کارشناسی نیست. کسانی که برای گزارشگیری می‌روند، کافی است که سواد و اطلاعات در حد دیپلم داشته باشند. شاید هم خودشان متوجه نباشند که این کارشان چه ربطی به قیمت آن دارد و تنها به آنها گفته می‌شود که از این منطقه پاسخ چنین سؤلهائی را جمع‌آوری کنند.

در جای دیگر این گزارشهای آماری تبدیل به تحلیل کارشناسی می‌شوند و درباره نسبت بین اینها بحث می‌شود و در جای دیگر درباره آن نسبتها تصمیم میگیرند. (س): اگر صلاح بدانید برای اینکه بحث مان حالت عینی‌تر پیدا کند این جدول وصف را تکمیل کنیم.
(ج): یعنی قدم به قدم جلو برویم.

واسطه بین وصف یعنی بارم‌بندی و بین کمیات عینی خارجی است، نمی‌توان حفظ تناسبش را بهم زد. حفظ تناسب هم از دو راه ممکن است یکی منزلتها و یکی موضوعی که اینجا دارید و باید آنرا حفظ کنید و تا بتوانید بگوئید که از اینجا آن را مثلاً به طبقه دوم ببرید. مثلاً به بانک مرکزی یک افراد خیلی معمولی می‌روند و سبد قیمتها را می‌گیرند. معنای سبد قیمتها اینست که میگویند این مقدار تن پنبه یا گندم تولید شده است. یعنی از همه چیز قیمت می‌گیرند. البته این سبدها تا روی خود افراد می‌آید به اینکه هر نفر چه مقدار مصرف دارد و این کار بصورت استقراء تام منطقی صورت نمی‌گیرد بلکه نمونه‌ها طبق محاسبات آماری، یک چیزی را نشان میدهند. اسم این کار

«وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

مدل تنظیم سیاست‌های کلان فرهنگی

جلسه ۳۷

۷۷۱۰۴/۲۷

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

بررسی خصوصیات و تفاوت روش تعریف و روش شاخصه

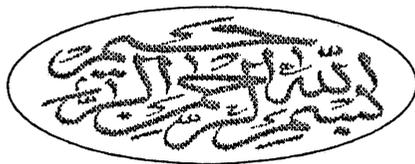
فهرست

- ۱- مقدمه - خلاصه بحث گذشته و طرح سؤال ۱
- ۱- بررسی خصوصیات نظام تعریف وصفی (جدول تعریف) ۲
 - ۱/۱- ستون عناوین بیانگر اوصاف وحدت کل در نظام تعریف وصفی ۲
 - ۱/۲- ستون شاخصه بیانگر اجزاء عناوین، در نظام تعریف وصفی ۲
- ۲- بررسی خصوصیات نظام تعریف اضافی (نظام شاخصه) ۳
 - ۲/۱- وجود سه دسته موضوعات در ستون عناوین، شاخصه و آثار در نظام شاخصه ۳
 - ۲/۲- مستقل فرض شدن سه دسته موضوعات در نظام شاخصه امکان بخش اضافی ۳
 - ۲/۳- فرض استقلال برای فرهنگ و تعریف نمودن آن به «الگو، ساختار، محصول» و اجزاء درونی آن در نظام شاخصه ۳
 - ۲/۴- قرار گرفتن ضرب الگو، ساختار محصول در ستون عناوین نظام شاخصه ۳
 - ۲/۵- ملاحظه شدن فرهنگ به دو گونه (به لحاظ خودش و به لحاظ تأثیرش در جامعه) در نظام شاخصه ۳
 - ۲/۶- قرار گرفتن ضرب اوصاف جامعه در ستون شاخصه نظام شاخصه ۳
 - ۲/۷- قرار گرفتن ثمرات عینی تأثیر فرهنگ بر جامعه در قسمت کارهای نظام شاخصه ۳
 - ۲/۸- قابلیت نظام دادن کلیه مفاهیم به وسیله روش تنظیم و نظام شاخصه ۴
- ۳- بررسی تفاوت نظام تعریف و نظام شاخصه ۴
 - ۳/۱- تعیین جایگاه یک وصف در نسبت بین درون و بیرون به وسیله جدول تعریف و تعیین جریان تغییر شیء از موضع خودش به وسیله جدول شاخصه ۴

۳/۲- نظام موضوعات (نظام تعاریف مرتبه دوم) وسیله تجزیه و انتزاع خود موضوع ۵

۳/۳- تنظیم سطح دوم اضافه به وسیله قرار دادن موضوعات واقع شده در طرف کارایی (در سطح اول اضافه) ۵

نام جزوه:	مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی
استاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی
عنوان گذار:	حجة الاسلام پیروزمند
ویراستار:	حجة الاسلام جمالی
کد بایگانی کامپیوتری:	۰۹۰۰۵۰۳۷
تاریخ جلسه:	۷۷/۰۴/۲۷
تاریخ انتشار:	۷۷/۱۰/۲۶
حروفچینی و تکثیر:	انتشارات فجر ولایت



بررسی خصوصیات و تفاوت روش تعریف و روش شاخصه

مقدمه - خلاصه بحث گذشته و طرح سؤال

حجة الاسلام پیروزمند: در جلسات اخیر جدول اصطلاحات مدل فرهنگی را بدست آورده بودیم و یک فصل بحث راجع به مشخص کردن مابه‌ازاء عینی این اصطلاحات اختصاص یافت که در پایان سه وصف «الگو، ساختار و محصول» بدست آمد و در آخر آنها را به جدول اصطلاحات تطبیق دادیم. این بحث ما را به بحث جدول تعریف مدل فرهنگی هدایت کرد و بررسی کردیم که چگونه می‌توان براساس این اصطلاحات، جدول تعریف را تنظیم کنیم. در جدول تعریف این بحث انجام گرفت که ستون شاخصه‌ها و ستون عناوین در صورتی که جامعه را بزرگ کنیم چگونه تنظیم میشود و اگر فرهنگ را بزرگ کنیم چگونه تنظیم می‌شود. هم‌چنین این بحث هم صورت گرفت که چگونه اوصاف فعل موضوعاً، موضوعات فعل و آثار فعل در این جدول تعریف قرار می‌گیرند و ایفای نقش

می‌کنند. بعد از بحث پیرامون جدول تعریف، مشخصاً در جلسه قبل بحث شد که ما اگر بخواهیم براساس جدول تعریف مابه‌ازاء عینی اوصاف را پیدا کنیم، چگونه اینکار ممکن است. حضرت‌عالی یک قاعده‌ای در جلسه قبل فرمودید که ما در امر اضافه باید انتزاع و بعد تفکیک کنیم. اضافه اساساً بر تجزیه و انتزاع استوار است. لذا ما وقتی میخواهیم مابه‌ازاء عینی یا اضافه معلوم کنیم باید ابتدا فعل موضوعاً، موضوعات و آثار را از یکدیگر تفکیک و سپس به یکدیگر اضافه کنیم. نهایتاً بحث به این انجامید که ما یک جدول تعریف و صفی داریم که این جدول تعریف هرچند لازم است اما کافی نیست. یعنی علاوه بر این جدول اوصاف (چه اسم آنرا موضوعات عینی و چه جدول شاخصه بگذاریم) باید موضوعاتی هم تعیین بشود که در این بحث اخیر فرمودید ما وقتی میخواهیم مضاف و مضاف‌الیه را انجام بدهیم باید تفکیک و اضافه کنیم.

روشی و اساسی بین نظام تعریف وصفی و نظام تعریف اضافی را بیان می‌کنم. در نظام تعریف وصفی باید اوصاف وحدت کل در سمت عناوین قرار بگیرد، یعنی ابعادی که ابعاد کل هستند تجزیه می‌شوند.

مثلاً متناظر با تقسیمات فعل موضوعاً (اوصاف زمانی) و موضوع فعل (اوصاف مکانی و ساختاری) یا و اوصاف آثار نسبت بین زمان و مکان یا اوصاف کارآئی سه عنوان «مبنا، موضوع و مقیاس» را سه بار در هم ضرب می‌کنیم یا اجزاء آنها را در هم ضرب و در ستون عناوین می‌نویسیم.

۱/۲ - ستون شاخصه بیانگر اجزاء عناوین، در نظام تعریف وصفی

به عبارت دیگر داخل ستون عناوین اوصاف جامعه را می‌آوریم. فرضاً در خانه اول ستون عناوین مبنای مبنای مبنای مبنای یا مبنای همدلی مقدمات شکل‌پذیر یا مثلاً جهت‌گیری گمانه‌زنی تجزیه می‌گذاریم. در ستون عناوین اوصاف وحدت کل و در ستون شاخصه اجزاء عناوین می‌آیند. یعنی ۲۷ عنوان اینطرف (ستون عناوین) و ۸۱ آنطرف (ستون شاخصه) بدست می‌آید. بعبارت دیگر اجزاء روی هم دارای یک متوجه‌هایی هستند که این عناوین سطح بالاتر یک وحدت و اسم متوجه‌ها می‌باشند. بنابراین صحیح است بگوئیم نسبت بین آنها و اجزایشان نسبت بین اوصاف خرد و اوصاف کلان می‌باشند.

در جدول وصفی اوصاف در دو مرتبه بیان می‌گردد که هر کدام مرتبه درونی نسبت به مرتبه بالاتر می‌باشند و به طرف وحدت سیر می‌کنند.

حال با توجه به این بحثها، ابتدا باید کیفیت تنظیم جدول تعریف وصفی را بررسی کنیم که در جلسه قبل هم جزء سئوالات آمده بود ولی عملاً به مسئله تطبیق پرداختیم و لذا بهتر است در این جلسه اجزاء و روابطی که باید جدول تعریف وصفی داشته باشد را تکمیل کنیم تا بعد بینیم در مسئله تطبیق چگونه باید عمل کرد. اما اگر بخواهیم به ادامه جلسه قبل بپردازیم و فرض جدول اوصاف را درست کرده باشیم، باید در مسئله تطبیق، اضافه کنیم و اضافه هم احتیاج به تفکیک و انتزاع دارد. لذا فعل موضوعاً، موضوعات فعل و آثار را از همدیگر تفکیک می‌کنیم. البته این سؤال مطرح است که ما ولو بپذیریم در امر اضافه لازم است تجزیه بشود، چه چیزی از چه چیزی باید تجزیه بشود؟ آیا ابعاد را از همدیگر تجزیه کنیم یا موضوعات را تجزیه کنیم؟ به نظر می‌رسد که دومی درست باشد، یعنی بدلیل اینکه یک جدول اوصافی برای فرهنگ درست کردیم و موضوع بررسی را فرهنگ قرار دادیم و بعد ابعاد خود فرهنگ را دیدیم و آنها را به همدیگر متقوم کردیم و براین اساس یک نظام اوصافی درست کردیم، حالا وقتی بخواهیم موضوعاتش را پیدا کنیم و تطبیق بدهیم، نباید اوصاف را تجزیه کنیم یعنی آنچه باید از هم تجزیه بشود، ابعاد موضوع نخواهد بود.

۱ - بررسی خصوصیات نظام تعریف وصفی (جدول تعریف)

۱/۱ - ستون عناوین بیانگر اوصاف وحدت کل در نظام تعریف وصفی

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: ابتدائاً تفاوت

۲ - بررسی خصوصیات نظام تعریف اضافی (نظام شاخصه)

۲/۱ - وجود سه دسته موضوعات در ستون عناوین،
شاخصه و آثار در نظام شاخصه

در جدول تعریف مضاف و مضاف‌الیه که بطرف
شاخصه عینی حرکت میکند ولو باز از وصف استفاده
می‌گردد ولی وصف آن نباید اوصافی باشد که ستون
شاخصه درون آنرا نشان بدهد. بلکه در جدول شاخصه
وصف برای سه موضوع بلحاظ استقلال می‌باشد که یک
موضوع در ستون عناوین و یک موضوع در ستون شاخصه
و یک موضوع در بخش کارآئی می‌باشد. نهایت موضوعی
که در بخش شاخصه قرار می‌گیرد از نظر تقسیماتی که در
بخش موضوعات داریم مقسم است.

۲/۲ - مستقل فرض شد سه دسته موضوعات در نظام
شاخصه امکان بخش اضافی

حالا سه موضوع داریم که در درون خود این موضوع‌ها
بصورت وصف می‌باشد و برای آنها فرض استقلال شده
است. فرض استقلال امکان اضافه میدهد.

۲/۳ - فرض استقلال برای فرهنگ و تعریف نمودن آن به
«الگو، ساختار، محصول» و اجزاء درونی آن در
نظام شاخصه

بنابراین برای فرهنگ فرض استقلال میکنید و نفس
فرهنگ را موضوع تحلیل قرار میدهید مثلاً ابتدا به الگو،
ساختار و محصول تعریف میکنید و سپس برای هر یک از
اینها سه عامل درونی تعریف کنید و با ضرب در یکدیگر
۲۷ عنوان بدست می‌آورید.

۲/۴ - قرار گرفتن ضرب الگو، ساختار محصول در ستون عناوین نظام شاخصه

۲۷ عنوان در ستون عناوین می‌نویسید که اینها به عنوان
فرهنگ موضوعاً می‌باشند.

۲/۵ - ملاحظه شدن فرهنگ به دو گونه (به لحاظ خودش
و به لحاظ تأثیرش در جامعه) در نظام شاخصه

- البته جامعه ولو به نفسه شامل فرهنگ هم هست ولی
در اینجا می‌توان فرهنگ را به دو معنا بکار گرفت یکی
بلحاظ استقلال و خصوصیات درونی خودش و یکی
بلحاظ حضورش در کیفیتهای متنوع جامعه (حالات،
افکار، تجارب و خصوصیات جامعه) و در صورت دوم کل
جامعه و حتی فرهنگ در جامعه موضوع اثر می‌باشد، پس
ما یکبار فرهنگ را انتزاع کردیم و خودش را به اوصافی به
نفسه، صرف نظر از جامعه موضوع تجزیه و تحلیل قرار
دادیم و یکبار هم موضوع ترکیب قرار دادیم و در هر
صورت در ستون عناوین نوشتیم.

۲/۶ - قرار گرفتن ضرب اوصاف جامعه در ستون
شاخصه نظام شاخصه

حالا جامعه را موضوع تجزیه قرار میدهیم. البته جامعه
در اینجا با همه خصوصیاتش و از جمله فرهنگ (نه
منحصر به بخش فرهنگ) مد نظر است. حال برای آن یک
اوصاف، خصوصیات و کیفیاتی قایل هستیم، و آنها را هم
در هم ضرب می‌کنیم و در ستون شاخصه می‌نویسیم.

۲/۷ - قرار گرفتن ثمرات عینی تأثیر فرهنگ بر جامعه در
قسمت کارهای نظام شاخصه

سپس باید برای تأثیر فرهنگ روی جامعه، یک ثمرات

بنابراین در اضافه ابتدا موضوع بحث را، تجزیه می‌کنیم که در اینجا موضوع مستقل است که سپس اوصاف جامعه را هم با خصوصیاتش در هم ضرب و در جدول شاخصه می‌نویسید که در اینجا هرچند فرهنگ هم هست ولی فرهنگ بمعنای دوم است. در ستون آثار هم نسبت بین این دو نوشته می‌شود. یعنی جدول اضافه ما اضافه دو وصف مستقل است و اینکه مانند جدول وصفی، وصف کلان در ستون عناوین و وصف خرد در اوصاف شاخصه قرار گیرد.

۳- بررسی تفاوت نظام تعریف و نظام شاخصه

این روش نه فقط در اینجا، بلکه در کلیه سطوح مفاهیم قابل پیاده شدن است. یعنی ما اگر بخواهیم منطقیها و مفاهیم را دسته‌بندی بکنیم باید حتماً یک مرحله آن، مرحله مضاف و مضاف الیه باشد.

۳/۱- تعیین جایگاه یک وصف در نسبت بین درون و بیرون به وسیله جدول تعریف و تعیین جریان تغییر شی از موضع خودش به وسیله جدول شاخصه

یعنی اگر ما بخواهیم خود مفهوم و جریان تغییراتش را ملاحظه کنیم (غیر از جریان وصفش در طبقه‌بندی اوصاف و جایگاهش) باید این روش را بکار ببریم. بعبارت دیگر دو سیر داریم در یک سیر تعریف وصفی و معین کردن جایگاه یک وصف نسبت به اوصاف درون و بیرون است. در سیر دوم پس از مشخص شدن جایگاه وصف از موضعی که می‌خواهیم یک شیء متغیر را مطالعه بکنیم، دوباره آنرا تجزیه میکنیم. در سیر اول تنظیم نظام اوصاف و اصطلاحات روشی و در سیر دوم تنظیم اصطلاحات

عینی قابل بشویم که این ثمرات عینی غیر از اوصاف عمومی جامعه است معنای ثمرات عینی اینست که باید یک منطقی‌هایی باشد که آنها در جامعه یک کارهایی را شکل دهند. مثلاً حوزه مجتهدینی و دانشگاه متخصصینی و اجراء کارگزاری می‌باشد که آن فرهنگ در این جامعه حتماً برای چنین کسانی قدرت و امکانات خاصی و واجدیتی را تعریف می‌کند. مثلاً علماء ساختمانمانند مدرسه فیضیه و یک امکاناتی در اختیارشان می‌باشد. هم چنین دانشگاهیان و مجریان باید یک ساختارهایی داشته باشند. بعبارت دیگر الگو به معنای علم اصول یا علم منطق و محتوا می‌باشد و ساختار نظامی است که مثلاً برای یک مرجع نمایندگان او در شهرستانها یا سطوح تخصصی در دانشگاهها می‌باشد. همه اینها یک محصولات عینی هم داگرد. حال شما در اینطرف خود موضوع را به صورت وصفی و انتزاعی و اینطرف جامعه را لحاظ کردید که در نسبت بین اینها عینیتها شکل نمی‌گیرند.

۲/۸- قابلیت نظام دادن کلیه مفاهیم به وسیله روش

تنظیم و نظام شاخصه

بنابراین در اینجا شاخصه‌هایی هستند که ما می‌خواهیم در سطحی ابتدایی در اضافه بکار بگیریم. اضافه واسطه‌ای است که فرض استقلال برای اوصاف شده، نه اینکه تنها ابعاد خود جامعه تجزیه شود و مثلاً بگوییم: همدلی، همفکری و همکاری بعنوان فعل موضوعاً در هم ضرب می‌شوند و اینطرف، و صیانت، عدالت و اعتماد در هم ضرب می‌شوند و آن طرف و مقیاس و تأثیر هم در طرف کارآئی نوشته می‌شوند.

اوصاف ستون عناوین بدست می‌آید یعنی مشخص می‌گردد که چه موضوعی می‌خواهد نسبت به جامعه مورد مطالعه قرار بگیرد. موضوعات جامعه هم در ستون شاخصه قرار می‌گیرند و سپس نسبت بین این دو تعریف موضوعات عینی را در سطح دوم قاعده‌مند می‌کنند.

۳/۳ - تنظیم سطح دوم اضافه به وسیله قراردادن موضوعات واقع شده در طرف کارایی (در سطح اول اضافه)

در سطح دیگر ما میتوانیم عین همین موضوعاتی را که در کارآئی نوشتیم، دوباره در جدول اوصاف مضاف و مضاف‌الیه بنویسیم که در اینصورت سطح اضافه دوم بصورت کلان موضوعات فرهنگی ما را تحویل می‌دهد. سپس می‌توانید دوباره اینها را خرد کنید و در برابرش شاخصه ذکر کنید. البته دیگر شاخصه جامعه نیست بلکه باید شاخصه‌ها را عینی‌تر و جزئی‌تر ملاحظه کنید. فرضاً اگر قبلاً به اوصاف همدلی، همفکری و همکاری در شکل دهی عناوین اولیه اکتفا کرده بودیم، حالا باید یک درجه ریزتر کنیم. در مرحله دوم (مضاف و مضاف‌الیه) دیگر اینطرف کاملاً خرد شده و به عینیت رسیده است.

بنابراین در این بحث تفاوت روشی بین جدول تعریف اوصاف و جدول اضافه مشخص گردید.

موضوعی می‌باشد. اصطلاحات روشی «توسعه ساختار، کارآئی» و درونش «ظرفیت، جهت، عاملیت»، «محوری، تصرفی، تبعی» و «هماهنگی، وسیله، زمینه» می‌باشد. اوصاف موضوعی - که این منطبق روی آنها پیاده میشود - مبتنی بر نظام ولایت شکل می‌گیرد یعنی طبقه‌بندی موضوعی توسط آن تمام می‌شود مثلاً سطوح تکوینی، تاریخی و اجتماعی آنرا ذکر می‌کنید.

۳/۲ - نظام موضوعات (نظام تعاریف مرتبه دوم) وسیله تجزیه و انتزاع خود موضوع

پس از مشخص شدن جایگاه مفاهیم نسبت به همدیگر میخواهیم یک موضوع از این موضوعات را موضوع بحث قرار بدهیم. ما قدرت نداریم خود آن موضوع را تجزیه و انتزاع بکنیم مگر اینکه در طبقه موضوعات، برایش تعریف داشته باشیم. مثل تعریفی که برای فرهنگ داشتیم. ما تعریف فرهنگ را از نظام ولایت بدست آوریم. یعنی برای فکر، اراده و عمل انسان بعنوان موجود تصرفی در نظام تکوین تعریف ارائه دادیم.

بنابراین نظام موضوعات در حقیقت به یک معنا نظام تعاریف مرتبه دوم (نه مرتبه روش) است. حال که توانستید موضوع را تعریف بکنید، باید داخل آن بروید و آن تعریف را توسعه و گسترده کنید. با تجزیه و ترکیب آن موضوع،

«وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی

جلسه ۳۸

۷۷/۰۵/۲۷

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

تفاوت «نسبیت عام، نسبیت خاص، نظام شاخصه» و تطبیق آن به مدل فرهنگی

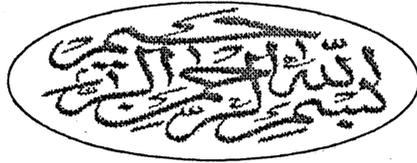
فهرست

- * مقدمه - خلاصه بحث گذشته و طرح سؤال ۱
- ۱ - تنظیم نسبیت عمومی با بکارگیری روش تعریف در تنظیم اصطلاحات فلسفی ۱
 - ۱/۱ - نظام یافتن و وزن یافتن اوصاف بر اساس جدول تعریف ۵
 - ۱/۲ - امکان تنظیم سطوح ۲۷ گانه تعریف در نسبیت عمومی ۵
 - ۱/۳ - تعمیم یافتن مفاهیم در نظام اصطلاحات و تخصیص یافتن مفاهیم در نظام تعریف ۵
 - ۱/۴ - مبنائی بودن روش علوم بر تعبد ۵
- ۲ - تنظیم نسبیت خاص با جریان یافتن مواد عینی در نسبیت عام ۶
 - ۲/۱ - متفاوت بودن نظام تعریف در نسبیت خاص با نظام شاخصه ۶
 - ۲/۲ - بیان چگونگی عام در «نسبیت عام» و چگونگی خاص در «نسبیت خاص» ۶
- ۳ - تنظیم نظام شاخصه با تطبیق اوصاف عینی در نسبیت به اشیاء عینی ۶
 - ۳/۱ - تفکیک شدن اوصاف زمانی، مکانی و کارآیی در نظام شاخصه ۶
 - ۳/۲ - چگونگی تنظیم اوصاف فعل موضوعاً در نظام شاخصه (تمثیلی) ۶
 - ۳/۳ - وجود اوصاف زمانی، مکانی و کارآیی در درون «اوصاف فعل موضوعاً» و «موضوعات فعل» ۷
 - ۳/۴ - تنظیم اوصاف موضوع فعل به وسیله اوصاف جامعه ۷
 - ۳/۵ - تنظیم اوصاف آثار فعل از حاصل اوصاف فعل موضوعاً و موضوعات فعل ۷

- ۳/۵/۱ - به دست نیامدن اوصاف آثار از حاصل جمع اوصاف فعل موضوعاً و موضوعات فعل..... ۷
- ۳/۵/۲ - اوصاف آثار بیانگر اوصاف عینی (رده پایین‌تر از نسبیت خاص)..... ۷
- ۴ - تفاوت نسبیت عام، نسبیت خاص و نظام شاخصه..... ۷
- ۴/۱ - طبقه بندی حکمی در نسبیت عام و طبقه بندی موضوعی در نسبیت خاص..... ۸
- ۴/۲ - اصل بودن وابستگی در نسبیت خاص و اصل بودن استقلال در نظام شاخصه..... ۸
- ۴/۳ - قرار داشتن فعل موضوعاً در منزلت زمانی، موضوعات فعل در منزلت مکانی و آثار فعل در منزلت کارایی در نظام شاخصه..... ۸
- ۴/۴ - عنوان، معرف وحدت شاخصه‌ها در جدول تعریف (نسبیت خاص) و کارایی نمودار برآیند در نظام شاخصه..... ۸
- ۴/۵ - آمارگیری به وسیله نظام شاخصه و کنترل عینیت به وسیله نظام تعریف..... ۹
- ۴/۶ - دست نیافتن به شیء عینی از طریق تکثیر بیشتر اوصاف..... ۹
- ۴/۷ - وابستگی قدرت کنترل به نزدیک بودن دستگاه فکری ما با تغییر موضوع مستقل از تصرف ما..... ۹
- ۴/۸ - ضرورت ملاحظه موضوع (مثل فرهنگ) به صورت مستقل و به صورت جزئی از کل شاملتر (جامعه) در نظام شاخصه..... ۱۰
- ۴/۹ - ضرورت تعیین ما به ازاء عینی اوصاف موضوع (فرهنگ) قبل از اضافه شدن به اوصاف کل شاملتر (جامعه) در نظام شاخصه..... ۱۰
- ۴/۱۰ - وجود نداشتن اوصاف کل شاملتر (جامعه) در جدول تعریف موضوع مورد بررسی (فرهنگ)..... ۱۰
- ۴/۱۱ - قرار داشتن حاصل ضرب اجزاء درونی الگو، ساختار، محصول در ستون شاخصه نظام تعریف فرهنگ..... ۱۱
- ۴/۱۲ - تعیین منزلت موضوع (فرهنگ) در نسبیت خاص و تعیین نسبیت تغییرات موضوع با سایر موضوعات در نظام شاخصه..... ۱۱
- ۴/۱۳ - انحلال موضوع در جریان اوصاف (برای کنترل عینیت) در نسبیت خاص و تعیین موضوع عینی متعلق وصف در نظام شاخصه..... ۱۲
- ۴/۱۴ - استقلال موضوعات در نظام شاخصه به معنای استقلال منتهی از عوامل تشکیل دهنده آن نیست..... ۱۲
- ۴/۱۵ - ضرورت تنظیم نظام تعریف فرهنگ بعد از نظام تعریف جامعه و قبل از نظام شاخصه‌های فرهنگی..... ۱۲
- ۴/۱۶ - ضرورت تنظیم نظام تعریف جامعه قبل از نظام تعریف فرهنگ..... ۱۳
- ۴/۱۷ - اضافه نمودن نظام تعریف فرهنگ و نظام تعریف جامعه (به لحاظ اختلاف سطح آنها) شرط تعیین شاخصه‌های عینی..... ۱۳
- ۴/۱۸ - صورت مسئله (شاخصه‌های عینی تأثیر فرهنگ در جامعه) ضرورت بخش اضافه در اوصاف جامعه به اوصاف فرهنگ..... ۱۴
- ۴/۱۹ - انجام گرفتن تحلیل به وسیله نظام تعریف و تجزیه به وسیله نظام شاخصه..... ۱۵
- ۴/۲۰ - امکان به دست آوردن شاخصه عینی از اضافه نمودن دو وصف در صورت وجود اختلاف سطح بین اوصاف..... ۱۶

کد بایگانی کامپیوتری: ۰۹۰۰۵۰۹۹
تاریخ جلسه: ۷۷/۰۵/۳۰
تاریخ انتشار: ۷۷/۱۰/۲۷
حروفچینی و تکثیر: انتشارات فجر ولایت

نام جزوه: مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی
استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی
عنوان گزار: حجة الاسلام پیروزمند
ویراستار: آقای رضوانی



تفاوت «نسبیت عام، نسبیت خاص، نظام شاخصه» و تطبیق آن به مدل فرهنگی

مقدمه - خلاصه بحث گذشته و طرح سؤال

۱- تنظیم نسبیت عمومی با بکارگیری روش تعریف در تنظیم اصطلاحات فلسفی

حجة الاسلام پیروزمند: بحث اخیر ما به صورت مشخص وارد جدول شاخصه شد. بحث آخری که داشتیم در رابطه با تفاوت جدول تعریف یا جدول اوصاف با جدول شاخصه یا جدول اضافه بود. حضرتعالی فرمودید تفاوت جدول اوصاف و جدول اضافه در این است که در جدول اوصاف تقوم اوصاف ملاحظه می‌شود اما در جدول اضافه تقوم به این شکل نیست بلکه به صورت استقلالی ملاحظه می‌شوند.

سپس شکل مستقل دیدن را هم اینگونه فرمودید که ما در جدول اضافه، فعل موضوعاً، موضوعات فعل و آثار را مستقل و به صور مجزا می‌بینیم و سپس آنها را به همدیگر اضافه می‌کنیم.

منتها هنوز این فرمایش شما روشن نیست که ما چرا

اولاً این کار را بکنیم؟ ثانیاً: حاصل آن چه می‌شود و چگونه ما را به موضوعات عینی می‌رساند؟ اما چرا این کار را می‌کنیم من ابتدا تلقی خودم یا دورنمایی که قبلاً با توجه به بحث جدول تعریف از این کار تطبیق در ذهنم دانستم عرض می‌کنم و سپس یک مقایسه‌ای بین این دو کار به عمل خواهم آورد. همانگونه که استحضار دارید، ما در جدول تعریف، ستون‌هایی (ستون شاخصه، عناوین، موضوعات آثار و ...) پیش بینی کردیم. صحبت ما در آن موقع این بود که وقتی می‌خواهیم تطبیق بدهیم، چگونه عمل می‌کنیم؟ ارتباط این جدول با تطبیق چیست؟ یادام هست آن موقع یکسیر تنازل و تصاعدی را ترسیم کردید و در کتاب هم مراحل آنرا نوشتیم که در واقع این تنازل و تصاعد را (از تنازل منظور همان ارتباط برقرار کردن این مدل با عینیت بود) از طریق عینی کردن شاخصه‌ها و عناوین انجام می‌دادیم. یعنی می‌گفتیم این شاخصه‌ها را که داریم - که سه شاخصه را در یک سطر کنار همدیگر نوشته

(س): به جدول تعریف گذشته کاری نداریم بلکه در خصوص شاخصه‌اش می‌گوئیم مشکل تطبیق به پیدا کردن قاعده‌ای برای عینی کردن شاخصه‌های فلسفی و عناوین فلسفی بر می‌گردد.

(ج): احتمال اول در عمل تطبیق این است که به قاعده‌ای برای عینی کردن شاخصه‌ها و عناوین فلسفی دست پیدا کنیم.

(س): در ستون شاخصه‌ها، شاخصه قرار دادیم منتها شاخصه‌هایش فلسفی است. وقتی می‌خواهیم در عینیت بیاییم آن شاخصه‌ها را باید عینی کنیم.

(ج): این احتمال جزو مشکلاتها بود.

(س): بله، یعنی حل کار تطبیق با حل این سؤال است.

(ج): آن وقت در احتمال دوم همین را برای راه حل موضوع قرار دادیم یا یک کار دیگر کردیم؟

(س): در احتمال دوم به نظرم به گونه دیگر شد.

(ج): در احتمال اول یک ستون شاخصه و یک ستون عنوان داشتیم که هر دو فلسفی بودند حال آیا باید کار دیگری می‌شد تا این قاعده به دست می‌آمد یا اینکه همان کار کافی بود؟

(س): همان کار کافی نبود و باید به دنبال قاعده‌اش می‌گشتیم.

(ج): ما هم به دنبال قاعده هستیم.

(س): یعنی این کار را باید بکنیم.

(ج): وقتی این کار را کردیم باید چنین نتیجه‌ای بدهد.

(س): آیا کار بعد از روش تعریف منظور شماست؟

(ج): یعنی این احتمال مربوط به کجاست؟

(س): ما آن موقعی که نظام تعریف و روش تعریف درست کردیم موادی را هم در آن ریختیم.

بودیم مستقل ملاحظه می‌کنیم، یعنی مثلاً سه شاخصه هماهنگی محوری ظرفیت را یک چیز نمی‌بینیم و بلکه سه شاخصه می‌بینیم که مجموعاً ۸۱ شاخصه شد. برای هر کدام از این شاخصه‌ها یک مقیاس مستقل متناسب با آنها انتخاب می‌کنیم. سپس متناسب با این شاخصه‌ها آمارگیری می‌کنیم و این آخرین حد تنازلی است که به یک معنا آخرین حد تجزیه است سپس می‌گفتیم در سیر برگشت نسبت دو به دو بین اینها برقرار می‌کنیم و همینطور مجدداً مانند این سیر انتزاعی که کردیم برگشت می‌کنیم و نسبت برقرار می‌کنیم تا به جدول تعریف می‌رسد و آن وقت قابل مطالعه و قابل کنترل می‌شود. اما مطلبی که در اینجا نسبت به مطالب قبل اضافه می‌شود این است که، طبیعتاً وقتی می‌خواهیم شاخصه‌های فلسفی مان به شاخصه‌های عینی تبدیل شوند، طریق عینی شدن جدولمان، این می‌شود که ما راه عینی کردن آن شاخصه‌ها را پیدا کنیم. به تعبیر دیگر ما اوصاف توسعه، ساختار و کارایی و یا فعل موضوعاً، موضوعات فعل و افعال اینها را مقوم کردیم و یک شاخصه‌های فلسفی به دست آوردیم و همه این کارها به خاطر این است که ما متوجه بشویم چگونه میتوان شاخصه‌های فلسفی را به شاخصه‌های عینی و عناوین فلسفی را به عناوین عینی تبدیل کرد؟ از این سؤال که پاسخ بگیریم - حالا مسئله ریاضی و کمیت آن بجای خودش باقی است دیگر نباید مسئله و ابهام دیگری داشته باشیم. حالا من این را با آن فرمایشی که حضرتعالی داشتید، مقایسه می‌کنم.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: پس جنابعالی می‌فرمایید در مرحله قبل، چه چیزی بوده است؟ به عبارت دیگر احتمال اول چه بوده است؟

موضوعات عینی تبدیل می‌کنیم؟ ما در جدول جامعه اوصاف فلسفی را به اوصاف عینی تبدیل کردیم ولی هنوز قاعده‌ای برای تبدیل کردن آنها به موضوعات عینی، به دست نیاوردیم، البته خودش به یک معنا سیر به طرف نسبیست است.

(ج): سیر است ولكن تطبيق خاص عینی نیست.

(س): البته اگر بحث به روال طبیعی خودش انجام بگیرد، باید به هر دو توجه و قواعد هر دو را ملاحظه کرد، البته باید مقایسه کرد که هر دو یک گونه قاعده یا دو نوع قاعده دارند؟ البته ما الآن به یک معنا از کمر بحث وارد شدیم و فرض را بر این گرفتیم که آن اوصاف فلسفی به جدول جامعه تبدیل شده‌اند و فعلاً به نحوه تبدیل آن کاری نداریم، یعنی فرض را بر این می‌گیریم که این کار تبدیل به طور صحیح صورت گرفته است و حالا بر اساس جدول اوصاف جامعه جدول تعریفی (منتها جدول تعریف با این اوصاف) درست کردیم و حالا می‌خواهیم به عینیت تطبیق بدهیم و موضوعات عینی را از آن به دست بیآوریم و در ابتدای کار هم به دنبال قاعده‌اش هستیم بنابراین می‌خواهیم بگوییم اینکه، جدول تعریفمان مشتمل بر اوصاف فلسفی یا مشتمل بر اوصاف عینی باشد، در اینکه قاعده تطبیق نظام تعریف بر عینیت چیست، تفاوتی ایجاد نمی‌کند.

(ج): مسئله همین است که آیا باید تفاوت ایجاد کند یا

ماهیتاً نباید تفاوت ایجاد کند؟

(س): نتیجه‌اش این می‌شود که آن طرف فرض ندارد

که بخواهیم از طریق اوصاف فلسفی به عینیت برویم زیرا اگر می‌توانستیم برویم، موضوعاً یک چیزی مثل جدول جامعه دیگر لازم نبود و تنها می‌گفتیم این نظام نسبیست عام ما، این تکه‌اش مثلاً مربوط به جامعه می‌شود، حالا اگر این

(ج): یعنی دو کار انجام گرفت: ۱- روش تعریف به صورت فلسفی (نظام اصطلاحات) ۲- موادی هم در آن ریختیم

(س): البته با موادش روش تعریف محسوب می‌شد.

(ج): مواد غیر نظام اصطلاحات است.

(س): یعنی اصطلاحاتی در آن می‌گذاشتیم منتهی این

اصطلاحات، اصطلاحات مادر و کلیدی بودند که بوسیله این نظام اصطلاحات قدرت این را داشتیم که نسبیست عام را تنظیم کنیم.

(ج): مواد معنایش این است که نسبیست خاص منظور

نظر است.

(س): خیر، خاص نیست.

(ج): یعنی مواد جامعه را در آن قرار ندادید.

(س): بله مواد جامعه را در آن قرار ندادیم.

(ج): بنابراین ستون شاخصه و ستون عناوین شما همان عناوین نظام اصطلاحات است.

(س): بله از همان اصطلاحات پر می‌شوند.

(ج): بنابراین در قاعده شاخصه یک قدم بالاتر از بحث جدول جامعه را داریم صحبت می‌کنیم. یعنی اصولاً به بحث هیچ مواد دیگری که آنرا به نسبیست خاص تبدیل بکند، وارد نشده‌ایم.

(س): اگر ما بخواهیم دنباله آن بحث را ادامه دهیم.

طبیعتاً همین می‌شود منتها اگر الآن نخواهیم به آن قسمت از بحث پردازیم فرض هم بر این بگذاریم که اوصاف جامعه را ...

(ج): خیر این خودش خیلی فرق است.

(س): دو مرحله است: یکی اینکه ما اوصاف را

چگونه عینی می‌کنیم؟ دوم اینکه چگونه اوصاف را به

ارتباط می‌توانست از اوصاف فلسفی به موضوعات عینی مستقیم برقرار شود، معنایش این است که ما دیگر در این وسط جدول جامعه نیاز نداریم ولی اگر بگوئیم لزوماً لازم است یعنی باید از این فیلتر بگذرد و باید اوصاف فلسفی به اوصاف عینی تبدیل بشوند، تا اوصاف عینی، موضوعات عینی را تعیین بکنند، بنابراین یا شما از اوصاف فلسفی به اوصاف عینی می‌آید که نتیجه‌اش این است که جدول جامعه لازم نیست و کار به آن نداریم و نخواهیم داشت، بلکه مستقیماً در جدول تعریف وارد موضوعات عینی می‌شویم یا اینکه می‌گوئیم: یک چنین واسطه‌ای را لازم دارد و اگر لازم دارد، فرض آنطرفش خط می‌خورد که ما بتوانیم از طریق جدول اصطلاحات فلسفی مستقیماً موضوع عینی معلوم بکنیم. لذا ما ابتدا اوصاف فلسفی و بعد اوصاف عینی و بعد موضوعات عینی را معلوم می‌کنیم. در این مرحله هم فرض را بر این می‌گذاریم که اوصاف عینی در جدول جامعه درست و متناظر با روش به دست آمده است و حال سؤال این است که چگونه موضوعات عینی را معلوم می‌کنیم؟ به هر حال یک سؤال بیشتر نداریم که این نظام اوصاف ما که یا نظام اوصاف عینی یا نظام اوصاف فلسفی است چگونه می‌تواند با موضوعات عینی تطبیق پیدا کند؟ این یک احتمال است و من احتمال دومی را عرض کنم تا تفاوتی که در ذهنم می‌آید روشن بشود یعنی در حقیقت از احتمال حضرتعالی دو تلقی می‌توان داشت: یکی اینکه ما بگوئیم، منظور ما از فعل موضوعاً همان اوصاف ستون عناوین و از موضوعات فعل همان موضوعات ستون شاخصه جدول اوصاف باشد که بنابر بحث اخیر می‌گوئیم: مبنای موضوع و مقیاس و یا الگو، ساختار و محصول را در هم ضرب می‌کنیم و در

ستون عناوین می‌نویسیم. اوصاف جامعه را هم در هم ضرب می‌کنیم و در ستون شاخصه می‌نویسیم. لذا وقتی می‌گوئیم: موضوعات فعل یعنی آن چیزهایی که در ستون عناوین است و وقتی می‌گوئیم موضوعات فعل یعنی آن چیزهایی که در ستون شاخصه هستند و وقتی می‌گوئیم: آثار فعل یعنی نسبتی که بین این دو باید گفته شود. حالا با توجه به جدول شاخصه می‌گوئیم این سه تا را مستقل ببینید که در اینجا دیگر معنای مستقل ببینید خیلی روشن نیست یعنی بنابر یک احتمال می‌گوئیم: دوباره این سه تا را بیاوریم و به هم اضافه کنیم یعنی همان چیزی که در جدول تعریف است اضافه کنیم و مثلاً بگوئیم: الگوی الگوی همفکری مقدرات شکل پذیر عدالت و یک چیزی هم به عنوان آثارش بگوئیم. احتمال دیگر اینکه بگوئیم: فعل موضوعاً، موضوعات فعل و آثار همان اوصاف توسعه، ساختار و کارائی می‌باشند و لذا وقتی می‌گوئیم: در جدول شاخصه فعل موضوعاً را جدا کن و مستقل ببین، یعنی اوصاف زمانی را مستقل ببین و وقتی می‌گوئیم موضوعات فعل را ببین یعنی اوصاف ساختار را مستقل ببین و آثار فعل هم یعنی اوصاف کارائی را مستقل ببین و حالا به هم اضافه کن حال اشکال این است که وقتی می‌گوئیم: ما که یک بار این کار را در جدول تعریف کردیم، یعنی یکبار سه وصف محوری، تصرفی و تبعی را ضرب در عاملیت، هماهنگی، وسیله یا یک پله پائین تر در جدول اوصاف جامعه همفکری، همدلی، همکاری و مقدرات شکل پذیر، شکل گرفته، اولیه و عدالت، صیانت و اعتماد که هر کدام از اینها متناظر با اوصاف توسعه، ساختار و کارائی بودند را یکبار مستقل دیدیم و بعد به هم اضافه کردیم و حاصلش همان چیزی شد که در جدول تعریف

یکبار ظرفیت داشته باشد که هر ظرفیتی در اینجا منزلتی دارد و بر حسب منزلتش ۸۱ موضوع عینی پیدا می‌کند.

۱/۲ - امکان تنظیم سطوح ۲۷ گانه تعریف در نسبیت عمومی

(س): یعنی همین جدول تعریف ۸۱ تطبیق

پیدا می‌کند.

(ج): یعنی هم میشود هفت هزار و ششصد میلیارد را

کوچک کرد و در یک جدول جا داد و هم می‌شود گسترده کرد و هم می‌توان بخش بخش و طبقه بندی کرد و منظومهای متفاوت تعریف کرد و تقوم آنها را از جهات مختلف بررسی کرد. یعنی وحدت و کثرت کل اصطلاحاتی را که داریم، مقوم ساختن به وسیله نظام تعریف است.

۱/۳ - تعمیم یافتن مفاهیم در نظام اصطلاحات و تخصیص یافتن مفاهیم در نظام تعریف

یعنی در حقیقت اینگونه صحیح است بگوئیم که در نظام اصطلاحات منهای جدول تعریف قدرت تعمیم شما تمام شده و در نظام تعریف اینها را به تقوم خاص تخصیص می‌دهد از این تخصیص تنها نسبیت عمومی به دست می‌آید.

۱/۴ - مبتنی بودن روش علوم بر تعبد

البته پایه مطلب به اختیار، ولایت، تولی و تصرف بر می‌گردد و لذا روش، روشی است که تعبد را در اصل موضوعه‌اش پذیرفته است. مثلاً یک روشی است که می‌گوید پایه به بداهت بر می‌گردد و در آنجا تعقل اصل می‌شود ولی در دستگاه ما تعبد اصل می‌شود و حد موضوعه آن «تولی، ولایت و تعبد» است یعنی تعبد چه

است ولی الآن دوباره وقتی در جدول شاخصه می‌رسیم می‌گوئیم: اوصاف توسعه را مستقل بین و بعد به اوصاف ساختار و اوصاف کارائی اضافه کن که حاصلش همان چیزی می‌شود که در جدول تعریف بود و لذا چیزی جدیدی تحویل نمی‌دهد.

۱ - تنظیم نسبیت عمومی با بکار گیری روش تعریف در تنظیم اصطلاحات فلسفی

(ج): صورت مسئله طرح شد و من ابتدا چند نکته را عرض می‌کنم تا پاسخ سؤالات شما روشن شود ما در ابتدا اوصافی را بنام نظام اصطلاحات از ضرب اوصاف توسعه، ساختار و کارائی و اوصاف درونی اینها که به دست آوردیم و سپس آنها را در جدول تعریف آوردیم و توضیح دادیم که اسم آن را نسبیت عمومی می‌گذاریم. یعنی هیچگونه حرکتی و در هیچ سطحی تبدیل به وصف نمی‌شود و جریان پیدا نمی‌کند مگر اینکه این قاعده نسبیت عمومی در آن جاری شود.

(س): بهتر نیست بگوئیم ابزار تنظیم نسبیت عمومی، روش تعریف است. یعنی ما این روش تعریف را در نظام هفت هزار و ششصد میلیارد اصطلاح بکار می‌بریم و آنها را منطقی می‌دهیم که آن نظام گسترده‌ای که قالب این روش تعریف را به خود گرفته است «نسبیت عام» می‌باشد.

۱/۱ - نظام یافتن و وزن یافتن اوصاف بر اساس جدول تعریف

(ج): احسن آن به عبارت دیگر اصطلاحات بدون نظام یافتن نسبیت پیدا نکرده‌اند یعنی در جدول تعریف کیفیتها وزن کمی خودشان را پیدا کرده‌اند و می‌توان جریان نسبیت عمومی را مشاهده کرد چه از آن جدول تعریفی که کل عناوین شاخصه‌هایش ظرفیت می‌شود و شاید هشتاد و

۳ - تنظیم نظام شاخصه با تطبیق اوصاف عینی در نسبت به اشیاء عینی

در مرحله آخر شما میخواهید بگویید: چگونه به عینیت منتقل شویم؟ پس آن اوصاف خاص شدن - که به آن لقب اوصاف عینی می دهید - هرگز شاخصه عینی نیست. یعنی درست است که به صورت خاص و وصف تغییرات یک چیز را از نظر فلسفی می بینید و فاصله اش با نسبت عمومی بسیار زیاد است ولی با تطبیق به شیء فاصله دارد.

۳/۱ - تفکیک شدن اوصاف زمانی، مکانی و کارآیی در نظام شاخصه

در اینجا یک کار دیگری را آغاز می کنید و هرگز گویید اوصاف زمانی، اوصاف مکانی و اوصاف کارائی را تفکیک بکن.

۳/۲ - چگونگی تنظیم اوصاف فعل موضوعاً در نظام شاخصه (تمثیلی)

در این مرحله شما اوصاف را بگونه دیگری موضوع بحث قرار می دهید. برای اوصاف موضوع باز یک تحلیل فلسفی می کنید و مثلاً می گوئید فرهنگ در دستگاه ما کیفیت بوده و کیفیت سه سطح الگو، ساختار و محصول دارد محصول همیشه واجد یک ساختاری است در عین حالی که وقتی یک محصولی را مورد دقت قرار می دهیم هر محصولی را از هر کارخانه ای نمی شود به دست آورد بلکه مراحل تولید آن محصول، با آن کارخانه تناسب دارد کارخانه پارچ سازی غیر از کارخانه مداد سازی است. یک الگو و یک مدلی هم حاکم بر محصول و ساختار می باشد. حال شما برای این سه عواملی وصفی ذکر می کنید، یعنی تحلیل می کنید که الگو، ساختار و محصول چه مقدمات وصفی دازند و سپس اینها را درهم ضرب می کنید.

حیوانی و چه الهی باشد جوهره دستگاه روشی شما به تعبد تعریف می شود. نسبت عمومی حاصل نظام اصطلاحات است یعنی با قدرت تعمیم که در اصطلاحات به دست آوردیم باید قدرت تخصیص آن و مقوم ساختن آن، آرایش و نظام دادنش را به دست بیاوریم که نتیجه آن دستیابی به نسبت الهی است بدون توانائیهای ما نسبت الهی است و لذا یک قوانین عام نسبت الهی می خواهیم.

۲ - تنظیم نسبت خاص با جریان یافتن مواد عینی در نسبت عام

بعد از این مرحله (نسبت عام) مرحله دومی ضرورت پیدا می کند که آن نسبت خاص می باشد و لذا قوانین نسبت خاص می خواهیم. کلمه «جامعه» در هیچ یک از جدولهای شما نیست. در جدولها در یک جا ظرفیت، ۸۱ بار و در یک جا ۹ بار تکرار شده است اینکه شما گوئید: جامعه معنایش این است که یک مفهوم خاصی را برابر آن آورده اید. پس مرحله دوم که باید مقنن بشود، نمیتوانید اسمش را مرحله موادسازی و یا نسبت خاص بگذارید.

۲/۱ - متفاوت بودن نظام تعریف در نسبت خاص با نظام شاخصه

نظام تعریف در نسبت خاص با نظام شاخصه تفاوت می کند.

۲/۲ - بیان چگونگی عام در «نسبت عام» و چگونگی خاص در «نسبت خاص»

در نسبت خاص جریان اوصاف را به صورت خاص تعریف می کنید، یعنی در نسبت خاص چگونگی خاص (نه چگونگی عام) مطرح می گردد که این عناوین شما در این مرحله تمام می شود.

(س): چه چیزی را در هم ضرب کنیم؟

(ج): مقدمات وصفی الگو، مقدمات وصفی ساختار و

مقدمات وصفی محصول را در هم ضرب می‌کنیم یعنی محصول را به کارخانه و به فرمول (الگو) متقوم می‌بینیم یعنی از الگو تا محصول یک نسبت و تناسبی ذکر می‌کنیم البته توجه داشته باشیم که در اینجا باز کاملاً وصفی می‌بینیم ولی وصف چیز دیگری است یعنی وحدت و کثرت دیگری مقابل وحدت و کثرت قبلی پدید می‌آید.

۳/۳ - وجود اوصاف زمانی، مکانی و کارآیی در درون «اوصاف فعل موضوعاً» و «موضوعات فعل»

در حقیقت فعل موضوعاً خودش دارای اوصاف زمانی شده که جای الگو را می‌گیرد و خودش دارای اوصاف مکانی شده که جای ساختار را می‌گیرد و خودش دارای اوصاف کارائی شده که جای محصول را می‌گیرد. به عبارت دیگر در ستون عناوین، فعل موضوعاً می‌باشد که دارای زمان، مکان و کارائی است و در مقابل آن موضوعات فعل است که آن هم خودش دارای زمان، مکان و کارائی است. یعنی از دو سطح زمان، مکان و کارائی را مشاهده می‌کنیم. یعنی در یک سطح زمان، مکان و کارائی مربوط به فعل موضوعاً و در یک سطح الگو را زمان، مکان و کارائی مربوط به موضوع است.

۳/۴ - تنظیم اوصاف موضوع فعل به وسیله اوصاف جامعه

فرهنگ به عنوان یک موضوع مستقل اوصاف زمانی، مکانی و کارائی دارد که این اوصاف ضرب شده در هم در ستون عناوین نوشته شده و جامعه به عنوان شیء متأثر از فرهنگ باز به صورت اوصاف فلسفی (یعنی نسبت خاص و نه اینکه اوصاف فلسفی و یک نسبت عام) روبروی آن

نوشته می‌شود، یعنی دو موضوع در نسبت خاص روبروی هم قرار گرفته‌اند.

۳/۵ - تنظیم اوصاف آثار فعل از حاصل اوصاف فعل موضوعاً و موضوعات فعل

۳/۵/۱ - به دست نیامدن اوصاف آثار از حاصل جمع اوصاف فعل موضوعاً و موضوعات فعل

موضوع سوم هم باز زمان، مکان و کارائی دارد، یعنی ربط بین سه موضوع در سه سطح ولی نکته مهم اینجاست که سومین چیز از حاصل آن دوتا باید به دست بیاید. البته معنای حاصل جمع این نیست که عین آن عبارات را بنویسیم.

۳/۵/۲ - اوصاف آثار بیانگر اوصاف عینی (رده پایین‌تر از نسبیت خاص)

بلکه باید بگوئیم: این دو نسبیت خاص جدول راهنمایی می‌شوند که اوصاف رده پایین‌تر از نسبیت خاص را نشان می‌دهند که به اینجا صحیح است اوصاف عینی (نه نسبیت خاص).

۴ - تفاوت نسبیت عام، نسبیت خاص و نظام شاخصه

در نسبت خاص همیشه اوصاف از پایگاه فلسفی در هم ضرب می‌شدند، یعنی در سطوح مختلف می‌رفتند ولی همیشه به عنوان متقوم بودند و لذا همیشه صحیح بود که، عین جدول تعریفی که در نظام اصطلاحاتی نسبت به یک جدول ۲۷ تایی ترسیم می‌کردیم در سطوح مختلف آن ۲۷ تا ۲۷ گسترده‌تر کنیم و فعل یک قاعده هرم آن را گسترش دهیم. این عین همان نسبیت خاص است نهایت اینکه عناوینش، عناوین اصطلاحی نبود.

کارایی است و دوباره در درون خودش زمان، مکان و کارایی دارد.

۴/۴ - عنوان، معرف وحدت شاخصه‌ها در جدول تعریف (نسبیت خاص) و کارایی نمودار برآیند در نظام شاخصه (س): این مطلب در خود جدول تعریف قابل گفتن است (هم نسبیت عام و هم نسبیت خاص) و تغییر از این بابت اتفاق نمی‌افتد.

(ج): آنجا وحدت خود اینها را در این طرف می‌بینید، یعنی عنوان، عنوان وحدت سه تا بود که این طرف می‌آید. (س): می‌توانستیم لحاظ استقلال بکنیم.

(ج): آنجا اگر لحاظ استقلال بکنید دیگر معنی تقوم در آنجا نیست زیرا مفروض شما این است که چیزی در آنجا وجود ندارد جز نسبتی که در ستون تجزیه شده ستون شاخصه‌ها را دارد. در این ستون (ستون تبعی) و این ستون (ستون خرد) چیزی جز تحلیل شاخصه‌ها نیستند. یعنی این عنوان به عنوان بر آیند آن است. فرض تجزیه این و برابر این گذاشتن غلط است. صورت مسئله این است که این نتیجه‌ای است از این و این نام است ولی نام نتیجه است.

(س): بسیار خوب ولی واقعیت مسئله را تغییر نمی‌دهد. مثل بقیه جاها که شما انتزاع می‌کنید و انتزاع شما واقعیت مرتبط بودن و متقوم بودن مسئله را تغییر نمیدهد و شما می‌توانید یک وحدتی را در نظر بگیرید ولی ارتباط آن را با اجزایش در نظر نگیرید و متزاع کنید و مستقل ببینید یعنی می‌توانید این عنوان را مستقل از سایر عناوین و این شاخصه را مستقل از یک شاخصه‌های دیگری ببینید.

(ج): آیا نام، نام برآیند است یا یک چیز دیگری است؟

۴/۱ - طبقه بندی حکمی در نسبیت عام و طبقه بندی موضوعی در نسبیت خاص

در حقیقت یک طبقه بندی موضوعی عناوین در نسبیت خاص و یک طبقه بندی حکمی در نسبیت عام پدید می‌آید.

۴/۲ - اصل بودن وابستگی در نسبیت خاص و اصل بودن استقلال در نظام شاخصه

ولی از طبقه بندی موضوعی خاص هرگز معنی اضافه بیرون نمی‌آید یعنی در هیچ سطحی از آن نمی‌شود بگویید: این ستون برابر این ستون مستقل است و حتماً در آن وابستگی اصل بود. وابستگی یعنی نسبت به موضوعات هر موضوعی که در یک جدول تعریف می‌آید، نمی‌شد بگوئیم که ستون عناوینش به ستون شاخصه یا ستون کارایی متقوم نیستند یعنی لحاظ استقلال زمان و مکان کارایی متقوماً در آن حضور دارد.

۴/۳ - قرار داشتن فعل موضوعاً در منزلت زمانی، موضوعات فعل در منزلت مکانی و آثار فعل در منزلت کارایی در نظام شاخصه

در نظام شاخصه در چند مرحله استقلال را می‌بینید. یکی اینکه وقتی فعل موضوعاً می‌گوئیم خود نفس این مطلب و جایگاه این مطلب جایگاه زمانی نسبت به کل جدول تعریف می‌باشد که در داخل خودش زمان، مکان و کارایی دارد. در اینجا موضوعات، شاخصه‌ها و موضوعات متصرف فیه استقلال دارند یعنی موضوعات متصرف فیه فعل نسبت به کل جدول تعریف شاخصه، منزلت مکانی دارد (منزلتش نه خودش و عناوینش) در عین حالی که در درون خودش زمان، مکان و کارایی دارد. هکذا کارایی نسبت به کل جدول و وحدت جدول منزلتش منزلت

(س): نام برآیند است منتها وقتی میگوئید مستقل می‌بینم، ...

(ج): خیر، مستقل دیدن را می‌خواهیم ولی آیا نام، نام برآیند است یا نام یک چیز دیگر است؟ در جدول تعریف نام برآیند است. ولی در جدول شاخصه نباید نام برآیند باشد.

(س): چرا اسمش را عنوان بگذاریم و به این ربط بدهیم؟

(ج): حالا آن مرحله آخر است. ممکن است فرضاً شما بگویید: این عناوین بالای جدول تعریف باید عوض بشوند و عیبی ندارد عوض بشوند. چیزی را که ما در اینجا می‌خواهیم، این مطلب است که این نام، برآیند نیست بلکه نام یک چیز دیگری است که آن موضوع نسبت به یک موضوع آخر، یک نتیجه برآیند در آخر دارد. یعنی بجای اینکه خود این باشد، کارائی باید این دفعه برآیند بشود. حالا با برآیندی که در کارائی می‌آورید باز کار در اینجا ختم نمیشود بلکه باید دوباره خودش در یک جدول دیگری بیاید. مهم مطلب این است که معنای زمان، مکان و کارائی این سه می‌آیند (عنوان اصلی) ولی معنایشان در جدول اضافه و توصیف با هم فرق دارند. هرگاه بخواهید به صورت اضافه بکار ببرید فرض استقلال موضوعی است ولی هرگاه به صورت وصف باشد، برآیند اوصاف است.

۴/۵ - آمارگیری به وسیله نظام شاخصه و کنترل عینیت به وسیله نظام تعریف

به نظر می‌آمد که ما ارتباط بحث بکارگیری نسبیت خاص را با مباحث قبل قطع می‌کنیم و حال اینکه ما باید یک سیر برگشت داشته باشیم، یعنی ابتدا باید یک سیر تجزیه داشته باشیم تا به شیء برسیم و سپس یک سیر

برگشت داریم که آن سیر، سیر جمع‌بندی، تحلیل آسیب شناسی و قدرت کنترل بود. در قدرت کنترل باید به جدول اوصاف برگردیم. پس برای رابطه با اوصاف و عینیت، یکبار باید این جدول عوض شود و یک عنوانهای دیگری برابر اینها قرار بگیرد و یک چیزهای دیگر هم اینجا نوشته بشود که اسمش برآیند اضافی اینها است و نه اینکه اسمش برآیند وصفی است. حالا یک کاری روی این انجام دادیم و شاخصه عینی بدست آمد و آمار گرفتیم ولی برای اینکه بتوانیم جمع بندی کنیم باید یک سیر برگشت هم داشته باشیم. لذا باید دوباره برای کنترل تغییرات عناوین متخذ از برآیند این دوتا را در ستون عناوین بگذاریم.

۴/۶ - دست نیافتن به شیء عینی از طریق تکثیر بیشتر اوصاف

بنابراین در ابتدا باید این مطلب به صورت کلی برای ما روشن باشد که هرگاه با قوانین وصف را خرد کنیم به عینیت دست نمی‌یابیم بلکه تنها داخل شیء می‌رویم. خرد کردن یعنی ریز کردن همان وصفها و لذا اگر بگوئیم این وصف برآیند ۲۷ وصف دیگر است و دوباره یکی از آن وصفها را بگیریم و بگوئیم برآیند ۲۷ وصف دیگر است و مثل نظام اصطلاحات درست کنیم، هیچگاه (چه در نسبیت عام و چه در نسبیت خاص) به موضوع عینی نرسیم، هر چند دستگاه کنترل شیء را به دست بیاوریم. فلسفه شما نسبت به عینیت است و نه اینکه عین عینیت است. فلسفه شما باید بتواند به نسبیت برود و بازتاب خود را ببیند و بفهمد که چقدر می‌تواند کنترل عینی بکند.

۴/۷ - وابستگی قدرت کنترل به نزدیک بودن دستگاه فکری ما با تغییر موضوع مستقل از تصرف ما

پس شیء خودش با فلسفه خودش مستقل از اندیشه

شما در حال حرکت است. نسبت اندیشه شما به آن شیء است که باید به آزمون گذاشته بشود و ممکن است ۷۰٪ یا ۸۰٪ یا ۹۰٪ (به میزان کارائی که دارد) جواب بدهد. اینکه شما این گونه تحلیل می کنید، دلیل بر این نیست که این هم همانطوری حرکت کند. وقتی برخلاف نظر شما حرکت کرد و نتوانستید آن را به هر نسبتی کنترل بکنید معنایش این است که کارآمدی فلسفه شما در آن نسبت پائین است فلسفه شما با فلسفه انتزاعی که تنها لوازم مفهوم منتزع را می بیند و ساختمان ذهنی درست می کند و خودش هم می پسندد فرق دازد ساختمان ذهنی شما ساختمانی است که نسبت خودش به عینیت را اصلاح می کند.

۴/۸ - ضرورت ملاحظه موضوع (مثل فرهنگ) به صورت مستقل و به صورت جزئی از کل شاملتر (جامعه) در نظام شاخصه

بنابراین ما نیازمند این هستیم که بگوئیم: یک موضوع مثل فرهنگ داریم که این موضوع موضوعاً مستقل است و نه اینکه برآیند جامعه است و یک موضوع دیگر هم مثل جامعه داریم. در اینجا ممکن است در بخشی از جامعه، نام فرهنگ برده بشود ولی ما آن بخش را آنقدر درشت کردیم که برابر کل جامعه قرار گرفته است و تنها استعمال مشترکی در دوجا دارد، آنجا به عنوان بخشی از جامعه است و اینجا به عنوان موضوعی که کل جامعه موضوع بحث آن است و این دو کاملاً با هم فرق دارند.

۴/۹ - ضرورت تعیین ما به ازاء عینی اوصاف موضوع (فرهنگ) قبل از اضافه شدن به اوصاف کل شاملتر (جامعه) در نظام شاخصه

حالا اگر بخواهیم، ما حاصل آن را ببینیم، باید معنای اضافه اینگونه باشد که این موضوع مستقل نسبت به این

موضوع مستقل اضافه می شود و در عینیت چیزهای خاصی را نتیجه می دهند. حالا آن چیزی را که می خواهند نتیجه بدهند آیا باید بگوئیم: مثلاً الگوی الگوی الگوی همفکری مقدمات شکل پذیر عدالت است که جمع بین این دو می باشد چیز دیگری باید باشد؟ این دوتا یک نسبتی بینشان هست مثلاً الگوی الگوی الگو به منطبق مدل سازی مدیریت تعریف شده است. یعنی الگوی سومی را چارت مدیریت و الگوی قبلش را مدل آن چارت و الگوی قبلی آنرا هم روشی که آن مدل را درست کرده است در نظر بگیرید که در اینجا این منطقیها موضوع بحث ما است آن وقت نسبت این منطقیها به مقدمات شکل پذیر عدالت باید نوشته بشود. مثلاً شما می گوئید «منطق حسینی» یا مثلاً اگر کاشفی دارد، اسمش را بیاورید. این را در عینیت دنبالش می روید و می گوئید در جامعه الگوی مدیریتی که استفاده می شود این عنوان را دارد و منطق آن منطق قدرت فلان متفکر است اگر شما این را مستقل ببینید و اضافه کنید به این، آن نتیجه نمی شود و اگر برآیند این را هم ببینید، نمی شود بلکه باید مستقل ببیند و استقلالش به نحوی باشد که موضوعاً مستقل باشد و نه عنواناً یعنی نام نتیجه نیست بلکه نام یک کار است.

۴/۱۰ - وجود نداشتن اوصاف کل شاملتر (جامعه) در جدول تعریف موضوع مورد بررسی (فرهنگ)

ابهام رفع نشده ما بعد از جدول نسبت عام یک چنین جدولی که در مقابل شما هست، درست کردیم و لو به همین کیفیتی که می فرمایید که ما اول اوصاف موضوع را تعریف فلسفی می کنیم و در ستون عناوین می نویسیم و بعد در هم ضرب می کنیم و ...

(ج): پس زمان این نیست و زمان این را تجزیه نکردیم.

یعنی نیامدیم زمان جامعه را در این بنویسیم و یا جامعه را کوچک نکردیم که مبنا، موضوع و مقیاس را در هم ضرب بکنیم بلکه این موضوع دیگری است که خودش دارای زمان، مکان و ساختار است.

(س): ما ولو این مراحل را که فرمودید طی می‌کنیم و یک جدولی به عنوان جدول نسبیت خاص را در امر فرهنگ به این کیفیت درست می‌کنیم.

(ج): شما یک جدولی به نام جدول جامعه دارید و وقتی آنرا درست بکنید، در آن همه چیز از جمله فرهنگ وجود دارد که آن جدول نسبیت است. در نسبیت خاص می‌توانید یکی از آن از جمله فرهنگ را بگیرید. اگر وقتی هم بخواهید آنرا درست بکنید باید نحوه ترکیبتان به این صورت باشد که عناوینتان برآیند این دو تا باشد. و اینکه فرهنگ را وصفاً خرد کنید و به پائین بروید. شما جدول نسبت خاص را با جدول شاخصه یکی نگیرید. پس می‌شود فرهنگ را خرد کرد که اصلاً موضوعات جامعه در آن نباشد.

(س): یکی نمی‌گیریم. ولی آن چیزی را که درست کردیم و اسمش را جدول شاخصه می‌گذاریم، همان نسبیت خاص در خصوص فرهنگ است.

(ج): چند فرق دارد در جدول خاص فرهنگ در جامعه که یکی از عناوین آن کلمه فرهنگ است. اصلاً نباید عناوین جامعه دیده بشود.

۴/۱۱ - قرار داشتن حاصل ضرب اجزاء درونی الگو، ساختار، محصول در ستون شاخصه نظام تعریف فرهنگ

فرض کنید با عناوین جدول جامعه ۲۴۳ عنوان به دست می‌آید که هر تک دانه آن از جمله فرهنگ است.

شما داخلش بروید و خرد کنید. یعنی بگوئید فرهنگ یعنی کیفیت و تقسیمات اولیه اش الگو می‌باشد و فرض کنید ۲۴۳ عنوان در اینجا می‌باشد. یعنی ما یک عنوانی به نام فرهنگ داریم و این عنوان را به سه عنوان (الگو، ساختار و محصول) تجزیه کردیم. سپس سه عامل درونی هر یک را بیان کردیم. بنابراین الگوی الگوی الگو در اینجا و محصول محصول محصول هم در اینجا نوشته می‌شود و دیگر جلوی آنها هرگز عناوین جدول جامعه نیستند. اجزاء درونی الگو جای اوصاف زمانی (جای ظرفیت، جهت و عاملیت) هستند و اوصاف درونی زمان، مکان و کارائی را در خودشان ضرب می‌کنید یعنی عوامل الگو، ساختار و کارائی را در خودشان ضرب می‌کنید و این طرف می‌نویسید.

۴/۱۲ - تعیین منزلت موضوع (فرهنگ) در نسبیت خاص و تعیین نسبیت تغییرات موضوع با سایر موضوعات در نظام شاخصه

بعد نسبت بین این دو تا یعنی تبعی و خرد، عنوان شاملش را می‌گویید. یعنی می‌توان فرهنگ را خرد و بیان کرد که این یک دانه می‌شود از ۲۴۳ تایی که آنها در سه تا جدول تعریف می‌روند. ۲۴۳ تا سه تا ۸۱ دارد و یا در ۹ جدول تعریف می‌روند. یکی از ۹ جدول تعریف جدول تعریف فرهنگ است. همینکه این عنوان ذکر شود و بگوئید: نسبیت تغییرات آن به دیگران چیست؟ می‌گوئیم: باید در شاخصه بروید یعنی در نظام تعریف منزلتش را درست کردید ولی نمی‌شود آنرا کنترل عینی کرد به عبارت دیگر نکته مهم در نظر بنده همینجاست که فرهنگ به عنوان یکی از عناوین کلیدی جامعه قابل خرد شدن است و می‌توان در نسبیت خاص منزلتش را مشخص کرد

است ولی مشخص و معین کننده عینیت نمی‌تواند باشد. در آنجا می‌شود تغییرات عینیت را کنترل کرد. مشخص شدن یعنی اضافه شدن یعنی «این مال این است».

۴/۱۴ - استقلال موضوعات در نظام شاخصه به معنای استقلال منتهی از عوامل تشکیل دهنده آن نیست

(س): پس حالا ما فرض را بر این بگیریم که تا چنین مرحله‌ای رفتیم، یعنی نسبییت عام را به نسبییت خاص تبدیل کردیم.

(ج): و از نسبییت خاص پایین تر آمدیم.

(س): خیر، هنوز پایین تر نرفتیم. می‌خواهیم ببینیم پایین تر رفتنش به این معنایی است که حضرت‌عالی فرمودید یا اینکه این همان نسبییت خاص است، الآن هم سؤال، این است که چه تفاوتی در این تنظیمی که ما می‌کنیم، واقع شده است.

(ج): اول چه تفاوت روشی و بعد چه تفاوت مفهومی واقع شده است. تفاوت روشی این است که استقلال موضوع به معنای استقلال برآیند و نتیجه از عوامل تشکیل دهنده نیست و این اساسی‌ترین تفاوت است. نتیجه حتماً موضوع دیگری است و غیر از نتایج است. نتیجه یک برآیندی است که از آن یک شیء جدیدی به وجود آمده است. این استقلال از آن قبیل استقلال نیست.

۴/۱۵ - ضرورت تنظیم نظام تعریف فرهنگ بعد از نظام

تعریف جامعه و قبل از نظام شاخصه‌های فرهنگی

(س): حالا من می‌خواهم از بالا به پایین بیایم، یعنی بینم ولو چیزی که در آوردیم یک چیز دیگری باشد که اول باید نسبییت خاص آن معلوم شود و بعد معلوم بشود که ارتباطش با آن نسبییت خاص چیست؟ ما فرض بر این می‌گذاریم که نسبییت خاص را تنظیم کردیم، یعنی آن عام را

ولی ملاحظه فرهنگ به عنوان عامل متغیر جامعه - ولو فرضاً عامل اصلیش سیاست است - غیر از خرد کردن خود فرهنگ است. فرق بین جدول نسبت خاص با جدول شاخصه همین است. در نسبییت خاص گویا در حقیقت یک بساختار درختی دارید که مرتباً یک عنوان را می‌گیرد و عوامل تشکیل دهنده آن را مشخص می‌کنید و پایین تر می‌روید و دوباره هر کدام از آنها را می‌گیرید و دوباره پایین تر می‌روید. نسبییت تقوی از بالا به پایین و پایین به بالا را ملاحظه می‌کنید که از این کار ابداً این معنا حاصل نمی‌شود که از ملاحظه این موضوع نسبت به موضوع دیگر یک شیء عینی به دست می‌آید.

۴/۱۳ - انحلال موضوع در جریان اوصاف (برای کنترل عینیت) در نسبییت خاص و تعیین موضوع عینی متعلق وصف در نظام شاخصه

(س): ولی در آن نسبییت خاص، نسبت بین موضوعات قابل تعریف است.

(ج): نسبت بین موضوعات فقط جریان وصفی دارد.

(س): من یک جدولی نسبت به فرهنگ ترسیم می‌کنم و در درونش می‌روم ولی وقتی همین فرهنگ را در جدول بزرگتری مطرح می‌کنم که فرهنگ جزء آن است ولو در وصف ...

(ج): در جدول بزرگتر معنایش این است که فرهنگ و چیز دیگر مطرح است.

(س): یعنی می‌توانیم نسبت بین فرهنگ و چیز دیگر را در نسبییت خاص ببینیم.

(ج): حالا در نسبییت خاص که می‌بینید، وصف را می‌بینید و معنی اضافه را نمی‌بینید. انحلال موضوع در جریان وصف در عین حالیکه حتماً برای کنترل عینیت لازم

(ج): شما تحلیل وصفی فرهنگ علاحده از جامعه را داشتید و الآن باید یک جایی گفته باشید که خود فرهنگ چه اجزائی دارد.

(س): اجزاء وصفی گفتیم.

۴/۱۶ - ضرورت تنظیم نظام تعریف جامعه قبل از نظام

تعریف فرهنگ

(ج): شما یک جدولی دارید که الآن فرهنگ را کوچک می‌بیند و خیلی از چیزهای دیگر را هم کوچک می‌بیند، مثلاً: سیاست را هم کوچک می‌بیند یعنی آن جدول بزرگ است.

(س): جدول بزرگی که فرهنگ یک جزء آن است.

(ج): مثلاً یک ۲۷ از جامعه و یک ۲۷۰ تا از فرهنگ داریم.

۴/۱۷ - اضافه نمودن نظام تعریف فرهنگ و نظام تعریف

جامه (به لحاظ اختلاف سطح آنها) شرط تعیین شاخصه‌های عینی

این در جدول اختلاف سطح (اختلاف پتانسیل) دارند.

یعنی یک چیز کوچک که بزرگ شده، برابر یک چیز بزرگی که کوچک شده قرار می‌گیرد.

(س): که این برای چه هست؟

(ج): در حقیقت رمز کار همین است. شما وقتی می‌گوئید فعل موضوعاً و موضوعات فعل را بیاور منظور شما این نیست که از یک جای دیگری غیر از طبقه بندی موضوعات ...

(س): طبقه بندی اوصاف، اوصافی که موضوعی شدند.

(ج): بله اوصاف موضوعی شده یعنی از غیر از آن نمی‌آوریم و طبقات را به هم نمی‌ریزیم.

به اوصاف عینی تطبیق دادیم که مثلاً مشخص شده فرهنگ در جامعه روابط درونی و بیرونی آن یا جریان اوصاف درونی و بیرونیش چنین چیزهایی می‌باشد، یعنی نسبت خاص آن معلوم شد و حالا می‌خواهیم با چنین فرضی، به تعبیر شما اضافه و موضوعات عینی آنرا معلوم و تفکیک کنیم. حالا بفرمایید چه عملیاتی روی این انجام می‌دهیم که آن به دست می‌آید؟

(ج): مهمترین مطلب این است که در رابطه بین نتیجه و نتایج طبقه‌اش از آن بالا تا این پایین می‌آید و نتیجه و نتایج جریان اوصاف را به نحو اضافی نمی‌تواند نشان بدهد. البته این نتایج به این نتیجه و بالعکس آن (مجموعه) متقوم است ولی حالا خود این را می‌خواهیم وصفی و اضافی بکنیم. در ابتدا باید سعی کنیم که تفکیک موضوعات بکنیم.

(س): حالا ببینیم چه چیزی را تفکیک می‌کنیم؟

(ج): عملاً این طرف را نباید تفکیک بکنیم چون داریم قواعد می‌گوئیم.

(س): باید بگونه‌ای مباحث را پیش ببریم که ارتباطش کاملاً با قبل معلوم باشد. نسبت خاص ما باید با موضوعات عینی هماهنگ باشند. یعنی اگر بگوئیم موضوعات عینی عیناً از روی نسبت خاص به دست می‌آید ولی حداقل باید ارتباطش با آن معلوم بشود. اگر هم چیز دیگری را می‌خواهیم اضافه کنیم باید معلوم کنیم. حالا چه کاری روی این نسبت خاص می‌کنیم تا به موضوعات عینی تبدیل بشود؟

(ج): باید در یک جای از نسبت خاصتان روی نفس فرهنگ تحلیل داشته باشید.

(س): یک بار تحلیل وصفی کردیم.

(س): این را باید بگوئیم.

(ج): آن چیزی را که می خواهید موضوع بحث قرار

بدهید، یک ۲۷ تایی هست و روبروی کل این قرار می دهید. کل این سطح بالا بود، یعنی یک جدول ۲۷ تایی برای جامعه داشتید که باید به سه تا جدول تعریف و بعد باید به ۹ جدول تعریف تبدیل گردد.

(س): یکبار به جدول ۲۷ تایی تبدیل شود. یعنی

۲۷ عنوان به ۲۷ عنوان تبدیل می شود که هر کدامش یک جدول دارد.

(ج): خیر، برای اینکه خود آن سیر را از نظر مواد

ملاحظه کنید.

(س): از نظر موادش هم ما اصلاً سه نوع نداریم بلکه

۲۷ تا ۲۷ است.

(ج): ۲۷ تا ۲۷ تا وقت کنترل و نه وقت تبدیل کردن

عنوان و این بحث دیگر است که قاعده در تبدیل کردن

عنوان و ماده پیدا کردن چگونه است؟ یعنی تکثیر مواد را

چه کار می کنید، و چگونه در نظام تعریف می شود؟ شما

یک تکثیری کردید که از طبقاتی گذشتید تا رسیدید به یک

جدولی که $\frac{1}{27}$ آن فرهنگ است. یعنی حاصل آن سیری که

در تکثیر داشتید، یک ۲۷ تا می شود. حالا من در سیر

تکثیر شما می گویم پس شما ۲۷ تا اولی که داشتید

توانستید سه تا ۲۷ تا بکنید و بعدش توانستید ۹ تا ۲۷ تا

بکنید. و بعدش توانستید یک ۲۷ تا بکنید یعنی از نظر

عنوانی سه طبقه پایین آمدید و بعد یک ۲۷ تایی دیگر

درست کردید. در این ۲۷ تایی که دارید، یک سطح آن

فرهنگ است و حالا می خواهید تأثیر فرهنگ را در کل

بینید. البته این دیدن شما گاه در نظام اوصاف است که

می گوئیم: در نظام اوصاف وقتی می خواهید کنترل تغییر

بکنید مثلاً اگر خانه ۲۳۳ مربوط به فرهنگ باشد

می گوئید: این خانه هر گونه تغییر بکند نسبت به مادونش و

نسبت به بالاترش چه اثری می گذارد؟ در نتیجه اثر وصفی

آن چه هست؟ ولی گاه می خواهیم خودش را موضوع قرار

بدهم که در این صورت هر سطحی از اینها را که خواستم

موضوع قرار بدهم، خودش را خرد می کنم و

داخلش می روم.

(س): یک جدول ۲۷ تایی اوصاف برایش

درست می کنیم.

(ج): باز هم خود آن سه تا و ۹ تا و ۲۷ تا می شود و

همینکه ۲۷ تا درست شد، می گوئیم حالا این را

درشت بکن.

(س): چه چیز آنرا درشت کنیم؟ فرضاً ما یک جدول

تعریف درست و تکثیر مواد کردیم و بعد هم در تعریف

آوردیم یعنی ما تنها با نظام تعریف روبرو هستیم.

(ج): حالا با دو نظام تعریف روبرو هستید. یک نظام

تعریف مربوط به فرهنگ و یک نظام تعریف مربوط به

جامعه است و این دورا به هم اضافه می کنید.

۴/۱۸ - صورت مسئله (شاخصه های عینی تأثیر فرهنگ

در جامعه) ضرورت بخش اضافه در اوصاف جامعه

اوصاف فرهنگ

(س): برای چه؟

(ج): برای به دست آوردن شاخصه. اما چگونه

اضافه کنیم؟

(س): اولاً چرا اضافه کنیم؟ چرا شاخصه از این طریق

به دست می آید؟ ثانیاً: وقتی می خواهیم اضافه کنیم،

چگونه باید اضافه کنیم؟

(ج): البته روش کار تدریجاً برای شما روشن می شود.

را از کلیه اجزاء و مثلاً یک چندم آن است، این معنا منظور نظر نیست بلکه مقابل بودن بدین معناست که می‌خواهید بگوئید: متکفل‌های فرهنگ در جامعه چه کسانی هستند؟ اگر می‌خواهید متکفل‌هایش را بگوئید باید همه خصوصیات فرهنگ و جامعه را بدانید و بررسی کنید که چه نسبتی بین این دو پیدا می‌شود و چه ساختارها، ابزارها و محضولاتی باید داشته باشند.

(س): ولی این یک طریق است.

(ج): من اضافه را بیان کردم.

۴/۱۹ - انجام گرفتن تحلیل به وسیله نظام تعریف و تجزیه به وسیله نظام شاخصه

(س): یک احتمال دیگری هم می‌تواند به این سؤال پاسخ بدهد و حال اینکه اضافه لزوماً در آن نمی‌باشد، یعنی فرمایش شما تا اینجا درست است که ما می‌خواهیم فرهنگ را در جامعه ببینیم.

(ج): در کل جامعه و نه اینکه تنها سهم تاثیر فرهنگ به عنوان یک عامل زیر بخش جامعه در کل دیده شود که این ملاحظه یک مطلب است که در جریان اوصاف باید اینگونه ببینید در تحلیل و نتیجه‌گیری باید اینگونه ببینید مثلاً این ۳۲ از ۱۱۰ هست. یعنی حتماً در جریان کنترل اوصاف اینگونه می‌بینید.

(س): ما اگر بخواهیم ارتباط درونی و بیرونی فرهنگ را ببینیم همانطوری که می‌گوئید: برای فرهنگ یک جدول بزرگتر ترسیم می‌کنیم البته کنار فرهنگ یک موضوعاتی دیگری با یک شاخصه‌های دیگری هستند و حالا وقتی می‌خواهیم تاثیر بیرونی فرهنگ را ببینیم، یعنی تاثیر فرهنگ را بر آن شاخصه‌ها ...

(ج): در جریان اوصاف یعنی در وحدت کل و در

پس ما یک جدول تعریف برای یک فرهنگ و یک جدول تعریف برای کل درست کردیم. حالا چگونه این دو را به هم ارتباط بدهیم؟ آیا اصلاً این ارتباط لازم است؟

(س): یعنی آیا شاخصه عینی از این طریق به دست می‌آید؟

(ج): شما شاخصه عینی فرهنگ را می‌خواهید. البته منظور از فرهنگ تاثیر فرهنگ در کل جامعه است. اما چرا دو جدول تعریف را اضافه می‌کنید؟

شما برای اراییه شاخصه نه می‌توانید از جدول تعریف فرهنگ و نه از جدول تعریف جامعه دست بردارید. شما این اضافه را در خود صورت مسئله انجام می‌دهید و نه اینکه من به شما می‌دهم. شما می‌گوئید تاثیر فرهنگ (یعنی تاثیر آن ۲۷ تا تعریف که کردید) در جامعه (یعنی این ۲۷ تایی که هست) چه می‌باشند؟ اینکه شما می‌گوئید ما فرهنگ را از نقطه نظر تاثیرش در کل بررسی می‌کنیم معنایش مقابل قرار دادن جزء نسبت به کل است. حال معلوم شد که چرا این کار را می‌کنیم؟

(س): خیر، هنوز معلوم نیست. اینکه تاثیر فرهنگ را در کل می‌خواهیم درست است ولی ...

(ج): یعنی فرهنگ یک طرف صورت مسئله و کل هم یک طرف صورت مسئله است و چیز دیگری در کار نیست.

(س): من یک احتمال دیگری را در تأمین همین منظور عرض می‌کنم.

(ج): اول معلوم بشود که سؤال چیست؟ سؤال اول این است که چه چیزی در برابر چه چیزی قرار می‌گیرد؟ (س): فرهنگ را در مقابل جامعه قرار می‌دهیم.

(ج): فرهنگ در مقابل جامعه به این معنا که یک جزء

شما به طرف عینیت چگونه می‌روید به اینکه باید جزء را برابر کل قرار بدهید، یعنی اضافه در صورت مسئله است. ۴/۲۰ - امکان به دست آوردن شاخصه عینی از اضافه نمودن و وصف در صورت وجود اختلاف سطح بین اوصاف

(س): وصف را در برابر یک وصف دیگری قرار می‌دهید.

(ج): احسنت! ولی یک وصف خرد در برابر یک وصف کل و بزرگ است یعنی در اینجا کاری که انجام می‌گیرد، یک وصف بزرگ برابر یک وصف کوچک قرار می‌گیرد تا متکفل متناظر قابل پیدا کردن باشد.

(س): اگر از طریق وصف نتوان موضع عینی معین کرد اینجا هم نمی‌شود.

(ج): فرقی همین است که اگر اختلاف سطح ایجاد کردید، باید بتوانید این کار را انجام دهید. اساساً کاری که در اضافه می‌کنید، اختلاف سطح است.

وحدت کل یعنی معنای تحلیلی آن. یعنی در مرحله تحلیل حتماً باید آنگونه باشد و در آن شکی نیست.

(س): تا این حد با همین تحلیل قابل بیان است به اینکه تأثیر فرهنگ در چه اوصاف دیگری ظاهر می‌شود؟ تأثیر فرهنگ در کل بیان شده است. اگر فرضی که در اول جلسه عرض کردم، درست باشد که به وسیله همین اوصاف فلسفی می‌توانیم نسبت خاص وهم موضوعات عینی را پیدا بکنیم.

(ج): فرق بین تحلیل و تجزیه، زمین تا آسمان است. در تحلیل اثر نسبت به کل، باید از این راه بروید و راه دیگری نیست. یعنی در تحلیل اثر نسبت به کل حتماً باید این $\frac{1}{۲۷}$ با هر شاخصه و از هر راهی که به دست آوریم، بقیه را هم با شاخصه‌های خودشان به دست بیاوریم و نسبتشان را در کل معین کنیم نسبت معقولشان در نظر ما با بارم بندی مشخص می‌گردد که تمام اینها به معنای تحلیل است و معنای تجزیه اصلاً نمی‌دهد. معنای تجزیه همین است که

«وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

مدل تنظیم سیاست‌های کلان فرهنگی

جلسه ۳۹

۷۷/۰۵/۳۱

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

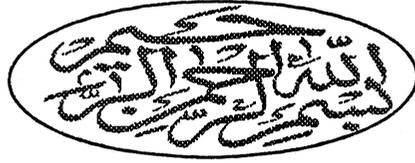
تفاوت نسبت خاص و نظام شاخصه و قاعده تعیین نظام شاخصه

فهرست

- ۱- خلاصه بحث گذشته و طرح سؤالات
- ۲- اصل بحث:
- ۱- تعریف شاخصه عینی به ساختارهایی که متکلف آثار هستند
- ۲- عدم برابری نسبیّت خاص و نظام شاخصه
- ۲/۱- بررسی جریان اوصاف عینی در نظام تعریف و موضوعات عینی در نظام شاخصه
- ۲/۲- تعریف به وصف در نظام تعریف و تعریف به اضافه در نظام شاخصه
- ۲/۳- طرح احتمال همراهی موضوع و وصف در نسبیّت خاص
- ۲/۴- بررسی تفاوت نسبیّت خاص و نظام شاخصه در موضوع فرهنگ
- ۲/۴/۱- توسعه تفاهم اجتماعی اصلی‌ترین مسئولیت و کارآمدی فرهنگ
- ۲/۴/۲- مشخص شدن فعل فرهنگ (همدلی، همفکری، همکاری) و موضوع فرهنگی (جهان، تاریخ، جامعه) در مدل فرهنگی
- ۲/۴/۳- مشخص شدن افراد و ساختارهای انجام دهنده کار فرهنگی در نظام شاخصه فرهنگی
- ۳- تفاوت نسبیّت عام، نسبیّت خاص و نظام شاخصه
- ۳/۱- متفاوت بودن اوصاف ارتكازی یا اجتماعی با موصوف اوصاف
- ۳/۲- ضرورت تعیین ساختارها پس از تعیین اوصاف عینی به منظور ارزیابی تواناییها و ناتوانیها
- ۳/۳- تفاوت نسبیّت خاص و نظام شاخصه

- ۳/۴- تفاوت نسبیّت خاص و نسبیّت عام ۹
- ۴- ایجاد اختلاف سطح بین اوصاف، طریق تعیین ساختارهای عینی در نظام شاخصه ۱۰
- ۴/۱- ایجاد اختلاف سطح وسیله ملاحظه تأثیر یک عضو از مجموعه ۲۷ تایی در بقیه اعضاء مجموعه ۱۰
- ۴/۲- تعیین ساختار خارجی حاصل اضافه دو سطح اوصاف ۱۰
- ۴/۳- حفظ استقلال غرضی و طولی در نظام شاخصه ۱۱
- ۴/۵- تفاوت وصف و اضافه (فعل در باره موضوع، فعل نسبت به موضوع) ۱۱
- ۴/۶- برابر قرار گرفتن سطر اول از اوصاف فرهنگ یا سطر اول از اوصاف جامعه در نظام شاخصه ۱۱
- ۴/۷- سطر اول اوصاف جامعه طریق تأثیرگذاری وصف سطر اول اوصاف فرهنگ در بقیه اوصاف جامعه ۱۱
- ۴/۸- ضرب نشدن اوصاف دو سطح یکدیگر در اضافه به خلاف نظام اوصاف ۱۲
- ۴/۹- بدست نیامدن موضوع عینی از خرد کردن اوصاف بدون اختلاف سطح ۱۲
- ۴/۱۰- قرار گرفتن تقسیمات خود فرهنگ (الگو، ساختار، محصول و عوامل درونی آن) ۱۲
- ۴/۱۱- بدست آمدن تقسیمات درونی فرهنگ به وسیله همان روشی که اصطلاحات فلسفی به مفاهیم ارتکازی تبدیل شده است ۱۳
- ۴/۱۲- ضرورت تعمیم، تقویم، تخصیص اوصاف فرهنگ و اوصاف جامعه و اضافه آن برای تعیین ساختارها ۱۴
- ۴/۱۳- استقلال «فعل» موضوع، ساختار» در اضافه ۱۵
- ۴/۱۴- امکان تغییر موضوع و ثبات فعل و ساختار یا بر عکس در نظام شاخصه ۱۶

نام جزوه:	مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی)	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۱۰۴۴۰۳۹
استاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه:	۷۷/۰۵/۳۱
عنوان گذار:	آقای علیرضا پیروزمند	تاریخ انتشار:	۷۷/۰۹/۰۱۲
ویراستار:	آقای مصطفی جمالی	حروفچینی و تکثیر:	واحد انتشارات



تفاوت نسبت خاص و نظام شاخصه و قاعده تعیین نظام شاخصه

خلاصه بحث گذشته و طرح سئوالات

حجة الاسلام پیروزمند: در جلسه قبل کل بحثها را در سه مرحله تقسیم کردیم ۱- نسبت عمومی ۲- نسبت خاص ۳- نظام شاخصه. منظور از نسبت عمومی این بود که جایگاه اصطلاحات مشخص بشود. در نظام تعریف، اوصاف عینی بر اساس آن نسبت عمومی قابلیت دسته‌بندی پیدا می‌کند و در نظام شاخصه اشیاء عینی قابلیت تطبیق پیدا می‌کنند.

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: یعنی در نسبت عمومی موادش تا تعریف و معادله مواد فلسفی محض است ولی در نسبت خاص مواد خاص پیدا می‌کنند.

(س): موادش اوصاف عینی است ولی باز جدولش جدول وصفی است و در نظام شاخصه، موضوع عینی خارجی می‌شود. بنابراین ابتدائاً این تفکیک در بحث انجام گرفت

و بعد نسبت به خود نظم شاخصه و مقایسه آن با نظام تعریف مطالبی بیان گردید. این جمع‌بندی تا آن مرحله از بحث حاصل شد که در نظام شاخصه سه رکن داریم: فعل موضوعاً، موضوعات فعل و آثار. صحبت این بود که اگر فرهنگ موضوع نظام شاخصه ماست و می‌خواهیم نظام شاخصه برای فرهنگ بدست بیاوریم. فعل موضوعاً آن از موضوعات درونی خود فرهنگ بدست می‌آید و موضوعات فعل آن - که در ستون شاخصه قرار می‌گیرد - اوصاف جامعه می‌باشند. بعد از اضافه کردن این دو بهم، آثار فعل بدست می‌آید که این روش بدست آوردن شاخصه می‌شود. خلاصه صحبت این بود که اصولاً همین اختلاف سطح در اضافه امکان بدست آمدن شاخصه برای ما فراهم می‌کند.

(ج): یعنی از تقابل کوچکترین نظام مشمول

(س): این ارتباط را چگونه می‌خواهیم برقرار کنیم؟ از این طرف ادعا کردیم که در نظام شاخصه سه رکن داریم: فعل موضوعاً، موضوعات فعل و آثار و از آن طرف هم یک جدول تعریف با ستونها، اجزاء و روابطی درست کردیم حال ارتباط این دو چگونه مشخص می‌شود؟ سؤال دوم این است که چگونه می‌توان با اضافه نمودن اوصافی که اختلاف سطح دارند، به شاخصه عینی دست یافت؟ یعنی این اختلاف سطح چگونه ما را به شاخصه عینی می‌رساند؟ آیا به این ترتیب، شاخصه عینی در نظام شاخصه همان آثار نمی‌شود؟

اصل بحث:

۱- تعریف شاخصه عینی به

ساختارهایی که متکلف آثار هستند

(ج): یعنی در حقیقت ساختارها متکلف آن آثار در عینیت جامعه هستند. یعنی یک جریان وصفی و جاذبه عمومی داریم و یک جریان خصوصی که آن جریان وصف را تمام می‌کند و سپس یک تعیین و تشخیصی در خارج داریم. مثلاً باید فشار هوا یا جاذبه زمین یک ساختارهایی را در جامعه تحویل بدهند. البته طبیعی است که ما آن ساختارها را به چند دسته تقسیم می‌کنیم و می‌گوئیم: یعنی از ساختارها نقش مولد و بعضی دیگر ساختارهایی توزیع‌گر و بعضی دیگر ساختارهای ارایه محصول

با نظام شامل ساختارهایی معرفی می‌شود که آن، ساختار نظام شامل با موضوع نظام مشمول است.

یعنی یک خانه از ۷۲۹ تا جلوی خلاصه ۷۲۹ تا (یعنی ۲۷ خانه) قرار می‌گیرد و آنوقت معنایش این است که تأثیر نظام مشمول در کلیه اوصاف نظام شامل به شرط کوچک شدن و هم وزن شدن، ساختارهایی را در جامعه نتیجه می‌دهد که نسبت به آن موضوع در جامعه متکفل است و لذا اگر یک خانه دیگر را برداریم، حتماً یک ساختارهای دیگری را می‌بینیم. یعنی ما اساساً می‌خواهیم به ساختارهای متکفل اجتماعی دسترسی پیدا کنیم. ساختارها غیر از اوصاف هستند.

(س): تا اینجا سه سؤال مطرح شد که دنبال همین بحث است. سؤال اول این است که، آنچه بعنوان فعل موضوعاً، موضوعات فعل و آثار فعل در جدول شاخصه بیان می‌شود (نظام شاخصه) با مفاهیمی که در نظام تعریف وجود دارد، چه ارتباطی دارد؟ ما در نظام نسبت خاص یا در نظام تعریف یک اجزاء و روابطی در جدول داریم مثلاً ستون شاخصه، ستون آثار، ستون عناوین و امثال اینها و طبیعتاً وقتی نظام شاخصه می‌خواهد بدست بیاید، باید از دل آن بدست بیاید.

(ج): یعنی شاخصه باید مربوط به آن وصفها باشند.

کارهای دیگری که در جامعه انجام می‌دهند بررسی می‌کنیم و این یک کار دیگری است.

۲ - عدم برابری نسبیت خاص و نظام شاخصه

(س): سؤال سوم اینکه اصولاً برای تنظیم شاخصه آیا وظیفه‌ای جز عینی نمودن شاخصه‌ها و عناوین موجود در نظام تعریف داریم؟ که البته این سؤال مربوط به سؤال اول هم می‌شود. یعنی در واقع یک احتمال در تنظیم نظام شاخصه این است که ما اگر نسبیت خاص را بوسیله جدول تعریف درست کردیم. آنجا یک ستونی بنام ستون شاخصه داشتیم منتهی در آن اوصاف قرار می‌گرفتند و حالا آیا برای تعیین کردن نظام عناوین کافی نیست که بتوانیم آن شاخصه‌ها و این اوصاف موجود در نظام تعریف را به شاخصه‌های عینی تبدیل کنیم؟ یعنی اول اصطلاحات فلسفی را به اوصاف عینی تبدیل کنیم و عناوین آنرا هم به عناوین عینی تبدیل کنیم و همان عناوین عینی و اوصاف عینی تعریف شاخصه‌های عینی ارزیابی ما در هر موضوعی - که موضوع تعریف و ارزیابی بوده - قرار بگیرند. به دیگر سخن آیا این کفایت نمی‌کند که ما عناوین فلسفی و شاخصه‌های فلسفی که داشتیم به عناوین عینی و شاخصه‌های عینی تبدیل کنیم و همان کار ما را حل کند. یعنی در واقع مشکل شاخصه بر سر تطبیق اوصاف فلسفی است.

می‌باشند ولی با اینحال همه آنها ساختارهای عینی هستند. یعنی در یک کارخانه‌ای تولید لیوان می‌کند در آزمایشگاه آن که تولید معادله می‌کنند آدمهایی هستند که معادله لیوان را بدست می‌آورند. آن آزمایشگاه خود می‌تواند تقسیمات درونی داشته باشد مثلاً یک جا معادله فرم آنرا و یک جا معادله سرویس آنرا بدست می‌آورند. بنابراین ممکن است ساختارها تقسیمات بخورند و پایین بیایند و هیچ عیبی ندارد که موضوع آن ساختار یا یک ساختمان باشد ولی با اینحال یک عده‌ای بحث فلسفی لیوان را می‌کنند و در یک جایی (کارخانه) هم دیگر صحبت از وصف نیست بلکه یک مدیر و یک پژوهش‌گر و یک دستیار دارد و محصول‌شان هم یک محصول عینی درباره شخص لیوان است. پایین‌تر از آن ممکن است یک ساختار دیگر باشد و بگویند اینجا درباره معادله لیوان و در اینجا درباره مهندسی طرح کار می‌کنند. پایین‌تر از آن ممکن است یک کارخانه‌ای باشد که مواد می‌آورد و لیوان را درست می‌کند، پایین‌تر از آن ممکن است یک شرکتی باشد که این لیوان‌های تولید شده را پخش می‌کند و یک جایی هم باشد که مصرف می‌کند ولی همه آنها ساختارهای عینی هستند و معنای خوبی و بدی همه اینها به خصوصیات تعیین عینی‌شان بر می‌گردد. بعبارت دیگر باید آثار، عینی باشند. اما در اینجا که ما از نظر وصف کار اینها را نسبت به

(ج): تطبیق قاعده مند.

به معنی اشیاء عینی است؟

(س): بله، منتهی قاعده را برای چه

(س): وصف آن عینی است.

می خواهیم بدست بیاوریم؛ اگر بحث را همین

(ج): نسبت خاص آیا جریان اوصاف عینی

جا متمرکز کنیم خوب است اگر به این نتیجه

است یا موضوعات عینی می باشد؟

رسیدیم که ما وقتی صحبت از شاخصه عینی

(س): یعنی اگر مثلاً قندان موضوع تعریف ما

می کنیم یعنی می خواهیم عناوین فلسفی و

قرار گرفت باید اوصاف عینی قندان از نظر مدل

شاخصه های فلسفی - که در جدول تعریف

تعریف شود.

بوده...

(ج): ما همین احتمال او را موضوع قرار

نیست.

می دهیم و آنرا جرح و تعدیل می کنیم و بعد

(س): نظام شاخصه همین است شاخصه

بدنبال این می رویم که در آن احتمال اول چه

یعنی اوصاف عینی که شیء عینی را برای ما

چیزهایی را باید جمع آوری کنید؟

تعریف می کند و برای ما جریان تغییرش را قابل

(س): در این احتمال فرض بر این است که ما

کنترل می کند.

آمدیم نسبت عمومی را درست کردیم و این

(ج): تفاوت همین است. جریان تغییر دقیقاً

نسبت عمومی نظام اصطلاحاتی است که

درست است، یعنی در نسبت خاص جریان

بوسیله نظام تعریف، نظام پیدا کرده است

تغییر معین می شود. به تعبیر دیگر در نسبت

(ج): خیر، نسبت عمومی عبارتست از

عام اصل قوانین حرکتی (ولی حرکت خاص در

اصطلاحات، نظام تعریف (کیفیت به آن داده

آن نیست) و در نسبت خاص، جریان تغییرات

شده است) و نظام معادله (کمیت به آن داده

خاص مشخص می شود.

شده است) که این سه رویهم، نسبت عمومی

(س): یعنی تغییرات خاص و اشیاء خاص

شده است.

(س): ما در نظام شاخصه فقط نسبت خاص

(ج): بله، بدون اینکه تطبیق خاصی بکنند.

لازم داریم.

۲/۱ - بررسی جریان اوصاف عینی در

یعنی در نسبت خاص باید بتواند بگوید شیء

نظام تعریف و موضوعات عینی در نظام

شماره الف که مثلاً قندان است اثر اجتماعی آن

شاخصه

چیست و در تکامل اجتماعی چه تغییراتی

(ج): آیا نسبت خاص بعنوان جریان است یا

می کند؟ الگوی غذایی عوض می شود و این هم

عوض می شود. اگر بنا باشد عوض یا بهینه شود.

یک موضوعی دارد که وقتی در نسبت عام هستیم؛ موضوع آن فلسفی و عام و وقتی در نسبت خاص می‌آئیم موضوع نظام تعریف خاص شده است، یعنی بجای اینکه بگوئیم مثلاً: ولایت ولایت ولایت و ۸۱ بار ولایت را تکرار کنیم، یک موضوع خاص را موضوع جدول تعریف قرار می‌دهیم و اوصاف عینی خاص معرف این موضوع عینی قرار می‌گیرد. این نسبت خاص می‌شود و دیگر تطبیق لازم ندارد زیرا معلوم است که این اوصاف عینی اوصاف چه موضوعی است. بنابراین مهمترین سئوالی که ما در مسئله تطبیق و تعیین شاخصه داریم این است که چگونه اوصاف فلسفی را به اوصاف عینی تبدیل کنیم؟

۲/۴ - بررسی تفاوت نسبت خاص و نظام

شاخصه در موضوع فرهنگ

۲/۴/۱ - توسعه تفاهم اجتماعی

اصلی‌ترین مسئولیت و کارآمدی فرهنگ

(ج): گاه در بحث فرهنگ می‌گوئیم کارآمدی فرهنگ چیست؟ می‌گویید: توسعه تفاهم اجتماعی، اصلی‌ترین مسئولیت فرهنگ است. یک عده افرادی در جامعه یک حالاتی دارند که حالیشان زبان پیدا می‌کند و می‌توانند درد یکدیگر را درک و راه علاج آنرا هم پیدا کنند، که در اینصورت همینکه گفتید؛ درد را درک و علاج کنند یعنی تفاهمهای روحی و اخلاقی دارند. ضد آن این است که در حالات، آنها روبروی هم

آیا نیازمند به چیز دیگر هم هستیم که کاری به تغییر نداشته باشد یا اصلاً کاری به تغییر ندارد و کار به «هستی» اشیاء دارد و نه چگونگی تغییرات؟

(س): این دقیقاً تفاوت تعریف و معادله است.

(ج): احسنت! معادله تغییر حتماً باید در نسبت خاص باشد و کنترل بهینه هم آنجاست. (س): آیا نظام تعریفش هم در نسبت خاص هست یا نیست؟

(ج): تعریفی که به معنای تعریف فلسفی... (س): تعریف فلسفی نه، بلکه تعریف در نسبت خاص است.

۲/۲ - تعریف به اوصاف در نظام تعریف و

تعریف به اضافه در نظام شاخصه

(ج): در نسبت خاص تعریف آن به اوصاف است و نه تعریف به اضافه.

۲/۳ - طرح احتمال همراهی موضوع و

وصف در نسبت خاص

(س): وقتی به وصف می‌گویید. یک گاه ما بوسیله اوصاف عینی نظام تعریف درست می‌کنیم ولی نمی‌دانیم این اوصاف وصف چیست؟ می‌گوئیم! پس نظام تعریف شما پا در هواست، یعنی یک اوصاف عینی را می‌گوئید که نمی‌دانید تعریف چه چیزهایی را می‌کند و لذا خاص نشده است. ما وقتی صحبت از نسبت خاص می‌کنیم بدین معناست که نظام تعریف ما

آموزش و پرورش و... داخل آن باشند و رد جهان بینی آن هم باید آقای مصباح و آقای جوادی آملی مطرح شوند.

بنابراین شما یک مسئله خود فرهنگ را دارید (قبل از موضوع آن) که می گویند: باید فرهنگ متکفل تفاهم اجتماعی باشد، یعنی حضور آن در همدلیها، همفکریها و همکاریها باید معلوم باشد. این فعل فرهنگی شما در موضوعاتی همچون جهان، تاریخ و جامعه جریان پیدا می کند.

۲/۴/۳ - مشخص شدن افراد و ساختارهای انجام دهنده کار فرهنگی در نظام شاخصه فرهنگی

بعد از این مرحله می گویند: چه کسانی و چه ساختارهایی اینها را بر عهده دارند؟ درباره جهان و جهان بینی آقای جوادی آملی، آقای مصباح و آقای حسن زاده آملی و امثال این آقایان را ذکر می کنید و می گویند: اینها در مؤسسه در راه حق مؤسسه اسرا و... هستند و بحث اینها درباره جهان است. درباره تاریخ ممکن است فرضاً جایی نداشته باشیم اما در قسمت جامعه اش می گویند وزارت فرهنگ، وزارت آموزش و پرورش، وزارت ارشاد، آموزش عالی و اینها را نشان می دهید. این قسمت دیگر مربوط به شاخصه هستند. بنابراین فرهنگ بعنوان فعل قابل ملاحظه است و به موضوعاتی اضافه می شود که فرهنگ در یک جامعه درباره آنها کار

قرار بگیرند و همدیگر را غرض مند ببینند که در این صورت قدرت تفاهم روحی و اخلاقی ندارند و مرتباً درگیر می باشند. این تفاهم و عدم تفاهم گاه در منطق مطرح است. یعنی در جامعه در منطق می توانند با یکدیگر هم زبان و هم دل باشند.

۲/۴/۲ - مشخص شدن فعل فرهنگ (همدلی، همفکری، همکاری) و موضوع فرهنگی (جهان، تاریخ، جامعه) در مدل فرهنگی

وقتی هم زبان شدند می توانند گره های کارشان را با همدیگر حل کنند و غیر از گره های خاص خودشان در چاره جوئی گره کارشان می توانند با همدیگر همفکری و بعد همکاری کنند. اگر جامعه ای بتواند «همدلی، همفکری و همکاری» انجام بدهد، قدرت تفاهم آن یا در راه حق و یا در راه باطل بالا است. اینها در سطح بسیار کلی فعل فرهنگ می باشند و موضوعات آنها جهان، تاریخ و جامعه و بعنوان یک موضوع بسیار بزرگ فرهنگی می باشند.

اگر مردم در این سه موضوع با هم همدل، همفکر و همکاری شدند فرهنگ جامعه رشد پیدا می کند. دقت کنید که در این جا ابداً مدرسه در راه حق و یا اسم آقای مصباح یا آقای سید محمود هاشمی و حتی، وزارت فرهنگ و آموزش و پرورش هم مطرح نیست. بله در بخش سوم آن - که مربوط به جامعه هست - اگر ساختارش را ترسیم کنیم باید وزارت فرهنگ و

موضوع تکامل تاریخ و در موضوعات اجتماعی مطرح است؛ اگر این موضوعات روبروی این قرار نگیرند تخصیص پیدا نمی‌کنند. اگر این تخصیص را پیدا کرد، آنوقت می‌توانیم بگویم: درباره این قسمت در حوزه آقای جواد آملی و آقای مصباح هستند.

(س): حالا سؤال من این است که، اگر ما تا این مرحله آمدیم و توانستیم بگوئیم...

(ج): یعنی راه تطبیق اوصاف، اوصاف چه نحوه اوصافی هستند؟ نکته مهم این است که این اوصاف، اوصاف اصطلاحات فلسفی خاص نیستند ولی اوصاف مفاهیم اجتماعی و مفاهیم ارتکازی هستند. اوصاف مفاهیم ارتکازی یا اجتماعی غیر از موصوفهای آن اوصاف هستند.

۳/۲ - ضرورت تعیین ساختارها پس از تعیین اوصاف عینی به منظور ارزیابی تواناییها و ناتوانیها

(ج): ما وقتی می‌خواهیم برای فرهنگ مدل بدهیم معنایش این می‌شود که به هر چیزی که شاخصه فرهنگ گفتیم مثلاً تفاهم اجتماعی، مدل فرهنگی باید این توانایی را داشته باشد که در هر برهه‌ای بگوید که تفاهم اجتماعی این مقدار کم یا زیاد است ولی اینکه چه کسانی و در چه سازماندهی باید اینکارها را بکنند، آیا اینهم وظیفه مدل است یا اینکه ما شاخصه می‌دهیم و در یک مطالعه تکمیلی باید اینرا معلوم کنیم؟ یعنی، در مدل اصلاً کاری نداریم که آقای مصباح

می‌کند. یعنی «همدلی، همفکری و همکاری» نسبت به جهان، تکامل تاریخ و جامعه مطرح است.

۳ - تفاوت نسبیت عام، نسبیت خاص و نظاشاخصه

۳/۱ - متفاوت بودن اوصاف ارتکازی یا اجتماعی با موصوف اوصاف

(س): پس نظام شاخصه را برای چه می‌خواهیم؟ بحث در همین فرهنگ شده است چرا که فرضاً گفتیم: توسعه تفاهم محور بحث است و بعد توانستیم برای ارزیابی شاخصه بدهیم به اینکه بررسی تفاهم در «همدلی، همفکری و همکاری» چقدر است؟ توانستیم معیار بدهیم که در هر برهه‌ای، کم شده و یا زیاد شده است.

(ج): می‌گوئیم: «از باب مثال) باید منطق هماهنگی اخلاق اجتماعی و منطق هماهنگی افکار اجتماعی و منطق هماهنگی اعمال اجتماعی داشته باشیم. فرضاً سه منطق و سه الگو می‌خواهیم. تا اینجا در تفاهم، موضوع آن پیدا شده و سه تا از الگو هم درست شده است. حال اگر فقط تفاهم بدون موضوع باشد و خصوصیت موضوع روبروی آن قرار نگیرد و...

(س): منظور شما از موضوع چیست؟

(ج): مثلاً جهان‌بینی، گفتیم: این همدلی در موضوع جهان‌بینی، همفکری در موضوع جهان‌بینی و همکاری در موضوع جهان‌بینی در

وجود دارد یا وجود ندارد.

ساعت کار فکری جزء هزینه فرهنگی بخش فکری است. در بخش سیاسی نیز همینطور است به کسانی تسهیلات داده می شود که در جامعه حرف آنها برش داشته باشد و بتوانند روی فرهنگ اجتماعی اثر بگذارند. تسهیلاتی مثل اینکه به دانشگاه می توانند بروند و تدریس کنند و استاد بشوند. در آنجا بررسی می کنیم که کارآمدی هر استادی چقدر است؟ می گوید! یعنی چه؟ اینها ساعاتی را درس می دهند و اطلاعاتی را دانشجویان یاد می گیرند، این چه ربطی به سیاست دارد؟ می گوئیم: خیر نسبت این اطلاعات به اطلاعات دیگر چیست؟ آیا آنها دانشجویان را می توانند تحت پوشش خود بیاورند یا یک وصله ناهم رنگی کنار او می شوند یا خدای ناخواسته تحت پوشش آنها تفسیر می شوند. بنابراین گاه خود ادراکات و گاه هزینه سیاسی آن راندمان پیدا نمی کند. پس احترام آقای مصباح سر جای خودش محفوظ است، اما من ابزار کنترل و مامور بررسی راندمان هستم. لذا تحقیقات میدانی می کنم و گزارش به آقا می دهم و می گوئیم: این فلسفه و نظام فکری موجود و این اصول و اعتقاداتی که مطرح است قدرت حل کردن دستگاه طرف مقابل را در خود ندارد. بنابراین شما حتماً نیازمند هستید که در شاخصه ها به ساختارهای عینی برسید.

(ج): مسئله عینی شدن همین است، اگر شما گفتید این تفاهم در «همدلی، همفکری و همکاری» فرهنگی نسبت به این موضوعات در عینیت است و این ساختارها متکفل آنها هستند، آنوقت حق دارید بگوئید که این آقا چه درسی بدهد و محتوای درس او مثلاً بدایه و نهایه باشد و منطق آن اینگونه و موضوعاتی که در آن وجود دارند هم اینها باشند، باید بررسی کنید که آیا جهانی را که ترسیم می کند و یا حرکتی را که تحلیل می کند و تکاملی را که بیان می کند آیا بصورت انتزاعی است یا نه؟ اگر بخواهید بهینه شدن بن بستها، توانمندیها یا ناتوانیها و کاستیهای او یا برجستگیها و قدرتمندیها را بسنجید باید در عینیت اینکار را صورت دهید. باید دقیقاً بگوئید که فلان جا چند خرج آن موضوع می شود، می گوئید: خرج اقتصادی، خرج فرهنگی و خرج سیاسی این مقدار است. خرج اقتصادی مشخص است مثلاً ماهی ده میلیون دلار خرج اقتصادی است. اما در خرج فرهنگی نیروی فکری آدم مطرح است به اینکه بررسی می شود که چند ساعت کار فکری در جامعه صورت می گیرد.

برای بهینه کردن آن می توان با توسعه روش سنجش آنها در گمانه زنی، گزینش و ایجاد تناسب و طبقه بندی موضوعات، کیفیت و کمیت کار فکری را توسعه داد. بنابراین نفر به

۳/۳ - تفاوت نسبیت خاص و نظام

شاخصه

(س): اینکه نیازمندیم، حرفی نیست ولی

مسئله این است که از کجا باید بیاید؟

(ج): مهم هم اینجاست که شما در نسبیت

خاص - که تعریف به وصف می‌کنید - امور عینی

و تغییر را کنترل می‌کنید، اما آنجایی که دیگر به

فرهنگ کاری ندارید و تنها کار به اضافه دارید.

آنجا گزارش آماری عینی تحلیل نمی‌تواند بکند.

(س): پس ما صحیح است که بگوئیم: در

نسبیت خاص ما علاوه بر اوصاف عینی،

موضوعات عینی هم داریم، منتهی ساختارها و

یا افرادی که متکفل انجام این موضوعات عینی

هستند، در اینجا نداریم.

(ج): مفاهیم عینی داریم و نه موضوعات

عینی، موضوع یعنی اینکه می‌گویید: فرهنگ در

موضوع جهانی یا فرهنگ در موضوع اقتصاد.

مثلاً در اقتصاد می‌گویید: انگیزش اجتماعی یا

همدلی اجتماعی را باید تحریک کرد ولی چه

کسی و با چه وسایلی و با چه شیئی تحریک

می‌کند، اینها مربوط به ساختار است. در ساختار

عینی گفتید: وسایل مصرفی فردی، وسایل

مصرفی جمعی، و وسایل مصرفی صنفی (در

تقسیمات در رابطه با جامعه) و اینها موضوع آن

هستند. ولی حالا تحریک به مصرف کجاها و

چگونه می‌شود؟ امر دیگری است مثلاً: شما

بعد به من می‌گویید! تبلیغات در روزنامه، در

صدا و سیما و... شروع می‌کنید به شمردن و

می‌گویید: این تبلیغات به کارهای هنری که انجام

می‌گیرد اضافه می‌شود و آنوقت این حالت را

نتیجه می‌دهد. پس در نسبیت عمومی بحث

اوصاف و فلسفه است. آخرین چیزی را که در

آنجا می‌گویید: علت توزین‌ها، علت

سطح‌بندیها و طبقه‌بندیهای دارای موازنه، آنهم

به صورت مفاهیم می‌باشد، یعنی در آنجا

مفاهیم اصطلاحی فلسفی (و نه مفاهیم

اجتماعی) مطرح است.

۳/۴ - تفاوت نسبیت خاص و نسبیت عام

(س): البته اینجا هم یک مرحله‌ای از تطبیق

انجام می‌گیرد.

(ج): حتماً، در شکل مفهومی و مفهوم

وصف و موصوف است.

(س): یعنی نسبت عمومی در واقع عناوین و

شاخصه‌های...

(ج): در آنجا مفاهیم، مفاهیم فلسفی بودند

که می‌گفتیم بر اساس فلسفه، جریان قدرت

اینگونه انجام می‌گیرد. در آنجا دیگر قدرت به

معنای اقتصادی و سیاسی نیست بلکه قدرت به

معنای ظرفیت جهت تکاملی جامعه و عاملیت

اجتماعی است. دیگر قدرت مفهوم رنگ ندارد و

آن قدرت در نظام توزین می‌آید و وزنهایی را

معین می‌کند و یا در یک جدول تعریفی می‌آید و

یک وزنهایی را درست می‌کند و وزن تأثیر آن

شالوده اول می‌شود. بر اساس آن شالوده، یک

مفاهیمی که ناظر به موضوعات هست، خاص می شود، دیگر نمی گوئید: قدرت به اقتصاد می رسد بلکه می گوئید: اقتصاد، به فرهنگ و فرهنگ به سیاست و به تولید می رسد یا می گوئید: تولید به مصرف می رسد و به توزیع می رسد. این مفاهیم، مفاهیم ارتکازی است نه مفاهیم اصطلاحی فلسفی، یعنی منجملات خودتان هست که بر یک پایه استدلالی بنا کردید و تنظیم کردید و آن مفاهیم مربوط به جامعه هست. شما از «ظرفیت، جهت، عاملیت»، «محوری، تصرفی، تبعی»، «هماهنگی، وسیله، زمینه» اصطلاحات اجتماعی را بیرون می آورید. در قدم دوم اصطلاحات را تعمیم و تخصیص می دهید و لکن سعی می کنید همان اصطلاحات اجتماعی باشند. عبارت دیگر مجاز می شود که به کار ببرید ولی با حفظ خصوصیات اجتماعی و پذیرش اجتماعی، در شعر مجاز بکار می رود و مردم می فهمند ولی در اصطلاحات عموم از حقیقت و مجاز عرفی خروج پیدا می کنند و می شود اصطلاحات فنی یکدسته خاص و دیگر مربوط به عموم نیست.

(س): بر اساس آن نسبت عام یک نسبت خاص درست کردیم، یعنی آمدیم نسبت به یک موضوع اجتماعی، مفاهیم عینی و اوصاف عینی را ذکر کردیم.

(ج): که لزوماً می تواند اجتماعی هم نباشد و می تواند درباره جهان بینی باشد ولی ارتکازات

عرف است.

۴- ایجاد اختلاف سطح بین اوصاف، طریق تعیین ساختارهای عینی در نظام شاخصه

(س): حالا صحبت اینجاست که وقتی ما بخواهیم یک پله آن را خاص تر کنیم و تنزیل بدهیم...

(ج): که اول لازم است یا نه؟ که این بحث اثبات کرد که لازم است. حالا برای لازم بودنش چه قاعده ای را می دهید. قاعده ای را که عرض کردیم از طریق ایجاد اختلاف سطح است که یک موضوع از ۲۷ موضوع را می گیریم و داخلی آنرا می آوریم و برابر کل خارجی بیرونش قرار می دهیم.

۴/۱- ایجاد اختلاف سطح وسیله ملاحظه تأثیر یک عضو از مجموعه ۲۷ تایی در بقیه اعضاء مجموعه

دلیل ما این است که بنا بوده یک خانه در ۲۷ خانه اثر داشته باشد که اگر ۲۷ تا را هم خرد می کردیم، ۷۲۹ تا می شد. حالا قبل از اینکه بخواهیم آنرا خرد کنیم، یک خانه را درشت می کنیم و روبروی آن می گذاریم و با اضافه در اینجا می خوانیم.

۴/۲- تعیین ساختار خارجی حاصل اضافه دو سطح اوصاف

(س): با اضافه می خوانیم یعنی چه؟

(ج): معنای با اضافه این است که شما گفتید

۴/۵ - تفاوت وصف و اضافه (فعل درباره موضوع، فعل نسبت به موضوع)

این فعل درباره این موضوع و نه اینکه نسبت به این موضوع، وصف ملاحظه می شود. فرق بین وصف قرار گرفتن آن این است که موضوع را دارای یک خصوصیتی بدانیم و بگوئیم: درباره این موضوع چگونه فکر شده است؟

۴/۶ - برابر قرار گرفتن سطر اول از اوصاف فرهنگ یا سطر اول از اوصاف جامعه در نظام شاخصه

حالا می گوئیم: خیر، این فعل برابر با چه موضوعی قرار می گیرد و اگر یک جدول تعریف را در نظر بگیریم و فرض کنید و این ۲۷ تا است. مثلاً یک را اینجا می نویسم و برابر یک ۲۷ قرار دارد این یک، یک مرتبه و یک سطحی از کار فکری است. درباره آن می توان صحبت کرد ولی هرگز در اینجا نمی آوریم (درباره ۲۷ تا) و آن را فقط روبروی یک می آوریم.

(س): یک از فرهنگ با یک از جامعه.

۴/۷ - سطر اول اوصاف جامعه طریق تأثیرگذاری وصف سطر اول اوصاف فرهنگ در بقیه اوصاف جامعه

(ج): می گوئید چرا این را اینجا نمی آورید؟ می گوئیم: برای اینکه از این طریق اثر خودش را روی آن بکند، یعنی هرگاه اینجا یک ساختاری داشتیم که درباره جهان بینی اندیشید اثرش در سایر اوصاف ظاهر می شود.

همدلی در موضوع جهان بینی و همفکری در موضوع جهان بینی یعنی ساختاری که نتیجه اش هست دیگر با مضاف و مضاف الیه است و نه بصورت صفت و موصوف، این ساختار مسئول جهان بینی است.

(س): ساختاری هنوز تعیین نشده است.

(ج): تا ساختار معین بشود، می گوئیم: همینکه این اضافه را کردید امکان پیدایش ساختار خارجی پیدا می شود.

۴/۳ - حفظ استقلال عرضی و طولی در نظام شاخصه

(س): امکان یعنی چه؟ یعنی یک مجموعه ای در جامعه متکفل این هست یا باید باشد.

(ج): یعنی موضوعاتشان موضوع خرد یک موضوع طبقه بندی شده است. یعنی ۲۷ موضوع دارد و برابر ۲۷ موضوع دیگر قرار می گیرد که آن ۲۷ تا هم سطح خودش نیست و موضوع این هست. یعنی اگر گفتیم فکر در سطح مختلف قابل تجزیه است سطر اول آن فکر در موضوع همدلی است که آن در یک موضوع اجتماعی بزرگ قرار گرفته است که فرضاً جهان بینی است.

(س): این چه ساختاری را معلوم می کند؟

(ج): ما الان معنای بریده بودنش را هم از عرض و هم از طول مشاهده می کنیم. یعنی حفظ استقلال و اضافه هست. اما حفظ استقلال در عرض است.

(ج): عیبی ندارد ولی دو تا جریان اوصاف که با همدیگر هم سطح نیستند. این هم سطح نبودن چه خاصیتی را دارد؟ تمام صحبت ما این است که اگر سطح را حفظ کنید و آن را خرد کنید محال است به موضوع عینی برسید. ولی اگر اختلاف سطح ایجاد کنید حتماً به موضوع عینی می‌رسید. این یک قاعده کلی چه در فرهنگ و چه در سایر موضوعات است.

۴/۱۰ - قرار گرفتن تقسیمات خود فرهنگ (الگو، ساختار، محصول و عوامل درونی آن)

بله، حالا این قاعده باید به یک قاعده دیگر تفاهم بشود خصوصاً اگر ما یک مقدار مصداقی تر صحبت کنیم. حتی شما فیزیک و یا طب را که در نظر می‌گیرید می‌توانید این بخش کوچک را تا ۷۲۹ بنویسید. یعنی باید بتوانید یک جدول آنرا روبروی کل جدول ۲۷ تا که جدول مادر هست - قرار دهید که با ضرب در یکدیگر ۷۲۹ تا می‌شود. یعنی یک ۲۷ تایی آنرا بزابر جدول مادر قرار می‌دهید تا بلافاصله بتوانید برایش ساختار عینی معین کنید.

(س): عرض من این است که این قاعده را خصوصاً در ارتباط با بحث قبلی خوب است که مرتبط بینیم و آن اینکه در جلسه گذشته گفتیم: ما از جدول اصطلاحات جامعه چهار تا جدول اصطلاحات می‌توانیم استخراج کنیم جدول جدول اصطلاحات فرهنگی، سیاسی، اقتصادی

۴/۸ - ضرب نشدن اوصاف دو سطح یکدیگر در اضافه به خلاف نظام اوصاف مهمترین مطلبی که در اینجا وجود دارد این است که اگر اختلاف سطح درست کنید و داخل یکی از عناوین ۲۷ تا را بزرگ کنید و روبروی کل قرار بدهید، در درون این فعل موضوعاً که مثلاً در اینجا فرهنگ هست، موضوعات فرهنگ و در یک طرفش سطوح موضوعات جامعه دیده می‌شود. حال آیا می‌شود همه اینها را در سطح اول آورد و ملاحظه کرد؟ طریق معقول جریان وصف این است که بگوئیم همه این ۲۷ تا در این ۲۷ تا ضرب شوند ولی بنا به بحث اضافی این مباحث کنار می‌رود و می‌گوئیم: این بخش در این موضوع چه متکفلی دارد؟ یا این بخش چه متکفلی در این موضوع دارد؟ در اینجا دیگر تکفل می‌خواهیم.

۴/۹ - بدست نیامدن موضوع عینی از خرد کردن اوصاف بدون اختلاف سطح

نکته اینجاست که اگر ما آنچیزی را که از موضوع بزرگتر است آوردیم که به تعبیر شما مجموعه ساختارهای اجتماعی باشد. در این صورت وقتی این دو را مقابل قرار می‌دهیم و می‌توانیم بگوئیم: این موضوع فرهنگی وقتی در جدول ما مقابل این ساختار قرار می‌گیرد معلوم می‌شود که ساختاری که در جامعه متکفل این موضوع است شماره یک است ولی فرض بر این است که از جدول هم جریان اوصاف را آوردیم.

مشکل پذیر عدالت تا آخر و یک اصطلاحاتی به این شکل درست کردیم. بعد همین اصطلاحات را با یک جابجایی، اصطلاحات جدول جامعه شدند. حالا وقتی می‌خواهیم این قاعده را تطبیق بدهیم و تطبیق آن عمل کنیم، نتیجه‌اش این می‌شود که همفکری مقدمات شکل پذیر عدالت با یک جابجایی برابر مقدمات شکل پذیر همفکری عدالت، قرار گیرد.

(ج): خیر، در اینجا فعل موضوعاً را تقسیم نمی‌کنید، فعل موضوعاً در داخل خود فرهنگ هست نه ساختار.

(س): بسیار خوب، می‌گوئیم: الگو، ساختار محصول و سپس آنها را در خودشان ضرب می‌کنیم، مثلاً «الگوی الگوی الگو» یا عوامل درونی الگو را در هم ضرب می‌کنیم.

(ج): احسنت! همینکه شما عوامل درونی آنرا بیاورید معنایش این است که فرهنگ را در سطوح مختلف خرد کرده‌اید.

۴/۱۱ - بدست آمدن تقسیمات درونی فرهنگ به وسیله همان روشی که اصطلاحات فلسفی به مفاهیم ارتكازی تبدیل شده است

(س): حالا خود آن چگونه خرد می‌شود، یک مسئله جدایی است و لکن فرض کنیم خرد کرده‌ایم.

(ج): طبق آن قاعده‌ای که موضوعات دیگر را توانستید بدست بیاورید از اول ولایت، تولی

و جدول کار جامعه، یعنی موضوعش جامعه باشد. البته یک تفاوتی هم برای آنها ذکر کردیم به اینکه به چه دلیل چه جدولی را مختص به چه می‌دانیم؟ حالا وقتی ما صحبت می‌کنیم از اینکه جدول اوصاف جامعه را مقابل جدول فرهنگ قرار می‌دهیم، آیا همان اوصاف جامعه مد نظر است؟ طبیعتاً باید بنابراین روال همان اصطلاحات - که در جدول جامعه بتوان اصطلاح جدول جامعه گفته می‌شود - مد نظر باشد.

(ج): که کل بود و حالا بخش و موضوعش می‌شود.

(س): خیر، آن اصطلاحاتی که می‌گویند از جامعه می‌آید و مقابل فرهنگ قرار می‌گیرد همان اصطلاحات جدول جامعه است.

(ج): که جدول فرهنگ را نتیجه می‌دهد.

(س): جدول فرهنگ خودش اصطلاحات جداگانه داشت و همچنین جدول جامعه هم جدا بود.

(ج): فرهنگ درون خودش را می‌آورد و برابر با کل جامعه قرار می‌دهید.

(س): حالا می‌خواهیم همینکار را بکنیم. وقتی ما به این قاعده عمل می‌کنیم باید یک مقدار تطبیقی تر به ذهن بیاید. یعنی اگر می‌خواهیم بحث قبل را تغییر بدهیم معلوم باشد که با چه مجموعه‌ای مواجه هستیم. یعنی ما در فرهنگ گفتیم، همفکری مقدمات

۴/۱۲ - ضرورت تعمیم، تقویم، تخصیص
اوصاف فرهنگ و اوصاف جامعه و اضافه
آن برای تعیین ساختارها

فرضاً تجزیه و تفکیک کردیم، یعنی برای
الگو، ساختار و محصول یک عوامل درونی ذکر
کردیم و آن را در یک بستون آوردیم و آنچه که
مقابل آن قرار می‌گیرد، مثلاً همین مقدمات
شکل‌پذیر عدالت و یا یک اصطلاحی شبیه این
که مربوط به اصطلاح جامعه است، حالا اضافه
شدن این به این یعنی چه و چگونه ساختار را از
داخل آن بدست می‌آوریم؟

(ج): اگر قاعده کلی شما اول تمام شد...

(س): یعنی من که از این راه آمدم برای اینکه
همان قاعده را بهتر بفهمیم که جواب می‌دهد یا
نمی‌دهد.

(ج): اگر اینگونه شد، باید بگوئیم مثلاً
الگوی صیانت شما چیست؟ الگوی مقدمات
صیانت و عدالت و اعتماد داشتید که الگوی
صیانت شما الگوی سیاسی شما می‌شود. اگر
الگوی سیاسی شما اضافه بشود باید یک
ساختارهای متکفل الگوی سیاسی بشوند، یعنی
هر الگویی که باشد چه کسانی متکفل آنها
هستند؟ مثلاً دفتر ولی فقیه، مسئول یک قسمت
است و یا اگر گفتیم عدالت را چه کسانی مسئول
هستند؟ می‌گویید: هیئت و دولت و یا می‌گوئیم:
دو قسمت اعتماد چه کسانی مسئول هستند؟
(س): شما دوباره خود آن اصطلاح را

و تصرف را به موضوعات غیر اصطلاحی
(نسبیت خاص) تبدیل کردید و بر اساس همین
رول درست می‌شوند.

(س): که آن روش دست ما هم نیست.

(ج): این بحث را باید انجام بدهیم.

(س): حالا فرض گرفتم یک چنین روشی
هست، کار هم می‌کند و جواب هم داده است.
(ج): مثلاً گفتیم: در آنجا کیفیت در فرهنگ
اصل است و بعد هم رئوس مطالب هم خدمت
آنها گفته شده ولو اینکه فراموش کردند و گفتند
دست ما نیست.

(س): اینکه می‌گوئیم: دست ما نیست زیرا
فرض بر این است که ما از اول گفتیم: این جدول
جامعه است و کار نداریم که ربط این جدول
جامعه با اصطلاحات فلسفی چیست.

(ج): در یک جلسه اشاره کردیم.

(س): در حد کلیاتش اشاره کردیم به اینکه
توسعه، ساختار، کارایی اینجا و ظرفیت، جهت،
عاملیت هم اینجاست و روش این است.

(ج): در آنجا مطرح شد که تصرف چگونه
می‌شود و آیا اختیار و جهت در آن اصل است یا
خیر؟ فکر، ذهن و عین در آن چگونه است؟ به
هر صورت یک صحبت‌هایی از نظر فلسفی آنجا
داشتید که بر اساس آن به جدول جامعه
رسیدید. حال ما به آن سیر کاری نداریم و
می‌گوئیم بر اساس همان روش کار پیش برود و
باید ضمناً کار فکری تجزیه و تفکیک هم بشود.

(س): اینکه چه کسی انجام می‌دهد در نظام
شاخصه مشخص می‌شود.

(ج): احسنت! همین که این دو تا اضافه
شدند یعنی این کار درباره این موضوع، قاعدتاً
باید آدرس دقیقی برای جامعه باشد.

(س): می‌گوئیم: اینکار درباره این موضوع در
نسبیت خاص، نظام شاخصه می‌دهد.

(ج): خیر، کار وقتی با موضوع اضافه شد،
متکفل آن شاخصه طبیعی است.

۴/۱۳ - استقلال «فعل، موضوع، ساختار»
در اضافه

(س): باید خود این کارها و موضوعات
مشخص بشود.

(ج): کارها و موضوعات، وصفی و نحوه
اضافه شدن آنها وصفی است و اضافه
نمی‌شوند. یعنی با یکدیگر ضرب نمی‌شوند و
بلکه در اضافه وصفی همیشه ضرب است.

معنای اینکه ضرب است یعنی چه؟ یعنی پشت
سر همدیگر صحیح است قید یک امر آخر قرار

بگیرند. در اضافه کار علائحه اضافه می‌شود و
قید قرار می‌گیرد و موضوع و ساختار هم

علائحه لحاظ می‌شود، یعنی فرض استقلال در
هر سه وجود دارد. لذا در شاخصه فرض

می‌شود که احیاناً کار چندان تغییر نکرده باشد و
بلکه موضوعات کار تغییر کرده باشند. مثلاً در

کار حوزه، منطق آن تغییر نکرده است ولی
موضوع کارشان حتماً تغییر کرده است و

تفکیک می‌کنید: یعنی اگر ما گفتیم مقدمات
شکل پذیر عدالت همفکری (یک اصطلاح
اینگونه‌ای) روبروی فلان قسمت از الگو قرار
گرفت...

(ج): که باید متکفل تحویل بدهد.

(س): این اضافه می‌شود یعنی چه و این
اضافه چگونه تحویل می‌دهد؟

(ج): برای شما اینها باید معنا شده باشند که
مثلاً الگو یعنی چه؟ تا سپس بتوانید آنرا تعمیم و

تخصیص بدهید. یعنی شما باید بتوانید به روش
تعمیم و تخصیص و تقویم، معنایش را زیرش

بنویسید. یعنی هم عدالت، هم صیانت و هم
اعتماد با تعمیم، تخصیص و تقویم معنا شده‌اند.

حال این دو معنا را روبروی هم دارید و بعد از
این می‌گویند: درباره این موضوع این کار را چه

کسی انجام می‌دهد؟ باید زیرمعنی فعل
موضوعاً و موضوعات فعل این کار نوشته شود.

یعنی هم کار و هم موضوع کار باید معلوم شده
باشد.

(س): برای این بحث شکل عملی‌تر و نظم
بیشتری به خود بگیرد، مجبوریم یک کار تطبیق

کنیم، یعنی مدل نسبت خاص را در فرهنگ
کامل کنیم.

(ج): یعنی قدم به قدم برایش کار بگوئیم،
یعنی این کار فرهنگی درباره این موضوع

اجتماعی است و چنین کسی باید آن را انجام
بدهد.

ساختارها هم ثابت باشد. یا برعکس ساختارها تغییر کردند ولی نحوه کار تغییر نکرده است، یعنی فرض استقلال درباره‌شان هست، ولی این فرض استقلال در وصف نباید باشد.

۴/۱۴- امکان تغییر موضوع و ثبات فعل و

ساختار یا برعکس در نظام شاخصه

حجة الاسلام جمالی: در نسبت خاص موضوعات و افعال جداگانه بیان می‌شوند اما در نظام شاخصه ارتباطشان برقرار می‌شود. یعنی در نظام تعریف هم موضوع و هم افعال مشخص می‌شوند. مثلاً هم خود فرهنگ و هم موضوعات فرهنگ و هم افعال فرهنگ در نسبت خاص مشخص می‌شوند اما استقلالاً اما در نظام شاخصه به یکدیگر اضافه می‌شوند.

(ج): اگر در نظام اوصاف (قبل از اینکه وارد

شاخصه بشویم) بخواهیم آنها را خرد کنیم، هرچه پایین برویم. باز هم همه‌شان بصورت جریان وصف است. یعنی یک وصف آخر کار بعنوان اصل می‌ماند ولو مثلاً ده قید بالای سر آن باشد و همه‌اش قید یک وصف است. در اینجا یک ستون داریم و یک موصوف علاحده پیدا می‌کند. آن موضوع روبروی یک موصوف دیگر قرار می‌گیرد. این موصوف و این موصوف دارای ساختارهای علاحده می‌باشند و فرض استقلال در هر سه می‌شود. این معنای اضافه و مثل «کتاب من» است. کتاب می‌تواند تغییر کند و یک کتاب دیگر بشود و یا احیاناً «من» عوض بشود ولی کتاب ثابت باشد.

«و آخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین»

مدل تنظیم سیاست‌های کلان فرهنگی

جلسه ۴۰

۷۷/۰۶/۰۷

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

تنظیم: گروه تحقیقات مبنائی

بررسی تفاوت نسبیّت خاص و نظام شاخصه

فهرست

- ۱- اضافه نمودن جدول تعریف خود فرهنگ و جدول تعریف فرهنگ در جامعه معین کننده شاخصه‌های عینی فرهنگی..... ۱
- ۱/۱- تکرار اوصاف جامعه در جدول تعریف فرهنگ در جامعه..... ۲
- ۲- طرح احتمال تعیین موضوع عینی در نسبیّت خاص و ساختارهای اجتماعی متکفل آن در مدل برنامه..... ۲
- ۳- طرح احتمال تعیین موضوع عینی در نظام شاخصه و مفاهیم ارتكازی در نسبیّت خاص..... ۳
- ۳/۱- مشخص شدن مفاهیم عام وصفی در نسبیّت خاص..... ۳
- ۳/۲- مشخص شدن نظام توازن مفاهیم غیر ارتكازی در نسبیّت عام..... ۴
- ۳/۲/۱- تلائم منطقی و کارآمدی عینی دو شرط لازم در نسبیّت عام..... ۴
- ۳/۳- تفاوت شاخصه در نسبیّت عام، نسبیّت خاص و نظام شاخصه..... ۴
- ۳/۴- بررسی جریان نسبت به وسیله اوصاف در نسبیّت خاص..... ۴
- ۳/۵- بررسی «شدن» در نسبیّت خاص و بررسی «بودن» در نظام شاخصه..... ۵
- ۳/۶- مشخص شدن جایگاه موضوع در نسبیّت خاص و مقدار کمی موضوع در نظام شاخصه..... ۵
- ۳/۷- مشخص شدن عناوین کلی ارتكازی در نسبیّت خاص و عناوین اشیاء خاص عینی در نظام شاخصه..... ۵
- ۳/۸- مشابهت عناوین جدول تعریف در نسبیّت خاص، با «بازار کار، کالا، پول» در اقتصاد..... ۶
- ۳/۹- ملاحظه تغییر آثار به وسیله تغییر نسبتها در نسبیّت خاص..... ۷

- ۳/۱۰- ملاحظه نیاز، تحول در نیازمندیها و کیفیت ارضاء نیاز، در نسبیّت خاص..... ۷
- ۳/۱۱- بررسی علل پیدایش مسببها در نسبیّت خاص..... ۸
- ۳/۱۲- نسبت بین اوصاف (نسبیّت خاص) وسیله کنترل تغییر..... ۸
- ۴- ضرورت تنظیم جدول تعریف فرهنگ با بدست آوردن ۹ وصف متناظر با «ظرفیت، جهت، عاملیت»؛
«محوری، تصرف، تبعی»، «هماهنگی، وسیله، زمینه» در فرهنگ و تعمیم، تخصیص و تقویم آنها... ۹

نام جزوه:	مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی	کد بایگانی کامپیوتری:	۰۹۰۵۰۴۰
استاد:	حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی	تاریخ جلسه:	۷۷/۰۶/۰۷
عنوان گذار:	حجة الاسلام پیروزمند	تاریخ انتشار:	۷۸/۰۱/۱۱
ویراستار:	حجة الاسلام جمالی	حروفچینی و تکثیر:	مؤسسه فرهنگی فجر ولایت

مجموعه آن را نسبت خاص در فرهنگ می‌گذاریم به چیز دیگری احتیاج داریم، یعنی این روند هنوز کامل نیست مگر اینکه نظام شاخصه هم به آن اضافه بشود که نظام شاخصه در فرهنگ باشد. این بحثی را که الان فرمودید برای دستیابی به نظام شاخصه است، یعنی در مجموعه نظام شاخصه بعد از بحث نسبت خاص مطرح می‌شود. ما نظام اصطلاحات را بدست آوردیم و سپس آنرا تا حدودی در نظام تعریف بردیم منتها این مقدار از آن باقی ماند که در سیر ترکیب روش تعریف - که باید ستون موضوعات و آثار متوجه گیری شوند و ترکیبی را تحویل بدهند - این مرحله را انجام ندادیم و بعد وارد قسمت نظام شاخصه شدیم که حالا این نظام شاخصه بر اساس این جدول وصفی یا

جدول تعریف وصفی فرهنگ ...

۲- طرح احتمال تعیین موضوع عینی در نسبت خاص و ساختارهای اجتماعی متکفل آن در مدل برنامه

(س): بحث جلسه گذشته این بود که آیا علاوه بر بحثی که راجع به نسبت خاص می‌کنیم، در نظام شاخصه کار اضافه‌ای صورت می‌گیرد یا خیر؟ حضرتعالی عمده استدلالی که در تفکیک این دو فرمودید این بود که ما در نظام تعریف و نسبت خاص که انجام می‌گیرد، درست است که اوصاف عینی و جدول اوصاف داریم اما ساختارهای عینی که متکفل این اوصاف هستند، در نظام تعریف مشخص نمی‌شوند، لذا اضافه وصف به موضوع باید در نظام شاخصه انجام بگیرد. حال با توجه به بحثی که در جلسه قبل انجام شد من فکر می‌کنم که در خود همان بحث قبل هم این دوئیت در فرمایش شما به چشم می‌خورد و آن اینکه ما ابتداءً دو تا چیز را می‌توانیم از هم جدا کنیم یکی موضوع عینی که آنرا توصیف می‌کنیم و وصف، وصف آن است و یکی ساختارهای اجتماعی که می‌خواهند این موضوع را تولید کنند یا اینکه به هر صورت بررسی وجهی از این موضوع کارشان است. یک وقتی است که ما یک چیزی را توصیف می‌کنیم و می‌گوئیم ما

(ج): وصفی یا اضافی؟

(س): خیر، هنوز به اضافی نرسیده‌ایم. بر اساس آن جدول تعریف وصفی می‌خواهیم یک جدول اضافی درست می‌کنیم، یعنی نظام شاخصه درست می‌کنیم. در نظام شاخصه قاعده بر این شد که ما بگوئیم: سه ستون یا سه جدول پیدا می‌کنیم که هنوز شکل آنرا به نتیجه نهائی نرساندیم ولی حداقل اینکه دو دسته مفاهیم را مقابل هم قرار می‌دهیم. یعنی فرض استقلال در مفاهیم بشود و فرهنگ موضوعاً داخل مجموعه (جامعه) قرار گیرد. البته خود این باز دو حرف است که بگوئیم فرهنگ در جامعه یا بگوئیم خود اوصاف جامعه با صرف نظر از قید فرهنگ داخل یک مجموعه قرار گیرد.

۱/۱ - تکرار اوصاف جامعه در جدول تعریف فرهنگ

در جامعه

(ج): اگر بخواهید فرهنگ در جامعه را بسنجید، باید

خاص نشده است. حالا در صورت چنین فرضی، نتیجه این می‌شود که در نسبت خاص موضوع عینی معلوم می‌شود و می‌گویید: ساختارهایی که متکفل قند هستند اینها هستند. البته در اینصورت، می‌گوییم: این کار مربوط به مدل برنامه است و قرار نیست در این روش جواب بدهد که چه کسی در جامعه متکفل درست کردن قند یا مصرف قند آن باشد.

بنابراین از چنین تحلیلی باز این نتیجه و جمع‌بندی حاصل می‌شود که ما فقط یک نسبت عام و یک نسبت خاص داریم که در نسبت عام، نظام اصطلاحات، تعریف و معادله عام داریم و در نسبت خاص تعریف و معادله خاص داریم که موضوعش هم آمده است. یعنی موضوعش تعیین شده یا بعد باید تعیین بشود. حالا می‌فرمایید که آن خودش باید از یک قاعده دیگری پیروی کند، یعنی از آن طریقی که وصف را عینی می‌کنید از همان طریق نمی‌توانید موضوع را عینی کنید، در این صورت می‌گوییم: اشکال ندارد که قاعده‌اش متفاوت باشد و بررسی می‌کنیم تا ببینیم قاعده‌اش چیست ولی جایگاهش در نسبت خاص است و اما در نظام تعریف، یک ستون شاخصه و یک ستون عناوین داشتیم. اصولاً عینی شدن و یا خاص شدن ستون عناوینی یعنی تعیین موضوع خاص.

۳- طرح احتمال تعیین موضوع عینی در نظام شاخصه و مفاهیم ارتکازی در نسبت خاص

۳/۱- مشخص شدن مفاهیم عام وصفی در نسبت خاص این مرتبه از مفاهیم اجتماعی است و خاصیت مفاهیم دو چیز است. ۱- اطلاق است مثلاً قند را شما وزن تأثیرش را در کنار چیزهای دیگر معین کردید که مثلاً شده ۸ (در جدول ۳۴۳). و نسبت جریان تغییرش را هم در اوصاف

یک چیزی را می‌خواهیم که سفید، شیرین، جامد و ... باشد و بعد می‌خواهیم بفهمیم که این مجموعه اوصاف آیا وصف قند یا وصف نبات و یا شکلات است؟ و این یک سؤال است سؤال دیگر این است که در جامعه قند را چه کسی درست می‌کند؟ ممکن است خود ساختار تولیدش طبقاتی پیدا کند، مثلاً یکی تحقیق و یکی کارخانه آنرا می‌سازد و یکی سرمایه‌گذاری می‌کند و یکی مصرف می‌کند که مجموعه ساختارهایی که از ابتدا تا انتها دارد، اسمش را ساختار اجتماعی می‌گذاریم. حالا صحبت بر سر این است که در نسبت خاص و در نظام شاخصه هیچکدام از این دو تا معین نمی‌شود و حالا می‌خواهیم بگوئیم هر دوی اینها در نظام شاخصه تعیین می‌شود که با توجه به بحث جلسه قبل فکر می‌کنم نظر شما این باشد ولی این سؤالی که مطرح شده مبتنی بر این احتمال است که ما ناگزیریم که در نسبت خاص موضوع عینی را معین کرده باشیم زیرا ما در نسبت خاص می‌گوئیم موادش اوصاف عینی میشود و بعد می‌گوئیم حالا داریم یک جدول تعریف درست می‌کنیم که ماهیت محتوایش اوصاف عینی است. حال می‌گوئیم تعریف چه چیزی را می‌کنید؟ اگر بگویید نمی‌دانم، می‌گوییم: پس هنوز خاص نشده است.

(ج): جریان آثار خاص ...

(س): آثار چه چیزی؟ اگر ندانیم که آثار چه چیزی و بگوئیم «چه چیز» آنرا بعد می‌گوئیم، می‌گویند: «سر بی صاحب را که نمی‌شود بتراشید». یعنی اول که می‌خواهیم تعریف یا معادله بدهیم، باید بدانیم که مثلاً داریم قند را تعریف می‌کنیم. اگر قند را بردارید و بگویید: من فقط در اینجا ۲۷ تا وصف می‌نویسم می‌گویم این هنوز

بخش عناوین، هم شاخصه و هم بخش مفاهیم مان در جدول تعریف پر می شود. نهایت سؤال این است که شاخصه در اینجا چه فرقی با نظام شاخصه دارد؟ شاخصه های اصطلاحی شاخصه های نسبتی های توزینی هستند ولی شاخصه های نظام اوصاف شاخصه های نسبتی های وصفی در تغییر است. به دیگر سخن شاخصه های نظام شاخصه زیرساخت برنامه هستند و مدل برنامه بدون آن اصلاً کار نمی تواند بکند. این شاخصه ها شاخصه هایی هستند که تنها با واحد کمی عینی سروکار دارند و می گویند: مثلاً چند تا پارچ دیگر به نسبت کارآمدیش به استکان و یا به بلندگو، کاری ندارند. یعنی صحبت از تناژهای کمی و عینی می کنند.

(س): در نظام شاخصه می گویند؟

(ج): بله در نظام شاخصه نظام تشخیصی است که امکان برنامه می دهد. اصلاً تا نظام تشخیص نباشد امکان هماهنگسازی ها وجود ندارد. آنوقت اگر چنین چیزی انجام شد می توانید مدل و برنامه داشته باشید.

۳/۴ - بررسی جریان نسبت به وسیله اوصاف در

نسبیت خاص

(س): به هر حال جواب این سؤال را چه فرمودید که ما در نسبت خاص آیا موضوع عینی داریم یا نه؟ می گویند: مفاهیم عینی است.

(ج): می گوئیم: مفاهیم نسبت به آثار، یعنی یک مفهومی دارید و یک آثاری و یک جریان نسبتی بین آثار است، جریان نسبت را در اینجا (در نسبت خاص) اوصاف می گوئیم زیرا در حقیقت دسته بندی های کلان موضوعی از لحاظ وصف و موصوفی و نه از لحاظ خصوصیت عینی در اینجا قابل لحاظ است.

می بینید ولی آیا این تعریف بر صد تن یا بر صد میلیون تن شامل می شود؟ در اینجا ابدأ درباره اش صحبتی نیست و شبیه مفاهیم انتزاعی است. بله در جریان تغییر ده نوع قند مطرح می شود مثلاً قند از چغندر، قند از نیشکر، قند از میوه ها (قندهای طبی) ولی اگر قند را به چیزهایی که شیرینی خاص دارد اطلاق کنیم شامل همه نوع از قندها می شود. عبارت دیگر مفاهیم عام وصفی که جریان آثار را نشان می دهند یک مرحله است که ما بوسیله آن شناسایی می کنیم.

۳/۲ - مشخص شدن نظام توازن مفاهیم غیر ارتكازی در

نسبیت عام

۳/۲/۱ - تلائم منطقی و کارآمدی عینی دو شرط لازم در

نسبیت عام

از جهت دیگر اصطلاحات فلسفی خاص خودمان اینگونه نیست که در یک دستگاه منطقی منحل شده باشد و آن دستگاه منطقی اصلاً کاری به ارتكازات نداشته باشد بلکه در جریان کاری به توزین و وزن دادن دارد. یعنی سؤال می کنند نظام اصطلاحات نظام جدول تعریف، نظام اصطلاحات و معادله شما در نظام تعریف چکار می کند؟ می گوئیم: این نظام توزین و ترازوی ماست. مثلاً ۸۱ نحوه ظرفیت در آن جا هست. می گویند: اصلاً عرف این را قبول دارد؟ می گوئیم: پذیرش عرفی لازم نیست بلکه تلائم منطقی و کارآمدی عینی لازم است و تلائمش هم تمام شده و کارآمدیش باید در عمل اثبات بشود.

۳/۳ - تفاوت شاخصه در نسبیت عام، نسبیت خاص و

نظام شاخصه

بنابراین ابتدا مفاهیم ارتكازی را طبقه بندی مفهومی می کنیم و که به آن نسبیت خاص لقب می دهیم. یعنی هم

۳/۵- بررسی «شدن» در نسبیت خاص و بررسی «بودن» در نظام شاخصه

بعبارت دیگر همیشه «شدن» را در جدول اوصاف کنترل می‌کند و آنجا نسبتها هستند. نسبتها بین دسته‌بندیهای کلی مطرح است بر خلاف شاخصه‌های عینی که کار به برنامه دارد و اصلاً کاری به نسبتها ندارد و تنها وضعیت «بودن» را گزارش می‌کند. شما بنابر فلسفه‌تان معتقد هستید که این بودنها اگر اینگونه تغییرها در آنها واقع شود آنگاه آثار اینگونه می‌شود.

۳/۶- مشخص شدن جایگاه موضوع در نسبیت خاص و مقدار کمی موضوع در نظام شاخصه

(س): چرا در نسبیت خاص «شدن» می‌گویید زیرا آنها توصیف وصفی می‌کند؟

(ج): در آنجا بین آثار نسبتها را ملاحظه می‌کند.

(س): بین آثار موجود

(ج): بین آثار تعریف شده، برای شما قند یک جایی دارد که اگر مدل شما غلط باشد آنجا جواب نمی‌دهد ولی در مدل شاخصه عینی نمی‌شود غلط باشد و غلط بودن درباره‌اش صحیح نیست.

(س): خیر اینجا نظام شاخصه هست، یعنی شاخصه‌ها را به همدیگر ارتباط می‌دهید.

(ج): نظامی را که شما در اینجا داری، می‌گویید صد تن قند یا هزار تن گندم

(س): بعد هم می‌گوئیم: صد تن قند با هزار تن گندم

کنار هم خوب است یا بد است.

(ج): خوبی حتماً باید در آنجا منعکس شود.

(س): خیر آن در این منعکس می‌شود.

(ج): خیر، بر آن اساس است که شما معیار خوبی و

بدی را دارید. طبقه‌بندی مفاهیم آنجاست.

(س): گویا ما در آنجا یک نسبت مطلوب بین موضوعات داریم.

(ج): یعنی یک نسبت مطلوب بین عناوینی برقرار می‌کنید.

(س): و بیشتر از این نیست یعنی می‌گویید؛ ابزاری است برای تحلیل تغییر و نه اینکه در خودش دارد تغییر می‌کند.

(ج): تحلیل تغییر نیست بلکه امکان تحلیل تغییر می‌دهد. اما شاخصه باید گزارشگری آماری داشته باشد. یعنی اگر نظام اوصاف نداشتیم معقول نبود جایی را به قند بدهیم و لذا چون قبلاً در وصفش شمرده شده مثلاً وصف شماره هجدهم است و به یک دلیلی آنجا اثبات شده است...

(س): یعنی جایگاه قند در آنجا مشخص شده است.

(ج): آنجا جایگاه آثار قند مشخص است و آنوقت اینجا گفته قند در این حجم داریم آیا به این جایگاه می‌خورد یا نمی‌خورد؟

۳/۷- مشخص شدن عناوین کلی ارتکازی در نسبیت خاص و عناوین اشیاء خاص عینی در نظام شاخصه
(س): یعنی تصدیق می‌کنید که آنجا قندیت معلوم شده است.

(ج): بعبارت دیگر قند کلی نه و قند متعین، قند کلی برابر با گندم کلی ...

(س): کلی بمعنی اینکه مشخص شده که این وصف، وصف قند است ولی اصلاً معلوم نیست که قند در جامعه چقدر مصرف و چقدر تولید می‌شود. یعنی معلوم است که این اوصاف مربوط به قند و این اوصاف هم مربوط به گندم

۳/۸ - مشابهت عناوین جدول تعریف در نسبیت خاص، با «بازار کار، کالا، پول» در اقتصاد

(ج): ما یک دسته‌بندیهای بسیار کلی داریم که نمونه ساده آن مثل بازار کار، بازار کالای مصرفی، بازار کالای ابزاری و بازار پول، این عناوین، عناوینی بسیار کلی است. در بازار کار نرخ ویزیت دکتر، نرخ مهندس، نرخ مدیر عامل و نرخ کارگر ساده مطرح نیست. این بازار کار یک عنوان بسیار کلی است که صحیح است از اصطلاح، یک درجه آن را پائین‌تر بدانیم ولی خیلی کلی و عام، بطوریکه به هر کاری قابل اطلاق است و هیچ کاری را مشخص نمی‌کند. بازار کالا هیچ کالای خاصی را مشخص نمی‌کند و فقط به وصف مشخص می‌کند. بازار کالاهای مصرفی و بازار کالاهای ابزاری هم چنین است. بنابراین مهمترین مطلب این است که در اینجا دسته‌بندی‌هایی به وصف داریم یعنی اوصاف کلی که در مدل به رسمیت شناخته می‌شود و این نسبیت خاص است.

حالا چرا می‌گوئیم نسبیت خاص؟ هرگاه تناسب بین کالای بازار کار با رشد بازار کار تابعی از رشد بازار کالا به اضافه نسبت افزایش مطلوب باشد آنوقت می‌گوئیم: سرعت این جامعه هیچوت بیشتر از قدرت تولید آن قرار نمی‌گیرد به این معنا که جنس‌گران نمی‌شوند و معنا ندارد که گران بشود. سپس می‌گوئیم: بازار کالای مصرفی تابعی از رشد کالای ابزاری است با اضافه رشد ویژه ابزاری نسبت افزایش که باید داشته باشد. در این صورت هیچ وقت جنس شما عقب مانده نمی‌شود و رشد کالای ابزاری شما نیز تابعی از نرخ رشد سود سرمایه است و در موازنه ارزی، شما نسبت به پس انداز سرمایه جلو هستید. اگر شیوه این چنین است چه چیزی به صورت خاص از

است، یعنی موضوع مشخص است ولو اینکه اولش از مفاهیم غیر عینی باشد که در جلسه قبل فرمودید جامعه، تاریخ و جهان و این چیزی مانند قند نیست که بتوانند دست روی آن بگذارید. ولی اگر پایه‌اش را از اینجا گذاشتید به همان دلیلی که می‌«وانید جامعه و تاریخ را بیان بکنید، به همان دلیل باید بتوانید زیر مجموعه‌اش را نیز بیان بکنید و وقتی که بیان کردید به همان موضوعات عینی می‌رسید. یعنی باید برسد به اینکه این قند، استکان، نعلبکی، میکروفون و... است ولی به تعبیر شما کلی است، یعنی اینکه چقدر میز در جامعه هست و چگونه ساخته می‌شود و آیا ما وابسته هستیم و یا نیستیم؟

(ج): نسبت بین مفاهیم در آنجا اصل است. مهمترین چیزی را که ما باید در آنجا (نسبت خاص) پیدا کنیم، نسبت بین مفاهیم و دسته‌بندی‌های کلی است.

(س): حالا ما می‌خواهیم تلقی مان را از همین مفاهیم شفاف‌تر کنیم. یک وقتی خود مفهوم را یک وصف می‌گیریم و یک وقتی می‌گوئیم: اگر آن هم بخواهد وصف بشود مثل این می‌ماند که بخواهیم سر بی صاحب بتراشیم یعنی خاص نشدن و یعنی اینکه ندانیم این نظام تعریف، نظام تعریف چیست؟ اگر این را مشخص نکنیم در کارمان دچار مشکل می‌شویم. اگر مشخص کردیم که این نظام تعریف، نظام تعریف چیست این اجازه را به خودمان داده‌ایم که در نسبیت خاص و جریان اوصاف، موضوع خاص را تحویل بدهیم، هر چند معین نکرده‌ایم که این موضوع خاص در جامعه به قید کمیت‌های برنامه‌ای چگونه می‌شود؟

وضعیت اقتصادی معین می شود؟

(س): وقتی شما گفتید بازار کالا من میگویم: این

وصف چیست؟

(ج): یک دسته از مفاهیم اجتماعی داریم که در دسته بندی نسبت بین اوصاف ملاحظه می شود خود مفاهیم در خصوصیاتشان کاملاً در اقتصاد کلان و خرد تفاوت دارند. در اقتصاد خرد صحبت از این است که چقدر سرمایه دارید و خط تولید، وضعیت ابزار، مدیریت سازماندهی و بازار شما چگونه است؟ یعنی دست روی موارد خاصی می گذارید. اما در اقتصاد کلان دست روی موارد خاص نمی گذارید بلکه صحبت از نسبتهایی است که بین دسته بندیهای کلان در جریان کلی اقتصاد مطرح می باشد. در وضعیت نسبت خاص همیشه ملاحظه اوصاف کلان مطرح است. اگر بخواهد از آنجا پایین تر بیاید دیگر حکومت بر تغییر نمی کند.

۳/۹ - ملاحظه تغییر آثار به وسیله تغییر نسبتها در

نسبیت خاص

(س): خود نسبت خاص هم یک مراتب و یک نظامی

دارد. یعنی چنانچه برای نظام نسبت عام یک منظومه بسیار بزرگی درست کردید، نسبت خاص هم به همان بزرگی نسبت عام است، یعنی ۷۶۰۰ میلیارد مجموعه دارد و این عیناً متناظر با آن نسبت عام می تواند نسبت خاص پیدا بشود و همانطوریکه در رأس این ۷۶۰۰ میلیارد یک مجموعه ۲۷ تایی کوچک جا می گیرد، کل این نسبت خاص هم در یک مجموعه ۲۷ تایی جا می گیرد و طبیعی است که آن مفاهیم ارتكازی که در رأس می نشیند، با آن مفاهیم ارتكازی که در ذیل می نشیند، یکسان نیستند بنابراین اینکه ما بگوئیم باید یک چنین عناوین ارتكازی

آغاز بشود که در اقتصاد از آن تعبیر می کنید به اقتصاد خرد، این حرفها نیست ولی اینکه تا آخر به همین ختم بشود، عرض می کنم این نیست.

(ج): مطالعه این در جزئی ترنی عضو مطرح است. مطالعه تغییر آثار و تغییر وزنش برای چه لازم است؟ در تغییر کارآمدیش موضوعش موضوع تغییر نسبتها است یا مطالعه همین موضوع و بعنوان یک تعین کاری به خرد شدن و ریز شدن و یا بزرگ شدنش نداریم. این لیوان الان مشخص است و ما فرض نمی کنیم که مشخص نباشد. شما آنطرفش را می گوئید.

(س): این سؤال ماست که اگر شما این را فرض بگیرید

۳/۱۰ - ملاحظه نیاز، تحول در نیاز مندیها و کیفیت ارضاء

نیاز، در نسبیت خاص

(ج): از اینجا صورت مسأله را خط می زنیم و لیوان مشخص است. لیوان از نظر کارآمدی اجتماعی دیگر لیوان نیست. لیوانی که می گوئیم: حدوث و از بین رفتنش کی است دیگر هرگز علت پیدایش و زوال بعنوان ملاحظه سبب نیست.

(س): سؤال من این است که وقتی می خواهید علت

پیدایش و زوال را معین کنید، می توانید بگوئید علت

پیدایش و زوال چه چیزی را می گوئید؟

(ج): من فرض لیوان را می گیرم و پیرامون رشد آن

صحبت می کنم.

(س): ما اصلاً منکر این نیستیم. از این موضعی که

حضرتعالی می گوئید: لیوان موضوعیت ندارد و اثرش

موضوعیت دارد و در یک جایی هم نباید موضوعیت

داشته باشد ...

(ج): مثلاً لیوان، اگر دهنه این لیوان را فرضاً اندازه

اضافه کنید دیگر نمی‌توانید عین همان خاصیت را بگویید. مجموعه خصوصیات کره زمین در فصل بهار عوض می‌شود. مثلاً جریان هوا، باز بودن مولکولها و کلیه خصوصیات عوض می‌شود. وقتی باد شروع می‌شود می‌گویید: زمین دارد از بهار خارج می‌شود و وارد تابستان می‌شود که این فصل دیگر خصوصیات مخصوص به خودش را دارد و بعد پاییز و زمستان می‌شود.

۳/۱۲ - نسبت بین اوصاف (نسبیت خاص) وسیله

کنترل تغییر

مفاهیم در مرتبه جریان اوصاف نسبت خصوصی است زیرا بر اساس این جریان است که «شدن‌ها» قابل کنترل است. البته این مطلب به یک نکته ظریفی برمی‌گردد به اینکه شما، در پیدایش آثار تعیین را یا نسبت بین آثار را اصل می‌دانید؟ اگر برای نسبت بین آثار یک مفاهیمی قایل شدید و گفتید در پیدایش اشیاء اوصاف اصل هستند. مثلاً نیازها و ارضائهایی در شکلهای امروزی مطرح است که واقعاً ذایقه چشایی را تغییر داده‌اند بطوری هم تغییر داده‌اند که مردم کم کم برای تأمین آب بدنشان دیگر رجوع به آب مطلق نمی‌کنند. یعنی در خارج کمتر آب خورده می‌شود و آب بیشتر برای شستشو است. یعنی تأمین آب بدن، بوسیله این مایعات خاص است و اصلاً لیوان دیگر به این معنا در آنجا مطرح نیست. بله برای یک چیزهای مخصوصی مثل گیلان و مشروب الکلی لیوانها خاصی تعریف می‌شود و آن دیگر مانند لیوان آب متعارف در بین ما نیست. یا یک لیوانهای یک بار مصرف متعارف می‌شود و دیگر از لیوانهای قدیمی خبری نیست. یعنی پیدایش اشیاء و رفتن آنها مطرح است و به همین دلیل ما لقب «شدن» به آن می‌دهیم و می‌گوییم: نسبت بین اوصاف

بگیریم و بگوییم: لیوان با دهنه هفت سانت و با طول یازده سانت لیوانی را که شما می‌گوییم حتماً یک دهنه‌ای و یک طولی و یک جنسی دارد و کلمه لیوان به این اطلاق می‌شود. شما یک نیاز اجتماعی و یک ارضای اجتماعی و یک تحول در نیاز و یک تحول در ارضا دارید. اگر گفتیم یکی از نیازها شرب است رفع این نیاز در جامعه گاهی با پیاله، قدح، فنجان و گاهی با لیوان امروزی بوده است. عبارت دیگر تا حدود پنجاه سال پیش رفع نیاز اینگونه نبوده است. دو تا کاسه بزرگ وسط سفره می‌گذاشتند و هر کسی که تشنه می‌شد از آن می‌خورد.

(س): شما می‌گویید: در نسبت خاص از ابتدا تا انتها نیاز و جریان ارضاء نیاز مطرح است.

۳/۱۱ - بررسی علل پیدایش مسیبه‌ها در نسبت خاص

احسن! یعنی جریان نیروها که حکومت بر پیدایش تعیین‌ها دارد. یعنی صحیح است لقب نسبت خاص به اسبابی اطلاق شود که موجب پیدایش مسیبه‌ها می‌شود. سببها عینی هستند و مرتباً هم عضو می‌شوند.

(س): من عرضم این است که چگونه می‌شود سبب بگوئیم و اگر بگویند: این سبب چیست؟ بگوئیم: بعداً می‌گوئیم.

(ج): نظام اسباب حاکم بر موضوعات عینی است. مثلاً اگر کسی بگوید: کره زمین در چرخشی که به دور خورشید دارد، گاهی به آن نزدیک‌تر می‌شود و یک جریان فعل و انفعالی در جاذبه و بالطبع یک فعل و انفعالی در دما واقع می‌شود. در یک نسبت خاص از این فعل و انفعالات فصل بهار می‌آید که در کلیه خصوصیات جاذبه عوض شده است. یعنی یک خصوصیت پیدا کرده و امکان رشد گیاهی سریعاً فراهم شده است. اگر دمای هوا را

(ج): خیر وقتی در جدول جامعه بیائیم دیگر هرگز اینگونه نمی‌گوئیم و خصوصیات جدول جامعه را می‌گوئیم. می‌گوئیم: این دارد انتظارات، ارتباطات و اقتدار را در بخش صیانت، عدالت مطرح می‌کند. در بخش عدالت یک نظام موازنه‌ای ایجاد می‌کند.

(س): متوجه‌اش را هم در یک بحث بزرگتری بیان می‌کنیم مثلاً می‌گوئیم: مستجبه این مجموعه ارتقاء عدالت است.

(ج): احسنت! صیانت یعنی مصون بودن یک مملکت از جهت گیریه‌های مخالف و عدالت یعنی توازن آن. در این اوصافی هم که برای جامعه انتخاب شده است نیامدیم بگوئیم: کشاورزی و صنعت بلکه گفتیم: همدلی و همفکری و همکاری هست ولی موضوعشان انتظار است. ۴ - ضرورت تنظیم جدول تعریف فرهنگ با بدست

آوردن ۹ وصف متناظر با «ظرفیت، جهت، عاملیت»:

«محوری، تصرف، تبعی»، «هماهنگی، وسیله، زمینه»

در فرهنگ و تعمیم، تخصیص و تقویم آنها

(س): این بحث تا اینجا کافی است و حال برای ادامه

بحث نظر حضرتعالی چیست؟

(ج): ما باید جدول فرهنگ را به لحاظ شخصی خودش (ذات فرهنگ) و البته نه به معنای ذات اصالت شیء بسیط ترسیم کنیم. یعنی نظام تعریفی که به صورت مرکب، متکفل یک جریان اوصافی است که در نظرمان این است که این مولد فرهنگ است. باز نه مولد به معنای ساختارهای خارجی تا بگوئید عملیات سنجش و مکانیزم توسعه و تکامل آن چیست؟

(س): حال یا سنجش یا تفاهم یا پذیرش.

(ج): باید در اینجا بحث کنیم که بینیم اصل خود

است که شدن‌ها را نتیجه می‌دهد. البته در هر سطحی که پایین بیاید عیبی ندارد، یعنی در سطح نیازها و در دسته پایین‌ترش بیاید تا برسد به خود تعریف لیوان از نظر آثار و از جهت نسبتهایی که بر آن از نظر تغییر و تحول حاکم است. حتماً قوانین حاکم بر سیلس و چیزهایی که شبیه به سیلس است فرق دارد. با لیوانی که مایع در آن نمایان است. این لیوانها پلاستیکی شفاف جدید هم مایع در آنها پیدا است و یک بار مصرف هم است. گاه شما می‌گوئید: من می‌خواهم شفافیش عین شیشه باشد. بعبارت دیگر تغییرات محصول تابع تغییر نسبت بین آثار می‌باشد. البته باید توجه داشت که محصولات اجتماعی اعم از اشیاء، ابزارهایی که آن اشیاء را درست می‌کنند، مفاهیم و معادلاتی که بالای سرش هستند و روابط انسانی که وجود دارد، حتی دوست داشتنهای انسانها، مطلوبیتها، همه اینها به عنوان سقفی، بالای سر اینها می‌باشند، مثل قوانین نسبت و قوانین حاکم بر حرکت که ما در پی بهینه کردن و کنترل و هدایت کردن اینها هستیم. یعنی برای اینکه نیاز را هدایت کنیم باید از اینها تحلیلی صحیح ارایه دهیم. یعنی بالای تعین خاص چتر توزین و بالاتر از آن جریان اوصاف حاکم و مفاهیم و طبقه‌بندی آنها مطرح است.

(س): یعنی در نسبت خاص تعین نیازها را داریم ولی تعین آنچه ...

(ج): تعین کارآمدها بدون خصوصیت شخصیه و نسبت تغییر بین این دو تا.

(س): هنوز مطلب برای ما روشن نشده است مثلاً ما یک نظام نسبت بزرگی را درست می‌کنیم و بعد در جای جای آن دست می‌گذاریم و می‌گوئیم این مجموعه ۲۷ تایی تعریف این را می‌کند مثل تعریف ارضاء آب خوردن ..

در مورد خود مسأله فرهنگ و نه فرهنگ در جامعه انجام بدهیم.

(س): معنی خود فرهنگ آیا این است که همان اصطلاحاتی که قبلاً بدست آوردیم در یک جدول تعریف قرار می‌گیرند؟

(ج): یک خانه از آنرا باید بگیریم که اسمش مثلاً فرهنگ فرهنگ فرهنگ است. اگر به اینها القاب سیاست و اقتصاد بدهیم و عقب و جلو کنیم به یک خانه‌ای می‌رسیم که همه اوصافش فرهنگ می‌شود و آنرا باید بکشیم بیرون و با اختلاف سطح درست کردن بگوئیم: این بنا به تعریف چیست؟ بعد بگوئیم این را درست کنید و ۲۷ تا بکنید. کلی آنرا اینجا می‌گذارید و به آن دست نمی‌زنید و درون اینرا روی دوپل قرار بدهید.

(س): من هرچه فکر می‌کنم به جایی نمی‌رسم. پس در جلسه آینده راجع به همین مدل فرهنگ موضوعاً از خدمت شما استفاده می‌کنیم.

(ج): طبیعتاً ما در اینجا روش شاخصه را در فرهنگ پیاده می‌کنیم و در عین حال خود روش شاخصه هم تولید می‌شود. یعنی هرگاه یک نمونه خوب توانست جواب بدهد و در دو سه نمونه دیگر هم توانستیم پیاده کنیم. دیگر روش درست شده است.

(س): فقط همان بحث تبدیل نسبییت عام و خاص مطرح است.

(ج): آنرا نیز باید بررسی کنیم و آن هم یک بخش از فرهنگ است.

مسأله چیست؟ فرضاً آیا تفاهم است و نسبت بین مجموعه اینهاست یا مثل تفاهم. سنجش اجتماعی را نتیجه می‌دهد.

(س): که مثلاً تفاهم پذیرش را نتیجه بدهد.

(ج): بله مثلاً شما می‌گوئید: گمانه زنی اولین کارش و گزینش آن دومین کار و سپس ایجاد نسبت و تناسب و تلاطم است، یعنی این کامل می‌شود و دیگر قابل انتقال به غیر است.

(س): آیا تأیید می‌فرمائید که این، جدول تعریف وصفی (مدل فرهنگ) را در نسبییت خاص کامل کند؟

(ج): آن را روبروی جدول فرهنگ در جامعه قرار دهید تا موضوع گمانه شود.

یعنی صیانت، عدالت و اعتماد موضوع گمانه می‌شود. آنوقت می‌گوئیم فرهنگ اعتماد و صیانت چگونه است؟

(س): بر اساس بحث قبلی گفتیم: با استفاده از جدول اوصاف جامعه می‌توانیم چهار جدول درست کنیم. ۱ - جدول جامعه ۲ - جدول فرهنگ ۳ - جدول سیاست ۴ - جدول اقتصاد و بعد آمدم اصطلاحات مدل فرهنگی را با یک قاعده‌ای بدست آوردیم و بعد گفتیم می‌شود از همین جدول اوصاف، مشابه همین اصطلاحات را به دست آورد منتهی به قید جامعه.

(ج): به عبارت دیگر ۹ عنوان لازم دارد که این عنوانها همیشه نازل منزله «ظرفیت، جهت، عاملیت»، «محوری، تصرفی، تبعی» و «هماهنگی، وسیله، زمینه» هستند که از ضرب آنها میتوانیم یک جدول تعریف پر بکنیم. برای ضرب کردن آنها هم باید تعمیم، تخصیص و تقویم بدهیم تا بتوانیم آنها را معنا کنیم. این کار را باید

«وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

مدل تنظیم سیاستهای کلان فرهنگی

۷۷/۰۶/۲۱

جلسه ۴۱

تنظیم: گروه تحقیقات مبانی

استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی

رابطه تعریف فرهنگ و تعریف شناخت در مبانی نظام ولایت

فهرست

* طرح سؤال ۱

۱- معنای اجمالی سیاست، فرهنگ، اقتصاد براساس حد اولیه فلسفه نظام ولایت ۲

۱/۱- تعریف سیاست به ظرفیت قدرت و تعریف فرهنگ به کیفیت قدرت و تعریف اقتصاد به اثر قدرت ۲

۱/۲- معنوی استقلالی نداشتن سیاست، فرهنگ، اقتصاد ۲

۱/۳- تعریف سیاست در عام ترین وجه به ظرفیت محوری که هماهنگ کننده است، تعریف فرهنگ به جهت تصرفی که

وسيله است و تعریف اقتصاد به عاملیت تبعی که زمینه است ۳

۲- رابطه سنجش، پذیرش و تفاهم، به عنوان مفاهیم معرف فرهنگ ۴

۲/۱- تفاهم محصول پذیرش ۴

۲/۱/۱- پذیرش نسبت به یک امر شرط لازم تفاهم نسبت به امر دیگر ۴

۲/۱/۲- پذیرش در فرهنگ، نقش سیاست را دارد چون ظهور مرتبه‌ای از تولی است ۴

۲/۲- پذیرش محصول سنجش ۵

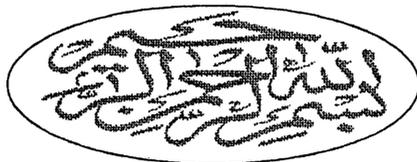
۲/۲/۱- گمانه، گزینش، پردازش شرط پذیرش و تفاهم ۵

۲/۲/۲- ایجاد تناسباتی برای انتقال به غیر در سنجش ۵

- ۲/۲/۳ - تقسیم سنجش به فردی و اجتماعی ۵
- ۲/۲/۴ - تحلیل سنجش در فرد ۵
- ۲/۲/۴/۱ - گمانه به معنای ایجاد نسبت بین چند چیز در یک موضوع یا چند موضوع ۵
- ۲/۲/۴/۲ - توسعه بستر گمانه زنی عامل گستردگی و عمق گمانه ۶
- ۳ - تعریف شناخت به حضور در نسبت بین ولایت و تولی (به عنوان مقدمه تعریف فرهنگ) ۶
- ۳/۱ - ایجاد دو کیف پذیرش حاصل حضور اراده مولا در ما و حضور اراده ما در مادیون ۶
- ۳/۲ - شناخت کیفیت حاصل از تولی و کیفیت حاصل از ولایت ۷
- ۳/۳ - تعریف علم حضوری در منطق صوری به کیف نفس ۷
- ۳/۴ - تعریف علم حضوری در منطق نظام ولایت به حضور اراده فرد در غیر (ولایت) و حضور اراده غیر در فرد (تولی) ۷
- ۳/۵ - کشف واقع نمودن علم در صورت تعریف علم به کیف اراده متناسب با تولی ۷
- ۳/۶ - وایسته نبودن علم به ایجاد یک فرد در علوم اجتماعی ۸
- ۳/۷ - تعریف علم به عمل (نظام اراده‌ها) در منطق نظام ولایت ۸
- ۳/۸ - حقانیت علم به میزان کاربرد آن در جهت الهی ۸
- ۳/۹ - تعریف شناخت، مقدمه تعریف فرهنگ اجتماعی ۸
- ۳/۹/۱ - تعریف شناخت مقدمه تعیین عوامل اصلی فرهنگی ۸
- ۳/۱۰ - جهت گیری نظام اراده تعیین کننده جهت علم ۹

کد بایگانی کامپیوتری: ۰۹۰۰۵۰۴۱
 تاریخ جلسه: ۷۷/۰۶/۲۱
 تاریخ انتشار: ۷۸/۰۳/۲۲
 حروفچینی و تکثیر: انتشارات فجر ولایت

نام جزوه: مدل تنظیم سنیاستهای کلان فرهنگی
 استاد: حجة الاسلام والمسلمین حسینی الهاشمی
 عنوان گذار: حجة الاسلام پیروزمند
 ویراستار: حجة الاسلام جمالی



رابطه تعریف فرهنگ و تعریف شناخت در مبنای نظام ولایت

* طرح سؤال

حجة الاسلام پیروزمند: بحث جلسه گذشته درباره تفاوت نسبیّت خاص و نظام شاخصه بود که بطور کامل پیرامون آن بحث شد. منتها سؤال مهم اینست که قاعده‌ای را که می‌خواهیم در تنظیم نظام شاخصه بیان کنیم چیست؟ به عمده مطلبی که در این زمینه فرمودید این بود که ما از طریق ایجاد اختلاف سطح بین اوصاف و اضافه آنها بهم دیگر، نظام شاخصه را بدست می‌آوریم و لذا تطبیق مدل فرهنگی به این صورت شد که ما اوصاف فرهنگ موضوعاً را به اوصاف فرهنگ در جامعه یا به اوصاف جامعه اضافه می‌کنیم که خود این دو احتمال بود و از اضافه این نظام شاخصه را بدست می‌آوریم. لذا به نظر می‌رسد در این مرحله از بحث، اگر حضرت‌عالی توضیحی نسبت به بحث جلسه قبل دارید، استفاده می‌کنیم تا بتوانیم این قاعده و یا هر قاعده دیگری را بررسی کنیم که بتوانند ما را به شاخصه برسانند. بنابر این لازم است آن عقبه‌ای که برای تعیین شاخصه در نمونه لازم است، در اختیارمان باشد تا ببینیم

این قاعده عملاً جواب می‌دهد یا نه؟ لذا در خصوص مدل فرهنگی لازم است که ما جدول تعریف فرهنگ یا نسبیّت خاص را در فرهنگ تکمیل کنیم تا ببینیم چگونه می‌شود شاخصه معین کرد. در مذاکراتی که قبلاً شده بود، ما با قاعده‌ای اوصاف یا اصطلاحات جدول مدل فرهنگی را بدست آورده بودیم و طبیعتاً این اصطلاحاتی که بدست آمده بود، در ستون شاخصه‌های جدول تعریف قرار می‌گرفت و بعد درباره اوصاف ستون عناوین آن بحث بود. در مورد ستون عناوین آن دو احتمال مطرح شد و یکی این بود که ما خود فرهنگ را به کیفیت تعریف کنیم و برای کیفیت هم سطوح قابل بشویم و سه سطح آنرا هم بگوئیم الگو، ساختار و محصول است. و بعد الگو، ساختار و محصول را در خودش سه مرتبه ضرب کنیم تا یک ۲۷ تا اصطلاح سه قیدی بدست بیاید. یک احتمال دیگر این بود که ما عوامل درونی الگو، ساختار و محصول را معین کنیم و بگوئیم عوامل درونی هر یک از الگو، ساختار و محصول چیست؟ بعد به هر کیفیت این عناوین را معین کنیم و طبیعتاً

آن عناوین باید عناوینی باشند که برای این اصطلاحات عنوان باشند. مثلاً بگوئیم همفکری مقدمات شکل پذیر عدالت، عنوان یا نتیجه آن مثلاً الگوی فلان می شود. (قبلاً این مقدار بحث انجام گرفته بود). بنابراین این ما باید اول ستون عناوین جدول فرهنگی را بدست بیاوریم تا تکمیل شود. یک نقص دیگری که هنوز دارد و باید آن را تکمیل کنیم اینست که طبق قاعده روش تعریف این اصطلاحاتی که در ستون شاخصه آمده اند، باید به موضوع و اثر تحلیل شوند که تا این مرحله را کار نداریم؛ منتهی مرحله بعدی این بود که در یک سیر ترکیبی هر سه موضوع به یک موضوع شامل و هر سه اثر به یک اثر شامل تعریف شود. یعنی نتیجه گیری شود که این سیر نتیجه گیری یعنی تبدیل ۲۷ موضوع وصفی به ۹ تا ۹ تا ۹ تا سه تا و سه تا به یکی در طرف موضوعات و همین سیر در طرف آثار هم لازم است انجام بگیرد تا کامل شود. این دو مرحله نسبت به جدول تعریف وصفی فرهنگ لازم است انجام بگیرد تا کامل شود.

۱- معنای اجمالی سیاست، فرهنگ، اقتصاد براساس حد اولیه فلسفه نظام ولایت

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: فرهنگ را معانی مختلفی کردیم. سنجش، پذیرش (ارتکاز اجتماعی)، کیفیت و تفاهم، معانی چندگانه ای بود که درباره خود کلمه فرهنگ بیان کردیم.

۱/۱- تعریف سیاست به ظرفیت قدرت و تعریف فرهنگ به کیفیت قدرت و تعریف اقتصاد به اثر قدرت

طبیعتاً نظام حساسیت هم که قبل از عملیات سنجش پیدا می شود (نظام اخلاق) هم مفهوم فرهنگی دارد، یعنی اگر گفتند فرهنگ یک قوم اینگونه هست، نظام اخلاق آنها را نیز شامل می شود.

(س): در صورتی که اخلاق موضوع یکی از این مفاهیمی که گفتیم قرار بگیرد یعنی اخلاق مورد سنجش یا مورد پذیرش یا مورد تفاهم باشد یا کیفیت اخلاق موضوع بحث باشد در این صورت یک بحث فرهنگی می شود.

(ج): ذاتاً بحث سیاسی است ولی نظامش (یعنی ساختارش) باید فرهنگی باشد. یعنی اگر به ظرفیت، جهت و عاملیت تعریف، ظرفیت یا فشاری که در اخلاق هست باید آن را سیاسی بگیریم.

(س): سیاسی یعنی اگر ظرفیت مورد شناخت قرار گرفت، فرهنگی می شود یعنی سیاست هر وقت به سنجش کشیده شد و موضوع فهم قرار گرفت فرهنگی می شود.

(ج): چه چیز آن می خواهد موضوع فهم قرار بگیرد؟

(س): خود نفس سیاست اگر موضوع فهم قرار گیرد، لزوماً فرهنگ می شود.

(ج): مطالعه فرهنگی بر یک موضوع خاص سیاسی است، یعنی تحلیلی فرهنگی نسبت به یک موضوع خاصی است. حالا نسبتهای بین خود آن، تناسبش و کیفیتش چگونه است؟ ظرفیتش مسلماً فرهنگ نیست.

(س): یعنی نفس اخلاق، نفس تمایلات و نفس قدرت با صرف نظر از ادراکاتی که ما یا جامعه از آن پیدا می کند، آیا سیاست است؟

(ج): یا اینکه مثلاً اگر کلمه فرهنگ، سیاست و اقتصاد را ذکر کنیم، نفس ظرفیت شدت و ظرفیت قدرت سیاست می شود. کیف خود آن سیاست، فرهنگ آن سیاست می شود و اثر همان سیاست، اقتصاد آن سیاست می شود.

۱/۲- معنوی استقلال نداشتن سیاست، فرهنگ، اقتصاد به عبارت دیگر آن را بعد در نظر بگیرید که جدا کردنش محال باشد مگر به تحلیل عقلی، یعنی اگر بعد باشد، نباید

سیاست می‌شود و بعدها هم اشاره خواهیم کرد که در هماهنگی اراده اصل است و موضوع اراده وجه‌الطلب یا جهت عام ساده است. وسیله این هماهنگی هم حتماً دوباره معادل با فرهنگ و زمینه‌اش معادل با اقتصاد قرار می‌گیرد. بنابراین ما حدود اولیه فرهنگ، سیاست و اقتصاد را اولاً از ظرفیت، جهت و عاملیت آغاز می‌کنیم که طبیعتاً ساختارهایشان را هم معین می‌کنیم. اینها در هم ضرب می‌شوند، یعنی از بسیط بودن حتماً خارج می‌شوند و بساطت اولیه ندارند. بساطت اولیه یعنی ظرفیت بدون جهت ممکن نیست. یعنی غیر از اینکه بساطت اولیه ندارند، هر کدام از اینها مستقل از دیگری وجود پیدا نمی‌کنند، حتی اینها در نفس خودشان باز مرکب هستند. یعنی قابلیت انعکاس و حضور درهم دارند و لذا طبیعی است در سطح دوم از بحث باید وضع ساختارهایشان نسبت بهم معین بشود و در سطح سوم بحث باید وضعیت کارایی آنها مشخص گردد. بنابر این «توسعه، ساختار و کارایی» اوصاف کلی همه ابعاد هستند، یعنی یک موضوع دارای توسعه است. یعنی توسعه، مرکب از «ظرفیت، جهت و عاملیت» است. یا یک موضوع دارای ساختار و کارایی است. پس روابط درونی فرهنگ، سیاست و اقتصاد باید در این جدول معنا شود. حال وقتی که فرهنگ بالای سر جهت قرار گرفت (البته اگر بخواهیم پشت سر همدیگر اینها را اضافه معنا کنیم و نه با ضرب) جهت تصرفی که وسیله هست فرهنگ است.

یک معنوی را ذکر کنیم که آن معنون استقلالاً در خارج قابلیت وقوع داشته باشد. البته منظور قابلیت شهود و دیدن نیست بلکه امکان وقوعی آن ممتنع باشد مگر با فرهنگ و اقتصاد.

چرا ما پافشاری می‌کنیم که هر سه تا باید معلوم باشد؟ زیرا فلسفه ما فلسفه شدن است و نه فلسفه بودن و درباره «است» صحبت نمی‌کند و بلکه پیرامون چگونگی شدن، چگونگی تکامل و چگونگی حرکت بحث می‌کند.

۱/۳ - تعریف سیاست در عام‌ترین وجه به ظرفیت محوری که هماهنگ کننده است، تعریف فرهنگ به جهت تصرفی که وسیله است و تعریف اقتصاد به عاملیت تبعی که زمینه است

بنابر این، همیشه کلمه ظرفیت را معادل با سیاست و کلمه جهت را در عام‌ترین وضع که حتی ساختار پیدا نکرده است فرهنگ می‌گیریم، یعنی می‌شود ساختار ظرفیت پیدا نشود ولی ظرفیت جهت داشته باشد چرا که در فلسفه مان گفتیم بدون تعلق محال است که ظرفیت باشد. جهت اولین حد فرهنگی می‌شود و عاملیتش هم تأثیری است که در نظام ولایت یا خلافت دارد. اثر آن نیز باید در حد اولیه اقتصاد تلقی شود. این حد اولیه بنابر بحث‌های قبل مشخص است.

(س): ما باید خود فرهنگ، سیاست و اقتصاد را متناسب با ظرفیت، جهت و عاملیت و توسعه، ساختار و کارایی معنا کنیم.

(ج): وقتی ترکیبات درونیش پیدا بشود، سراغ محوری، تبعی و تصرفی می‌آید و دوباره محوری آن سیاست و تصرفش فرهنگ و تبعیش اقتصاد می‌شود. دوباره خود این در سطح پایین‌تر هماهنگی مربوط به

۲ - رابطه سنجش، پذیرش و تفاهم، به عنوان مفاهیم معرف فرهنگ

۲/۱ - تفاهم محصول پذیرش

حال اگر ما یک بار به دستگاه فلسفی اوصاف جامعه را برگردانیم اینگونه می شود که در نسبت عام جریان وسیله دارد. یعنی جامعه یکی از چیزهایی است که نسبت عام باید در آن جاری باشد، یعنی ما هیچگونه کیفیتی نداریم که نسبت عام بر آن جاری نباشد هر چیزی که بگیریم باید بتوانیم نسبت عام را در آن جاری کنیم، هر چند جایگاه خاصی در نظام اصطلاحات دارد. چه بسا تمام عناصری که در جدول تعریف آن در نسبت عام می بینیم، همه اش عاملیت، عاملیت ... و تا ۸۱ عاملیت باشد ولی هر عاملیتش باید یک منزلتی داشته باشد، یعنی تعریف خاصی داشته باشد، عاملیتی که در منزلت ظرفیت و عاملیتی که در منزلت جهت و عاملیتی که در منزلت خود عاملیت و یا عاملیتی که در منزلت محوری است و الی آخر اینگونه می باشد. این از نظر تطبیق نسبت عام بر فرهنگ که حد اولیه اش را در نسبت عام باید بیان کنید. حال باید ببینیم سطوح دیگرش چه چیزهایی هستند؟ یک مرحله اش مسئله تفاهم است و تفاهم بدون پذیرش امکان پذیر نیست. بنابر این تفاهم حتماً محصول پذیرش است.

۲/۱/۱ - پذیرش نسبت به یک امر شرط لازم تفاهم نسبت به امر دیگر

(س): یا بر عکس

(ج): برای تفاهم پذیرش لازم است. اگر کسی نسبت به چیزی پذیرش نداشته باشد تفاهم صورت نمی گیرد. اگر من زبانی را نخوانم و منطقی را نخوانم قدرت مفاهمه در

آن زبان پیدا نمی شود هر چند قدرت سنجش دارم؛ البته بنا بر بحث خودش که سنجش به تکلیف، تبدل و تمثیل تعریف شود. اگر کسانی بخواهند ببینند که کار من چه هست ولو علت پذیرش شان یک کنجکاوای نسبت به کار من باشد باید نظام اصطلاحات و بکارگیری علایم، بکارگیری مفاهیم و بکارگیری منطق ما را یاد بگیرند و آنوقت می توانند حرف ما را بفهمند و نقض و ایراد کنند و به تفاهم بپردازند.

(س): یعنی موضوع تفاهم و پذیرش یکی نمی شوند، یعنی یک پذیرشی در یک سطحی مبداء تفاهم در یک سطح دیگر است.

(ج): احسنت! حالا جامعه نیازمند به تفاهم است و لذا پذیرش در آن اصل است.

(س): که خود آن تفاهم مرتبه ثانی هم مبدا پذیرش ثانی می شود.

(ج): حتماً، یعنی ما می توانیم برایش مراتب قایل باشیم و بگوئیم پذیرش هر مرتبه ای منشأ تفاهم در مرتبه بعد می شود. پذیرش در جهت امکان این را می دهد که تفاهم در آن جهت شروع بشود.

۲/۱/۲ - پذیرش در فرهنگ، نقش سیاست را دارد چون ظهور مرتبه ای از تولی است

بنابر این اگر ما بخواهیم شماره گذاری کنیم باید مثلاً شماره متأخر را به تفاهم نسبت به پذیرش بدهیم. پذیرش را به یک معنا بلافاصله به سیاسی بر می گردانیم و میگوئیم به یک معنا ظهور مرتبه ای از تولی است (تسلیم بودن پذیرفتن) که امکان ولایت بر مرتبه بعد را می دهد، یعنی امکان تفاهم، اشکال گرفتن، نقد و نقض کردن و بهینه کردن را خواهد داد.

۲/۲ - پذیرش محصول سنجش

۲/۲/۱ - گمانه، گزینش، پردازش شرط پذیرش و تفاهم

اساس تفاهم چیست؟ می‌گویید اساس تفاهم مثلاً گمانه، گزینش و پردازش است و اگر این واقع شد به پذیرش و پذیرش هم به نظام می‌رسد.

(س): یعنی سنجش

(ج): بله یعنی دایره پذیرش باید حتماً از سنجش تأخر داشته باشد. بنابر این سنجش، پذیرش، تفاهم مطرح است.

۲/۲/۲ - ایجاد تناسباتی برای انتقال به غیر در سنجش

حالا در سنجش چندین کار انجام می‌گیرد. اولاً: باید مقنن بشود، یعنی تناسباتی ایجاد بشود تا انتقال به غیر پیدا کند یعنی با سنجدن می‌خواهیم به دیگری برسیم و او هم همین‌گونه بسنجد. سنجش را باید هم در معنای عام و هم در معنای خاص ملاحظه کنیم.

۲/۲/۳ - تقسیم سنجش به فردی و اجتماعی

(س): یعنی آیا سنجش در فرد همان‌کار تفاهم در جامعه را نمی‌کند، یعنی سنجش اصولاً یک مفهوم فردی نیست؟

(ج): یعنی سنجش فردی و سنجش اجتماعی

(س): آیا سنجش اجتماعی همان تفاهم نمی‌شود؟

(ج): نگوئیم فهم، بلکه بگوئیم: در فرهنگ، فهم اجتماعی حضور دارد. آن وقت مسئله تفاهم علت یک نحوه ارتباطی می‌شود که پیدایش یک کیفیت‌هایی حاصلش هست. یعنی خودش یک کیفیت است و بستر پیدایش یک کیفیت‌هایی هم می‌شود.

۲/۲/۴ - تحلیل سنجش در فرد

حالا ما از سنجش در فرد یک تحلیل کنیم و بعد ببینیم سنجش اجتماعی چگونه می‌شود.

۲/۲/۴/۱ - گمانه به معنای ایجاد نسبت بین چند چیز در

یک موضوع یا چند موضوع

در شخص گمانه زده می‌شود و سپس گزینش ایجاد تناسب می‌شود. گمانه حتماً یک بستری می‌خواهد. گمانه یعنی ایجاد یک رابطه یا یک نسبت بین یک یا چند چیز. البته چند چیز لازم نیست خارجی باشند و لو مفهوم نظری باشند. یعنی یک نحو سنجدن و مقایسه کردن و اینکه رابطه این شیء منطقی، این چیز و این مفهوم با بیان مفهوم دیگر چیست؟ طبیعی است رابطه‌ای که برقرار می‌شود حتماً در آن چند چیز را لحاظ می‌کنیم: (۱- نحوه اثری را که بین دو چیز است یعنی در منزلت فکری و در منزلت سنجشی موضوع فکر موضوعاً گاهی یکی و گاهی موضوعاً متعدد است. هرگاه بگوئیم سنگینی کمتر و سنگینی بیشتر یعنی بین دو شغل و وزن را می‌سنجیم و معنایش اینست که می‌خواهیم یک موضوع را برای کیفیت‌های مختلف همان موضوع اصل قرار بدهیم و سنجش را در آن بکار بگیریم. از یک جهت می‌توان ملاحظه کرد (جهت حجم، جهت وزن، جهت رنگ) و همان جهت را به اصطلاح منطقیین عوارض مختلف ذاتی آن را ملاحظه و مقایسه کرد. البته گاهی بالاتر از اینست و بین موضوعات مختلف نسبت ملاحظه می‌کنیم که در اینجا این سؤال مطرح است که آیا منشأ وحدتش باید یک موضوع باشد حتی در وقتی که تعدد هم هست؟ در اینجا چاره‌ای نیست جز اینکه بپذیریم وحدت و کثرتی ولو موضوعاً وجود دارد، هر چند در نظر خاص شما نباشد.

یعنی ارتباط می‌تواند به لحاظ کیف خاصی که مورد نظر شما هست نباشد ولی کیفیات باید جامع داشته باشند که در این صورت حتماً نسبت برقرار می‌شود، اگر جامع نداشته باشد نه فقط نسبت ایجابی موضوعاً برقرار نمی‌شود بلکه مقایسه هم ممکن نیست. پس برای مقایسه ما همیشه وحدت شامل لازم داریم ولو بخواهیم حکم سلبی بدهیم. مثل اینکه شما می‌گویید مفهوم عدم ولو عدم چیزی نیست اما خود مفهوم عدم به تحلیل چیزی مفهومی است که مفهوم سلبی نسبت به وجود است و مفهوم سلبی وجود دارد. نه اینکه محکی آن و به عنوان اینکه عدم است وجود دارد ولی مفهوم سلب وجود دارد. به عبارت دیگر سلب و ایجاب را می‌توان ملاحظه کرد. یعنی به تحلیل عقلی مفهومی ایجاد می‌شود که هم تصور و هم تصدیق و هم احکام و قضایا دارد. پس جامعی که در وحدت و کثرت بتواند موضوعاً اجازه سنجش بدهد حتماً وجود دارد.

۲/۲/۴/۲ - توسعه بستر گمانه‌زنی عامل گسترده‌گی و عمق گمانه

بنابراین صحیح است که بگوئیم زمینه و بستر گمانه‌زنی که این بستر خودش موضوعاً می‌تواند توسعه و تضییق پیدا کند. اصلاً اینکه گمانه‌ها گاه گمانه‌های خیلی عمیقی و گاه گمانه‌های خیلی سطحی می‌شوند به دلیل اینست که شما در چه بستری گمانه‌زنی می‌کنید و سطح گمانه زنی شما چه سطحی است. اگر سطوح مختلف برای گمانه‌زنی فرض کنیم مثلاً در تعریف خود فرهنگ گاهی به لغت نامه مراجعه می‌کنیم و مجموع گمانه‌ها را به دنبال گمانه‌هایی را که زدند انجام می‌دهیم. گاهی خود انسان در بابی می‌گردد که منشأ این فرهنگها و لغات قرصاً ابزارهای فهم تفاهم اجتماعی و منطقها هستند و بعد وقتی که منطق

را یک مقداری تغییر می‌دهند، کلیه گمانه‌ها به تناسب آن تغییر می‌کنند، در اینجا سطح گمانه را از مصرف محصولات به ابزارهای تولید این محصولات بردید، لذا یک بستر گمانه دارید که ما بعداً یک لقب دیگری به آن می‌دهیم و می‌گوئیم «وحدت و کثرت» یا «جدول گمانه‌زنی» که در نظام ولایت جدول گمانه‌زنی مطرح است به اینکه چه دسته از اموری کنار همدیگر بیاوریم و گمانه بزینم؟ جدول‌گزینش و انتخاب احتمال راجع چگونه انجام می‌پذیرد و جدول ایجاد تناسب چیست؟ به عبارت دیگر مثل نظام تعریف می‌گوئیم: نظام گمانه زنی، نظام‌گزینش و نظام پردازش یا ایجاد تناسب (ملاحظه نسبت). البته نسبت و تناسب سنجشی تمام شده در آنجایی است که شما به ایجاد تناسب می‌رسید و این یک مرحله سنجش در مورد فرد است.

۳ - تعریف شناخت به حضور در نسبت بین ولایت و تولی (به عنوان مقدمه تعریف فرهنگ)

۳/۱ - ایجاد دو کیف پذیرش حاصل حضور اراده مولا در

ما و حضور اراده ما در مادون

حالا ما در مسئله شناخت صحبت‌هایی داریم: ۱ - تعریف خودمان از شناخت چیست؟ با حضور مولا در ما و با پذیرش، کیفیتی در ما ایجاد شود و یا با حضور ما در مادون کیفیتی در مادون ایجاد می‌شود. به این دو حضور در نسبت بین ولایت و تولی می‌گوئیم و این دو کیفیت، ترکیب می‌شوند. حضور اراده مولا یا شاء مولا در مادون که تولی ما به مولا می‌شود موجب ایجاد علم در ما می‌گردد. به نسبتی که ما تولی داریم در مادون حاضر می‌شویم. یعنی اراده‌مان در مادون حاضر و نافذ می‌شود و او را متکیف می‌کند و این حضور هم به نسبتی است که خلافت داریم.

۳/۲ - شناخت کیفیت حاصل از تولی و کیفیت حاصل از ولایت

به دیگر سخن به نسبت تولی درک عقلانی از فرمان مولا پیدا می‌کنیم و به نسبتی که اراده ما حضور پیدا می‌کند و در شیء نافذ می‌شود، ولایت ما در مادون شکل می‌گیرد. نسبت بین تولی و ولایت ما را متکیف به یک کیفیتی می‌کند که در این صورت در نظام ولایت دارای یک نسبیته می‌گردیم. یا مثلاً نسبت شما و قدرت تأییدتان به سایرین چیست؟ منزلت شما در ولایت و تولی کجاست را بر حسب منزلتتان در تولی و ولایت، قدرت این را پیدا می‌کنید که اراده شما حاضر بشود و مادون متکیف به کیف شما بشود.

۳/۳ - تعریف علم حضوری در منطق صوری به کیف نفس

بنابر این علم حضوری ما با علم حضوری که آقایان در تعریف علم می‌گویند تفاوت دارد. آنها می‌گویند اثرها ابتدا در عالم حواس شما و بعد در عالم ذهن شما و بعد در عالم روح شما می‌آیند و سپس کیف نفس می‌شود. بر این مبنا دیگر معنای نفس عقلاً سنجشی نیست بلکه نفس یعنی روح شما و می‌گویند: وقتی کیف نفس شد، دیگر از نفس غایب نیست و گویا این آب شکلی در این پارچ دارد و کیفیت این آب شده است و پارچ آن دستگاه سنجشی نظر شما است. روح شما در این ظرف سنجشی متکیف به یک کیفیتی می‌شود و وقتی کیف نفس شد، غایب از نفس نیست. کیف نفس برای خود نفس حاضر است پس عالم است.

۳/۴ - تعریف علم حضوری در منطق نظام ولایت به حضور اراده فرد در غیر (ولایت) و حضور اراده غیر در فرد (تولی)

اما بنابر مبنای ما انسان، اراده‌ای دارد که حضور پیدا می‌کند و در هر کجا حضور پیدا کند در نزد خودش نمی‌تواند غایب باشد. حضور خودش در غیر است و اینکه غیر کیف نفس می‌شود. غیر در ولایتش هست. در تولی آن هم می‌گوئیم: اراده غیر حاضر و نافذ در این می‌شود. وقتی اراده غیر آمد و به میزانی که اثر گذاشت و او را متکیف کرد، این اراده‌اش در حد تولی کیفی پیدا می‌کند که کیف اراده او هست. پس جای نفس اراده می‌شود و اراده به نسبتی که تسلیم است متکیف به اراده غیر می‌شود که این هم علم است؛ البته نه علمی است که خودش در آن مؤثر باشد، یعنی علم ایجاد این نیست بلکه علم تولی این است که می‌گوئیم: مراتب تولی عوض می‌شود و بالطبع علم هم حتماً عوض می‌شود. اراده محض یا در تولی حاضر و یا در ولایت حاضر است و به نسبتی که در تولی حاضر است، رنگ ولایت غیر را دارد و به نسبتی که حضور در ولایت دارد نسبت به غیر دارد، رنگ اراده و فاعلیت خودش را دارد.

۳/۵ - کشف واقع نمودن علم در صورت تعریف علم به کیف اراده متناسب با تولی

(س): پس اراده غیر در انسان هم می‌تواند مبدأ علم بشود و آنهم حضور اراده است.

(ج): به نسبت تولی

(س): آنوقت این تصمیم پیدا می‌کند یعنی شما نسبت به غیر از خدای متعال نسبت به فاعلهای دیگر هم باید همین را بگویید که حضور اراده آنها باعث علم در فرد بشود.

هستید. در حقیقت باید بگوییم «کل» مولد آن است و شما هم در آن سهم دارید. حالا فرق ندارد که موضوع تولید مداد یا یک مفهومی باشد. در اینجا کلاً معنای علم به «کاربردی شدن» معنا شد و واقعیت ابزاری پیدا کرد و نه حقانیت حقیقی.

۳/۸ - حقانیت علم به میزان کاربرد آن در جهت الهی

البته حقانیتش به میزانی است که لازم است. مثلاً در آن زمان با ليقه و قلم چوبی و قلمدان و قلم تراش نوشته می شد و اصلاً جای این مداد نبود و وقتی هم زمان این مداد آمد اصلاً جای آنها نیست و زمان تاریخی آنها گذشته است. مفاهیم هم همینطور هستند.

۳/۹ - تعریف شناخت، مقدمه تعریف فرهنگ اجتماعی

ما داریم درباره حد علم صحبت می کنیم تا بعد بتوانیم روی فرهنگ اجتماعی نظر بدهیم. از این جهت آگاهی، ابزار اداره است.

حال آیا نسبت به همه آگاهیها همینطور می توانید بگویید؟ به عبارت دیگر کیف مشیت حضرت حق «جلت عظمت» نسبت به اداره عالم به طرف کمال است، یعنی کتاب حقی است که سرپرست کمال می شود. کلیه علوم همینطور می شوند، چه تکوینی و چه تشریحی و چه اجتماعی و چه اعتباری باشند.

۳/۹/۱ - تعریف شناخت مقدمه تعیین عوامل اصلی

فرهنگی

بحث شناخت را به عنوان مقدمه وارد شدن در فرهنگ شروع کردیم و شاید یک یا دو جلسه طول بکشد ولی برای تقسیماتی که می خواهیم انجام بدهیم و برای اینکه عوامل اصلی فرهنگ را مشخص کنیم لازم است.

(ج): حتماً همینطور است. من نسبت به فیثاغورث تولی فرهنگی پیدا می کنم و او ولی فرهنگی من می شود. (س): و برای شما متناسب با این تولی علم پیدا می شود.

(ج): متناسب با این تولی رنگ اراده او در فعل من پیدا می شود. پس در اینجا علم کشف از واقع نیست بلکه نسبی شد. به نسبت تولی به او، من مجرای اراده او در غیر می شوم، یعنی در افعال و کارهای من اراده او حضور پیدا می کند.

۳/۶ - وابسته نبودن علم به ایجاد یک فرد در علوم

اجتماعی

(س): خیر علم همیشه به معنی اینکه عالم آنرا ایجاد کرده نمی شود.

(س): بله، علمهایی اجتماعی هم که شما کلاً دارید یک ولاتی دارند. یعنی تولیدهای اجتماعی - که بعداً به آن می رسمیم - تولید شخص تنها نیست. این خودکار تولید اجتماعی است و این در نسبییت اجتماعی به وجود آمده است.

(س): سهم من به میزانی است که اراده من در آن حضور داشته باشد.

۳/۷ - تعریف علم به عمل (نظام اراده ها) در منطق

نظام ولایت

(ج): احسنت! این علم کاملاً به عمل تعریف شد. بنابراین این من در نسبییتی که قرار دارم یا مجرای اراده غیر هستم یا خودم اراده دارم و در نظام ولایت به نسبت تولی و ولایت حضور در تولید مفاهیم و بکارگیری و کارآمدی آنها دارم. پس مفاهیم ابزار کار می شوند و این بازار کار هم بستگی به نسبت حضور شما دارد و شما در آن مؤثر

۳/۱۰ - جهت گیری نظام اراده تعیین کننده جهت علم پس اساس کیفیت یافتن، نسبت در نظام ولایت شد که طبیعتاً در نظام ولایت کفر چون جهت‌گیری اش کفر است. نسبت الحادی و در دستگاه الهی نسبت الهی پیدا می‌کند. به عبارت دیگر تولی و ولایت‌شان و حضور اراده‌ها در نسبت تولید ابزارهای مفهومی هم فرق پیدا می‌کند. مثلاً کفار در کلیه کارهایی که از نظر تفکری، سنجشی و تفاهم انجام می‌دهند محور اراده‌شان شدت در ابتهاج از عالم دنیا است. چیزهایی را که هوای آنها نمی‌پسندد کمتر می‌شود، یعنی حداکثر تمتع از دنیا و حداکثر رساندن دایمی تمتع از دنیا و اخلاق و چیزهای دیگر بعد از این تعریف می‌شود.

در دستگاه الهی دنیا را برای آخرت می‌خواهید و ابتهاج‌های دیگری باید فرض کنید. مثلاً می‌گوییم: بهجت ایثار و بهجت از خود گذشتگی و بهجت رسیدگی به دیگری فی سبیل الله است. این هم یک بهجتی است، بهجت مقابله با بدیها، بهجت رواج خوبیها مثلاً طرف از غصه دق می‌کند چرا که برای اسلام مشکلی پیدا شده است و یا مثلاً وقتی ارث خوبی به او رسیده باشد و مال و منال داشته باشند فکر نمی‌کند که دیگر هر جای دنیا می‌توانم زندگی کنم بلکه غصه دارد و فشار به خود می‌آورد که چگونه آن را در راه خدا خرج کند.

«وَ آخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

نتیجه‌اش این می‌شود ما تقسیمات و موضوعاتی را که برای فرهنگ ذکر می‌کنیم همان موضوعاتی باشد که در سیاست و اقتصاد هم هستند، یعنی مجموعه موضوعات جامعه در هر سه می‌آیند منتهی با سه توازن و سه نگرش و بینش. به این ترتیب نهایتاً ما باید چکار کنیم؟ آیا باید بگوئیم هر دو در دو موضع لازم است؟ یا باید بگوئیم بُعدی است یعنی باید بگوئیم در نظام شاخصه بخشی است؟ به هر حال چگونه باید جمع‌بندی کنیم؟ با توجه به این سؤالی که مطرح کردیم، به نظر می‌آید برای تنظیم مدل هم باید موضوعاتی که حالت وصفی یا بعدی دارند و هم موضوعاتی که حالت بخشی دارند مشخص گردند.

× اصل بحث

۱ - چگونگی تنظیم جدول فرهنگ موضوعاً

حجة الاسلام والمسلمین حسینی: غیر آن سؤال: سؤال عمیقتری نسبت به خود نظام شاخصه است.

(س): که اصلاً این موضوعات ما دو مقوله و دو شکل دارند و ممکن است همین دو شکل بودنش در تنظیم جدول تعریف و جدول شاخصه آن هم مؤثر واقع شود که بگوئیم نمی‌توانیم این را با یک قاعده‌ای عمل کنیم، یعنی موضوعاتی که مابزه‌آزایی دارند و به یک معنا مستقل و یا جزء هستند متفاوت هستند با موضوعاتی که وصف و بعد هستند آیا باید، یک قاعده نظام تعریف و نظام شاخصه معین کنیم یا خیر؟

(ج): در این مورد دو بحث مطرح است، یکی درباره اینکه آیا روش بدست آوردن شاخصه اینگونه است که موضوعاتی که برابر آن هستند، کل موضوعات جامعه باشند و بعد ساختارها یعنی نظامات و علیتها و خصوصیت‌هایی که دارای تعین خارجی هستند نسبت به امور جامعه سه دسته باشند، یعنی سه بار کل امور جامعه برای فعلها موضوعاً موضوع قرار بگیرند؟ و در این صورت آیا مثلاً وقتی فرهنگ برای سیاست می‌آید، ساختار خاصی که برای سیاست دارد کجا هست و چه چیزی هست و چه وضعی را می‌آورد؟ به این بحث باید در مرتبه بعد پرداخته بشود و فعلاً چون تمثیلی می‌خواهیم شاخصه را برای یک آزمون و آزمایش پیش

ببریم تنها جوانب یک احتمال را در بکارگیری ملاحظه می‌کنیم. بنابراین اگر اینگونه است باید فعلاً مقید به همین آزمایش باشیم، یعنی بگوئیم حالا فرهنگ موضوعاً چیست؟ آیا برای این می‌توانیم جدول تنظیم کنیم؟ موضوع فرهنگ عملاً درون یکی از خانه‌های جدول جامعه قرار دارد و (اگر آنرا ۲۷ تا فرض کنیم) ما داخل آن می‌رویم و یک جدول تعریف از آن ارایه می‌دهیم.

حالا این جدول تعریف بدست آمده مقابل جدول تعریف قبلی قرار گرفته است، مثلاً یک جدول تعریف شاخصه هم آخر کار بدست می‌آید در عین حالیکه هر یک از جدولها (جدول عناوین و جدول شاخصه) در مرتبه خودشان دارا هستند.

۱/۱ - جدول فرهنگ یک سوم جدول جامعه

(س): فرهنگ یکی از ۲۷ تا است یا یکی از سه تا؟

(ج): اگر مفروض اینچنین باشد که سیاست، فرهنگ و اقتصاد از ابعاد جامعه هستند، آنوقت باید زیربخش آن ۹ تا باشد یعنی ۹ تا درونی باید داشته باشد.

(س): یعنی در عرض فرهنگ، سیاست و اقتصاد، ۲۴ تای دیگر نمی‌تواند بیاید.

(ج): یعنی ۱۸ تا می‌گوید؟

(س): نه، ۲۷ تا.

(ج): اگر ۲۷ تا باشد، سه تا ۹ تا می‌شود.

(س): که زیر مجموعه‌اش می‌آید؟

(ج): بله. اگر سه تا ۹ تا بگیریم؟

(س): لذا جدول فرهنگ یکی از ۲۷ نمی‌شود.

(ج): یکی از سه تا ۹ تایی را شامل می‌شود. برای آزمون اولیه به نظر می‌رسد که اختلاف سطح ایجاد می‌شود و هرچند اختلاف سطح آن از ۲۷ تا نباشد بلکه ۹ تا در ۲۷ باشد که بعد باید دقت کرد که آیا لازم است پایین ببریم و به یکی از ۲۷ برسیم؟ یعنی در حقیقت هر

چه خردتر شود، منشأ روشن شدن و دقیق‌تر شدن می‌شود. مثلاً اگر یک جدول ۲۷ تا کنار آن بگذاریم آنوقت ممکن است یکی از بخشهای فرهنگ را لازم باشد بالا بیاوریم. الان بخش خود فرهنگ را تنظیم می‌کنیم و باید قاعدتاً بخش فرهنگ وقتی تا ۹ تا خرد می‌شود، در خود جدول جا داشته باشد. مثلاً در یک فرضی می‌شود یکی از آنها را بالاتر آورد. البته بعد از سه، ۹ داریم که سه تا خانه باید مربوط به وسیله اختلاف پتانسیل آن باشد و بعد یک داریم. حالا چرا یکی از ۲۷ می‌گوئیم؟ برای اینکه در آن جدول شامل و مشمول (قبلاً) بحث شده است که باید ۷۲۹ یعنی ۲۷×۲۷ کوچکترین شامل و مشمول محسوب شود.

۲/۱ - تعریف اولیه فرهنگ به جهت (اولین مرتبه کیفیت)

حالا در مفهوم فرهنگ، سنجش، پذیرش و تفاهم را مطرح کردیم که طبیعتاً حد اولیه آن جهت بوده است که اولین کیفیت ظرفیت و اولین کیفیت قدرت است. بعد یک مرتبه خود جهت است که دارا بودن کیفیت یعنی جهت‌داری یک نیرو و طرف داشتن، یعنی اگر کمی آنرا تشریح کنیم، کیفیت می‌شود. مبدأ پیدایش کیفیت را در نظام فاعلیت یا ولایت ملاحظه کردیم و گفتیم حضور اراده در ولایت و تولی یک نسبتی ایجاد می‌کند، یعنی بر اساس جهتگیری به نسبت آن یک حق حضوری پیدا می‌کند یعنی یک اعطائی به او می‌شود که نسبت بین تولی و ولایت، قدرت حضور کیفیت را می‌دهد و علم به این حضور معنا شد. یعنی علم برابر با نسبت بین تولی و ولایت است. این نسبت اساس پیدایش نسبییت فرد است. نسبییت فرد جمع بین علم و اراده و قدرت تأثیرش می‌شود. اراده اضافه علم نسبییت فرد را در نظام ولایت نتیجه می‌دهد.

۲ - سه نظریه در تعریف علم

۱/۲ - نظریه اول (حضور معلوم عندالنفس)

بنابراین سه فرض در تعریف علم وجود دارد: ۱ - علم برابر با حضور معلوم عندالنفس است. یعنی هر علمی، مقدمات و مبدأش چه روحی و چه ذهنی و چه

خارجی باشد و حتی علم اصولی که تحصیل آن از مقدمات عقلیه است باید کیف نفس شود. معلوم تا کیف نفس نشود بر آن علم اطلاق نمی‌شود زیرا دوئیت بین آن و بین نفس است. هر گاه این دوئیت برداشته شد و کیف نفس شد علم می‌شود. سپس علم حضور معلوم عندالنفس و برابر کیفیت نفس است. کیف نفس ممکن نیست که غایب از خود نفس شود. نفس به خودش اشراف دارد. پس علم حالت خود نفس و وصف خود نفس است. البته نوع نفس و نوع حالش ممکن است از قبیل انواع حالاتی که برای اخلاق مطرح است، نباشد و یا نوع آن مثل نوع ترس نباشد ولی یک وصفی برای نفس است. آقایان حقانیتش را هم اینگونه بیان می‌کنند. آن معلوم با یک ماهیت و دو مصداق است. یک فردش خود نفس است که عالم شده و یک فرد دیگرش در خارج است. منظور از خارج یا در فضای مفهومی نظری و یا عینی خارجی می‌باشد. هر حکمی که برای آن ماهیت شود به هر دو مصداق صادق است. ولو وعاء و فضای تحققشان دو فضا باشد ولی صحیح است بگوئیم علم به احد افراد این نوع، علم به خصوصیت نوعیه است که در خارج است. چون آن مصداقش کیف نفس شده است پس علم به خصوصیت نوعیه است و می‌تواند نسبت به خصوصیت نوعیه تکذیب و تصدیق داشته باشد که خارجاً هم فرد از آن نوع است و احکام آن نوع بر آن صادق است. این فرض مربوط به متألهین است.

۲/۲ - نظریه دوم (انعکاس شرطی خارج)

فرض دوم این است که علم برابر رفلکس شرطی و یک بازتاب است. یعنی یک شرایط خارجی و یک قدرت بازتاب از انسان نسبت به خارج داریم. علم برابر با این قدرت بازتاب است. در صورتیکه علم را به این قدرت بازتاب تعریف کنید معنایش این است که از خارج تحریکی نسبت به انسان می‌شود و انسان هم یک عکس‌العمل نسبت به آن شرایط دارد که این عکس‌العمل لزوماً علم به خارج نیست بلکه عکس‌العمل این موجود نسبت به خارج است. پس شناختی از خارج واقع نمی‌شود بلکه از خارج اثری بر انسان وارد می‌شود. لذا اصلاً تعریف معرفت این نیست که آدم چیزی را بشناسد بلکه نسبت به خارج بازتاب و عکس‌العمل دارد و این

عکس‌العمل متناسب با سطح پیچیدگی اجتماعی در تغییر خارج مؤثر است. یعنی عکس‌العمل انسان نسبت به سرما، هزار سال قبل با حالا مختلف است. آنموقع با هیزم آتش روشن می‌کردند حالا از بخاری استفاده می‌شود. بنابراین علم بازتاب شرطی است و این بازتاب وقتی که پیچیده می‌شود، شکل اجتماعی پیدا می‌کند و متناسب با مرحله رشد ابزار وسیله‌های دیگری را تسخیر می‌کند. این بازتاب شرطی، بازتابی است که می‌تواند بدلیل مشروط شدنش، شکل اجتماعی پیدا کند. لذا این بازتاب اگر شرطی نمی‌شد علم تولید نمی‌شد. یعنی حیوانات دیگر هم بازتاب دارند اما بازتاب شرطی اجتماعی ندارند. انسان بازتاب شرطی اجتماعی پیدا می‌کند زیرا اولین ابزارش زبان است. دست برای تولید و تصرف در ابزار است و زبان برای انتقال بازتاب شرطی به انسان دیگر ابزار است.

۳/۲ - مقایسه نظریه اول و دوم

در اینجا زبان بر فهم تقدم پیدا می‌کند و مقوله‌ها و سخنان (سخنان فلسفی و...) مختلفی در جامعه مثل ابزار درست می‌شود. در اینجا رابطه بین عکس‌العمل انسانها با هم نسبت به عینیت و جهان مطرح است. پس اولاً علم مولود اجتماعی است و مربوط به حضور عندالذات نیست. انسان قدرت بازتاب داشتن شرطی اجتماعی را دارد و علم را بعنوان یک مولود اجتماعی بوجود می‌آورد. بازتابهای انسان از بازتابهای حیوانات و عکس‌العمل آنها پیچیده‌تر می‌شود زیرا اجتماعی است. البته اینکه چرا جامعه، بوجود آمده است! بحث دیگری است که انسان بنابراین قول ابزارساز است و می‌تواند غیر از دستش چیزهای دیگر را وسیله کند. یک ابزار هم زبان دارد که ابزار مفهوم‌سازی می‌شود و قالبهایی را درست می‌کند! قالبهایی شرطی که این قالبهای شرطی می‌توانند یک کارخانه و یک فضایی را درست کنند که معناها در آنجا مثل کارخانه‌های عینی به جریان بیفتند. بنابراین اول فلسفه درست نمی‌شود تا بعد این مفهوم وسیله پیدا کند و وارد جامعه شود بلکه زبانها بهم برخورد می‌کنند و مفهوم جدیدتر تحویل می‌دهند. مبدا تحریکات، جهان خارج و نوع نیازهای انسان است. رفع نیازهای او ابزار تصرف در جهان و ابزار ارتباط انسانها با هم می‌باشند. به دیگر سخن وقتی بنخواهیم آن را معنا

کنیم می‌گوئیم: ابزار سخت‌افزار اجتماعی یا ابزار ارتباط انسانها با هم یعنی کلمات، بازتابهای مشروط به یک کیفیتی هستند. علم در این فرض، هیچگونه حقیقتی ندارد و کشفی را از خارج صورت نمی‌دهد بلکه تنها وسیله‌ای است که مانند ابزار پیچیده‌تر می‌شود. یکطرفش نیاز انسان و پیچیده‌تر شدن آن و یکطرفش هم تأثیر جهان و پیچیده‌تر شدن آن است. رابطه بین انسان و جهان، ابزار سخت‌افزار تحویل می‌دهد. واسطه بین انسانها با هم وقتی که پیچیده‌تر شود، زبان است و لذا مقولات فلسفی مولود زبان هستند و روابط اجتماعی هم باید با ابزار تصرفشان تناسب داشته باشند. اینجا علم یک بازتاب شرطی می‌شود و در شکل زبان بازتاب اجتماعی می‌شود. علم بازتاب شرطی اجتماعی است و نه بازتاب شرطی فردی.

بر اساس این فرض دوم مادی بودن علم به معنای کشف بودن از حقیقت نیست و اصلاً علم حقیقی و واقعی ندارد و تنها علم کاربردی و نسبی می‌شود. به دیگر سخن خصوصیات این تعریف از علم این است ۱ - نسبی است ۲ - کاربردی است ۳ - هیچگونه کاشفیتی نمی‌تواند داشته باشد ۴ - جهت تکاملی جهت حاکم بر ماده است که بصورت جبری می‌باشد. یعنی معنا ندارد که چیز دیگری را به آن نسبت بدهید. یعنی هر فلسفه‌ای که برای حرکت ذکر کردید، همان است که این را جبراً ایجاد کرده است. ۵ - عالم مجبور به عمل کردن به علم خودش است مثل یک ماشین چه بخواهد و چه نخواهد خصلتها و اوصاف - چه گرایش به طبقه گذشته و چه به طبقه آینده داشته باشد - جز خصلتهای ماده چیزی نیست. واپسگرایی و مترقی بودن و انقلابی بودن هم، معنایی جز خصلتهای مادی ندارد و حق و باطلی هم در کار نیست.

۳/۲ - نظریه سوم در تعریف علم (کیفیت کارآمدی اراده)

فرض سوم در تعریف علم فرضی است که مختار ماست. علم نسبت بین ولایت و تولی و کیف اراده است، یعنی کیف کارآمدی اراده می‌باشد، عالم حضور در معلوم پیدا می‌کند به نسبتی که ولایت دارد و البته خود حضور عالم بالاتر (ولی والایتر) مرا می‌پذیرد، یعنی

حضور مولا را در خودش می‌پذیرد و به کیفیت مشیت و اراده مولا به نسبت در می‌آید. به نسبتی که اراده مولا در او حضور پیدا کرده، نسبت به مادون عالم می‌شود. به دیگر سخن سخن عالم برای جریان اراده مولا در مادن وسیله است و به نسبتی که تکلیف شده به اراده مولا عالم است و می‌تواند در مادون تصرف کند و اراده خودش در آن نسبت دخیل کند. عالم حاضر در معلوم است و معلوم کیف اراده او را دارد، یعنی خودش معلوم است و کیف اراده مولا شده است و حضور در مادون پیدا می‌کند. این نسبت بین تولی و ولایت در حقیقت نسبت بین علم و اراده می‌شود، یعنی جمع اراده و علم اصل نسبیتی فرد در نظام ولایت است. شخص به نسبتی که اراده و تولی پیدا کرده، اراده‌اش رنگ اراده مولا را پیدا کرده و معلوم مولا گردیده و علم او مجرای علم مولا شده است. البته این معلوم بودن اینگونه نیست که مشیت اولیه مولا شکل می‌گیرد و سپس به مشیت ثانوی مولا است که این نسبت به آن متکیف شده و آن را پذیرفته و به نسبت پذیرش، عالم، متکیف و مجرا شده است، بلکه پذیرش اصل است و اراده‌اش تولی پیدا کرد، یعنی پذیرفت و به نسبت پذیرش عالم و مجرا شد. یعنی اراده مولا کیف اراده این شد و به نسبت پذیرش اراده‌اش متکیف به اراده مولا شد. ما به تکلیف اراده‌اش علم می‌گوئیم. علم به چه چیزی؟ علم به خواست مولا. به نسبت پذیرش اراده‌اش متکیف شده است و اگر نپذیرد متکیف نمی‌شود. حال به نسبت پذیرش - که متناسب با این اراده متکیف به کیف اراده مولا شده - عالم می‌شود و به نسبتی که خودش اراده در تصرف می‌کند مجرا برای اراده مولا در عینیت می‌گردد. لذا به نسبتی که اراده‌اش در پذیرش و در تصرف حضور داشته صحیح است که بگوئیم در مادون حاضر است. پس علم حضور عندالمعلوم شد، نهایت حضوری که در نسبیت معلوم می‌شود. حالا نسبیت یعنی منسوب شدن به جایگاه در نظام ولایت و کارآمدی و علم و اراده فرد را نتیجه می‌دهد. توانایی و فرماندهی فرد در نظام ولایت به میزانی است که در نظام نسبیت است. در نظام نسبیت چگونه واقع می‌شود؟ این که تنها تولی ندارد و هزاران انسان دیگر به مولا تولی دارند. علاوه بر این، نوع تولی‌ها هم مختلف است، تولی کفار که تولی حیوانی است و در مقابل آن تولی ملکوتی مطرح است، در نظام

تولی‌ها بهم‌دیگر برخورد و نسبت پیدا می‌کنند. بله به رابطه‌ای که این فرد به مولا دارد، توانمندی می‌گوئیم اما تنها تصرف در جایی دارد که هیچ کس جز خود او نیست البته این به این معنا نیست که او در نظام فقط فاعل تبعی است بلکه در جایی که دیگران هم می‌خواهند متصرف باشند، برخورد هست و رابطه‌اش به مولا، به او امکان برخورد به مجموعه ولات تصرفی (در موضوع تصرف) را می‌دهد. بخش مهم و اصلی فضای تصرف، تصرف در هماهنگ‌سازی اراده‌ها است. بخش بعدی و طبقه دوم، تصرف در اشیاء است. بنابراین اولین میدان تصرف هماهنگ‌سازی اراده‌ها است هم در دعوت کردن شان الی اللّٰه تبارک و تعالی و هم در بکارگیری شان در مجرای مشیت الهی. به دیگر سخن هم می‌خواهد جهت‌هایشان را تغییر بدهد و هماهنگ کند و هم می‌خواهد تصرفاتشان را هماهنگ کند. متصرف‌فیه جهتگیری اراده‌ها و تصرفات اراده‌هاست. در این برخورد چه نسبتی می‌تواند پیدا کند و به چه نسبت غالب و به چه نسبت مغلوب است. نسبت بین این جهتگیری تولی و ولایت با بقیه جهتگیریها یعنی تولی‌ها و ولایتها، نسبت این فرد و قدرت تأثیرش را معین می‌کند. آنهایی را که به نسبتی توانسته جهت‌هایشان را هماهنگ با خود کند، جهتگیری آنها را ولایت کرده است و به نسبتی که تصرفاتشان را توانسته هماهنگ کند تصرفاتشان را ولایت کرده است و به نسبتی که تولی‌شان شکل تأثیر آنها را پذیرفته، باز کار ولایت و تولی‌شان شکل پیدا می‌کند. یعنی در فضای نظام ولایت که طبیعتاً جریان تکامل نظام ولایت تابع مشیت بالغه حضرت حق و محورش مشیت بالغه حضرت حق است به ایشان متکیف به کیف تصرف می‌شود. مورد تصرف شدن و کیفیت پیدا کردن اراده‌اش و تصرف کردن و حاضر شدن در معلوم علم شد و متناسب با این نسبت بین ولایت و تولی که قدرت عملکرد او پیدا می‌شود و خلافتش شکل می‌گیرد.

بنابر فرض سوم، علم برابر با نسبت بین ولایت و تولی در نظام ولایت است. این که در نظام ولایت می‌گوئیم بدین معناست که نسبیت و کارآمدی فرد در دستگاه نظام ولایت معین می‌شود، یعنی کیفیت فرد برابر با منزلتش در نظام خلافت یا نظام ولایت است. یعنی

کیفیت فرد متناسب با آن منزلت است.

حال آیا در این کیفیتش خودش هم دخالت دارد؟
حتما دخالت دارد. یعنی متناسب با نحوه تولیدش و
امدادی که متناسب با آن نحوه می‌شود (متناسب با
مرحله تاریخ) فرد در برخورد و تصرفاتش متکیف
می‌شود و نسبتش را معین می‌کند و قدرت منزلت
خلافیتش مشخص می‌شود. منزلت خلافیتش یعنی کیف
اراده‌اش.

۴/۲ - مقایسه نظریه سوم و دوم

در اینجا ما علم را کیف اراده گرفتیم ولی نه از
قبیل اینکه خود عالم در تحصیل علمش کاری کند، بلکه
گفتیم به نسبت تولی، ولایت برای حضور عندالمعلوم در
نظام خلافت می‌شود. بنابراین علم، کیف نفس یا علم
حصولی یا حضوری جدای از ولایت نشد و یا علم به
یک وجود ذهنی در نزد عالم تعریف نشد بلکه علم به
قدرت تصرف و نفوذ و حضورش عندالمعلوم تعریف
شد و منزلتش بدون حضور اصلا معنا ندارد.

۳ - حاکمیت علم معصوم در کل تاریخ

حالا دو تا اشکال دیگر را عرض می‌کنم تا بحث
علم تمام شود و در جلسه آینده به لوازم آن پردازیم.
هرچند در دایره مباحث ما بحث کردن از موالی بالاتر
درست نیست ولی اگر بخواهیم تعریفی ارایه دهیم یا
گمان خود را ترسیم کنیم، اشکالی ندارد. بنابراین سؤال
این است که علم علی بن ابیطالب (ع) چرا در اجتماع
حضور پیدا نکرد با اینکه علم حضرتش حضور تاریخی
دارد. ایشان اولاً: عالم است به معنای اینکه به نسبت
تولیش مشیت مولا در ایشان حضور دارد و بلکه محال
مشیت الله است و مشیت او درباره تمام تاریخ است.
ثانیاً: حضور تصرفی ایشان حضور تصرفی تاریخی و
مراتب تصرفش مراتب تصرف تاریخ است. منتها نه فقط
تاریخ بشر، بلکه تاریخ ماورای عالم دنیا و بعد این عالم
دنیا موضوع تصرفشان هست، ثالثاً: علم ایشان از علومی
که مربوط به تصرفات در عالم دنیا هست، بالاتر است،
یعنی متصرف در عالم کائنات هستند. جبرائیل و همه
ملائک و جن خدمتگزار ایشان هستند. بر اساس تعریف
مختار، اولاً: اراده و مشیت عالم در فرد حاضر است

یعنی در فرد جریان پیدا می‌کند و به نسبت تصرفش هم
موضوع تصرفات ائمه طاهرین است. ثانیاً: موضوع
تصرف ائمه (ع) جمیع عالم اکوان هست یعنی همه
کونها و همه عوالم را در بر می‌گیرد. ثالثاً: در جریان کل
تاریخ هست، یعنی با افعالی که انجام می‌دادند و
تصرفاتی که می‌کردند حتی به مظلومی علی (ع) تاریخ
را هماهنگ می‌فرمودند. بنابراین صحبت هماهنگ کردن
جزئی در همان مقطع و همان مرحله نازل نبود، البته در
همان مراتب هم کسانی به ایشان تولی پیدا می‌کردند و
تهذیب و خلافت پیدا می‌کردند. جناب اباذر و غیر
ایشان مشی‌شان مشی حضرت می‌شد. یعنی مشیت
خودشان را به نسبت تابع مشیت حضرت قرار می‌دادند.

۴ - پرسش و پاسخ

بطور خلاصه تعریف علم این شد که حضور
نسبت بین تولی و ولایت این است که نسبت فرد در
نظام ولایت متکیف شدن اراده در خلافت و تصرف
کردن در هماهنگ‌سازی عالم تحت اراده مولا می‌شود و
نیز عندالمعلوم حضور پیدا می‌کند. از شاخصه‌های این
است که در معلوم حضور پیدا می‌کند نه اینکه معلوم در
نزد او حاضر شود. متصرف در معلوم است و چون
متصرف است مشیت او در معلوم حضور دارد. طبیعی
است وقتی که کسی در چیزی حضور داشته باشد. خود
اراده‌اش حضور دارد و شیء کیف اراده شخص را پیدا
می‌کند نه اینکه شخص کیف اراده شیء را پیدا کند در
هر جا که ولایت داشته باشد به همان نسبت حضور در
متکیف شدن آنرا دارد و هر جا هم تولی داشته باشد
نسبت به مولی متکیف می‌شود. حالا می‌خواهد مولایش
مولای نار یا اولیای نور باشد.

(س): که این هم علم است.

(ج): به این علم تبعی می‌گوئیم، یعنی به تبع از
تصرف و مشیت و اراده غیر پیدا شده است.

(س): که این دسته به ایجاد این نیست.

(ج): به ایجاد او و به مجرا شدن این است. چون
مجرای اراده می‌شود و اراده او در اراده این حضور دارد،
اراده‌اش متکیف است. یعنی در نسبت به مادون چون

متکیف می‌شود حاضر است. طبیعی است که این علم به فاعل تصرفی منحصر می‌شود زیرا فاعل تبعی تقاضای قبل از طلب ندارد لذا حضور اراده در مادون ندارد.

(س): ما وقتی که نسبت بین تولی و ولایت می‌گوئیم باید روشن کنیم که ولایت چه کسی و تولی چه کسی و این چند فرض دارد. یک وقتی است که می‌گویند: نسبت بین ولایت مولا و تولی این است که این نسبت ولایت مولا و تولی این همان کیف اراده مولا را تعریف می‌کند. اگر بگوئیم ولایت این و تولی مادون...

(ج): خیر، دو نوع علم داریم که جامع آنها یک فرد است، مجرای اراده شدن و اراده‌اش را جامع کردن در اشیاء...

(س): این معنایش این است که نسبت بین ولایت و تولی نیست یعنی من یک تولی دارم.

(ج): که پذیرش دارم.

(س): یعنی یک کیفیت حاصل تولی من است و یک کیفیت حاصل ولایت من است.

(ج): تولی شما جدا نمی‌شود که کنا برود و حالا یک اراده جدید داشته باشید. اراده اولی که کردید و جهتی که گرفتید بازتابش فرم‌گیری و پذیرش شما است.

(س): بر اساس همان تصرف است.

(ج): حالا به هر نسبتی که بین اراده شما و اراده مولا وجود دارد. اراده جهتگیری شما و اراده سرپرستی او تطابق یک به یک شد. تصرفات معصومین (ع) کلا الهی است یعنی هم تابع هستند و هم صددرصد مجرا هستند. غیر از معصوم (ع) می‌شود یکی ۸۰٪ و دیگری ۱٪ باشد. چه نسبتی بین جهتگیری شما و سرپرستی مولا است؟ همان است که کیف قدرت تصرف و منزلت شما را نشان می‌دهد. یعنی متقوما اراده مولا و اراده شما در شیء حاضر است.

(س): بنابراین در تعریف لزومی ندارد که بگوئیم نسبت ولایت و تولی بلکه می‌گوئیم: علم یا محصول ولایت و یا محصول تولی است. اینکه علم حاصل

حضور اراده و کیف اراده است یک ابهام دیگری دارد که عرض می‌کنم ولی نسبت بین ولایت و تولی...

(ج): اراده چه کیفیتی پیدا می‌کند. اگر وارونه به آن نگاه کنیم و بگوئیم: علم کیف اراده شبیه کیف نفس است، می‌گوئید: اراده چه کیفیتی پیدا می‌کند؟ می‌گوئیم: اراده منسوب به چه نسبتی و چه منزلت و خلافتی است؟ کیف منزلتش را دارد. می‌گویند: چگونه کیف منزلتش را پیدا می‌کند؟ می‌گوئیم: به نسبت جهتگیریش دخالت دارد. شاء این و شاء مولا در انعام به او دخالت دارد.

(س): این قدرت برای تصرف است.

(ج): او کیف منزلتش را می‌دهد.

(س): و البته برخوردش با بقیه هم مطرح است.

(ج): اصلا شکل‌گیری منزلت بدون برخورد با بقیه نمی‌شود.

(س): یعنی مجموعه است و فقط این با مولایش نیست.

(ج): او به هر اندازه با مولایش رابطه داشته باشد، در مجموعه می‌تواند از قبل آمدن بطرف اشیاء منزلت پیدا کند. اگر مثلا به میزانی که آقای پیروزمند تولی به خدای متعال و ائمه معصومین (ع) داشته باشد در سرلشکری حضور و درجه پیدا می‌کند و به نسبت درجه‌اش قدر تصرفاتش در درگیری با کفار و هماهنگ‌سازی مسلمین شکل می‌گیرد. بله دیگران هم هستند ولی دیگران در تصرف شما چقدر قدرت دارند. منزلت شما در مجموعه در نسبت بین تولی و ولایت شکل می‌گیرد.

«و آخر دعوینا ان الحمد لله رب العالمین»